بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله درس‌های تفسیر قرآن کریم (۳)

سیاست در قرآن (۱)

(تفسیر آیات سیاسی قرآن)

تألیف: آیت الله سید احمد علم الهدی

تحقیق و تنظیم: دکتر عباس اسماعیلی‌زاده و سید مهدی مرویان

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱

تفاوت آیات سیاسی قرآن با آیات اجتماعی آن ۲

اندیشه سیاسی اسلام در قرآن ۳

بخش اول: حکومت و دولت از منظر قرآن

مقدمه: تعریف دولت ۷

فصل اول: قدرت، سلطه و حاکمیت مشروع در بیان قرآن

۱. واژه « حُکم » ۱۱

معنای « حُکم » ۱۱

« حُکم » در قرآن ۱۲

ـ اختصاص حُکم به خداوند ۱۲

۲. واژه « مُلک » ۱۳

معنای « مُلک » ۱۳

« مُلک » در قرآن ۱۴

ـ انحصار مُلک و حکومت درخداوند ۱۴
۳. واژه « امر » ۱۷
معنای « امر » ۱۷
« امر » در قرآن ۱۷
ـ اختصاص امر به خداوند ۱۷
۴. واژه « ولی » ۱۹
معنای « ولی » ۱۹
« ولی » در قرآن ۲۰
یک. انحصار ولایت مطلق در خدا..... ۲۰
دو. ولایت خدا و رسول ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام..... ۲۳
۵. واژه « حق » ۲۶
معنای « حق » ۲۶
« حق » در قرآن ۲۶
ـ حق بودن خداوند ۲۷
۶. واژه « احاطه » ۲۸

معنای « احاطه » ۲۸
« احاطه » در قرآن ۲۹
ـ احاطه خداوند بر همگان ۳۰
۷. واژه « غلبه » ۳۰
معنای « غلبه » ۳۰
« غلبه » در قرآن ۳۰
ـ خداوند تنها غالب ۳۲
۸. واژه « عزت » ۳۳
معنای « عزت » ۳۳
« عزت » در قرآن ۳۳
یک. انحصار عزت در خداوند ۳۴
دو. عزت از آنِ خدا و رسول و مؤمنان ۳۴
معنای جمهوری اسلامی ۳۶
تکلیف مردم نسبت به قبول حاکمیت الله ۳۶

فصل دوم: فرمان‌بری و اطاعت مشروع در بیان قرآن

۱. واژه « ایمان » ۳۹

معنای « ایمان » ۳۹

« ایمان » در قرآن ۴۰

یک. ایمان به خدا و حاکمیت او ۴۱

دو. پذیرش حاکمیت خدا شرط ایمان ۴۱

تکلیف بودن پذیرش لوازم ایمان نه خود ایمان ۴۳

حاکمیت الله در عصر غیبت امام معصوم ﷺ ۴۴

۲. واژه « عبد » ۴۶

معنای « عبد » ۴۶

« عبد » و « عبودیت » در قرآن ۴۷

ـ عبادت خدا استراتژی نظام توحید ۴۸

عبادت خداوند محور تشکیل امت ۵۰

۳. واژه « اطاعت » ۵۱

معنای « اطاعت » ۵۱

« اطاعت » در قرآن ۵۳
یک. اطاعت از انبیاء الهی ﷺ اطاعت از خدا ۵۳
دو. اطاعت از خدا رسول و اولوا الامر ۵۵
فطری بودن دین و امرِ به مخالف فطرت ۵۸
سه. تبیین ماهیت اطاعت و نهی از عدم اطاعت ۶۱
اطاعت با اکراه زمینه ایجاد نفاق ۶۳
۴. واژه « تبعیت » ۶۵
معنای « تبعیت » ۶۵
شکل‌ها و حالت‌های تبعیت ۶۶
أ. تبعیت بر اساس نیاز و مصلحت ۶۶
ب. تبعیت به دلیل مقهوریت برابر صاحب قدرت ۶۶
دخالت انگیزه‌های آمر در فرماندهی و حکومت ۶۷
تلازم « ائتمار » و « ارتسام » در تبعیت ۶۸
« تبعیت » در قرآن ۶۹
یک. دعوت همگان به تبعیت از آیین حق ۶۹

دو. امر به تبعیت از صراط مستقیم ۷۱
۵. واژه « استیذان » ۷۲
معنای « استیذان » ۷۲
« استیذان » در قرآن ۷۲
ـ ضرورت کسب اجازه از پیامبر ﷺ در کارهای اجتماعی ۷۲
معنای سفارش پیامبر ﷺ در اهتمام به امر مسلمانان ۷۴
تفاوت مردم‌سالاری دینی و غربی ۷۵
معنای جمهوریت و اسلامیت « جمهوری اسلامی » ۷۶
امت در اندیشه دانشمندان اسلامی ۷۹

فصل سوم: قدرت، سلطه و حاکمیت نامشروع در بیان قرآن

۱. طاغوت بودن هر قدرت و حاکمیت نامشروع ۸۴
یک. ردّ حاکمیت طاغوت و قبول حاکمیت پیامبر ﷺ نشانه ایمان ۸۵
منافقان و منع مردم از مراجعه به حکم الله ۸۷
قدرت‌طلبی مهمترین عامل انحراف از خط حاکمیت الله ۸۸
پذیرش حاکمیت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام معیار ایمان واقعی ۹۰

دو. تلازم کفر با قرار گرفتن تحت ولایت طاغوت ۹۲
نورانیت حاکمیت الله و ظلمت حاکمیت طاغوت ۹۵
سه. لعن اهل کتاب به دلیل پذیرش حاکمیت طاغوت ۹۷
چهار. مؤمنان به طاغوت بدترینِ انسان‌ها ۹۹
پنج. اجتناب از طاغوت هدف ارسال انبیا علیهم‌السلام ۱۰۰
شش. اجتناب از طاغوت مقدمه بازگشت به سوی خدا ۱۰۱
روایت امام صادق علیه‌السلام و تشکیل حکومت در زمان غیبت ۱۰۲
حقانیت دعوت به معصوم علیه‌السلام در همه زمان‌ها ۱۰۴
۲. بطلان هر چه غیر خداست ۱۰۶
۳. نابودی اعمال عاقبت تبعیت از غیر خدا ۱۰۸
۴. جاهلی بودن حاکمیت غیر خدا ۱۱۰
گفتمان‌های تبعیت حاکم از مردم ۱۱۴
اول. گفتمان این‌همانی ۱۱۴
دوم. گفتمان تقابل ۱۱۴
سوم. گفتمان التقاط ۱۱۵

مردم‌سالاری دینی یا دین‌سالاری مردمی ۱۱۶
مسئول بودن نسبت به اجرای احکام الهی ۱۱۷
هشدار نسبت به تعطیلی احکام الهی ۱۱۸
اقسام فتنه‌ها برای تعطیلی احکام الهی ۱۱۹
اول. فتنه خارجی ۱۱۹
دوم. فتنه داخلی ۱۱۹
مفتون شدن شخصیت رسول خدا ﷺ نه شخص وی ۱۲۰
کیفر دنیوی نتیجه رویگردانی از حاکمیت رسول خدا ﷺ ۱۲۲
منفی بودن قدرت‌طلبی در اندیشه اسلامی ۱۲۳
۵. منفی بودن تبعیت از اولیای غیر الهی ۱۲۷
انحصاری بودن ولایت برای الله ۱۲۸
۶. کفر بودن پندار ولایت برای غیر خدا ۱۲۹
۷. بی‌بنیانی نظام مبتنی بر ولایت غیر خدا ۱۳۰

فصل چهارم: فرمان‌بری و اطاعت نامشروع در بیان قرآن

۱. پذیرش ولایت شیطان و خسران مبین ۱۳۳

۲. مردود بودن ولایت شیطان و ذریه و یاورانش ۱۳۵
۳. ممنوعیت شرکت دادن در نظام حاکمیت الله ۱۳۶
۴. نهی از قرار دادن کفار در چینش‌های اجتماعی ۱۳۸
۵. نفی ابدی راه نداشتن کافران بر مؤمنان ۱۴۰
۶. قبول ولایت کافران نشانه نفاق ۱۴۳
۷. تصمیم مردم و تنفیذ صاحب ولایت ۱۴۶
۸. اتکا به ظالم مقدمه ابتلا به عذاب ۱۴۷

بخش دوم: مظاهر اجرایی حکومت از منظر قرآن

مقدمه ۱۴۹
علل اجرای حاکمیت الله توسط مظاهر اجرایی ۱۵۰
یک. عدم امکان اجرای مستقیم حاکمیت الله در زمین ۱۵۰
دو. عدم سنخیت خدا و بشر ۱۵۰

فصل اول: امکان مظهریت بشر برای حاکمیت الله در بیان قرآن

۱. واژه « اطاعت » ۱۵۳

یک. تساوی اطاعت از رسول ﷺ با اطاعت از خدا ۱۵۳

دو. وحدت جنس اطاعت از خدا و اطاعت از رسول ﷺ ۱۵۴

۲. واژه « تبعیت » ۱۵۶

یک. تبعیت از انبیاء علیهم‌السلام نشانه محبت الهی ۱۵۶

۳. واژه « ولایت » ۱۵۶

یک. انحصار ولایت در خدا و رسول و اهل بیت علیهم‌السلام ۱۵۶

دو. ولایت برتر رسول خدا ﷺ بر اهل ایمان ۱۵۸

فصل دوم: وقوع مظهریت بشر برای حاکمیت الله در بیان قرآن

۱. مُلک عظیم الهی آل ابراهیم علیهم‌السلام ۱۶۰

۲. حاکمیت طالوت، داود و سلیمان علیهم‌السلام ۱۶۱

۳. موهبت الهی مُلک به حضرت یوسف علیه‌السلام ۱۶۱

۴. انتخاب الهی طالوت به پادشاهی بنی‌اسرائیل ۱۶۲

۵. حضرت داود علیه‌السلام و مقام ملوکیت و خلیفة اللهی ۱۶۳

نتیجه بحث..... ۱۶۴

نکته ۱. دلیل تأکید بر شخصیت بشری انبیاء علیهم‌السلام ۱۶۵

نکته ۲. ضروری بودن اعطای خصوصیات به پیامبران ﷺ ۱۶۶

فصل سوم: بررسی چند پرسش درباره مبحث مظاهر اجرایی حکومت الله

۱. مظهریت حاکمیت خدا و حصر آن در تعیین الهی ۱۶۹

نفی حاکمیت از غیر مظاهر خداوندی در بیان قرآن ۱۷۰

۲. ملاک و معیار پذیرش مظهر حاکمیت الله ۱۷۲

یک. جعل خدا ۱۷۲

ساختاری بودن جایگاه امامت نه انتخاب و انتصاب ۱۷۵

ساختاری بودن امامت، لازم وحی خدا به او ۱۷۶

دو. هدایت‌گری مردم ۱۷۹

۳. اعمال حاکمیت مظاهر اجرایی و حق حاکمیت الله ۱۸۰

بطلان عقیده برخی مدافعان اندیشه لیبرال دموکراسی ۱۸۲

تفاوت اجرای حاکمیت با انتقال حقّ حاکمیت ۱۸۸

بخش سوم: عناصر حکومت و دولت از منظر قرآن

مقدمه ۱۹۱

فصل اول: « قدرت » ابزار اجرای حاکمیت در بیان قرآن

۱. جایگاه قدرت در حوزه مدیریت ۱۹۵

یک. توانایی فکری و جسمی ۱۹۵

دو. حکمت و مدیریت همزیستی اجتماعی ۱۹۹

۲. جایگاه قدرت در حوزه اجرای قانون ۲۰۰

یک. مأموریت حضرت موسی ﷺ در اجرای قدرتمندانه قانون ۲۰۱

دو. نیل به تقوا نتیجه اجرای قدرتمندانه قانون ۲۰۲

۳. جایگاه قدرت در حوزه تقابل با متجاوزان ۲۰۲

یک. قدرت الهی موسی و هارون ﷺ و غلبه بر دشمنان ۲۰۳

دو. قطعی بودن پیروزی مظاهر حاکمیت الله بر دشمنان ۲۰۴

سه. منصور بودن و غلبه قطعی جند الله ۲۰۴

چهار. تأیید پروردگار متعالی، عامل قدرتمندی اهل ایمان ۲۰۵

جایگاه قدرت در نظام‌های غیر وحیانی و طاغوتی ۲۰۶

فصل دوم: « قلمرو » بستر استقرار حاکمیت در بیان قرآن

۱. ضرورت وجود قلمرو در نظام حکومتی ۲۱۰

یک. جواز اسیر گرفتن پیامبر ﷺ تنها پس از تثبیت قلمرو ۲۱۰
دو. وعده الهی هلاکت ظالمان و تثبیت قلمرو اهل ایمان ۲۱۳
معنای بازگشت انبیا ﷺ به ملت کفر ۲۱۴
سه. وحشت فرعونیان از اضمحلال قلمرو حکومتشان ۲۱۶
چهار. وعده استقرار حاکمیت موسی ﷺ در زمین ۲۱۷
پنج. اراده خدا در تثبیت قلمرو بنی‌اسرائیل ۲۱۷
۲. تحقق قلمرو جهانی نظام حاکمیت اسلام در دولت کریمه امام عصر ﷺ ۲۱۹
یک. قلمرو زمین ارث بندگان صالح خدا ۲۱۹
دو. اختصاص قلمرو زمین برای مستضعفان ۲۲۳
سه. سنت الهی استخلاف اهل ایمان در زمین ۲۲۴

فصل سوم: « جمعیت » موضوع اعمال حاکمیت در بیان قرآن

۱. ماهیت جامعه دینی از منظر قرآن ۲۲۸
انگیزه انسان‌ها از اجتماع مبین ماهیت جامعه ۲۲۹
حرکت در مسیر کمال، انگیزه موحدان از اجتماع ۲۳۱
جامعه دینی بستر حرکت هدفمند به سوی کمال ۲۳۳

۲. ویژگی‌های جامعه مطلوب قرآنی ۲۳۵
یک. امت وسط: توجه به دنیا برای وصول به آخرت ۲۳۶
مقصود از امت وسط بودن جامعه اسلامی ۲۴۱
ارتباط قبله با امت وسط بودن جامعه اسلامی ۲۴۷
علم الهی در تغییر قبله و بازشناسی افراد مختلف امت ۲۵۰
تغییر قبله و علت خشنودی پیامبر ﷺ ۲۵۲
دو. امت مسلم: توجه تام به عبادت و عبودیت خدا ۲۵۳
اسلامِ مورد تقاضای حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام ۲۵۴
معنای عبد و مراحل سیر الی الله در عرفان ۲۵۵
دعای حضرت ابراهیم علیه السلام و تحصیلی بودن عبودیت ۲۵۹
چرایی درخواست جداگانه اسلام برای ذریه ۲۶۰
سه. امت برتر: عمل به فریضه امر به معروف و نهی از منکر ۲۶۳
امر به معروف و نهی از منکر وظیفه دولت و مردم ۲۶۵
چهار. امت قائم: التزام اعتقادی و عملی به دستورات دین ۲۶۸
تهجد در سیره عملی اولیاء الله علیهم السلام ۲۶۹

ارتباط امت قائم و اهل کتاب ۲۷۰

پنج. امت مقتصد: اعتدال و میانه‌روی در دینداری ۲۷۴

بخش چهارم: فرآیند تحقق دولت در زندگی اجتماعی مردم از منظر قرآن

مقدمه ۲۷۷

فصل اول: عهد الهی عامل تحقق دولت دینی در بیان قرآن

۱. عهد الهی بر عبادت نکردن شیطان و عبودیت خدا..... ۲۷۹

۲. امر به وفای عهد و نهی از پیمان‌شکنی ۲۸۱

رؤوس اصلی تحقق سعادت در جامعه اسلامی ۲۸۱

یک. عدالت و اعطای حقوق بر اساس شایستگی‌ها ۲۸۳

دو. لزوم تحقق احسان در کنار عدل ۲۸۳

سه. انقیاد برابر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام ۲۸۴

توقف عناصر ضامن سعادت بر وفای به عهد ۲۸۷

۳. مؤمنان ثابت‌قدم بر عهد الهی تا مرز جان‌فشانی ۲۹۰

۴. مسلمانان سست‌ایمان و نقض عهد الهی ۲۹۳

۵. میثاق الهی با بندگان، ضمانت اجرای عهد الهی ۲۹۵
فراموشی عهد الهی بر اثر طغیان غرائز نفسانی ۲۹۶
نمونه‌ای از پافشاری پیامبر اکرم ﷺ بر میثاق الهی ۲۹۸
راهبردی کلیدی در عرصه سیاست خارجی ۳۰۱
هدف اخذ میثاق از انبیاء الهی علیهم‌السلام و محتوای آن ۳۰۲

فصل دوم: بیعت نماد ظاهری عهد الهی در بیان قرآن

۱. بیعت با رسول خدا ﷺ و عهد بستن با خدا ۳۰۵
۲. بیعت‌های صحیح تاریخ اسلام ۳۰۷
۳. نظرات مختلف درباره ماهیت بیعت ۳۰۷
یک. بیعت موجد و مولّد ولایت و حاکمیت ۳۰۸
دو. بیعت منجّز ولایت نه موجد آن ۳۱۲
شرک بودن اعتقاد به دو مبدأ برای مشروعیت ولایت ۳۱۸
سه. بالفعل بودن ولایت ولی امر و پذیرش مردم با بیعت ۳۱۹
عرصه وسیع و نامحدود ولایت ولی امر ۳۲۳
بیعت منجز تکلیف نه منجز ولایت ۳۲۵

بیعت در دوران غیبت و توقیع امام زمان ﷺ ۳۲۷

أ. سند توقیع ۳۲۸

ب. دلالت توقیع ۳۲۹

ج. فقیهان همان راویان احادیث توقیع ۳۳۰

د. تفاوت بیعت با معصوم ﷺ و بیعت با فقیه ۳۳۱

فهرست منابع ۳۳۲

پیشگفتار

از مهمترین اموری که ذهن اندیشمندان مسلمان را در حوزه‌های مختلف علوم به خود مشغول ساخته است، تحقیق و پژوهش برای کشف نظر دین مبین اسلام پیرامون موضوعات و مسائل گوناگون است. آیات قرآن کریم که در بیان معروف رسول گرامی اسلام ﷺ یکی از دو امانت به جای مانده آن حضرت دانسته و تمسک به آن، راه نجات از گمراهی معرفی شده است[1]، مهمترین منبع مورد رجوع، جهت کشف نظر شریعت اسلام پیرامون مسائل مختلف است.

بررسی موضوعات گوناگون از منظر قرآن مجید به دو طریق می‌تواند صورت پذیرد: در شکل اول، آیات مرتبط با موضوع مورد نظر به ترتیب سُوَر مصحف شریف مورد بررسی قرار

---

۱. ﴿ قَالَ رَسولُ اللهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ﴾ « رسول خدا ﷺ فرمود: شما را ترک می‌گویم و دو امانت گران‌بها در میان شما باقی می‌نهم؛ مادامی که به آن دو تمسک جویید، هیچ‌گاه گمراه نخواهید گشت: کتاب خدا و عترتم ـ اهل بیتم ـ (این دو، امانتند) که هیچ‌گاه از هم جدا نخواهند گشت تا آن هنگام که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند » (این کلام نورانی به تواتر معنوی در بسیاری از کتاب‌های روایی فریقین نقل شده است، از جمله ر.ک: کتب شیعی: الکافی، ج۲، ص۴۱۴. ارشاد القلوب، ج۱، ص۱۳۱؛ الاقبال، ص۴۵۴؛ تحف العقول، ص۴۲۵. الاحتجاج، ج۱، ص۲۶۲. بحارالانوار، ج۲، ص۹۹، ۱۰۳، ۲۲۵. از کتب عامه: مسند احمد بن حنبل، ج۳، ص۱۴؛ صحیح ترمذی، ج۵، ص۶۲۲، ح۳۷۸۸؛ المعجم الکبیر، ج۳، ص۶۶)

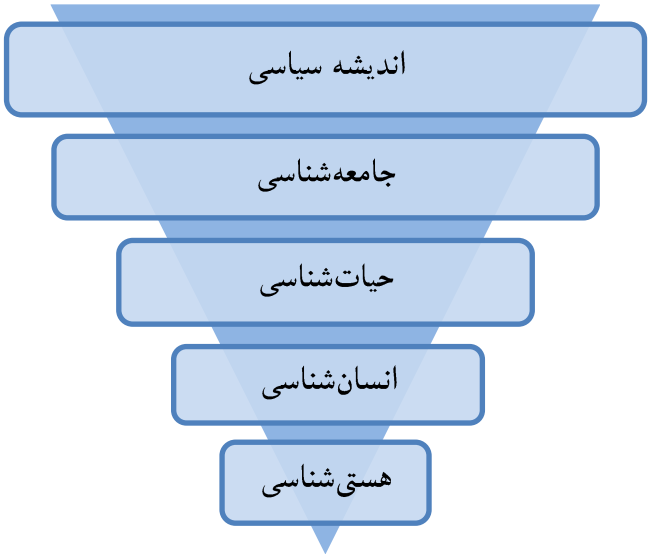
می‌گیرند، مثل این که در باب فضیلت علم و دانش، آیات مبارک مرتبط با این موضوع را از ابتدای سوره مبارکه فاتحه تا سوره ناس از نظر می‌گذرانیم. در روش دوم، ترتیب بحث از خارج آیات کریمه اتخاذ می‌گردد و بعد آیات مرتبط با ریز موضوعات مورد نظر بدون توجه به محل وقوع آن‌ها در قرآن، انتخاب و بررسی می‌شوند. نوع بررسی آیات سیاسی ـ اجتماعی قرآن و روش تفسیری ما در این نوشتار بر اساس شکل دوم است و سیر بحث، ترتیب انتخاب و گزینش آیات بر اساس بحث‌های علوم سیاسی است، زیرا آیات سیاسی ـ اجتماعی قرآن آیات منقّح و مشخصی نیستند تا بتوان بر اساس ترتیب سُوَر آن‌ها را بررسی کرد. گذشته از آن که آیات بسیاری وجود دارد که در نظر یک فرد یا جریان آیات سیاسی تلقی می‌شود و در اندیشه گروهی دیگر خیر.

تفاوت آیات سیاسی قرآن با آیات اجتماعی آن: آیات سیاسی و آیات اجتماعی قرآن در دو حوزه کاملاً جدا بررسی می‌شوند، چون حوزه اجتماعیات و سیاسیات دو حوزه مجزاست. در قرآن کریم بیشتر آیاتی که قابلیت تطبیق بر مسائل اجتماعی دارند، مشخص و روشنند، همانند آیات سوره مبارکه حشر که شماری از مسائل اجتماعی در آن‌ها آمده است. لیکن آیات سیاسی قرآن واضح و شفاف نیستند. چه بسا یک آیه شریفه را از جهات گوناگون بتوان تفسیر سیاسی کرد، گرچه در ظاهر هیچ ارتباطی با مسائل سیاسی نداشته باشد. ادعای ما این نیست که در این نوشتار تمام آیات سیاسی قرآن بیان گردیده است؛ بلکه دقت نظر دوباره همراه ذوق و سلیقه در آیات کریمه، می‌تواند برداشت سیاسی از آیاتی دیگر را به دست دهد.

نیز یادکردنی است که در توضیح آیات سیاسی قرآن، تنها آیاتی که به طور مستقیم با مسائل سیاسی ـ اجتماعی مرتبطند بررسی نمی‌شوند؛ بلکه لازمِ تفسیر آیات سیاسی، بهره‌گیری از آیات دیگری است که هر چند به طور مستقیم با مسائل سیاسی مرتبط نیستند، در فهم اندیشه

سیاسی اسلام بسیار مؤثرند، از این رو بحث کامل درباره مباحث سیاسی باید با بهره‌گیری از همه آیات مرتبط با موضوع صورت پذیرد.

اندیشه سیاسی اسلام در قرآن: اندیشه سیاسی هیچ مکتبی نمی‌تواند از اصول پذیرفته شده آن مکتب درباره هستی‌شناسی جدا باشد، زیرا بنیان هر اندیشه سیاسی از چهار شناخت تشکیل می‌شود که در یک سلسله طولی قرار دارند و به هستی‌شناسی ختم می‌شوند: جامعه‌شناسی، حیات‌شناسی، انسان‌شناسی و هستی‌شناسی. معنای طولی بودن این سلسله این است که اندیشه سیاسی، بر جامعه‌شناسی و شناخت ماهیت جامعه مبتنی است و این تفکر و اندیشه، بر زندگی‌شناسی و شناخت واقعیت حیات و زندگی در این جهان مبتنی است و شناخت واقعیت زندگی و حیات بر انسان‌شناسی، و انسان‌شناسی بر هستی شناسی:



در هستی‌شناسی مکتب اسلام، هستی مخلوق یك خالقِ صاحب اراده و حکیم است و در این باور دو عنصر اعتقادی دیگر می‌گنجد: یکی این‌که جهان هدفمند است و دیگر آن که

موجودات جهان تحت مدیریت دقیق همان پدیدارنده حکیم اداره می‌شوند، از این رو در کانون اندیشه و عقاید انسان‌های خدا باور اعتقاد به ربوبیت خدا، همتای باورمندی به خالقیت اوست.

در قرآن کریم ۲۴۲ بار واژه « ربّ » برای مبدأ هستی آورده شده است که از این تعداد ۴۲ بار به صورت « ربُّ العالمین » و بقیه به صورت‌های « ربُّ الناس »، « ربُّ العرش »، « ربُّ السماوات و الارض »، « ربُّ کلِّ شیء » و مانند این‌ها ذکر شده است. در معنای رب گفته شده که مالکی است که تدبیر امور مملوکش را نیز بر عهده‌دار است.[۱] در زبان عربی نیز « رب » به بزرگ یک قوم که بر آن‌ها حکومت می‌کند: « ساسَهم و کان فوقَهم » ترجمه شده است.[۲] در قرآن به دفعات تصریح شده که خداوند رب هستی است: ﴿ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾.[۳]

با توجه به اینکه انسان جزئی از هستی است پس تحت ربوبیت حق قرار دارد و لازم ربوبیت خداوند نسبت به انسان این است که خداوند تمام شئون ساختاری و زندگی او را مدیریت کند. به همین جهت ذات مقدس پروردگار حاکمیت خود را نسبت به انسان مبتنی بر ربوبیت خویش می‌داند و می‌فرماید: ﴿ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ ﴾[۴] و در کنار ربوبیت خود نسبت به توده انسان که « ناس » گفته می‌شود، حاکمیت مطلق را که در زمان نزول قرآن پادشاهی بوده است، برای خویش قائل شده، می‌فرماید: ﴿ قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ۞ مَلِكِ ٱلنَّاسِ ﴾.[۵]

---

۱. المیزان، ج۱، ص۲۱.

۲. تاج العروس، ج۲، ص۶.

۳. سوره اعراف، آیه ۵۴. « پر برکت (و زوال‌ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است »

۴. سوره زمر، آیه ۶. « این خداوند رب شما است که سلطان وحاکم ملك وجود اوست »

۵. سوره ناس، آیات ۱ و ۲. « بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم ❋ به مالك و حاکم مردم »

مبدأ ربوبیت حق متعالی موجب می‌شود که برای ربوبیت و مدیریت جامعه بشری، همانند سایر اجزای هستی برنامه و طرح هدایتی تشریع کند و همین، نقطه افتراق اندیشه سیاسی دینی از اندیشه سکولار است، زیرا در اندیشه سیاسی دینی مدیریت و ربوبیت هر جزئی از هستی باید متناسب با آن باشد و ربوبیت و مدیریت متناسب با جامعه بشری مدیریت تشریعی است و این چیزی است که مورد قبول اندیشه سکولار نیست.

مباحث مربوط به اندیشه سیاسی دینی از منظر قرآن را درباره پنج موضوع پی می‌گیریم: ۱. منشأ دولت؛ ۲. فرایند تحقق دولت؛ ۳. اهداف و کارویژه‌های دولت؛ ۴. رابطه دولت و مردم؛ ۵. حوزه اختیارات دولت. در میان این موضوعات، بحث منشأ دولت را به جهت گستردگی مباحث زیر مجموعه که در محل خود تبیین خواهد شد در قالب سه بخش و بقیه موضوعات را در یک بخش به ترتیب و با عناوین ذیل از نظر می‌گذرانیم:

بخش اول: حکومت و دولت از منظر قرآن

بخش دوم: مظاهر اجرایی حکومت از منظر قرآن

بخش سوم: عناصر حکومت و دولت از منظر قرآن

بخش چهارم: فرایند تحقق در زندگی اجتماعی از منظر قرآن

بخش پنجم: اهداف و کارویژه‌های دولت از منظر قرآن

بخش ششم: رابطه دولت و مردم از منظر قرآن

بخش هفتم: حوزه اختیارات دولت از منظر قرآن

بخش اول

حکومت و دولت از منظر قرآن

مقدمه: تعریف دولت

از مهمترین مباحث مطرح درباره دولت، بحث درباره منشأ دولت است و در طول تاریخِ دانش اندیشه سیاسی پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش داده شده است: برخی تشکیل دولت را امری طبیعی و ضروری خوانده‌اند و برخی آن را قراردادی دانسته‌اند. بعضی منشأ دولت را الهی و بعضی دیگر آن را ناشی از مالکیت و طبقات حاصل از آن دانسته‌اند. برخی آن را نمود روح مطلق و تکامل آن دانسته و برخی آن را ثمره روابط خصمانه بین جوامع شمرده‌اند. در این بخش به منشأ دولت از منظر قرآن در اندیشه سیاسی اسلام خواهیم پرداخت.

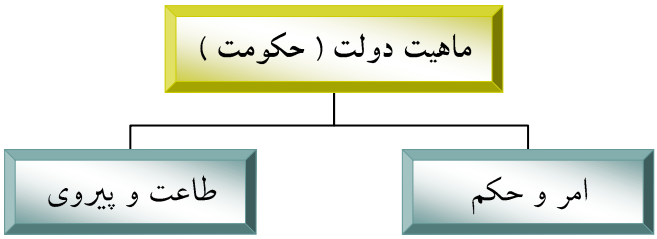
آن چه در اندیشه سیاسی به عنوان دولت یا state خوانده می‌شود از ریشه لاتین stare به معنای ایستادن یا status به معنی وضع مستقر و پابرجا یا وضع ثابت و پایدار و شأن و منزلت گرفته شده است. این معنا که درباره افراد به کار می‌رود درباره نهادها و قدرت سیاسی نیز کاربرد پیدا کرده است.[1] اما با توجه به مفهومی که از واژه دولت به ذهن متبادر می‌شود، علی‌رغم تعاریف مختلف ارائه شده برای این کلمه با توجه به تطوری که در طول زمان داشته است، میان تمام این تعاریف و نیز مصادیق قدیم

---

۱. نظریه‌های دولت؛ وینسنت آندرو (Vincent Andrew)؛ ترجمه: دکتر حسین بشیریه، ص۳۶.

و جدید آن مفهوم مشترکی وجود دارد که بر تمام مصادیق آن می‌تواند اطلاق شود. این مفهوم مشترک به خوبی در تعابیری که برای تعریف دولت به کار رفته است مشاهده می‌شود؛ تعاریفی چون: قدرت عمومی فعال، یگانه تشکل صاحب اقتدار، قدرت عام و مستدامی که بالاتر از حکّام و اتباع ایشان قرار دارد، مدعی سلطه و تفوّق بر کلیه سازمان‌ها و نهادها، دارای بیشترین میزان سلطه بر منابع و وسایل، عالی‌ترین مرجع اقتدار، مدعیِ سلطه انحصاری در درون قلمرو، تنها منبع قواعد الزام‌آور، نهاد برخوردار از کاربرد انحصاری زور یا قدرت مشروع، بالاترین اراده‌ای که سایر اراده‌ها باید در مسیر آن قرار گیرند، برخوردار از قدرت برای اعمال سیاست، امر برتر و فائق در هر واحد سیاسی، قدرت عمومی کاملی که به حکومت شأن می‌بخشد.[1]

قدر مشترک این تعاریف متعدد و مختلفی که اندیشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسی برای دولت بیان کرده‌اند دو عنصر اصلی است: ۱. حکم: قدرت، سلطه و حکمفرمایی بر دیگران و ۲. طاعت: پذیرش، اطاعت و متأثر گشتن از قدرت و پیروی از آن.



البته باید توجه داشت که مقصود از دولت، دولت به معنای عام آن است که بر کل جریان حاکمیت و مدیریت کلی جامعه اعم از دستگاه‌های اجرایی، قانون‌گذاری و نظارتی اطلاق می‌شود؛ نه معنای خاص

---

۱. نظریه‌های دولت، ص۳۷ و ۴۳.

آن که تنها به مجموعه اجرایی و قوه مجریه گفته می‌شود که مجری مصوبات و برنامه‌های حکومت است و در اصطلاحْ قوه مجریه خوانده می‌شود. در تمام نحله‌ها و اندیشه‌های سیاسی هم آن گاه که سخن از دولت به میان می‌آید مراد، جریان حکومت و قدرت است نه قوه مجریه.

برای پی‌بردن به اندیشه سیاسی اسلام درباره دولت لازم است مصادیق دو عنصر پیش‌گفته را در آموزه‌های اسلامی جستجو کرد و از آن جا که قرآن کریم، ثَقَل اکبرِ ودیعه گذاشته شده پیامبر اکرم ﷺ، مهمترین منبع تبیین اندیشه اسلام در مسائل مختلف است، در ادامه بررسی آیات کریمه این کتاب نورانی را در این موضوع از نظر می‌گذرانیم که گامی اساسی در جهت روشن شدن معنای دولت در تفکر دینی خواهد بود.

آیات قرآن را درباره هر یک از دو عنصر پیش‌گفته از دو جهت اثبات و نفی می‌توان مورد بررسی قرار داد: نسبت به عنصر اول، مشخص ساختن مبدأ قدرت و حقیقتِ صاحب فرمان و آنکه از منظر قرآن مصداق اتمّ این مهم است (جنبه اثباتی) و در مقابل، آنکه مشروعیت مبدأ قدرت قرار گرفتن را ندارد (جنبه نفی). همین گونه است نسبت به عنصر دوم که بُعد اثباتی آن به دست آوردن نظر قرآن درباره عنصری است که باید فرمان‌بری و اطاعت از او صورت بگیرد و بیان عنصر یا عناصری که نباید اطاعت شوند و تبعیت و اطاعت از آن‌ها مشروع نیست از بُعد نفی قضیه.

بر این اساس مباحث مورد نظر این بخش در چهار فصل ارائه می‌شود که جهت سهولت و هماهنگی در بحث، ابتدا جنبه اثباتی هر دو عنصر و بعد از آن جنبه نفی آن‌ها می‌آید.

فصل اول

قدرت، سلطه و حاکمیت مشروع در بیان قرآن

واژگانی هم چون « حکم »، « مُلک »، « امر »، « ولایت »، « حق »، « احاطه »، « غلبه »، « عزّت » مقتضی مفاهیمی مرتبط با مؤلفه « فرمان » در مفهوم دولت هستند. مفاهیم دیگری نیز وجود دارد که مشیر به همین معنی می باشد. در این فصل در نظر است تا آیاتی از قرآن که این مفاهیم در آن ها نسبت به ذات اقدس الله استعمال شده مورد بررسی قرار گیرد:

۱. واژه « حُکم »

معنای « حُکم »: به نوشته راغب اصفهانی « حکم » در زبان عربی در اصل به معنای منع است؛ منعی که به قصد اصلاح صورت می‌گیرد[۱]، از این رو حکم در دستورات به این معنی است که فردِ مأمور از آزادی در اراده و عمل منع می‌شود. وجه تسمیه حُکم در قضایای تصدیقی نیز این است که مانع بروز شک در قضیه می‌شود. از همین مادّه « استحکام » به حالتی گفته می‌شود که مانع بروز فساد بین اجزاء یک شیء می‌شود و نقطه مقابل آن « تفصیل » است که به معنای جدا ساختن اجزای به هم پیوسته یک شیء است.

---

۱. المفردات، ص۲۴۶.

« **حکم در قرآن** »: صریح‌ترین کلمه قرآنی مرتبط با مولّفه « حکم » در مفهوم دولت، خود کلمه « حکم » است که ۲۱۰ بار در قرآن به کار رفته است. ۴۲ بار وصف « حکیم » آمده که چهار مورد آن برای قرآن[۱] و بقیه برای خداوند آمده است.[۲] در مواردی عنوان « حاکم » برای خداوند آمده است که سه مورد « خیرُ الحاکمین »[۳] و دو مورد « أحکمُ الحاکمین »[۴] است.

ـ اختصاص حُکم به خداوند

در آیاتی از قرآن به گونه‌های مختلف به اختصاص حُکم و حاکمیت به خداوند سبحان تصریح شده است: گاهی با آوردن لام اختصاص مانند ﴿ أَلَا لَهُ ٱلۡحُكۡمُ ﴾[۵] و ﴿ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ ﴾.[۶] در مواردی با آوردن نفی و استثنا که مفید حصر است: ﴿ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ ﴾.[۷] در آیاتی هرگونه دخالتی در حکم خدا نفی شده است: ﴿ وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦ ﴾[۸] یا هرگونه شریکی برای او در این موضوع: ﴿ وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا ﴾.[۹]

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۸. سوره یونس، آیه ۱. سوره لقمان، آیه ۲. سوره یس، آیه ۲.

۲. مانند سوره آل عمران، آیه ۱۲۶. سوره مائده، آیه ۱۱۸، سوره انعام، آیه ۱۸.

۳. مانند سوره اعراف، آیه ۸۷. سوره یونس، آیه ۱۰۹، سوره یوسف، آیه ۸۰.

۴. مانند سوره هود، آیه ۴۵. سوره تین، آیه ۸.

۵. سوره انعام، آیه ۶۲. « بدانید که حکم و داوری مخصوص اوست »

۶. سوره غافر، آیه ۱۲. « داوری، مخصوص خداوند بلندمرتبه و بزرگ است »

۷. سوره انعام، آیه ۵۷. سوره یوسف، آیه ۶۷. « حکم و فرمان، تنها از آنِ خداست »

۸. سوره رعد، آیه ۴۱. « و خداوند حکومت می‌کند و هیچ کس را یارای جلوگیری یا ردّ احکام او نیست »

۹. سوره کهف، آیه ۲۶. « و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد »

اختصاص حکم و حاکمیت به خداوند سبحان موجب آن است که هر جا سخن از حکم غیر او باشد، تصریح می‌کند که آن را خداوند در راستای حکم خویش به عنوان وظیفه بر عهده آن غیر گذاشته است، چنان‌که درباره حضرت داود ﷺ فرمود که ای داود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق حکم کن: ﴿ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ ﴾.[1]

۲. واژه « مُلک »

معنای « مُلک »: « مُلک » در استعمال قرآن به معنی حکومت و اداره امور است.[2] « مَلَکَ » یعنی صاحب و مالک چیزی شد؛ به گونه‌ای که قادر بر تصرف و حکمرانی در آن است.[3] به چنین کسی « مالک » و به آن چه تملک شده « مِلک » گفته می‌شود. « مُلک » نیز از سنخ « مِلک » است. با این تفاوت که دارنده « مُلک » که « مَلِک » خوانده می‌شود آن چه را افراد تحت فرماندهی‌اش مالکند نیز مالک است و امکان تصرف در آن‌ها را دارد؛ بدون آن که مالکیت آن‌ها با مالکیت « مَلِک » تزاحم و تعارض داشته باشد، از این رو در تعریف « مَلِک » گفته شده کسی است که با امر و نهی در توده مردم تصرف می‌کند[4] یا توانایی با گستره‌ای از قدرت که سیاست و تدبیر امور از آن اوست.[5]

---

۱. سوره ص، آیه ۲۶.

۲. قاموس قرآن، ج۶، ص۲۷۳.

۳. القاموس المحیط، ج۳، ص۳۲۰.

۴. المفردات، ص۷۷۴.

۵. التبیان، ج۱، ص۳۴.

« **مُلک » در قرآن:** « مُلک » و دیگر مشتقات ماده « مَلَک » ۲۰۶ بار در آیات قرآن به کار رفته است. در پنج مورد خداوند سبحان « مَلِک » خوانده شده[۱] و در دو مورد نیز « مالک » برای خدا آمده است.[۲] در آیاتی نیز سخن از « مُلک » خداست.[۳]

ـ انحصار « مُلک » و حکومت در خداوند

در آیاتی به طور مطلق، « مُلک » از آنِ خدا دانسته شده است: ﴿ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُۖ ﴾[۴] که در استعمال قرآن به معنای حکومت و اداره امور است، چنان که درباره حکومت سلیمان از این تعبیر استفاده شده است: ﴿ وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَ ﴾.[۵] در آیاتی « مُلک » به مثل آسمان‌ها و زمین اختصاص داده شده است: ﴿ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ﴾.[۶]

بر همین مبنا خداوند « مَلِک » و فرمانروای هستی خوانده می‌شود: ﴿ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّ ﴾[۷] و در آیه‌ای دیگر برای خداوند به عنوان فرمانروا صفات دیگری نیز ذکر می‌کند: ﴿ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا

---

۱. سوره طه، آیه ۱۱۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۶. سوره حشر، آیه ۲۳. سوره جمعه، آیه ۱. سوره ناس، آیه ۲.

۲. سوره فاتحه، آیه ۴. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۳. از جمله: سوره انعام، آیه ۷۳. سوره حج، آیه ۵۶. سوره فرقان، آیه ۲۶.

۴. سوره فاطر، آیه ۱۳. « خدایی که پروردگار شماست ملک برای اوست »

۵. سوره بقره، آیه ۱۰۲. « و (یهود) از آن چه شیاطین در حکومت سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی کردند »

۶. سوره بقره، آیه ۱۰۷. « آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست »

۷. سوره طه، آیه ۱۱۴. « پس بلند مرتبه است خداوند که فرمانروای حق است »

يُشۡرِكُونَ ﴾.[1] و در دیگری فرمانروایی خداوند در راستای پروردگاری او ذکر شده است: ﴿ قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ۞ مَلِكِ ٱلنَّاسِ ﴾.[2]

و در آیاتی دیگر بر انحصار فرمانروایی برای خداوند تصریح و هرگونه شریک برای خداوند در موضوع فرمانروایی نفی می‌شود: ﴿ ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ ﴾[3] و ﴿ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ﴾[4]، به همین جهت جهت آن‌چه از فرمانروایی در اختیار دیگران است از آنِ خداوند معرفی می‌شود: ﴿ قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُ ﴾.[5] چنین فرمانروایی‌ای عطیه‌ای از سوی خداوند است که می‌تواند آثار نیکویی در جوامع انسانی همراه داشته باشد. گرچه ممکن است به لحاظ تکوین این عطیه در اختیار افرادی شایسته و متناسب با آن قرار گیرد یا به

---

۱. سوره حشر، آیه ۲۳. « اوست خدای یکتایی که غیر او خدایی نیست؛ فرمانروای پاک از هر نقص، منزه از هر عیب، و ایمنی‌بخش و نگهبان جهان و قاهر بر همه خلق، با جبروت و عظمت، بزرگوار و برتر. زهی منزه و پاک خدای یکتا که از هر چه بر او شریک پندارید منزه است »

۲. سوره ناس، آیه ۱ و ۲. « بگو پناه می برم به پروردگار مردم ❋ فرمانروای مردم »

۳. سوره فرقان، آیه ۲. « فرمانروایی آسمان‌ها و زمین برای اوست و هرگز فرزندی نگرفته است و شریکی در فرمانروایی هستی ندارد »

۴. سوره اسراء، آیه ۱۱۱. « نه شریکی در فرمانروایی دارد و نه او را نقصی رسد که به مددکار نیازمند شود و پیوسته ذات الهی را به بزرگ‌ترین اوصاف کمال ستایش کن »

۵. سوره آل عمران، آیه ۲۶. « بگو بار خدایا! ای برخوردار از فرمانروایی! تو هر که را خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی بگیری. و به هر که خواهی عزت و اقتدار بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی. هر خیر و نیکویی به دست توست و تنها تو بر هر چیز توانایی »

افراد غیر اهل و غیر شایسته واگذار گردد، در هر حال اصل فرمانروایی از آن پروردگار است که افراد به وسیله آن مورد امتحان قرار می‌گیرند.

اعطای مُلک و فرمانروایی به فردی شایسته نظیر اعطای آن به یوسف پیامبر ﷺ است: ﴿ رَبِّ قَدۡ ءَاتَيۡتَنِي مِنَ ٱلۡمُلۡكِ وَعَلَّمۡتَنِي مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِ ﴾.[1] مقابل آن، اعطای فرمانروایی به نمرود است که برابر ابراهیم ﷺ پیامبر خدا قرار داشت: ﴿ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبۡرَٰهِـۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنۡ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ ﴾.[2] در هر دو صورت، منشأ این فرمانروایی خداوند است و فرمانروایی تنها از آنِ اوست و این جدا از این است که در اختیار چه کسانی قرار بگیرد، زیرا در آفرینش بسان سایر پدیده‌ها و آفریده‌های خداوند علت وجود دارد و اگر به لحاظ تشریع در مجرای صحیح خود قرار نگیرد، این امکان وجود دارد که عنصری غیر الهی آن را به شکلی خلاف تشریع مورد استفاده قرار دهد.

این موضوع را با تعبیری رساتر و قوی‌تر بیان شده است که ﴿ فَسُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴾[3] چه « ملکوت » مبالغه در « مُلک » است[4] که در این آیه برای نشان دادن تسلط پروردگار بر همه چیز، حکومت و اداره هر چیزی را به شکل مبالغه به خداوند منسوب کرده است و منظور از ملکوت، حکومت و اداره و نظمی است که در آسمان‌ها و زمین وجود دارد.

---

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۱. « پروردگارا تو مرا فرمانروایی بخشیدی و علم تأویل را به من آموختی »

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۸. « آیا ندیدی و آگاهی نداری از کسی (نمرود) که با ابراهیم ﷺ درباره پروردگارش محاجه کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود) »

۳. سوره یس، آیه ۸۳ « پس منزه است خدایی که ملکوت همه چیز در دست اوست وهمه به سوی او باز خواهند گشت »

۴. قاموس قرآن، ج۶، ص۲۷۵.

۳. واژه « امر »

معنای « امر »: از مفاهیم دیگرِ مرتبط با مؤلفه حکم در مفهوم دولت، کلمه « امر » است که جمع آن « اوامر» است. « امر » به معنای شأن و مصدر فعل « امرتُه » است و زمانی به کار می‌رود که کسی را به انجام کاری مکلف سازند.[۱]

« امر » در قرآن: ماده « امر » و مشتقات آن ۲۴۹ بار در قرآن و در سه معنا آمده است:

اول. نقیض نهی و به معنای دستور دادن، مانند ﴿ وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ ﴾.[۲]

دوم. به معنای « ابداع »، مانند ﴿ أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ ﴾[۳] و ﴿ وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي ﴾.[۴]

سوم. به معنای « شأن » که اگر امر در حوزه مدنی ـ سیاسی استعمال شود به معنای شأن سیاسی است، مانند آیاتی که در ادامه خواهد آمد.

ـ اختصاص امر به خداوند

« امر » نیز به خدا اختصاص دارد و دیگران در آن سهمی ندارند، چنان که می‌فرماید هیچ مرد و زن مؤمنی در شأن سیاسی‌ای که خدا و رسول حکم کنند، اراده و اختیاری ندارند: ﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا

---

۱. المفردات، ص۸۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴. « باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند »

۳. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۴. سوره اسراء، آیه ۸۵.

مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡ ﴾.[1] دلیل اینکه مراد از « امر » در این‌جا شأن سیاسی است، اضافه شدن آن به ضمیر جمع « هُم » در ﴿ أَمۡرِهِم ﴾ است، در صورتی که در صدر آیه « مؤمن » و « مؤمنه » که مرجع ضمیرند، مفرد آمده‌اند و این نشان می‌دهد که مقصود از « امر » شأنی است که مربوط به مسائل اجتماعی و جمعی آنهاست که همان شأن سیاسی است.

همین گونه است آن جا که در مورد غزوه احد و امداد الهی پیامبر ﷺ و مسلمانان فرمود: ﴿ ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيۡكُم مِّنۢ بَعۡدِ ٱلۡغَمِّ أَمَنَةٗ نُّعَاسٗا يَغۡشَىٰ طَآئِفَةٗ مِّنكُمۡ وَطَآئِفَةٞ قَدۡ أَهَمَّتۡهُمۡ أَنفُسُهُمۡ يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ظَنَّ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٖ قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَمۡرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِ ﴾.[2]

آن جا که خداوند در مورد انبیاء الهی ﷺ فرمود که آن‌ها را امامانی قرار دادیم که به وسیله امر ما هدایت می‌شوند و کردار نیك و برپاداری نماز و ایتاء زکات را به آن‌ها وحی کردیم: ﴿ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ ﴾[3] درباره ﴿ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا ﴾ و مقصود از کلمه « امر » در آن هر سه معنا محتمل است: یکی این که گفته شود « امر » به معنای ابداع است، زیرا در قرآن امر خدا به ابداع منحصر شده است: ﴿ إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴾[4]، بنابراین ﴿ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا ﴾ به این معناست که هدایت انبیا ﷺ در اجرای امامت و رهبری

---

۱. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴. « سپس نازل کرد خداوند بر شما بعد از اندوه، امنیت آرامش‌بخشی فرستاد که طایفه‌ای از شما را فرا می‌گیرد و طایفه‌ای که خود آن‌ها به نفسشان اهمیت می‌دهند و به خدا به ناحق گمان جاهلانه دارند، می‌گویند: برای ما از تصمیم سیاسی حقی وجود دارد. ای پیغمبر! بگو شأن سیاسی تمام آن به خدا متعلق است »

۳. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۴. سوره یس، آیه ۸۲. « منحصراً امر خدا این است که هرگاه چیزی را اراده کند، به آن بگوید باش، پس وجود پیدا می‌کند »

جامعه با ابداع و تکوین خداست. در ادامه نیز خواهد آمد به دلیل همین آیه باید منصب امامت را ساختاری دانست نه انتصابی و انتخابی.

دوم آن که « امر » به معنای شأن سیاسی باشد؛ یعنی انبیا ﷺ که امام قرار گرفته‌اند به شأن سیاسی هدایت می‌شوند که مخصوص خداست و در اجرای مدیریت سیاسی مظهر خدا قرار می‌گیرند.

سوم این که « امر » به معنای دستور باشد؛ یعنی انبیا ﷺ به دستور و احکام و اوامر خدا هدایت می‌شوند.

۴. واژه « ولی »

معنای « ولی »: یکی دیگر از مفاهیم اساسی و کلیدی قرآن در ارتباط با مؤلفه « حکم » در مفهوم دولت مفهومی است که از کلماتی چون « ولی »، « مولا » و « ولایت » استنباط می‌شود. در معنای واژه ولایت، اغلب دو تعبیر محبت و دوستی، یا صاحب امری، فرماندهی و سرپرستی مورد توجه قرار می گیرد؛ لکن این دو معنا نه معنای مطابقی واژه ولایت، که از لوازم معنوی معنای دقیق ولایت است. معنای دقیق ولایت بر اساس آن چه راغب ذکر کرده چنین است: « الوَلاءُ و التوالِيُ أن يَحصُلَ شيئاً فصاعداً حصولاً ليسَ بينَهما ما ليسَ منهما »؛ یعنی دو چیز و بیشتر چنان باشند که میانشان چیز دیگری که از آن‌ها نیست نباشد. این معنا اصل معنای مطابقی ولایت است و سایر معانی‌ای که برای ولی و ولایت ذکر می‌شوند از این معنا گرفته شده‌اند. راغب نیز در ادامه تبیینش تصریح می‌کند که این ماده از باب استعاره برای سایر اقسام نزدیکی و قرب از نظر مکان یا نسبت فامیلی یا دین یا دوستی یا کمك و یاری یا از جهت نزدیکی اعتقادی استعمال می‌شود: « و يُستعارُ ذلكَ للقربِ مِن حيثِ المكانِ وَ مِن حيثِ النسبةِ وَ مِن حيثِ الدينِ وَ مَن حيثِ الصّداقةِ

و مِن حيثِ النُّصرةِ وَ الإعتقادِ ».[1] بنابراین استعمال کلمه « ولی » در معنای دوست و فرمانروا از نوع استعمال استعاری یا از باب معنای التزامی است.

بر این اساس معنای ولایت این است که دو یا چند چیز تحقق، وجود و حصولشان به نوعی باشد میان آن‌ها چیزی جنس غیر آن‌ها موجود نباشد. حال اگر اتصالشان از بالا به پایین بود، معنای التزامی‌اش فرماندهی، حاکمیت و سلطه است و اگر در کنار هم بودند به معنای محبت و صمیمیت است، پس ولایت یک جریان چینش اجتماعی است که در آن انسان‌ها در کنار هم و بعضی بالاتر از بعض دیگر قرار دارند.

« ولی » در قرآن: ریشه « ولی » با تمام مشتقاتش ۲۳۱ بار در قرآن به کار رفته است. همان‌طور که در صدر بحث اشاره شد، در آیاتی که کلماتی چون: « ولایت »، « ولی » و « مولی » به کار رفته است، با بحث ما درباره دولت مرتبط است که نمونه‌های آن در ادامه ملاحظه خواهد شد.

یک. انحصار ولایت مطلق در خدا

با توجه به آن چه درباره معنای « ولی » گفته شد، در حقیقت « ولایت » که هم به فتح واو و هم به کسر آن خوانده می‌شود، عبارت است از یك چینش ساختاری جامع که از مخروطی از انسان‌های منسجم و به هم فشرده تشکیل شده که غیر یا بیگانه‌ای قابلیت نفوذ در آن را ندارد و در رأس این مخروط خدا و در قاعده آن توده مردم (ناس) قرار دارند. در چنین مخروطی طبیعی است که بعضی از انسان‌ها بالاتر و برخی پایین‌تر بر حَسَب نسبت با رأس مخروط قرار گرفته‌اند.

ولیِّ مطلق خداست و این ولایت مطلق خدا بر دو قسم است: ولایت تکوینی و ولایت تشریعی. ولایت تکوینی خدا همان است که گفته می‌شود در اساس وجود و خلقت، سلسله علل به خدا منتهی

---

۱. المفردات، ص۸۸۵.

می‌شوند و علت العلل خداست؛ یعنی خداست که همه موجودات را به وجود آورده و آن‌ها را تدبیر و مدیریت می‌کند و در آن‌ها و همه شئونشان قدرت تصرف دارد و تغییر و تحول موجودات به دست خداست. در این باره در قرآن فرموده است: ﴿ هُنَالِكَ ٱلْوَلَـٰيَةُ لِلَّهِ ٱلْحَقِّ ﴾.[1] این جمله ضمن داستان دو برادری آمده است که ثروت هنگفتی از پدر به آن دو به ارث رسید. یك برادر، بنده مؤمن خدا بود که دارایی خود را در راه خدا انفاق کرد و دیگری کافر و بی‌اعتقاد به خدا بود که بر ثروتش افزود و آن را به باغستان‌های پر میوه و زمین‌های حاصل‌خیز مبدل کرد: ﴿ وَٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَـٰبٍ وَحَفَفْنَـٰهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ۞ كِلْتَا ٱلْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِّنْهُ شَيْـًٔا ۚ وَفَجَّرْنَا خِلَـٰلَهُمَا نَهَرًا ﴾.[2] او نه تنها نصیحت برادر مؤمنش را نمی‌پذیرفت که با دارایی‌هایش به برادر مؤمن فخر می‌فروخت و به او توهین می‌کرد: ﴿ وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَـٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكْثَرُ مِنكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴾.[3] در نهایت برادر کافر مشمول عذاب الهی شد و صاعقه‌ای آمد و تمام باغ و بستان او را خاکستر کرد: ﴿ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَـٰلَيْتَنِى لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّىٓ أَحَدًا ۞ وَلَمْ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴾.[4]

---

۱. سوره کهف، آیه ۴۴. « اینجاست که ولایت حق برای خداست »

۲. سوره کهف، آیات ۳۱ و ۳۲. « (ای پیامبر!) برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد که برای یکی از آن‌ها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم و در میانشان زراعت پر برکتی قرار دادیم ❋ هر دو باغ، میوه آورده بود، (میوه‌های فراوان) و چیزی فروگذار نکرده بود و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم »

۳. سوره کهف، آیه ۳۳. « صاحب این باغ، درآمد فراوانی داشت، به همین جهت به دوستش در حالی که با او گفتگو می‌کرد چنین گفت: من از نظر ثروت از تو برتر و از نظر نفرات نیرومندترم »

۴. سوره کهف، آیات ۴۲ و ۴۳. « (به هر حال عذاب الهی فرا رسید) و تمام میوه‌های آن نابود شد و او به خاطر هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دست‌های خود را به هم می‌مالید؛ در حالی که تمام باغ بر داربست‌هایش فرو ←

در مورد انحصار ولایت اعم از ولایت تکوینی و ولایت تشریعی به خداوند نیز می‌فرماید: ﴿ أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۖ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡوَلِيُّ وَهُوَ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴾.[1] آمدن ضمیر « هو » بعد از کلمه « الله » برای تأکید بر مسند الیه (مبتدا) بودن « الله » برای « ولی » (خبر) است و دلالت دارد بر این که ولایت در خدا منحصر است؛ یعنی آن خدا ولی است و غیر خدا ولی نیست. پیش از این جمله، کافران را سرزنش می‌کند که چرا در مدیریت و حکومت جامعه که ولایت تشریعی است، غیر خدا را به عنوان ولیّ اخذ کرده‌اند: ﴿ أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ ﴾. عبارت بعدی نیز که می‌فرماید: ﴿ وَهُوَ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴾ تثبیت کننده ولایت تکوینی خداست.

برای خصوص ولایت تشریعی خداوند نیز می‌توان این آیه را ذکر کرد: ﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ لَا مَوۡلَىٰ لَهُمۡ ﴾.[2] ولایت خدا بر مؤمنان در مقابل عدم ولایت خدا بر کافران، ولایت تشریعی است، زیرا ولایت تکوینی خدا بر همه موجودات و از جمله تمام انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر ثابت است. کافر به جهت باور نداشتن به خدا و فرستادگان او در واقع ولایت تشریعی پروردگار را نپذیرفته است، به همین دلیل آیه می‌فرماید مولا ندارد. همچنین از آن جا که نمی‌توان بین ولایت تشریعی و ولایت سیاسی تفکیک قائل شد، چون ولایت تشریعی با ولایت سیاسی تکمیل می‌شود و بدون ولایت سیاسی ولایت تشریعی ناقص است، از مثل آیه مذکور فهمیده می‌شود که ولایت سیاسی نیز در خدا منحصر است.

ریخته بود و می‌گفت: ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم ❋ و گروهی نداشت که او را در برابر (عذاب) خداوند یاری دهند و از خودش (نیز) نمی‌توانست یاری گیرد »

۱. سوره شوری، آیه ۹. « آیا آن‌ها غیر از خدا را ولی خود برگزیدند؟! در حالی که ولی فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و اوست که بر هر چیزی تواناست »

۲. سوره محمد، آیه ۱۱. « این برای آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند؛ امّا کافران مولایی ندارند »

دو. ولایت خدا و رسول ﷺ و اهل بیت ﷺ

انحصار ولایت در خداوند متعالی با ولی بودن کسانی به عنوان مظاهر اجرایی ولایت و حاکمیت خدا منافات ندارد، چنان‌که فرموده است: ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ﴾.[1] در این آیه در کنار خدا از پیغمبر ﷺ حضرت علی ﷺ نیز به عنوان ولیّ مؤمنان یاد شده است؛ با توجه به این که مطابق روایات شأن نزولِ مورد تأیید شیعه و سنی در زمان نزول این آیه تنها مصداق کسی که در رکوع نماز صدقه داد، حضرت علی ﷺ بود.[2] ذکر ولایت برای غیر خدا نشان می‌دهد که مقصود از ولایت مورد نظر، ولایت سیاسی است، زیرا همان‌طور که در بحث از مظاهر اجرایی حاکمیت خدا به تفصیل تبیین خواهد شد، برای اجرای ولایت سیاسی در میان انسان‌ها می‌بایست یکی از جنس خود ایشان مباشرت داشته باشد که وجود نازنین پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ اند.

در مورد چگونگی دلالت این آیه بر ولایت امیر المؤمنین علی ﷺ سه اشکال عمده مطرح شده که اصل اشکال و پاسخ مختصر آن‌ها چنین است:

اشکال نخست: تفسیر ولایت در این آیه به ولایت و حاکمیت سیاسی برخلاف سیاق آیه است، چون در آیات قبل، ولایت به معنای نصرت آمده و مسلمانان از قبول نصرت و یاری یهود و نصاری نهی شده‌اند: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾.[3]

---

۱. سوره مائده، آیه ۵۵. « سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند »

۲. از شیعه: البرهان فی تفسیر القرآن، ج۲، ص۳۱۶. نور الثقلین، ج۱، ص۶۴۳. از اهل سنت: الدر المنثور، ج۲، ص۲۹۳. جامع البیان، ج۶، ص۱۸۶.

۳. سوره مائده، آیه ۵۱. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و ناصر خود) انتخاب نکنید. آن‌ها اولیای یکدیگرند و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آن‌هایند. خداوند، جمعیّت ستمکار را هدایت نمی‌کند »

پاسخ این است اولاً ولایت در این آیات به معنای نصرت نیست؛ بلکه با توجه به تحلیل خاصی که درباره معنای ولایت گفته شد معنای آیه این است که یهود و نصاری را در ساختار اجتماعی خود دخالت ندهید. ثانیاً ولایت پیغمبر و حضرت علی ﷺ در ردیف ولایت خدا قرار گرفته است و ولایت خدا همان حاکمیت تشریعی و سیاسی است.

اشکال دوم: این که از جمع ﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ ﴾ یک فرد اراده شده باشد، برخلاف لغت و ادب عربی است.

پاسخ این اشکال نیز این است که آمدن لفظ جمع و اراده یک نفر پذیرفته نیست؛ اما این که جمع بیاید ولی در خارج یک مصداق برای آن پیدا نشود، اشکال ندارد که آیه مورد بحث از این قبیل است. موارد دیگری از این دست در آیات دیگر قرآن نمونه دارد، مانند آیه آغازین سوره ممتحنه که می‌فرماید: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلْحَقِّ يُخْرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ ۙ أَن تُؤْمِنُواْ بِٱللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَـٰدًا فِى سَبِيلِى وَٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِى ۚ تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ وَأَنَا۠ أَعْلَمُ بِمَآ أَخْفَيْتُمْ وَمَآ أَعْلَنتُمْ ۚ وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴾[1] و به تصریح مفسران فریقین، مقصود از جمع ﴿ تُسِرُّون ﴾ حاطب بن ابی بلتعه بود که برای

---

۱. سوره ممتحنه، آیه ۱. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید. شما نسبت به آنان اظهار محبّت می‌کنید؛ در حالی که آن‌ها به آنچه از حقّ برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید) شما مخفیانه با آن‌ها رابطه دوستی برقرار می‌کنید؛ در حالی که من به آن چه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه داناترم. و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است »

قریش جاسوسی می‌کرد و اسرار و اطلاعات مسلمانان در زمینه‌های مختلف را از طریق نامه برای مشرکان مکه می‌فرستاد.[1] همین گونه است سخن منقول از منافقان که به صورت جمع فرمود: ﴿ يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ ﴾[2]؛ در حالی که این، سخن عبد الله بن ابی بن سَلّول سرکرده منافقان بود.[3]

اشکال سوم: از آن جا که مقصود از زکات، زکات مصطلح فقهی است، به دادن انگشتر آن هم در حال نماز زکات صدق نمی‌کند.

در پاسخ باید گفت که اراده معنای فقهی زکات در این آیه پذیرفته نیست، چنان که در آیات شریفه قرآن موارد متعددی است که نمی‌توان گفت زکات در آن‌ها به معنای زکات مصطلح در فقه است، مانند آن جا که درباره ابراهیم و اسحاق و یعقوب ﷺ از جمله می‌فرماید که زکات می‌دادند: ﴿ وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ ﴾[4] و بدیهی است که زکات مصطلح در آئین این سه پیغمبر نبوده است. همچنین این آیه درباره حضرت اسماعیل صادق الوعد ﷺ که فرمود: ﴿ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرْضِيًّا ﴾.[5]

---

۱. ر.ک: الدر المنثور، ج۶، ص۲۰۳. مفاتیح الغیب، ج۲۹، ص۵۱۵. نور الثقلین، ج۵، ص۲۹۹.

۲. سوره منافقون، آیه ۸. « آن‌ها می‌گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند »

۳. الدر المنثور، ج۶، ص۲۲۴.

۴. سوره انبیاء، آیه ۷۳. « و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیك و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند »

۵. سوره مریم، آیه ۵۵. « او همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات فرمان می‌داد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود »

۵. واژه « حق »

معنای « حق »: راغب معنای لطیفی برای « حق » ذکر کرده است: « اصلُ الحقِّ المطابقةُ و الموافقةُ کمطابقةِ رِجل البابِ في حقه لِدَورانه علي استقامةٍ »[۱]؛ یعنی اصل حق به معنای مطابقت و موافقت است، مانند مطابقت و قرارگرفتن پای در، در محل نصب آن که موجب می‌شود به درستی و محکمی در جای خودش بچرخد. توضیح این که در گذشته درها در چارچوب لولا نداشتند و به جای آن، دو سوراخ در پایین و بالای در و به موازات آن‌ها روی زمین و دیوار بالای در بود که با قرار دادن دو تکه چوب گرد درون سوراخ‌ها در، سرِ جایش قرار می‌گرفت و چوب‌ها سبب گردش در و باز و بسته شدن آن می‌شدند. راغب حق را به روی هم قرار گرفتن و هماهنگ شدن معنا می‌کند و به درهای قدیمی مثال می‌زند که با قرار گرفتن چوب درون سوراخِ در و محل نصب آن، درْ مطابق و هماهنگ با زمین و دیوار شده، آن‌گاه باز و بسته می‌شد. در همین زمینه در زبان فارسی ضرب المثلی است که وقتی می‌خواهند بی‌ثبات بودن کار یا دوام نداشتن حالتی را بیان کنند می‌گویند که « در همیشه به یک پاشنه نمی‌چرخد ».[۲]

« **حق** » **در قرآن**: ریشه « حقق » و مشتقات آن ۲۸۷ بار در قران به کار رفته است که ۲۵۲ مورد آن مربوط به کلمه « حق » در حالت‌های مختلف اعرابی « الحق » و « حق » است. در شماری از آیات قرآن کریم از خداوند سبحان با عنوان حق: ﴿ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ ٱلۡمُبِينُ ﴾[۳]، ﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ

---

۱. المفردات، ص۲۴۶.

۲. ضرب المثل‌های معروف ایران، ص۷۵.

۳. سوره نور، آیه ۲۵.

ٱلۡحَقُّ ﴾[1] یا با وصف حق ﴿ ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّ ﴾[2]، ﴿ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّ ﴾[3] یاد شده است.

ـ حق بودن خداوند

﴿ فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ ﴾.[4]

در ابتدای آیه کریمه اسم اشاره « ذلک » و بعد از آن سه اسم « الله »، « رب » و « حق » آمده است که در واقع مشارٌ الیه اسم اشاره محسوب می‌شوند، چون ﴿ فَذَٰلِكُمُ ﴾ مبتدا و محمول یا خبر آن ﴿ ٱللَّهُ ﴾ است. ﴿ رَبُّكُمُ ﴾ نیز بدل از ﴿ ٱللَّهُ ﴾ و ﴿ ٱلۡحَقُّ ﴾ صفت یا بدل برای ﴿ رَبُّكُمُ ﴾ است[5]، از این رو ﴿ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلۡحَقُّ ﴾ بیان سه گانه یک حقیقت به شمار می‌روند.

این آیه در سیاق محاجه با مشرکان و وثنیون است که در آیه پیشین این گونه با آن‌ها سخن می‌گوید که ای پیامبر! به آن‌ها بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد یا چه کسی مالك (و خالق) گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند: ﴿ قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن

---

۱. سوره لقمان، آیه ۳۰. سوره حج، آیه ۶ و ۶۲.

۲. سوره انعام، آیه ۶۲. سوره یونس، آیه ۳۲، به جای « ثم »، « واو » آمده است.

۳. سوره طه، آیه ۱۱۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۶.

۴. سوره یونس، آیه ۳۲. « آن است خداوند، پروردگار حقّ شما (دارای همه این صفات) با این حال، بعد از حقْ چه چیزی جز گمراهی وجود دارد »

۵. بر اساس الجدول فی اعراب القرآن، ج۱۱، ص۱۲۰؛ اعراب القرآن الکریم، ج۲، ص۲۶؛ اعراب القرآن و بیانه، ج۴، ص۲۴۴.

﴿ تُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَتُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ ﴾ و آن گاه خود پاسخ می‌دهد که به زودی (در پاسخ) می‌گویند خدا: ﴿ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ ﴾.[1] در ادامه، آیه مورد بحث آمده است که در واقع می‌فرماید تنها کسی که کارهای پیش‌گفته را انجام می‌دهد خداست، پروردگار حقِّ شما. این سیاق، سیاق حصر است: حصر قدرت بر انجام دادن امور مذکور در خداوند سبحان که وصف این خدا حق بودن وی است: ﴿ فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلۡحَقُّ ﴾ و تصریح می‌کند که بعد از حق چیزی جز گمراهی وجود ندارد: ﴿ فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ ﴾.

با توجه به معنای پیش‌گفته حق، اطلاق حق بر ذات مقدس پروردگار به این معناست که اگر خداوند در جایگاه خلقت، مدیریت و ولایت، قرار گیرد، امور به صورت صحیح و کامل انجام می‌شود و چنانچه خدا مبدأ قدرت و سلطنت نباشد، درْ بر پاشنه‌اش قرار نگرفته جز گمراهی و ضلالت چیزی حاصل نمی‌شود، از این رو آیه شریفه مورد بحث سوره یونس ضمن اثبات جایگاه ولایت مشروع برای پروردگار متعالی، هر نظام مدیریتی غیر از خدا را باطل و گمراه معرفی می‌کند.

۶. واژه « احاطه »

معنای « احاطه »: مادّه « حوط » به معنای حفظ و نگهداری کردن است.[2] از همین مادّه، « حائط » به دیوار اطلاق می‌شود؛ به این اعتبار که آن چه را دور آن کشیده شده حفظ می‌کند.[1] به تصریح راغب احاطه دو وجه دارد:

---

۱. سوره یونس، آیه ۳۱.

۲. لسان العرب، ج۷، ص۲۷۹.

اوّل. احاطه در اجسام: مثل این سخن که « أحطتُ بمکانٍ کذا »؛ یعنی آن مکان را احاطه کرده، پوشاندم. یا احاطه- در معنی حفظ کردن است، مثل این آیه که درباره خداوند می‌فرماید: ﴿ أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطُۢ ﴾[۲] و مقصود حفظ و نگهداری خدا نسبت به هر چیز و از همه جهات است.

دوم. احاطه در علم و دانش: مثل آیاتی که به احاطه علمی خداوند اشاره دارند: ﴿ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا ﴾[۳] و ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطُۢ ﴾.[۴]

این را نیز خاطرنشان ساخته که احاطه علمی به چیزی به این است که شخصِ محیط، وجود، جنس، اندازه و کیفیّت یک چیز (محاط) و هدف از آن و از ایجادش را بداند و نیز آن چه را وجودش به آن و از آن است، و چنین علم و دانشی تنها برای خدای متعالی است.[۵]

« **احاطه** » **در قرآن:** ماده « حوط » ۲۸ بار در قرآن آمده است که سیزده مورد آن درباره خداوند است: چهار بار به صورت فعل « اَحاط »[۶] و یک بار « اَحطنا ».[۷] در هشت آیه نیز خداوند سبحان به صفت مشبهه « **محیط** » وصف شده است.[۸]

---

۱. العین، ج۳، ص۲۷۷.

۲. سوره فصلت، آیه ۵۴.

۳. سوره طلاق، آیه ۱۲.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۲۰.

۵. المفردات، ص۲۶۵.

۶. سوره اسراء، آیه ۶۰؛ سوره فتح، آیه ۲۱؛ سوره طلاق، آیه ۱۲؛ سوره جن، آیه ۲۸.

۷. سوره کهف، آیه ۹۱.

۸. سوره بقره، آیه ۱۹؛ سوره آل عمران، آیه ۱۲۰؛ سوره نساء، آیه ۱۰۸ و ۱۲۶. سوره انفال، آیه ۴۷؛ سوره هود، آیه ۹۲؛ سوره فصلت، آیه ۵۴. سوره بروج، آیه ۲۰.

ـ احاطه خداوند بر همگان

﴿ وَإِذۡ قُلۡنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِٱلنَّاسِ ﴾.[1]

« ناس » اسم جمع و به معنای توده مردم است و به شکل اجتماعی آن‌ها اطلاق می‌شود؛ یعنی به جمع انسان‌ها بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی آن‌ها « ناس » گفته نمی‌شود. بیشتر آن که مردم دو شأن وجودی دارند: یکی موقعیت وجودی فردی آن‌هاست که مخلوق خداوند و خداوند آفریدگار آن‌هاست. دیگری موقعیت اجتماعی آن‌هاست که به تصریح این آیه مردم در این موقعیت اجتماعی‌شان تحت مدیریت و ربوبیت خداوند قرار دارند، چون لازمِ احاطه خداوند بر مردم نیز آن است که وجود جمعی‌شان تحت ولایت و مدیریت خداوند قرار گیرد.

۷. واژه « غلبه »

معنای « غلبه »: « غلبه » این گونه معنا شده است: « الغلبةُ القهرُ. و غَلَبَ علیه کذا؛ اَي اِستَولي »[2]؛ یعنی جریانی فوق تمام جریان‌ها قرار گیرد و بر همه آن‌ها مسلط شود که این جریانِ حاکم همان مبدأ قدرت است.

« **غلبه » در قرآن**: از مجموع ۳۱ مورد استعمال مشتقات ماده « غلب » در قرآن که در ۱۸ هجده سوره و ۲۸ آیه آمده است، هر جا سخن از قهر و غلبه حقیقی است به خدا نسبت داده شده است:

---

۱. سوره اسراء، آیه ۶۰ « (به یاد آور) زمانی را که به تو گفتیم پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد (و از وضعشان کاملاً آگاه است) »

۲. المفردات، ص۶۱۱.

یک. غلبه حزب الله: ﴿ فَإِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴾.[1]

دو. غلبه مجاهدان صابر راه خدا: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَى ٱلْقِتَالِۚ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَٰبِرُونَ يَغْلِبُواْ مِاْئَتَيْنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٌ يَغْلِبُوٓاْ أَلْفًا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ۞ ٱلْـَٰٔنَ خَفَّفَ ٱللَّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًاۚ فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُواْ مِاْئَتَيْنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوٓاْ أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴾.[2]

سه. غلبه خداوند در اراده‌اش: ﴿ وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمْرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾.[3]

چهار. غلبه موحدان در جریان اصحاب کهف پس از مرگ حقیقی آن‌ها برای ساختن مسجد بر قبر آن‌ها: ﴿ وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوٓاْ أَنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَآ إِذْ يَتَنَٰزَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْۖ فَقَالُواْ ٱبْنُواْ عَلَيْهِم بُنْيَٰنًاۖ رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْۚ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴾.[4]

---

۱. سوره مائده، آیه ۵۶.

۲. سوره انفال، آیه ۵۵ و ۵۶. « ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن. هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می‌گردند چه آن‌ها گروهی‌اند که نمی‌فهمند ❁ هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی است، بنابراین هرگاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر پیروز می‌شوند و اگر یکهزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد. و خدا با صابران است »

۳. سوره یوسف، آیه ۲۱. « خداوند بر کار خود پیروز است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند »

۴. سوره کهف، آیه ۲۱. « و اینچنین مردم را متوجّه حال آن‌ها کردیم تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست. در آن هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی ←

پنج. غلبه پیامبر خدا حضرت موسی ﷺ و هارون ﷺ در مواجهه با فرعونیان: ﴿ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا ۚ بِـَٔايَٰتِنَآ أَنتُمَا وَمَنِ ٱتَّبَعَكُمَا ٱلْغَٰلِبُونَ ﴾[1] که نتیجه هم همین بود: ﴿ وَنَصَرْنَٰهُمْ فَكَانُوا۟ هُمُ ٱلْغَٰلِبِينَ ﴾.[2]

شش. غلبه جنود الهی: ﴿ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴾.[3]

ـ خداوند تنها غالب

﴿ كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِىٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِىٌّ عَزِيزٌ ﴾.[4]

مطابق این آیه شریفه خداوند متعالی تنها غالب و حاکم و در نتیجه تنها مبدأ قدرت و حاکمیت بر بندگان است. البته از آن‌جا که رسولان الهی نیز بر خدا عطف شده‌اند: ﴿ أَنَا۠ وَرُسُلِىٓ ﴾ ایشان نیز در حکم غلبه و استیلا: ﴿ لَأَغْلِبَنَّ ﴾ داخل می‌شوند و رسولان نیز به عنوان نمایندگان پروردگار در رأس قدرت و حاکمیت مشروع قرار می‌گیرند. اما باید توجه داشت که غلبه رسولان الهی که خداوند آن‌ها را برای

می‌گفتند: بنایی بر آنان بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آن‌ها سخن نگویید که) پروردگارشان از وضع آن‌ها آگاه‌تر است. (سرانجام) کسانی که بر کارشان غلبه یافتند گفتند: ما مسجدی بر (مدفن) آن‌ها می‌سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود) »

۱. سوره قصص، آیه ۳۵. « فرمود: به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می‌کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی‌یابند شما و پیروانتان پیروزید »

۲. سوره صافات، آیه ۱۱۶. « و آن‌ها را یاری کردیم تا بر دشمنان خود پیروز شدند »

۳. سوره صافات، آیه ۱۷۳.

۴. سوره مجادله، آیه ۲۱. « خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم، چه خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است »

هدایت و مدیریت بشر مبعوث کرده غلبه تشریعی است نه غلبه تکوینی که از آنِ خداست، چون خود این بزرگواران نیز تحت حاکمیت و استیلای خداوند قرار دارند.

اگر اشکال شود که با توجه به استعمال یک واژه برای خدا و رسولان، برداشت دو معنای متفاوتِ غلبه تکوینی و تشریعی سبب پدید آمدن اشکال استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا می‌شود که جایز نیست، می‌گوییم که اشکال استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا زمانی است که از لفظی عام دو معنای مختلف اراده شود؛ حال آن که در آیه مورد بحث، دو مصداق، نه دو معنا، برای واژه « غلبه » بیان شده است، مثل این که در عبارت « جاءنی الانسان » از واژه « انسان » زید، عمرو، بکر و خالد اراده شود که همه مصادیق آنند.

۷. واژه « عزّت »

معنای « عزّت »: راغب در معنای عزت چنین نگاشته است: « العزةُ حالةٌ مانعةٌ للانسانِ مِن اَن یُغلَبَ. و العزیزُ الذي یَقهَر و لا یُقهَر »[1]؛ عزت حالتی است که مانع مغلوب شدن انسان می‌گردد و عزیز فردیست که برتری می‌یابد و احدی بر او چیره نمی‌شود. به تعبیر دقیق‌تر عزیز موجودی مؤثر و غیر متأثر است.

« **عزت** » **در قرآن**: ماده « عزز » ۱۱۹ بار در آیات قرآن به کار رفته است که از این میان ۸۹ بار صفت « عزیز » برای خداوند آمده است.

---

۱. المفردات، ص۵۶۳.

یک. انحصار عزت در خداوند

﴿ ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ أَيَبۡتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلۡعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴾.[1]

همان‌گونه که پیش از این در بحث از واژه ولایت گفته شد، ولایت نه به معنای دوستی و صاحب فرمانی، بلکه به معنای چینش اجتماعی است، به همین جهت معنای آیه این گونه است: آنانی که کافران را در چینش اجتماعی برتر از خویش می‌پندارند، آیا عزت را نزد ایشان و با وابستگی به آن‌ها می‌جویند؛ حال آن که تمامی عزت از آن خداست. ﴿ جَمِيعًا ﴾ در انتهای آیه، مؤثر و غیر مؤثر بودن خدا را در تمام عرصه‌ها و از همه ابعاد و جنبه‌ها می‌فهماند. شبیه این بیان در دو آیه دیگر نیز آمده است: ﴿ إِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًاۚ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴾[2] و ﴿ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًا ﴾.[3] نتیجه آن که مطابق این آیه مبدأ قدرت و حاکمیت که نشأت گرفته از عزت اجتماعی و مؤثر بودن در عرصه اجتماع است، تنها از آنِ خداوند است.

دو. عزت از آنِ خدا و رسول و مؤمنان

﴿ يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾.[4]

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۹. « همان‌ها که کافران را به جای مؤمنان، ولیّ خود انتخاب می‌کنند، آیا عزّت و آبرو را نزد آنان می‌جویند؛ با اینکه همه عزّت‌ها از آن خداست »

۲. سوره یونس، آیه ۶۵.

۳. سوره فاطر، آیه ۱۰. « کسی که خواهان عزّت است (باید از خدا بخواهد چه) تمام عزّت برای خداست »

۴. سوره منافقون، آیه ۸. « آن‌ها می‌گویند اگر به مدینه بازگردیم عزیزان، ذلیلان را بیرون می‌کنند؛ در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی‌دانند »

در این آیه نیز عزت به خدا نسبت داده شده است که این‌بار از پیامبر ﷺ و مؤمنان نیز در کنار « الله » یاد شده است: ﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾. عزیز بودن خداوند متعالی و مؤثر بودن آن ذات مقدس در موارد مختلف چون: خلقت، رازقیت، حیات و بقا و مانند این‌ها واضح و روشن است و این که هیچ امری در او تأثیر ندارد، غیر قابل انکار. عزیز بودن پیامبر اکرم ﷺ و مؤمنان نیز این است که به صورت تشریعی و به امر خدا تأثیرگذاری در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی به ایشان واگذار شده است.

شأن نزول سوره منافقون و این آیه نیز تأیید می‌کند که مقصود آن است که مبدأ قدرت، ذات مقدس پروردگار و نماینده مأذون اوست، زیرا گوینده سخن آغازین آیه عبد الله بن ابیّ بن سلّول رئیس منافقان مدینه است[1] که خودش را اعزّ و وجود نازنین رسول خدا ﷺ و مسلمانان را اذل خوانده، خیال باطلِ در دست گرفتن اداره مدینه النبی را در سر می‌پروراند. این تعبیر عبد الله بن ابیّ نشان می‌دهد که در اندیشه او و مخاطبانش عزت، قدرت حاکم بر مدینه بوده است که با نزول این آیه خداوند قدرت را در خودش و پیامبر ﷺ به عنوان مظهر خدا و در مؤمنان در جایگاه عاملان مدیریت الهی منحصر ساخته است.

همچنین باید توجه داشت که اعتقاد به انحصار حاکمیت برای ذات اقدس الهی یکی از ابعاد اصلی توحید است و آن چنان که در خالقیت، رازقیت و اموری این‌چنین به وحدانیت خداوند متعالی معتقدیم، لازم است که در مسأله قدرت و حکومت هم فقط خدا را مبدأ قدرت بدانیم.

---

۱. اسباب النزول واحدی، ص۴۱۸. لباب النقول سیوطی، ص۲۱۳ و ۲۱۴. الدر المنثور، ج۶، ص۲۲۴.

از آن چه تا بدین جا گفته شد روشن می‌شود که بر اساس اندیشه سیاسی اسلام که برگرفته از آیات قرآن است، مبدأ قدرت و سلطه مشروعْ ذات مقدس پروردگار است و غیر از خدا هیچ عنصری در جریان ولایت و قدرت دخالت نداشته، حاکمیت در ذات اقدس الهی منحصر است و هر حاکمیتی غیر از حاکمیت الله نامشروع و منتهی به ضلالت و گمراهی است.

معنای جمهوری اسلامی: با توجه بحث پیش‌گفته مبدأ قدرت، ممکن است به اشتباه به ذهن خلجان کند که پس جمهوری اسلامی غیر قابل پذیرش است، چون مبدأ قدرت در جمهوری اسلامی مردم است؛ حال آن که اثبات شد که در اندیشه سیاسی اسلام تنها مبدأ قدرت خداست. در پاسخ باید گفت که معنای جمهوری اسلامی این نیست که مردم مبدأ قدرتند؛ بلکه جمهوری اسلامی مقابل جمهوری دموکراتیک و به این معناست که مردم تحت قدرت دینی و حاکمیت و ولایت الله در اجرای مدیریت دخالت داده می‌شوند. برخلاف جمهوری دموکراتیک که در آن مردم تحت حاکمیت مردم قرار دارند. جمهوری اسلامی از آن جهت جمهوری نام گرفته است که مردم کارها را انجام می‌دهند و از آن جا که این انجام کار تحت حاکمیت شریعت مقدس اسلام است، اسلامی خوانده می‌شود.

بر این اساس این سخن باطل است اگر گفته شود که در جمهوری اسلامی گرچه حاکمیت از آن خداست، خداوند حق خودش را به مردم واگذار کرده است، چه حقِّ حاکمیت جزء ذاتی خداوند است و همچون خالقیت، رازقیت و دیگر شؤون در اختیار پروردگار متعالی است و نمایندگان تامّ الاختیار خدا یعنی وجود مقدس پیامبر ﷺ و حضرات معصومان ﷺ به عنوان مظهر پروردگار، مجریان قدرت خداوندند.

تکلیف مردم نسبت به قبول حاکمیت الله: قرار گرفتن تحت حاکمیت الله و پرهیز از پذیرش حکومت طاغوت تکلیفی است که به مانند دیگر تکالیف شرعی برعهده بندگان است. لیکن در صورتی که

مردم حاکمیت خداوند را نپذیرند، چنان که برخی بسیاری از تکالیف شرعی را اتیان نمی‌کنند، مثل این که نماز نمی‌خوانند یا از نامحرم پرهیز نمی‌کنند، این عدم انقیاد، مظهر اجرایی حاکمیت را وادار نمی‌سازد تا ایشان را به پذیرفتن حکومت الهی مجبور کند، هر چند بر مبیِّن و مجری احکام دین لازم است تا حجت را بر بندگان تمام سازد.

خانه‌نشینی ۲۵ ساله امیر مؤمنان حضرت علی ﷺ بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ گواه این ادعاست، چون امیر المؤمنین ﷺ به عنوان تنها مظهر حاکمیت الله بعد از رسول خدا ﷺ پس از استدلال بر حقِّ مسلم خویش و تبیین فساد طاغوتیان و در یک کلام اتمام حجت با مردم، برای به دست گرفتن حاکمیت و رسیدن به حقِّ مسلم خویش به زور و قدرت متوسل نشدند و با وجود آن که برترین قدرت آن روز بودند، سکوت ۲۵ ساله را تا بیداری مردم برای پذیرش حکومت حق اختیار کردند. در زمان غیبت امام معصوم ﷺ نیز مجتهد جامع الشرایطِ مبسوط الید، حق اجرای احکام را دارد و در صورت مبسوط الید نبودن تکلیفی برای اقامه احکام دینی ندارد.

فصل دوم

فرمان‌بری و اطاعت مشروع در بیان قرآن

با مشخص شدن دیدگاه قرآن در انحصار مبدأ قدرت و سلطه در ذات اقدس پروردگار در فصل پیشین، باید این حقیقت نیز تبیین گردد که در تفکر اسلام، فرمان‌بری و اطاعت، از چه کسی باید صورت گیرد. برای بازشناسی مصداق دومین عنصر ساختار اصلی دولت، از دیدگاه قرآن باید آیاتی بررسی شوند که واژه‌های « ایمان »، « عبودیت »، « اطاعت »، « تبعیت » و « استیذان » در آن‌ها استعمال شده است:

۱. واژه « ایمان »

معنای ایمان: « ایمان » که مصدر فعل « آمَن » در باب اِفعال است یک معنای لغوی و یک معنای اصطلاحی دارد. راغب دو وضع لازم و متعدی برای مادّه « أمن » ذکر کرده است: « و آمَنَ انما يُقالُ علي وجهين: احدُهما متعدياً بنفسِه يُقالُ: آمنتُه اي جعلتُ له الامنَ و الثانيُ غيرُ متعدٍ و معناه صارَ ذا امنٍ »[۱]؛ « آمَن » بنابر متعدی بودن به معنای قرار دادن امنیت برای دیگران و در ساختار لازمی آن به معنای صاحب امنیت گشتن است. هر چند اقتضای باب « اِفعال » آن است که فعل لازم را به متعدی مبدّل و فعل یک مفعولی را دو مفعولی سازد، از آن جا که وضعْ سماعی است نه قیاسی، کاربرد معنای لازم در باب افعال توجیه پذیر خواهد بود. بنابراین « ایمان » در لغت به معنای پذیرش قدرت و فرمان‌بری است، زیرا

---

۱. المفردات، ص۹۱.

انسان آن هنگام صاحب امنیت می‌گردد که تحت تأثیر یک قدرت و حاکمیت قرار گیرد و در برابر آن قدرت سرکشی و طغیان نکند. در صورت توجه به وضع متعدی « ایمان » نیز معلوم می‌گردد که قرار دادن امنیت برای افراد بعد از تسلط بر ایشان است.

در معنای اصطلاحی « ایمان » نیز دو وجه مطرح است: یکی نام شریعت پیغمبر خاتم ﷺ و دیگری معترف شدن به چیزی و تصدیق آن که برای مدح به کار می‌رود: « الایمانُ یُستعملُ تارةً اسماً للشریعةِ التي جاءَ بها محمدٌ ﷺ و تارةً یُستعملُ علي سبیلِ المدحِ و یرادُ به اذعانُ النفسِ علي سبیلِ التصدیقِ ».[1] وجه نخست آن در این آیه آمده است: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِـُٔونَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾[2] که مسلمانان را در کنار یهود و نصاری به اهل ایمان معرفی کرده است. برای وجه دوم نیز به این آیه می‌توان استشهاد کرد: ﴿ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ ۚ وَإِن تُؤْمِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾[3] که پاداش عظیم را در صورت تصدیق خدا و رسول نوید می‌دهد.

« **ایمان** » **در قرآن**: در آیات مبارک قرآن، حالت‌های مختلف فعل « آمَن » کمتر در معنای لغوی آن استعمال گشته است، مانند ﴿ ٱلَّذِىٓ أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ ﴾.[4] بیشترین کاربرد آن، چه در آیاتی که به ایمان امر می‌کند چه در آیاتی که در مقام وصف مؤمنان است چه آن هنگام که از شرایط و لوازم ایمان سخن به میان آمده است، در دومین معنای اصطلاحی یعنی اذعان نفس بر سبیل تصدیق است.

---

۱. المفردات، ص۹۱.

۲. سوره مائده، آیه ۶۹. « آن‌ها که ایمان آورده‌اند و یهود و صابئان و مسیحیان، هر گاه به خداوند یگانه و روز جزا ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمگین خواهند شد »

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹. « پس به خدا و رسولان او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست »

۴. سوره قریش، آیه ۴. « همان کس که آن‌ها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت »

جستجوی ادبیات فارسی برای یافتن معادلی برای معنای اذعان نفس بر سبیل تصدیق لغتی جامع‌تر و جالب‌تر از کلمه « باور » را به دست نمی‌دهد، چون ایمان بالاتر از علم است و دانستنِ صرف، قدرت اجرا برای انسان نمی‌آورد؛ بلکه رسیدن علم به نقطه « باور » است که محرکی قوی برای عمل پدید می‌آورد.

یک. ایمان به خدا و حاکمیت او

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ﴾.[1]

آیه مورد اشاره سوره نساء به صراحت، پذیرش حاکمیت خدا و رسول ﷺ را از لوازم ایمان برمی‌شمارد. در این آیه پروردگار سوگند یاد می‌کند که ماهیت ایمان، بدون پذیرش حاکمیت الله با حاکم قرار دادن رسول او ﷺ در مشاجراتشان محقق نمی‌گردد: ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ﴾ و این پذیرش نه تنها در مقام عمل که در مقام نفسانی افراد هم باید صورت گیرد و با طوع نفس حکم خدا و رسول خدا ﷺ را پذیرفته، تسلیم شوند: ﴿ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ﴾.

دو. پذیرش حاکمیت خدا شرط ایمان

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ﴾.[2]

---

۱. سوره نساء، آیه ۶۵. « به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود؛ مگر این که در اختلافات خودْ تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند »

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۶. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده و کتب (آسمانی) که پیش از این فرستاده است، ایمان (واقعی) بیاورید. و کسی که خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دور و درازی افتاده است ».

خداوند سبحان در این آیه پس از مخاطب قرار دادن اهل ایمان، ایشان را به ایمان آوردن امر می‌کند. در صورتی که هر دو ایمانِ مطرح در آیه را مساوی با تصدیق و باورمندی به خدا و رسول بدانیم، تحصیل حاصل پدید خواهد آمد، چه معنا این خواهد شد که ای کسانی که باور کرده، تصدیق کرده‌اید، باور داشته باشید و تصدیق کنید. از آن جا که گوینده قرآن، پروردگار حکیم، خود صاحب بلاغت است، بعید است که هر دو ایمان در یک معنا استعمال شده باشند.

برخی از مفسران برآنند که در امر کردن اهل ایمان به ایمان، خداوند از مؤمنان خواسته است که ایمان اجمالی‌شان را به ایمان تفصیل بدل کنند؛ یعنی مراد از ایمان اول، ایمان به طور اجمال و سربسته و دربسته است و مراد از ایمان دوم، ایمان به تفاصیل و جزئیات احکام و معارف است[1]، چنان که در روایتی از امام صادق ﷺ است که ایمان اقرار زبانی است و آن گاه اعتقاد قلبی و بعد عمل با اعضا و جوارح: ﴿ وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَان ﴾.[2] در واقع ایمان اول به معنای دارا بودن بعض عناصر ایمان است و امر به ایمان به معنای کامل شدن جمیع عناصر ایمان است. بعضی روی سخن آیه را جمعی از مؤمنان اهل کتاب می‌دانند که پس از قبول اسلام روی تعصب‌های خاصی تنها اظهار ایمان به مذهب سابق خود و آئین اسلام می‌کردند و بقیه پیامبران و کتب آسمانی را قبول نداشتند؛ اما قرآن به آن‌ها توصیه می‌کند که تمام پیامبران و کتب آسمانی را به رسمیت بشناسند، زیرا همه یك حقیقت را تعقیب می‌کنند، و دنبال یك هدفند و از طرف یك مبدأ مبعوث شده‌اند.[3] نیز گفته شده است که مقصود از دستور ایمان به مؤمنان این است که بر ایمان ثابت‌قدم باشند، بر آن مداومت داشته، در ازدیادش بکوشند.[4]

---

۱. المیزان، ج۵، ص۱۱۱ و ۱۱۲.

۲. الکافی، ج۲، ص۲۷.

۳. تفسیر نمونه، ج۴، ص۱۶۴ و ۱۶۵.

۴. الکشاف، ج۱، ص۵۷۵.

دقیق‌تر آن است که گفته شود ایمان دو مرحله دارد: مرحله اول اذعان نفس بر سبیل تصدیق و باور است که خطاب ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ﴾ ناظر به آن است. مرحله دوم نیز تحصیل شرایط و لوازم باور اولیه است که متعلق دستور ایمان در ﴿ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ ﴾ است، مثل این که پس از رسیدن به مرحله باور، یکی از شرایط ایمان به پروردگار متعالی پذیرش قدرت اوست که این پذیرشِ قدرت، مرادف با اطاعت و فرمان‌بری از ذات اقدس خداوند است. بنابراین دستور ایمان در آیه مذکور سوره نساء به معنای اطاعت و فرمان‌بری از خداوند سبحان است.

تکلیف بودن پذیرش لوازم ایمان نه خود ایمان: اگر پذیرش چیزی همراه اکراه و اجبار باشد، اطلاق باور بر آن صحیح نیست. تحقق باور زمانی است که بر اساس برخورد با واقعیت‌ها و موقعیت‌های مختلف برای افراد حاصل شود، از این رو پذیرش ایمان و باور نسبت به آن نمی‌تواند با اکراه و اجبار باشد و تا وقتی که شخص به مرحله باور و یقین نرسیده است در صورتی که مقصر نباشد، تکلیفی بر او نیست، مثلاً فردی که در مناطق دور دست قاره آفریقا زندگی می‌کند و هیچ گونه تبلیغی نسبت به دین برای او صورت نپذیرفته تکلیفی برای قبول ایمان ندارد. لکن پس از پذیرش و باور به چیزی و معتقد گشتن به آن، تقید به شرایط و لوازم آن باور امری الزامی و تکلیف است، هر چند ممکن است این الزام و تکلیف مانند بسیاری از الزام‌های دیگر مورد غفلت قرار گیرد و افراد علی‌رغم پذیرش یک امر، لوازم آن را به‌جای نیاورند.

تحلیل اندیشه‌های سیاسی مطرح در اجتماع بر اساس میزان آیات قرآن و روایات معصومان ﷺ تفکرات ناصحیح را به خوبی مشخص می‌کند و روشن شدن بینش سیاسی نادرست سبب خروج معتقدان آن تفکر از محدوده ایمان می‌گردد. اعتقاد به سکولاریسم و جدایی دین از سیاست در افراد متدین که به

انجام دادن بسیاری از اعمال دینی مقیدند امری غیرقابل قبول است. اعتقاد به حاکمیت دین از مهمترین لوازم ایمان است و ایمان به خدا بدون اعتقاد به حاکمیت خدا بی‌معناست.

نتیجه آن که در آیه مورد بحث پس از آن که مخاطبان را اهل ایمان و باورمندان به اسلام می‌خواند ایشان را به پذیرش لوازم ایمان امر می‌کند و پذیرش حاکمیت الله یکی از مهمترین لوازم و شرایط ایمان است تا آن جا که عدم پذیرش حاکمیت الله مساوی با بی‌ایمانی است.

حاکمیت الله در عصر غیبت امام معصوم ﷺ: در فقه شیعه اعتقاد به ولایت فقیه در دوران غیبت حضرت ولیّ عصر ﷺ ضروری است و انکار ولایت فقیه بی‌معناست؛ تا آن جا که تخلف از فرمان فقیه مبسوط الید با هیچ منطق فقهی سازگار نیست و حتی در حد نپذیرفتن حاکمیت الله است.

میان فقیهان شیعه دو دیدگاه عمده پیرامون ولایت فقیه وجود دارد:

أ. ولایت عامه فقیه که مختار سید مرتضی[1] و شیخ طوسی[2] از قدما و مرحوم نراقی[3] و نائینی[4] از متاخران است.

ب. دیدگاه حِسبه[5] که نظریه مرحوم شیخ انصاری است.[1]

---

۱. ر.ک: رسائل الشریف المرتضی، ج۲، ص۸۹.

۲. ر.ک: النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص۲۹۹.

۳. یکی از مؤثرترین افراد در بسط مسئله ولایت فقیه، مرحوم ملا احمد نراقی است، تا آن جا که برخی نقطه شروع مباحث ولایت فقیه را زمان وی می‌دانند. برای اطلاع از نظرات مرحوم نراقی ر.ک: عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام، عائده ۵۴.

۴. ر.ک: منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، ج۱، ص ۳۲۵.

۵. امور حسبیه کلیه کارهای پسندیده‌ای است که از نظر شرع مقدس اسلام به نحو کفایت (واجب کفایی) باید انجام شوند و نظام و اداره امور جامعه وابسته به آن‌هاست و بدون آن‌ها زندگی اجتماعی مختل می‌شود، مانند امر به معروف و نهی از ←

صرف نظر از بحث درباره صحیح بودن هر یک از دو دیدگاه مذکور و نقد مبانی آن‌ها که نیاز به بحث علمی مبسوط دارد و در محل خود در کتاب‌های فقهی آمده است، در هر دو دیدگاه، اطاعت از مجتهد جامع الشرایط مبسوط الید که اقامه حکم کرده لازم است. با این تفاوت که در دیدگاه ولایت عامه، اقامه حکم در هر شرایطی امکان پذیر است؛ لکن معتقدان به حِسبه اقامه حکم را مشروط به مقتضی بودن شرایط حسبه می‌دانند.

امام خمینی ﷺ پیش از پیروزی انقلاب و در زمان مبارزه با رژیم طاغوت اقامه حکم نمی‌کردند، چنان که نگارنده حدود چهار ماه پیش از پیروزی انقلاب در نجف اشرف محضر امام ﷺ رسیده، عرض کردم که تحمل مردم در برابر این نظام جور از بین رفته است و از ایشان تقاضا کردم که اجازه بفرمایند حرکت های مسلحانه در شبکه های زیرزمینی انجام گیرد. ایشان فرمودند که در حال حاضر چنین نظری ندارند. اما پس از پیروزی انقلاب و مبسوط الید شدن اقامه حکم کردند. در چنین شرایطی قائلان به دیدگاه حسبه هم اطاعت از حکم مجتهد جامع الشرایط مبسوط الید را ضروری می‌شمارند. شخص عادل و قابل اعتمادی از قول یکی از مقلدان مرحوم آیت الله العظمی خوئی که از قائلان به دیدگاه حسبه‌اند نقل کرد که پس از پیروزی انقلاب در نجف خدمت ایشان رسیدم و نظر ایشان را درباره انقلاب ایران و رهبری امام خمینی جویا شدم، ایشان مرحوم امام را پرچمدار اسلام خوانده، اطاعت از ایشان را واجب شمردند. همچنین به تواتر از مقلدان آیت الله العظمی خوئی نقل شده که در زمان جنگ ایشان فرمودند که جایز است از سهم امام به ایران کمک شود و حکم کشته در جبهه شهید است. در مقابل، ایشان در پاسخ

منکر و حفظ اموال یتیم (معجم الفاظ الفقه الجعفری، ص۷۱). معتقدان به حسبه قدر متیقن از ولایت فقیه را فقط در امور حسبیه می دانند و ولایت به نحو عام در جمیع امور را برای فقیه نمی‌پذیرند.

۱. برای تفصیل بیشتر درباره نظرات شیخ انصاری ر.ک: المکاسب، ج۳، ص۵۴۵.

استفتاء اهل عراق، رفتن به جبهه را حرام اعلام کرده و کشته شدن به دست صدامیان را در صورت مخالفت در رفتن به جبهه شهادت شمرده بودند.

۲. واژه « عبد »

معنای عبد: نخستین برداشت ذهنی از واژه « عبد » آن است که عبد در تمام شؤون حوزه قدرت و اختیارش، صاحبْفرمان خویش را اختیاردار و مولای خود بداند و در تمام جهات به وی وابسته باشد. راغب « عبودیت » را به معنای اظهار تذلّل می‌داند و معتقد است که « عبادت » از آن بلیغ‌تر است، چون عبادت نهایت تذلل است. همچنین ذکر می‌کند که تنها، کسی استحقاق و شایستگی پرستش (عبادت) دارد که در نهایت کمال و فضیلت باشد: « العبودیةُ اظهارُ التذلّلِ. و العبادةُ ابلغُ منها لانها غایتُ التذللِ و لایستحقُّها الا مَن له غایةُ الافضالِ ».[۱] « تذلل » نیز مصدر باب تفعّل از ماده « ذَلَلَ » است که راغب خود معنای آن را چنین نگاشته است: ذلت حالتی است که بر اثر مقهور شدن در فرد حاصل می‌شود و به آن تن می دهند: « ما کانَ عن قهرٍ »[۲]، از این رو ذلت مساوی تمکین، تسلیم و مقهوریت برابر حقیقت صاحب فرمان و نافرمانی و طغیان نکردن است. به همین جهت به نظر می‌رسد ترجمه ذلت به خواری ترجمه صحیحی نیست؛ بلکه خواری از لوازم معنای ذلت و به تعبیر دیگر لازم تمکین، تنازل و تنزل برابر صاحب فرمان و اظهار خواری کردن مقابل وی و پذیرفتن بزرگی و عظمت او و کوچکی و خواری خود است، چنان که مشهورترین معنی باب تفعل نیز مطاوعه به معنای اثرپذیری است.[۳]

---

۱. المفردات، ص۵۴۲.

۲. المفردات، ص۳۳۰.

۳. ترجمه و شرح مبادئ العربیه، بخش صرف، ص۴۱. صرف ساده، ص۱۸۰.

تعبیر « ذلول » درباره گاو بنی‌اسرائیل که فرمود: ﴿ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ ٱلْأَرْضَ وَلَا تَسْقِى ٱلْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا ﴾[1] به معنای در مقام تمکین و تسلیم بودن و سرکشی و طغیان نکردن است و مراد از آن گاوی است که دوران جوانی را سپری کرده و بسیار اهل تمکین و اطاعت شده است و مانند گاو جوان سرکشی و مقاومت نمی‌کند.

نتیجه آن که قدرتمند بودن مولا سبب تسلیم عبد مقابل وی می‌گردد و عبودیت مساوی با اظهار تمکین کردن همراه حالت خواری برابر مولای قدرتمند است. همچنین اگر از منظر انگیزشی به عبادت و عبودیت نگاه شود به این معناست که انسان در مقام گرایش به یک پدیده، دیگر گرایش‌ها و وابستگی‌هایش را هم جهت با آن گرایش کند و تمام خواسته‌هایش را تحت الشعاع گرایش اصلی قرار دهد تا آن جا که خود را وابسته مطلق بداند و این وابستگی انگیزه اطاعت و تمکین را برای وی فراهم آورد. در هر صورت آن چه در معنای عبودیت اهمیت دارد همان جنبه ظاهری عبودیت است که بنده را صرف نظر از انگیزه‌هایش، به اطاعت و تمکین از مولا مکلف می‌سازد.

« **عبد** » و « **عبودیت** » **در قرآن:** در آیات شریفه قرآن عبودیت به دو گونه استعمال شده است: گونه نخست آیاتی است که ناظر به جنبه تکلیفی عبادت و عبودیتند و تمکین و تسلیم در برابر پروردگار متعالی را متذکر می‌شوند، مثل این که عبادت خدا را غایت خلقت معرفی می‌کند: ﴿ وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾.[2] گونه دوم نیز آیاتی‌اند که از ارسال رسل برای دعوت اقوام و امت‌ها به عبادت

---

۱. سوره بقره، آیه ۷۱. « (موسی ﷺ) گفت: خداوند می‌فرماید گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده و نه برای زراعت آبکشی کند. از هر عیبی برکنار باشد و حتی هیچ گونه رنگی دیگر در آن نباشد »

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶. « من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیك شوند »

پروردگار، سخن می‌گویند: ﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۗ قَالَ يَـٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَـٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴾.[1] در این میان آیات دسته دوم، عنصر دوم تعریف دولت را بهتر تبیین می‌کنند.

ـ عبادت خدا استراتژی نظام توحید

﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِى كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلطَّـٰغُوتَ ﴾.[2]

اندیشمندان جامعه‌شناسی و علوم‌سیاسی در باب نامگذاری واحدهای اجتماعی وجوه تسمیه‌ای را ذکر کرده‌اند که هر یک از محور تجمع و تشکل مرتبط با آن واحد اجتماعی حکایت می‌کند. واحدهای اجتماعی قبیله، طایفه، ملت و امت هر کدام مبین ویژگی خاصی از این واحدهای اجتماعی‌اند.[3] در قرآن کریم واحدهای اجتماعی که انبیا و پیامبران ﷺ برای هدایت آن‌ها مبعوث گشتند، « امت » نامیده شده‌اند.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۶۵. « و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را (فرستادیم و) گفت: ای قوم من! (تنها) خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست. آیا پرهیزگاری پیشه نمی‌کنید »

۲. سوره نحل، آیه ۳۶. « ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید ».

۳. بحث از واحدهای اجتماعی در هر فرهنگ و زبانی وجود دارد. با این تفاوت که اهل هر زبان برای این واحدها معادلی مطابق با فرهنگ خود دارند، مثلاً وجه تسمیه واحد اجتماعی قبیله، همزیستی به خاطر دفاع است، چه عامل اصلی اجتماع مردم دفاع جمعی در برابر آفات، حوادث، تهاجم درندگان، و غیر این‌ها بوده است، از این رو غالباً برای زندگی قله‌های کوه یا نقطه‌هایی از کوه را انتخاب می‌کردند که از چند طرف، قله آن را محصور کرده بود. در خانه‌ها را نیز به یک طرف قرار می‌دادند تا به محض تهدید خطر، دسته جمعی درصدد دفاع برآیند. به چنین جمعی قبیله اطلاق می‌شد. طائفه نیز از ماده « طوف » به معنای طواف کردن است و از آن جا که تنها فعالیت اقتصادی انسان‌ها در گذشته، کشاورزی و دامداری بود و برای این مقصود در اطراف چاه آب، چشمه یا رودخانه‌ای ساکن می‌شدند و مرتباً در اطراف این چشمه، چاه آب یا رودخانه در حال گردش و چرخش بودند، به چنین اجتماعاتی طائفه گفته می‌شد. اطلاق ملت بر یک جمعیت نیز به مقتضای همزاد بودن، از یک نسل و نژاد بودن و جدّ و نیای مشترک داشتن بود. (برای اطلاع بیشتر ر.ک: ساختار امت، به قلم نگارنده)

« امّت » از ماده « أمّ » به معنای قصد چیزی کردن است.[1] از این رو امت به معنای « جامعه » با ویژگی قاصد بودن است که البته غیر از عنصر قصد، دو عنصر حرکت و هدف را نیز در خود جای داده است، زیرا تا هدف نباشد قصدی صورت نمی‌پذیرد و هدف و قصد است که سبب حرکت می‌شود. نتیجه آن که « امت » به مجموعه‌ای از افراد گفته می‌شود که هدفی را در نظر گرفته و با حرکت همگانی قصد دارند به آن برسند.

امت در مسیر حرکتش نیازمند یک مدیریت مقتدر است تا به هدف نهایی نائل گردد. چنانچه این مدیریت، مدیریت الهی باشد، امت راه را به طور صحیح طی خواهد کرد؛ ولی اگر در رأس مدیریت، حقیقتی غیر از الله قرار گیرد جز گمراهی نتیجه دیگری نخواهد داشت: ﴿ فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ ﴾.[2] پیامبران به تعیین الهی به عنوان قافله‌سالاران امت، وظیفه هدایت مجموعه امت را بر دوش داشتند و در مسیر ادای این تکلیف الهی و مدیریت امت، مطیع بودن انسان‌ها در برابر خداوند متعالی و تمکین و تسلیم برابر آستان الهی بودن را به بندگان متذکر می‌شدند: ﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ ﴾. بر اساس این آیه استراتژی نظام توحیدی فرمانبری، اطاعت و مطیع محض دستورات خداوند متعالی بودن است. وظیفه دیگر بندگان ضمن پذیرش حاکمیت الله، سرباز زدن از پذیرش حاکمیت طاغوت است. در طاغوتی بودن یک حاکمیت هیچ تفاوتی میان دستگاه حاکمی که مردم با اختیار خود انتخاب کرده‌اند و جریان حاکمی که قهراً بر مردم مسلط شده نیست و در اندیشه توحیدی هر دو محکوم به ضلالتند، چه بیان شد که مظهر اجرایی مدیریت الله روی زمین، رسول خدا ﷺ و معصومان ﷺ اند که به عنوان ممتازان امت مسؤولیت اداره جامعه را برعهده دارند و این ولایت، تکلیفی

---

۱. لسان العرب، ج۱۲، ص۲۲.

۲. سوره یونس، آیه ۳۲.

ویژه بر ایشان است که باید مجموعه امت را به سوی هدف، راهبری و رهبری کنند. مظاهر اجرایی حکومت الله، قدرت را از آن خدا می‌دانند و اگر بر افراد امت، اطاعت از ایشان لازم است به خاطر فرمان‌بری از پروردگار متعالی است که ایشان را نمایندگان تام الاختیار خویش بر بندگان مقرر کرده است.

عبادت خداوند محور تشکیل امت: ﴿ إِنَّ هَـٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ ﴾[1]: این آیه صراحت بیشتری در امر اطاعت امت از خداوند متعالی دارد، چه ضمن معرفی مردمان به عنوان امت، محور تشکل و تجمع را تحت حاکمیت و مدیریت الله قرار داشتن معرفی می‌کند. در فعل امر ﴿ فَٱعۡبُدُونِ ﴾ که کسره انتهای آن عوض از یاء متکلم وحده است و از این رو خداوند به عبادت خودش امر کرده است، « فاء » آغاز آن، تفریع است که نشان می‌دهد عبادت مأمور متفرع بر قبل است و در قبل دو چیز بیان گشته است: ویژگی امت بودن و خصیصه ربوبیت خداوند متعالی. در لغت فارسی واژه‌ای بهتر از پروردگار در ترجمه واژه « رب » وجود ندارد؛ در حالی که واژه معادل باید معنایی جامع بین تربیت، مدیریت و مالکیت داشته باشد. « رب » کسی است که تمام وجود مردم را در جمیع جهات مدیریت و جریان امت را در جهت نیل به هدف راهبری می‌کند.

وجه مشترک دعوت پیامبران دعوت اقوام خویش به عبادت و عبودیت پروردگار متعالی است و این عبودیت نه به صورت فرد فرد که در قالب مجموعه افراد و به صورت تکلیف جمعی باید صورت گیرد که حاکی از قرار گرفتن جامعه تحت ولایت و حاکمیت الله و فرمان‌بری از مدیریت الهی است. به تعبیر دیگر شخصیت اجتماعی افراد باید مقهور قدرت خداوند باشد و در جایگاه فرمان‌بری فقط از او تمکین کنند. در قرآن کریم نیز آیات متعددی وجود دارد که پیامبران ﷺ اقوام مختلف را به عبادت خداوند

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۲. « این (پیامبران بزرگ و پیروانشان) همه امّت واحدی بودند (و پیرو یك هدف) و من پروردگار شمایم، پس مرا پرستش کنید »

فراخوانده‌اند، از جمله حضرت هود ﷺ: ﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ﴾[1]، حضرت صالح ﷺ: ﴿ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ﴾[2] و حضرت شعیب ﷺ: ﴿ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ﴾[3] که در مثل شعیب ﷺ علاوه بر دعوت مردم به عبودیت پروردگار و مقهور قدرت الهی شدن، در مسائل اقتصادی مردم نیز ورود پیدا می‌کند و به عنوان مظهر اجرایی حکومت الله برنامه اقتصادی مطابق با اندیشه توحیدی را برای آنان تبیین می‌کند: ﴿ فَأَوْفُواْ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُواْ فِى ٱلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَٰحِهَا ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴾.[4]

۳. واژه « اطاعت »

معنای اطاعت: راغب اصفهانی در تبیین معنای اطاعت، ماده « طوع » را به « انقیاد » معنا کرده است که مقابل آن کراهت داشتن است: « الطوعُ الانقیادُ و یُضادُّه الکرهُ ».[5] با توجه به این که « انقیاد » مصدر باب انفعال و به معنای مطاوعه است، می‌توان گفت که « انقیاد » به معنای پذیرش قید است. « کره » نیز که مقابل « طوع » است، به معنای قهر و اجبار است. بنابراین اطاعت نوعی پذیرش قید است که لازمِ آن

---

۱. سوره اعراف، آیه ۶۵. « و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را (فرستادیم و) گفت: ای قوم من! (تنها) خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست. آیا پرهیزگاری پیشه نمی‌کنید »

۲. سوره اعراف، آیه ۷۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۸۵.

۴. سوره اعراف، آیه ۸۵. « بنابراین حق پیمانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نکاهید و در روی زمین، بعد از آن که (در پرتو ایمان و دعوت انبیا ﷺ) اصلاح شده است، فساد نکنید. این برا شما بهتر است اگر با ایمانید »

۵. المفردات، ص۵۲۹.

فرمان‌بری است. فرمان‌بری نیز آن گاه صورت می‌گیرد که فرمان‌بردار، قیادت و سروری فرمانده را بپذیرد. به تعبیر دیگر اطاعت مساوی با پذیرش یک حقیقت از روی میل و با طیب نفس است، از این رو اگر فرمان‌بری به خاطر سلطه و غلبه یک عنصر باشد و در فرمان‌برداری رضایت خاطر وجود نداشته باشد، اطاعت به معنای دقیق کلمه حاصل نمی‌شود. نیز ترجمه « اطاعت » به فرمان‌بری، دقیق نیست و در حقیقت چون لازمِ اطاعت، پذیرش فرامین و اجرای دستورات فرمانده است، فرمان‌بری معنای التزامی اطاعت است نه معنای مطابقی آن.

حال که مشخص شد که اطاعت عبارتست از محکوم بودن با طیب نفس، برابر یک اراده و فرمان، و منفعل و متأثر گشتن از روی میل نسبت به دستورات مُطاع (اطاعت شونده)، چند نکته یادکردنی است:

یکم. تنها با فرمانبرداری از همه فرامین مطاع، « اطاعت » محقق می‌گردد و با تبعیت از بعضی دستورهای مطاع و تخلف از فرمان‌های دیگر وی، اطاعت به معنای دقیق کلمه نتیجه نمی‌دهد. به دیگر بیان عنوان « مطیع » زمانی صادق خواهد بود که فرد، مجموعه اوامر و فرامین مولا را اطاعت کند و تخلف از یک فرمان سبب خروج مطیع از دایره اطاعت و صدق عنوان متخلف بر وی می‌گردد.

بر این اساس از آن جا که در محدوده اطاعت بندگان از خداوند، دو حوزه، اطاعت در زندگی فردی و اطاعت در حیات اجتماعی وجود دارد، اتیان وظایف فردی و اطاعت در حوزه زندگی شخصی، بدون توجه به وظایف اجتماعی و اطاعت در محدوده تکالیف جمعی، سبب صدق عنوان متخلف بر بنده می‌گردد، هر چند وظایف فردی به طور کامل انجام گرفته باشد.

دوم. در حوزه فرمان‌برداری و اطاعت از موالی زمینی، فرمان‌برداری عبد در نهایت به نفع مولا خواهد بود و در صورت تخلف مطیع از مطاع، شخص مطاع متضرر خواهد شد، مثلاً صاحب فرمان به

کارگرش دستوری می‌دهد که نتیجه اجرای آن دستور به نفع شخص مطاع است. اما در محدوده اطاعت بندگان از پروردگار متعالی این فرض صادق نیست، زیرا تمام فرامین حضرت حق با به هم پیوستگی خاصی که دارند، به نفع خود بندگان است و در اطاعت بندگان از پروردگار هیچ سودی برای خداوند مطرح نیست. همچنین در صورت عدم انجام دستورهای الهی، ضرری متوجه خداوند نخواهد بود.

بر این اساس اطاعت از مجموعه فرامین خداوند به سود بندگان و راه نیل ایشان به سعادت و کمال است و وصول به کمال تام و تمام در گرو اتیان مجموعه فرامین خداوند متعالی است، به همین جهت تخلف از برخی اوامر الهی، سبب وارد آمدن خلل در نیل عبد به کمال می‌گردد که نتیجه اطاعت از خداوند است، چنان که انجام عبادات فردی و اتیان فرامین پروردگار در حوزه زندگی شخصی بدون توجه به وظایف اجتماعی و قرار گرفتن تحت حاکمیت الهی در جامعه، به تنهایی عبد را به کمال مطلوب نخواهد رساند و انجام بدون چون و چرای مجموعه تکالیف است که راه رسیدن به کمال را هموار می‌سازد.

« **اطاعت** » **در قرآن:** آیات قرآن کریم درباره اطاعت را در سه بخش می‌توان مطرح کرد:

یک. اطاعت از انبیاء الهی ﷺ اطاعت از خدا

﴿ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴾.[1]

در شماری از آیات قرآن به ویژه در سوره مبارکه شعرا که ذکر تعدادی از انبیاء الهی ﷺ آمده است، عین عبارت مذکور سوره آل‌عمران از زبان ایشان آمده است که بعد از امر مردم به رعایت تقوای الهی، آنان را به اطاعت خود فراخوانده‌اند:

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۵۰. « پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید »

آیه مورد اشاره سوره آل عمران سخن حضرت عیسی ﷺ است که پس از معرفی خودش و شمردن معجزات الهی داده شده به ایشان: ﴿ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۞ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ﴾[1] آمده است. همین سخن حضرت عیسی ﷺ در آیه دیگری نیز تکرار شده است: ﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴾.[2] موارد دیگر چنین است: سخن حضرت نوح ﷺ (شعراء، آیه ۱۰۸ و ۱۱۰)، حضرت هود ﷺ (سوره شعراء، آیه ۱۲۶ و ۱۳۱)، حضرت صالح ﷺ (سوره شعراء، آیه ۱۴۴ و ۱۵۰)، حضرت لوط ﷺ (سوره شعراء، آیه ۱۶۳) و حضرت شعیب ﷺ (سوره شعراء، آیه ۱۷۹).

به تصریح قرآن این امر انبیا ﷺ به اطاعت مردم از ایشان، به اذن الهی بوده: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾.[3] در این آیه به صراحت بیان شده است که اطاعت از رسول به اذن خداوند صورت می‌گیرد. به تعبیر دیگر اطاعتْ بالاصاله مخصوص خداست و غیر از ذات اقدس خداوند مطاعی وجود ندارد و اگر حکم به اطاعت از پیامبر و اولیاء دین صورت گرفته است به اذن و اراده الله و اطاعت از ایشان به خاطر تبعیت از خداوند است. عبارت ﴿ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾ به معنای اذن ترخیصی نیست که بر مردم جایز است از رسول اطاعت کنند، مانند بسیاری از مباحات که فعل آن‌ها جایز است و ترک آن‌ها هم مانعی ندارد؛ بلکه به معنای اذن تشریعی است؛ به این معنا که اطاعت از رسول بر مردم واجب و

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹ و ۵۰.

۲. سوره زخرف، آیه ۶۳.

۳. سوره نساء، آیه ۶۴. « ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود »

لازم است. در واقع از آن جا که رسول مظهر اجرایی حاکمیت الله است اطاعت از او بر بندگان لازم و واجب گشته و به عنوان یک امر تشریعی به ایشان ابلاغ شده است.

در آیه دیگری اطاعت از پیامبر، اطاعت خدا شمرده شده است: ﴿ مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ ﴾.[1] علت مساوی انگاشته شدن اطاعت از رسول با اطاعت خداوند آن است که مظهر اجرایی حاکمیت و فرماندهی حق در زندگی بشر وجود مقدس پیغمبر است.

دو. اطاعت از خدا، رسول و اولوا الامر

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ﴾.[2]

در تعدادی از آیات قرآن در کنار اطاعت از خدا، اطاعت از رسول نیز ذکر شده و اهل ایمان به آن امر شده‌اند، مانند ﴿ قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾،[3] ﴿ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴾[4] و ﴿ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴾[5].[6] مطابق این آیات در

---

۱. سوره نساء، آیه ۸۰. « کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است »

۲. سوره نساء، آیه ۵۹. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر را. و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آن‌ها داوری بطلبید)، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این (کار) برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است »

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۲. « بگو از خدا و فرستاده (او ، اطاعت کنید و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد »

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۲. « و خدا و پیامبر را اطاعت کنید تا مشمول رحمت شوید »

۵. سوره انفال، آیه ۱. « و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید »

۶. بقیه موارد: سوره انفال، آیه ۲۰ و ۴۶؛ سوره مجادله، آیه ۱۳.

اندیشه اسلامی معیار ایمان و کفر اطاعت از خداوند و پیامبر است و روی‌گردانی از این امر به منزله خروج از دایره ایمان و پانهادن در محدوده کفر است. نیز اطاعت خدا و رسول موجب جلب رحمت الهی شده، شرط ایمان است. همچنین دریافت کامل پاداش اعمال در پیشگاه عدل الهی که رسیدن به کمال حقیقی است، در گرو اطاعت از خداوند متعالی و افرادی دانسته شده که خداوند به اطاعت ایشان امر کرده است: ﴿ وَإِن تُطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَا يَلِتۡكُم مِّنۡ أَعۡمَٰلِكُمۡ شَيۡـًٔا ﴾.[1]

لزوم اطاعت خدا و رسول به گونه دیگری نیز در آیات آمده است، چنان که مؤمنان را این گونه ستوده است که سخنشان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم. و این‌ها همان رستگاران واقعی‌اند: ﴿ إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾[2] و این گونه آنان را به اطاعت خدا و رسول فراخوانده است.

در آیات دیگری امر اطاعت تکرار و برای هر یک از اطاعت خدا و رسول یک امر آمده است، مانند آیه ۵۹ سوره نساء که در صدر بحث آمد.[3] از آن جا که در صورت واحد بودن معنای دو فعل، تکرار پدید می‌آید که در قرآن وجود ندارد، لازم است برای امر به اطاعت از رسول معنایی غیر از معنای اطاعت از خدا ذکر شود و به تعبیر دیگر باید جنس اطاعت از خدا متفاوت از جنس اطاعت از رسول دانسته شود. در تفاوت این دو اطاعت نیز باید گفت که اطاعت از خدا اطاعت بالاصاله است و لازمِ

---

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴. ترجمه : « و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی‌کند »

۲. سوره نور، آیه ۵۱.

۳. موارد دیگر: سوره مائده، آیه ۹۲؛ سوره محمد، آیه ۳۳؛ سوره تغابن، آیه ۱۲.

توحید پروردگار، مطاع بودن او؛ لکن معنای اطاعت از رسول اطاعت در طول اطاعت خداوند است؛ به این که لازمِ اطاعت خدا تبعیت از رسول است که مظهر اجرایی حاکمیت خداوند در حوزه زندگی بشر است.

بر این اساس تکرار امر ﴿ أَطِيعُواْ ﴾ اشاره دارد به این که رسول الله ﷺ دو حیثیت دارد:

۱. رسول خدا بودن و ابلاغ پیام و احکام الهی که مردم باید به عنوان انجام فرمان الهی از رسول خدا تبعیت کنند. ۲. امام و حاکم جامعه اسلامی و اجرا کننده احکام الهی که اطاعت پیامبر در این موارد، اطاعت از حاکم منسوب خدا در جامعه بوده و موجب تثبیت حاکمیت خداست. تکرار دستور اطاعت نیز تأکید این مطلب است که در هر دو حیثیت باید از پیامبر ﷺ فرمان برد و هر یک، اطاعت خاص دارد، از این رو نباید کسی گمان کند که تنها به دستورات ابلاغ شده در آیات قرآن باید عمل کند؛ بلکه اوامر صادر از جانب پیامبر ﷺ را به عنوان حاکم جامعه اسلامی نیز باید اجرا کرد و این اطاعت در حقیقت اطاعت از خداوند متعالی است. یادکردنی است که حاکمیت مختص خداست و اگر اراده خداوند بر فرمان‌بری از رسول نبود، اطاعت از وی لازم نمی‌شد.

نتیجه آن که در اندیشه اسلامی دولت و حاکمیت از آن خدا بوده و فرمان‌بری و اطاعت تنها از خدا صورت می‌گیرد. رسول خدا نیز به عنوان مظهر اجرایی حاکمیتِ الله مطاع است و اطاعت از او همان اطاعت از خداوند است.

آیه اشاره شده سوره نساء در صدر بحث تنها آیه‌ای است که اهل ایمان علاوه بر اطاعت خدا و رسول به اطاعت دیگری نیز امر شده‌اند و آن اطاعت اولوا الامر است: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ ﴾. « اولوا الامر » طبق ظاهر آیه کسانی‌اند که بعد از پیامبر ﷺ ولایت

امور مسلمانان را عهده‌دار شدند و شیعیان به درستی اینان را اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ می‌دانند که به نصب الهی والیان امر مسلمانانند. اطاعت جانشین پیامبر، مسأله جدیدی نیست. پیش از این در زمان حضرت موسی ﷺ زمانی که هارون ﷺ جانشینی او را در زمان رفتن به کوه طور عهده‌دار می‌شود، به نقل قرآنْ هارون ﷺ مردم را به اطاعت دستوراتش امر می‌کند: ﴿ وَلَقَدۡ قَالَ لَهُمۡ هَٰرُونُ مِن قَبۡلُ يَٰقَوۡمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِۦۖ وَإِنَّ رَبَّكُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ فَٱتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوٓاْ أَمۡرِي ﴾.[1] حضرت موسی ﷺ پیش از رفتن به کوه طور، برادرشان جناب هارون ﷺ را به عنوان جانشین و وصی خود در میان بنی‌اسرائیل معین کرد. از آن جا که بنی‌اسرائیل، هارون ﷺ را به عنوان مطاع قبول نداشتند، راه سرپیچی برابر ایشان را پی‌گرفتند. هارون ﷺ نیز خطاب به آنان فرمود که شما در حال امتحان و آزمایشید. هارون ﷺ در شرایطی مردم را به تبعیت و اطاعت از خودش فرا می‌خواند که نه خداست نه پیامبر خدا. از سوی دیگر هارون عنصر طاغوتی و غیر الهی نیز نیست تا به عنوان مقابله با حاکمیت الله، مردم را به سوی خودش دعوت کرده باشد که گفته شود، دعوتش غیر مشروع است.

از کنار هم گذاشتن این دو آیه فهمیده می‌شود که شأن وصی و جانشین پیامبر نیز همچون شأن خود پیامبر، به عنوان مظهر حاکمیت خدا و مدیر جامعه، شأن مطاع بودن است و اطاعت از مظهر حاکمیت در مرتبه جانشین رسولان نیز الزامی و قطعی است.

فطری بودن دین و امرِ به مخالف فطرت: با توجه به خصایص و گرایش‌های فطری بشر و این که بشر به طور فطری خواهان آزادی است، اطاعت مطلق از یک جریان، برایش مکروه و مذموم و خلاف

---

۱. سوره طه، آیه ۹۰. « و پیش از آن، هارون به آن‌ها گفته بود ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته‌اید. پروردگار شما خداوند رحمان است، پس، از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت کنید »

فطرت آزادی‌خواه اوست. حال ممکن است سؤال شود که اگر دین اسلام دینی فطری و مبتنی بر فطرت انسان‌هاست، چنان که خودِ قرآن فرموده است: ﴿ فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾[1] پس چرا در آیات مورد بحث در موضوع « اطاعت »، علی‌رغم نامطلوب بودن اطاعتِ مطلق در فطرت بشر، مردم به اطاعت مطلق از خدا، رسول و اولوا الامر امر شده‌اند. آیا دین فطری، مردم را به امری غیر فطری و حتی مخالف فطرت دعوت می‌کند؟

پاسخ شبهه این است که در عین حال که بشر فطرتاً آزادی‌طلب است، مشاهده می‌شود که هر جا نفع و امتیازی از تبعیت و اطاعتِ غیر حاصل می‌شود، آن را می‌پذیرد و خودش را برای نیل به یک امتیاز، محکوم به اطاعت دیگری می‌سازد. این نشان می‌دهد که اطاعتِ مشروط به نیل به یک منفعت، برخلاف اطاعتِ مطلق، مطلوب نوع بشر است، مثلاً بیماری که به طبیب مراجعه می‌کند، چون سلامتی خود را منوط به انجام دستورات و ترک نواهی طبیب می‌داند، بدون هیچ پرسشی فرامین طبیب را اجرا می‌کند. بنابراین فطرت انسانی، اطاعت مطاع را در حوزه‌ای که مطاع بر مطیع امتیاز دارد، مطلوب و خالی از اشکال می‌داند. ذات اقدس الهی نیز به عنوان خالق بشر در تمام حوزه‌های زندگی بر بشر امتیاز دارد و چون این امتیاز در تمام زوایای زندگی حاکم است، اطاعت خدا در تمام جهات لازم می‌آید و این اطاعت در همه جنبه‌ها همان اطاعت مطلق است. در نتیجه امر به اطاعت از خدا به صورت مطلق نه برخلاف فطرت که مورد قبول و منطبق با آن است.

---

۱. سوره روم، آیه ۳۰. « پس رویِ خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این، فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده است. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند »

اطاعت مطلق از رسول و اولوا الامر نیز همین گونه است: با توجه به این که برای رسول دو شأن در تعامل با مردم عنوان شد که عطف اولوا الامر بر رسول در آیه مورد بحث، همین دو شأن را برای اولوا الامر نیز ثابت می‌کند، اطاعت مطلق از رسول و اولوا الامر در آن قسم از دستورات که به منزله ابلاغ فرامین پروردگار است، چون در واقع اطاعت از خدا به شمار می‌رود، بی‌اشکال است. تنها اطاعت از رسول و اولوا الامر به عنوان حاکمان و مدیران جامعه باقی می‌ماند که در این جهت اگر رسول و اولوا الامر بر بشر ممتاز باشند، طبق تبیین پیش‌گفته در اطاعت از خدا اشکال مرتفع خواهد شد. امتیاز رسول و اولوا الامر هم مقام عصمت این بزرگواران است که لزوم اطاعت مطلق از ایشان را نتیجه می‌دهد.

رجوع به ولیّ فقیه در زمان غیبت حضرت حجت ﷺ و اطاعت از وی که در فقه شیعه مطرح است نیز در ادامه اطاعت از اولوا الامر در آیه مورد بحث است، چه این اطاعت به دستور خود آن بزرگواران صورت می‌پذیرد، چنان که در آغاز غیبت کبری، وجود نازنین امام زمان ﷺ در توقیع شریفشان به محمد بن عثمان عمری در پاسخ نامه اسحاق بن یعقوب این‌گونه فرمود که در حوادث و رویدادها به راویان احادیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شما و من حجت خدایم بر شما: ﴿ و امّا الحوادثُ الواقعةُ فَارجِعوا فيها الي رواةِ حديثِنا فإنهم حُجتي عليكم و أنا حجةُ اللهِ عليكم ﴾.[1] مطابق این نامه، امام زمان ﷺ راه حل مشکلات در زمان غیبت را در دست مجتهد جامع الشرایط معرفی کرده‌اند.

بر اساس مبنای ولایت عامه فقیه که مشهور به ولایت مطلقه فقیه است، ولیّ فقیه در تمام شؤون عام زندگی مردم ولایت دارد و این ولایت به دلیل دستور امام زمان ﷺ است. اطاعت از ولی فقیه در حوزه اجرایی برنامه‌های امام معصوم ﷺ به عنوان معاونت عام ارتباط مردمی وی لازم است؛ لکن در حوزه زندگی فردی اگر ولیّ فقیه دستوری صادر کند، تبعیت بی‌چون و چرا لازم نیست و باید علت صدور

---

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص۲۹۰. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۴۰.

چنین دستوری تبیین گردد که اگر مبنای آن، سخن خدا و رسول ﷺ و اهل بیت ﷺ بود، تبعیت لازم است؛ ولی اگر مبنا سلیقه و نظر شخصی یا خدای ناکرده هوای نفس باشد و در آن هیچ مصلحتی برای امور مسلمانان وجود نداشته باشد، اطاعت لازم نیست، مثلاً در زمان حاضر هرگاه مقام معظم رهبری امری می‌کنند، از ایشان سؤال می‌کنیم که این فرمایش حکم است؛ یعنی دستوری بر اساس موازین شرع یا بر حسب مصالح عامه است؛ یا به عنوان رأی و نظر شخصی از سوی شما بیان می‌شود. در صورت اول حکمْ مولوی است و اطاعت از ایشان لازم و ضروری و در مورد دوم به عنوان نظر مشورتی و حکم ارشادی آن را می‌پذیریم.

خلاصه آن که ولایتْ بالاصاله از آنِ امام معصوم ﷺ است و اطاعت از ولیّ فقیه به عنوان معاون ارتباط مردمی معصوم ﷺ آن هم بر پایه فرمان شخص وی صورت می‌گیرد. نیز روشن شد که فرمان‌بری، از خدا و رسول و اولوا الامر صورت می‌گیرد و سروری و رهبری از آنِ ایشان است. با توجه به معنای اطاعت نیز فرمان‌بری از این عناصر، با رضایت کامل بندگان صورت گرفته، حاکی از پذیرش برتری ایشان بر سایر افراد است، از این رو امر به اطاعت، امر همراه با قهر و اجبار نیست؛ بلکه امری با توجه به باور و ایمان افراد است که بر اساس باور خود قیادت و رهبری را پذیرفته و اوامر ایشان را اطاعت می‌کنند.

سه. تبیین ماهیت اطاعت و نهی از عدم اطاعت

دسته سوم آیاتی‌اند که دستور صریح اطاعت در آن‌ها نیامده است؛ بلکه یا ماهیت اطاعت از پیامبر را تبیین می‌کنند یا تبعات و نتایج تخلف و سرپیچی از رسول ﷺ و در مواردی پاداش اطاعت را مشخص ساخته، نسبت به عواقب سرپیچی هشدار می‌دهند.

الف) گروه اول مانند آیه سوره توبه است که می‌فرماید: ﴿ مَا كَانَ لِأَهْلِ ٱلْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ ٱلْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ ٱللَّهِ وَلَا يَرْغَبُواْ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَـُٔونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ ٱلْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٌ صَٰلِحٌ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴾.[1]

تمام آن چه در توضیح واژه اطاعت گفته شد، به صورت روشن در این آیه آمده است. البته به جای واژه اطاعت، تعبیر عدم تخلف استعمال شده و فرموده است که تخلف و سرپیچی از رسول خدا سزاوار نیست. کسی به خاطر خودش از دیگران دوری می‌گزیند، به این دلیل است که خواسته‌های نفسانی‌اش با خواسته‌های آنان مخالف است، زیرا در صورت تطبیق خواسته‌هایش با درخواست‌های دیگران کناره‌گیری و اعراض معنا ندارد. به همین جهت در این آیه از مخاطبان خواسته است که خواسته‌هایشان را با خواسته‌های پیامبر ﷺ مطابق کنند: ﴿ وَلَا يَرْغَبُواْ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِۦ ﴾. اساساً مبنای پروردگار متعالی در نازل کردن دین و ارسال رسل، هدایت توأم با میل و رغبت بوده است و الزام به هدایت در اندیشه اسلام بی‌معناست. اگر قرار بر هدایت اجباری بود، خداوند می‌توانست از طریق اجرای قوانین تکوینی مردمان را به پذیرش انبیاء و عمل به تعالیم ایشان ملزم سازد، چنان که فرموده است اگر خدا می‌خواست همه ساکنان زمین ایمان می‌آوردند: ﴿ وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَأٰمَنَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ﴾.[2] در صورت تخلف نیز آن‌ها را به مشکلات و سختی‌ها مبتلا می‌ساخت. در طول دوران ارسال

---

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۰. « سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینانی که اطراف آن‌هایند، از رسول خدا تخلّف جویند و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم بپوشند. این به خاطر آن است که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آن‌ها نمی‌رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می‌شود برنمی‌دارند و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر این که به خاطر آن، عمل صالحی برای آن‌ها نوشته می‌شود، زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند »

۲. سوره یونس، آیه ۹۹.

رسولان تمام مردمی که آیین حق را پذیرفته‌اند، رضایت نفسانی داشته‌اند و پس از پذیرش، عمل به فرامین نیز همراه با رضایت خاطر و احساس خوشایندی از عمل به آن‌ها بوده است.

خطاب آیه به اهل ایمان یا حتی عموم مردم نیست؛ بلکه روی سخن با مردم مدینه به طور خاص است. قبل از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، امت اسلامی به مفهوم دقیق کلمه وجود نداشت؛ اما بعد از هجرت رسول الله ﷺ به مدینه، امت اسلامی تأسیس شد، زیرا تأسیس امت اسلام مبتنی بر یک نظام مدیریت سیاسی بود که زمینه‌های آن در مدینه فراهم شد. در سایه تأسیس امت، شهر مدینه به عنوان آرمان شهر دینی مطرح شد و روی سخن آیه کریمه نیز با مردم این آرمان شهر است و مهمترین ویژگی مردم آرمان شهر را تبیین می‌کند که عبارتست از پذیرش همراه طیب خاطر فرامین رسول ﷺ؛ آن‌هم به گونه‌ای که خواسته رسول را بر خواسته خودشان ترجیح دهند و حاکمیت و قدرت وی را نه به جهت سوزان بودن شمشیر که بر اساس میل باطنی بپذیرند.

اطاعتِ با اکراه زمینه ایجاد نفاق: با توجه به آن چه درباره اجباری نبودن اطاعت و لزوم پذیرش همراه رغبت بیان شد، مبدأ مسأله نفاق نیز روشن می‌شود که عبارت است از عدم پذیرش همراه رضایت در درون و اظهار پذیرش در بیرون. منافق کسی است که در باطنْ خدا را نپذیرفته و مظاهر پروردگار یعنی وجود اقدس پیامبر ﷺ و حضرات معصومان ﷺ مصادیق اولوا الامر را نیز قبول ندارد یا در زمان غیبت، ولیّ فقیه را به عنوان نائب عام امام معصوم نمی‌شناسد. لکن در ظاهر به خاطر اجرای منویات شوم خود یا به دست آوردن یکسری امتیازات، به اطاعت تظاهر می‌کند.

این گروه به گونه دیگری نیز در قرآن معرفی شده‌اند؛ آن‌جا که می‌فرماید کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با

آرزوهای طولانی فریفته است. این به دلیل آن است که آنان (منافقان) به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند (کافران) گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی می‌کنیم. در حالی که خداوند پنهان‌کاری آنان را می‌داند: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرۡتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡهُدَى ٱلشَّيۡطَٰنُ سَوَّلَ لَهُمۡ وَأَمۡلَىٰ لَهُمۡ ؛ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لِلَّذِينَ كَرِهُواْ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمۡ فِي بَعۡضِ ٱلۡأَمۡرِ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِسۡرَارَهُمۡ ﴾.[1] به تصریح این آیه منافقان از کافران اطاعت می‌کنند؛ کافرانی که نسبت به احکام و فرامین الهی کراهت دارند. یادکرد کافران با وصف ﴿ ٱلَّذِينَ كَرِهُواْ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ ﴾ به این اشاره دارد که منافقان نیز به جهت اطاعت همراه کراهت از پیامبر ﷺ در واقع مانند کافرانند که نسبت به دستورات الهی کراهت دارند.

خداوند متعالی اطاعت دروغین منافقان را از رسول الله ﷺ به ایشان خاطرنشان ساخته است که اینان در حضور تو اظهار فرمانبرداری و اطاعت می‌کنند؛ ولی وقتی که از محضر تو خارج می‌شوند و با افرادی که سخنان تو را قبول ندارند حشر و نشر پیدا می‌کنند، غیر از اطاعت سخن می‌گویند: ﴿ وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنۡ عِندِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنۡهُمۡ غَيۡرَ ٱلَّذِي تَقُولُ وَٱللَّهُ يَكۡتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلاً ﴾.[2] کسانی که در ظاهر ادعای اطاعت دارند ولی در برخورد با افرادی که پایبند اطاعت نیستند، از اطاعت سخن نمی‌گویند، همان منافقانند. در نتیجه عدم رضایت قلبی نسبت به اوامر رسول خدا ﷺ مرادف با قرار گرفتن زیر پرچم نفاق است.

---

۱. سوره محمد، آیه ۲۵ و ۲۶.

۲. سوره نساء، آیه ۸۱. « آن‌ها در حضور تو می‌گویند فرمانبرداریم؛ اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند، جمعی از آنان برخلاف گفته‌های تو جلسات سرّی شبانه تشکیل می‌دهند. آنچه را در این جلسات می‌گویند، خداوند می‌نویسد. اعتنایی به آن‌ها نکن (و از نقشه‌های آنان وحشت نداشته باش) و بر خدا توکل کن! کافی است که او یار و مدافع تو باشد »

ب) نمونه گروه دوم، آیاتی که نتایج و عواقب سرپیچی و تخلف از رسول خدا ﷺ یا پاداش اطاعت را ذکر می‌کنند، آیه ذیل است:

﴿ قُل لِّلۡمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَۖ فَإِن تُطِيعُواْ يُؤۡتِكُمُ ٱللَّهُ أَجۡرًا حَسَنٗاۖ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ كَمَا تَوَلَّيۡتُم مِّن قَبۡلُ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ؛ لَّيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡأَعۡرَجِ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرِيضِ حَرَجٞۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبۡهُ عَذَابًا أَلِيمٗا ﴾.[1] در این آیه شریفه متمردان از دستورات پیامبر ﷺ دو بار به عذاب دردناک الهی هشدار و در مقابل، مطیعان پیامبر ﷺ به اجر نیکو و ورود به بهشت برین بشارت داده شده‌اند.

۴. واژه « تبعیت »

معنای تبعیت: ماده « تبع » به معنای قدم جای پای کسی گذاشتن و پشت سر او حرکت کردن است که یا به صورت مادی و ظاهری و با جسم است یا از طریق همانند سازی خویش با متبوع پذیرفتن اوامر او صورت می‌گیرد: « تَبِعَه و اَتبَعَه: قَفا أثرَه. و ذلك تارةً بالجسمِ و تارةً بالارتسامِ و الائتِمارِ ».[2]

---

۱. سوره فتح، آیه ۱۶ و ۱۷. « به متخلفان از اعراب بگو به زودی از شما دعوت می‌شود که به سوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آن‌ها پیکار کنید تا اسلام بیاورند. اگر اطاعت کنید، خداوند پاداش نیکی به شما می‌دهد و اگر سرپیچی کنید، همان‌گونه که در گذشته نیز سرپیچی کردید، شما را با عذاب دردناکی کیفر می‌دهد. بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکنند) و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند، او را در باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است و آن کس که سرپیچی کند، او را به عذاب دردناکی گرفتار می‌سازد »

۲. المفردات، ص۱۶۳.

« ارتسام » به معنای نقش‌پذیری است و تبعیت با عنایت به این وجه معنایش به شکل و قیافه متبوع درآمدن است. « ارتسام » منشأ روانی دارد و طبیعت انسان به گونه‌ای است که هرگاه نسبت به امری تمایل پیدا می‌کند، خودش را همانند آن می‌سازد، چنان که بسیاری از جوانان سعی در همانند ساختن خویش در نوع آرایشِ سر و صورت و پوشش و لباس با ورزشکاران یا بازیگران صاحب‌نام و محبوب خود دارند یا نفوذ یک استاد در شاگردانش سبب می‌شود تا شاگردان حرکات و سکنات خویش را با او منطبق سازند. « ائتمار » نیز فرمان‌پذیری است که تابع در تبعیت از متبوع، فرامین وی را اجرایی می‌سازد و مطیع اوامر و نواهی او می‌گردد.

شکل‌ها و حالت‌های تبعیت: ائتمار و فرمان‌پذیری در دو صورت محقق می‌شود:

أ. تبعیت بر اساس نیاز و مصلحت: این نوع فرمان‌پذیری در امور شخصی انسان‌ها بسیار رایج است، مثل این که افراد برای تحقق خواسته‌ها و نیازهایشان در هر فنی به متخصص مراجعه می‌کنند و نظر او را در مسیر تحقق خواسته‌شان اجرایی می‌سازند. عرصه زندگی اجتماعی مملو از مثال‌های مختلف برای این شکل از تبعیت است: رجوع به مهندسان و نقشه‌کشان در مسیر بنای ساختمان، مراجعه به طبیب برای درمان امراض و بیماری‌ها و درخواست مشورت از مشاوران برای حل مشکلات مختلف، نمونه‌های دیگری برای این وجه از فرمان‌پذیری‌اند. در این شکل از فرمان‌پذیری تخصصِ متبوع، مهمترین وجه برای تبعیت از وی است و قدرت، هیچ تأثیری در این امر ندارد؛ تا آن جا که قدرتمندان نیز محتاج رجوع به متخصصان در زمینه‌های مختلفند.

ب. تبعیت به دلیل مقهوریت برابر صاحب قدرت: عرصه تحقق این شکل از فرمان‌پذیری، بیشتر در جریان‌ها و مسائل مرتبط با جامعه است. برخلاف فرمان‌پذیری ناشی از نیاز به متخصص، این شکل از

فرمان‌پذیری به دلیل قدرت و سلطه صاحب فرمان است. همچنین فرمان‌پذیری در این شکل به صورت جمعی صورت می‌گیرد، چنان که آمر نیز بر جمیع افراد جامعه ولایت دارد.

دخالت انگیزه‌های آمر در فرماندهی و حکومت: در عرصه فرمان‌پذیری بر اساس شکل دوم، دو عنصر آمر (فرمانده) و مؤتمر (فرمان‌بر) دخیلند. به طور معمول و در اغلب موارد، انگیزه آمر از فرماندهی، تحقق خواسته‌ها، مطامع و گرایش‌های شخصی یا گروهی خود در پرتو فرمان‌پذیری مؤتمران است، از این رو مؤتمران به عنوان عوامل تحقق‌بخش گرایش‌ها و خواسته‌های آمر، در وضعیت فرمان‌پذیری قرار می‌گیرند و در موارد بسیاری، مصالح و منافع ایشان در فرامین آمر لحاظ نمی‌شود. حاکمیت‌های بشری در عرصه زندگی اجتماعی و به بردگی گرفتن افراد جامعه، نمونه‌ای روشن برای تحقق امیال نفسانی و شهوانی صاحبان قدرت است که آزادی بشر را از وی سلب کرده، با تسلط بر وی، قدرت خویش را اجرایی می‌سازد.

در جوامعی که صاحبان قدرت را افراد جامعه انتخاب می‌کنند نیز همین معنا وجود دارد، چه لازمِ تسلط یک فرد بر جامعه، قدرتمند بودن او و لازمِ قدرت، فرمان‌پذیری است. جریان منتخب افراد جامعه هر مقدار هم که صالح و سالم باشد و برای تحقق مصالح افراد اجتماع سعی کند، باز هم گرایش‌های فردی و مطامع شخصی‌اش را نیز مورد نظر قرار می‌دهد و تقریباً غیر ممکن است که به خواسته‌های شخصی یا گروهی خود، توجهی نداشته باشد. حتی در یک اجتماع کوچک، مثل مخاطبان یک سخنران، سخنرانی به گونه‌ای نیست که فرد سخنران موردی از تفکرات و خواسته‌ها و گرایش‌هایش را در ارائه سخن دخیل نسازد؛ بلکه سخنران به عنوان صدرنشین مجلس، مطالبش را به گونه‌ای تنظیم و بیان می‌کند که گرایش فکری خودش را نیز به مخاطبان القا کند.

در حکومت‌های استکباری انگیزه حاکمان از تسلط بر مردم، اجرای مقاصد شوم نفسانی است. یکی از مصادیق این حکومت‌ها، حکومت استکباری فرعون در زمان حضرت موسی ﷺ است که خداوند متعالی در تبیین حالت استکباری حاکمیت وی این‌گونه فرموده است که فرعون در زمین برتری‌جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم کرد. گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشائد، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می‌داشت: ﴿ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي ٱلْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ وَيَسْتَحْيِۦ نِسَآءَهُمْ ﴾.[1]

خاصیت استکبار و علو ورزیدن فرعون این بود که اهل زمین را تابع خویشتن قرار داد و این تبعیت از او نه در مسیر تحقق مصالح و منافع مردم که در راه اجرای امیال نفسانی و تحقق خواسته‌های شهوانی فرعون بود. خاصیت انسان مستکبر این است که چون او می‌خواهد، مردم باید اطاعت کنند و این تبعیت نه تنها در مسیر اجرای فرامین مستکبر صورت می پذیرد که سرنوشت جامعه نیز باید بر اساس خواسته‌های او مشخص شود. « شیع » شدن اهل زمین یعنی جریان زندگی افراد و سرنوشت ایشان، دنباله مطامع و منافع فرعون بود.[2]

تلازم « ائتمار » و « ارتسام » در تبعیت: « ائتمار » و « ارتسام » در موارد بسیاری با یکدیگر تلازم دارند؛ به این معنا که « ائتمار » مبدأ « ارتسام » و « ارتسام » جایگاه تجلی « ائتمار » می‌شود: نتیجه « ائتمار » و فرمان‌پذیری از قدرت، « ارتسام » است، زیرا پذیرش فرمان دیگری موجب تأثیر اوامر او در زندگی و تحت الشعاع قرار گرفتن سرنوشت مؤتمر (تابع) بر اثر اجرای فرامین آمر (متبوع) و

---

۱. سوره قصص، آیه ۴.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: جلوه‌های هدایتی داستان حضرت موسی ﷺ در سوره قصص، اثر نگارنده، ص ۳۹ و ۴۴.

در نهایت، هم‌نقش گشتن مؤتمر با آمر می‌شود. در مقابل، « ارتسام » نیز به ائتمار می‌انجامد، چون نتیجه هم‌نقش شدن با محبوب و عشق و محبت به وی، امرپذیری و فرمان‌بری از اوست. عشق به یک فرد سبب هم‌شکل گشتن با وی می‌شود و هم‌شکل شدن، فرمان‌پذیری را نتیجه می‌دهد. این معنا در شعری منسوب به معصوم ﷺ به روشنی مشاهده می‌شود:

اِنْ کانَ حبُّکَ صادقاً لاَطعتَه اِنَّ المحبَّ لمن یُحبُّ مُطیعٌ[1]

« **تبعیت** » **در قرآن:** در آیات شریفه قرآن به تبعیت از الله سفارش اکید و از تبعیت غیر خدا نهی شده است. برخی از این آیات عبارتند از:

یک. دعوت همگان به تبعیت از آیین حق

﴿ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ فَٱتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾.[2]

گرچه در این آیه خداوند متعالی به پیامبر اکرم ﷺ امر کرده است که از شریعت و آیین حق نازل بر ایشان پیروی کند، جمیع انسان‌ها مخاطب این امرند، از این رو خداوند به عنوان آمر و مخاطبان در مقام مؤتمر، به پیروی و تبعیت از آیین حق مأمور گشته‌اند.

« شریعت » در لغت به معنای راه ورودی به نهر آب است.[1] همان‌طور که در رودخانه‌های بزرگی مثل کارون یا فرات مشاهده می‌شود، سطح آب از زمین پایین‌تر است، به همین دلیل برای دسترسی به آب

---

۱. این فرمایش، هم از امام باقر ﷺ نقل شده است (تحف العقول، ص۲۹۴) هم از امام صادق ﷺ (بحارالانوار، ج۴۷، ص۲۴). « اگر محبتت (به خدا) صادقانه باشد، حتماً او را اطاعت خواهی کرد، چه محب مطیع کسی است که او را دوست دارد »

۲. سوره جاثیه، آیه ۱۸. « سپس تو را بر شریعت و آیین حقّی قرار دادیم، پس، از آن پیروی کن و از هوس‌های کسانی که آگاهی ندارند، پیروی مکن »

باید مقداری پایین رفت که لازمِ آن شیب گشتن کناره سطح آب برای هم‌سطح شدن زمین و آب است. طبق گزارش پیش‌گفته راغب، در زبان عربی به این راه ورودی به نهر آب شریعه می‌گویند. اطلاق شریعت بر دین الهی به این خاطر است که دین، راه و طریقی است که مخاطبان کلام خدا، به پیروی از این راه دعوت شده‌اند.

نوع تبعیت مورد نظر آیه نیز تبعیت به گونه « ارتسام » است. گویا پیروی از شریعت و آیین حق، مساوی با نقش‌پذیری از همان راه و طریق است و البته این نقش‌پذیری به « ائتمار » و امرپذیری منجر می‌گردد.

در قسمت دوم آیه بعد از امر به تبعیت، یک نهی از تبعیت نیز آمده است. نهی از تبعیت هوس‌های کسانی که آگاهی ندارند: ﴿ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ که جریان غیر الله است، زیرا نقش‌پذیری از عوامل و جریان‌های غیر خدایی به امرپذیری از ایشان منتهی می‌شود و تبعیت از اوامر غیر الله، تبعیت از گرایش‌های غیر خدایی و امیال نفسانی و مسائل شهوانی است. در عبادت پروردگار که مطلوب‌ترین کار برای بندگان است، عبادت خالص و خالی از عیب و نقص زمانی انجام می‌گیرد که تمام گرایش‌های انسان گرایش‌های خدایی باشد و در تمام جهت‌ها خداگرایی را مدّ نظر خویش قرار دهد، چه در نظر گرفتن غیر خدا سبب ریاکاری و دور گشتن از مسیر تقرب به خداوند است. در اوامر و فرامین غیر خدایی نیز همین گونه است که چون خواه‌ناخواه در آن‌ها هواپرستی و شهوت دخالت دارد، امر و فرمانی که فقط خدا را در نظر داشته باشد به وجود نمی‌آید.

---

۱. المفردات، ص۴۵۰.

دو. امر به تبعیت از صراط مستقیم

﴿ وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَٰطِي مُسْتَقِيمًا فَٱتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.[1]

پیش از این آیه، امر به عدم دخالت در مال یتیم و پایبندی به موازین شرعی و رعایت عدالت اجتماعی در امور اقتصادی آمده است: ﴿ وَلَا تَقْرَبُواْ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ ۖ وَأَوْفُواْ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ بِٱلْقِسْطِ ۖ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۖ وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُواْ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۖ وَبِعَهْدِ ٱللَّهِ أَوْفُواْ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾.[2] منتج شدن « ائتمار » به « ارتسام » در این دو آیه به خوبی مشاهده می‌شود. گویا آنچه در آیه اول بیان شده قسمت‌های مختلف تشکیل دهنده صراط مستقیم‌اند که تبعیت از این راه مستقیم سبب نقش‌پذیری انسان از صراط مستقیم و همراه گشتن با سردمداران این راه می‌گردد. نکته قابل دقت آن که « ائتمار » به تنهایی راه‌گشا نیست؛ بلکه « ائتمارِ » منتهی شده به « ارتسام » عامل سعادت و کمال خواهد بود.

نکته دیگر این کریمه این است که از تبعیت راه‌های متعدد دیگر که همان پدیده تکثرگرایی دینی است نهی کرده است، چون موجب جداشدن از راه خدایی و فاصله گرفتن از صراط مستقیم می‌شود:

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۵۳. « این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از طریق حق، دور می‌سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید »

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۲. « و به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح) نزدیك نشوید تا به حد رشد خود برسد و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید؛ هیچ کس را جز به مقدار تواناییش، تکلیف نمی‌کنیم و هنگامی که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت کنید؛ حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) باشد و به پیمان خدا وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکّر شوید »

﴿ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦ ﴾. این نهی، تأکید بر این مطلب است که « ائتمار » و « ارتسام » فقط در یک راه باید صورت گیرند و آن راه همان صراط مستقیم است.

۵. واژه « استیذان »

معنای « استیذان »: « استیذان » مصدر باب استفعال از ماده « اِذن » به معنای رخصت و اجازه دادن است[۱] و با توجه به این‌که معنای غالبی این باب « طلب » است، « استیذان » یعنی کسب اجازه و رخصت.

« استیذان » در قرآن: هیأت « استیذان » و حالت‌های مختلف آن از فعل ماضی و مضارع مشتقات دوازده بار در قرآن آمده است که جز سه مورد، بقیه موارد درباره کسب اجازه از پیامبر اکرم ﷺ و با بحث تبیین دومین عنصر معنای دولت در ارتباط است. جامع‌ترین این آیات آیه ۶۲ سوره نور است که سه بار واژه « استیذان » در آن آمده است:[۲]

ـ ضرورت کسب اجازه از پیامبر ﷺ در کارهای اجتماعی

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمۡرٖ جَامِعٖ لَّمۡ يَذۡهَبُواْ حَتَّىٰ يَسۡتَـٔۡذِنُوهُ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِذَا ٱسۡتَـٔۡذَنُوكَ لِبَعۡضِ شَأۡنِهِمۡ فَأۡذَن لِّمَن شِئۡتَ مِنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمُ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ۞ لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ

---

۱. المفردات، ص۷۱.

۲. بقیه موارد چنین است: سوره توبه، آیات ۴۴ و ۴۵ و ۸۳ و ۸۶ و ۹۳؛ سوره احزاب، آیه ۱۳.

بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ قَدۡ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمۡ لِوَاذٗاۚ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.[1]

این کریمه درصدد معرفی مؤمنان واقعی است که با ادات حصر شروع شده و پس از اشاره به خصوصیت مهم ایمان به خدا و رسول، ویژگی کسب اجازه از رسول الله ﷺ ذکر کرده است. شأن نزول این آیه مربوط به جنگ خندق است که جمعیت عظیم غیر مسلمانان متشکل از احزاب مختلف مشرک و یهود مخالف رسول خدا ﷺ دست در دست هم مقابل سپاه اسلام صف‌آرایی کردند. همکاری مشرکان و یهودیان در جنگ خندق، در تاریخ سه هزار ساله یهود، اولین همکاری این دو گروه بود. در این جنگ به دستور پیامبر ﷺ و به پیشنهاد سلمان فارسی ؓ، مسلمانان برای مقابله با احزاب، به حفر خندق در اطراف مدینه اقدام کردند.

از آن جا که حفر خندق کار مشکل و طاقت‌فرسایی بود، برخی از سست ایمانان و اهل نفاق از همکاری با مسلمانان سرباز زدند و از حفر خندق خودداری کرده، مخفیانه فرار کردند. از این گروه تحت عنوان ﴿ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمۡ لِوَاذٗا ﴾ در آیه شریفه یاد شده است. در مقابل، برخی از مسلمانان که به دلایل موجّه مختلف، از قبیل کسالت، بیماری و گرفتاری، فرصت یاری مسلمانان در حفر خندق را

---

۱. سوره نور، آیه ۶۲ و ۶۳. « مؤمنان واقعی کسانی‌اند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند، بی‌اجازه او جایی نمی‌روند. کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، به راستی به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند. در این صورت، هرگاه برای بعضی کارهای مهم خود از تو اجازه بخواهند، به هر یك از آنان که می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است ❋ صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید. خداوند می‌داند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می‌شوند و یکی پس از دیگری فرار می‌کنند، پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامنشان را بگیرد یا عذابی دردناك به آن‌ها برسد »

نداشتند، به حضور رسول خدا ﷺ مشرف شدند و از ایشان برای عدم همکاری اجازه خواستند که قسمت آغازین آیه شریفه در مقام تمجید از حرکت این گروه از مؤمنان نازل شده است.

به دلیل قاعده اصولی و تفسیری « مورد مخصص نیست »[1] آیه در مقام بیان یک حکم کلی و خط و ربط فراگیر سیاسی در اندیشه اسلامی است و آن ویژگی مؤمنان به طور کلی است که علاوه بر ایمان به خدا و رسول ﷺ اهل آنند که در همه امور و نه خصوص جنگ احزاب از پیامبر ﷺ کسب اجازه می‌کنند. مقصود از « امر جامع » در آیه که می‌فرماید: ﴿ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمۡرٖ جَامِعٖ لَّمۡ يَذۡهَبُواْ حَتَّىٰ يَسۡتَـٔۡذِنُوهُ ﴾ به فرموده علامه طباطبایی ﷺ امری است که خود به خود مردم را دور هم جمع می‌کند تا درباره آن بیندیشند و مشورت کنند و سپس تصمیم بگیرند، مانند جنگ و امثال آن.[2] نتیجه آن که یکی از نشانه‌های اختصاصی و ملاک‌های انحصاری اهل ایمان، همراهی با پیغمبر ﷺ در امور اجتماعی است؛ مگر آن که برای همراهی نکردن، از پیامبر ﷺ اجازه صادر شده باشد.

معنای سفارش پیامبر ﷺ در اهتمام به امر مسلمانان: روایتی معروف از پیامبر اکرم ﷺ است که هر کس صبح کند و اهتمامی به مسائل مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست: ﴿ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ ﴾.[3] این روایت به طور معمول در سربرگ رسید کمک به مؤسسات خیریه نگاشته

---

۱. فقیهان در اجتهادات خود و استنباط احکام از آیات قرآن و احادیث معصومان ﷺ به این قاعده مراجعه می‌کنند و چنانچه آیه‌ای از قرآن یا روایتی از معصوم ﷺ در موردی خاص صادر شده باشد ولی منطق عام و کلی داشته باشد، این قاعده را حاکم بر آیه و روایت می‌دانند و حکمی کلی از آن آیه یا روایت استفاده می‌کنند. مطابق این قاعده هر چند آیه‌ای با لفظ عام، درباره موضوعی خاص نازل شده باشد، این سببِ نزول، موجب نمی‌شود که آیه را تنها برای آن مورد خاص بدانیم؛ بلکه می‌توان آن را به موارد مشابه نیز تعمیم داد. برای اطلاع بیشتر درباه این قاعده در تفسیر ر.ک: اسباب النزول، سید محمد باقر حجتی، ص۱۰۳ به بعد. و در اصول ر.ک: تمهید القواعد، شهید ثانی، قاعده ۷۸، ص۲۱۶.

۲. المیزان، ج۱۵، ص۱۶۶.

۳. الکافی، ج۲، ص۱۶۳.

می‌شود یا به محض وارد شدن بلایای طبیعی بر جامعه مسلمانان برای تحریک عواطف مردم برای جلب کمک‌های آن‌ها به این حدیث استناد می‌گردد. گرچه موارد یادشده از امور مسلمانان و مصداق ﴿ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ ﴾ است، معنای دقیق آن اهتمام در امور جمعی مسلمانان است، چه در کلام رسول خدا ﷺ « مسلم » به صورت جمع « المسلمین » آمده که نشان می‌دهد سفارش پیامبر ﷺ اهتمام داشتن در امور مربوط به تمام مسلمانان است و این مشارکت، تکلیفی بر دوش مسلمانان است تا آن حد که انجام ندادن این تکلیف، با خروج از دایره اهل اسلام مساوی است: ﴿ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ ﴾.

تفاوت مردم‌سالاری دینی و غربی: مردم‌سالاری دینی مطلب دیگری است که در آیه مورد بحث آمده است. مشارکت مردم در امور اجتماعی که در نظام سیاسی امروز از آن به مردم‌سالاری تعبیر می‌شود، اگر تحت حاکمیت دین الهی صورت پذیرد که شکل صحیح آن نیز قرار گرفتن تحت حاکمیت الله است و جز حاکمیت الله هر حاکمیتی طاغوتی و محکوم به ضلالت و گمراهی است، مردم‌سالاری دینی نام دارد. تفکر ناصحیح اطلاق نکردن جمهوری اسلامی بر نظام سیاسی حاکم امروز در ایران، نشأت گرفته از ضروری ندانستن مشارکت مردم در امور است. آن چنان که برخی معتقدند زمام امور باید در دست رسول خدا ﷺ باشد و پس از ایشان در دست امامان ﷺ جانشینان ایشان و در عصر غیبت در اختیار نائبان خاص و بعد نائبان عام معصوم ﷺ باشد، از این رو بر این باورند که ترکیب جمهوری اسلامی ترکیبی نادرست است و حکومت اسلامی تنها عنوان صحیح برای نظام اسلامی حاکم در ایران است. از نظر این گروه دخالت مردم در انتخابات نیز امری غیر قابل قبول است.

لیکن باید دانست که مشارکت مردم در امور اجتماعی ـ سیاسی لازم و ضروری و عدم دخالت مردم در این امور، ناپذیرفتنی است. در اندیشه اسلامی برخلاف نظام‌های دموکراسی سیاسی غربی که مشارکت را حق مردم می‌دانند، مشارکت در امور اجتماعی تکلیف و وظیفه مردم است، به همین دلیل

کناره‌گیری از مشارکت، نیازمند طلب کسب اجازه و استیذان از حاکم اسلامی است. در نظام‌های دموکراسی غربی مشاهده می‌شود که درصد کمی از مردم در انتخابات حضور پیدا می‌کنند. دلیل این مشارکت حداقلی، محق بودن مردم است نه مکلّف بودن ایشان؛ در حالی که در نظام اسلامی، مردم بر اساس احساس تکلیف و وظیفه در تمام عرصه‌ها حضور حداکثری دارند.

این نیز مردود است که بعضی مغرضان به محض مطرح شدن وظیفه مشارکت و تکلیفی بودن این امر از نظر اسلام، زبان به انتقاد می‌گشایند و دیدگاه اسلام پیرامون مشارکت مردم را همچون دوره انگیزاسیون در کلیسا می‌دانند که مشارکت سیاسی را تکلیف و مردم را موظف به اطاعت می‌دانستند، زیرا منظور اسلام از تکلیف بودن مشارکت، فعال بودن در امور اجتماعی است نه صرف اطاعت و این که مردم در هنگام تصمیم‌گیری‌ها با رأی دادن، در اجرای امور دخالت داشته باشند.

تمایز دیگر حاکمیت دینی و نظام‌های دموکراسی غربی آن است که در نظام دینی، ولایت تامّ و تمام از آنِ پیغمبر ﷺ و نقطه نهایی تمام تصمیم‌گیری‌ها وجود مقدس ایشان است. به تعبیر دیگر تصمیم‌گیری در امور، بدون اذن و اجازه رسول خدا ﷺ بی‌فایده و منتفی است و مشروعیت و رسمیت یافتن تمام مسائل منوط به تنفیذ رسول خدا ﷺ است.

معنای جمهوریت و اسلامیت « جمهوری اسلامی » : ممکن است سؤال شود که چگونه است که در نظام اسلامی مردم مکلف به مشارکت در امور اجتماعی‌اند ولی تصمیم‌گیری نهایی و تنفیذ منوط به یک نفر یعنی شخص پیامبر ﷺ است. آیا چنین نظامی برخلاف اصول دموکراسی نیست؟ امروزه هم در مسأله حکومت دینی دو بینش متناقض و متضاد وجود دارد که هر دو ناصحیح‌اند: گروهی مردم را در امور حکومت هیچ کاره می‌دانند و دخالت مردم در عرصه سیاست را ناصحیح می‌پندارند. بر خلاف این رأی،

برخی دیگر مردم را رکن اصلی حاکمیت می‌دانند و تنفیذ رأی و نظر مردم به وسیله یک نفر را مردود می‌شمارند. به بیان دیگر، برخی در حمایت از دینِ خدا از این سخن می‌گویند که در اسلام حکومت داریم و نه جمهوریت و در مقابل، برخی غرب‌زده شعار سکولاریسم و جدایی دین از سیاست را مطرح می‌کنند.

یکی از اندیشمندان علوم سیاسی غرب به نام دیوید هلد[۱] که نظریات وی به عنوان مبنا مورد قبول تمامی دانشمندان علوم سیاسی غرب است در کتاب خود به نام « مدل‌های دموکراسی »[۲] دموکراسی را به معنای حضور مردم در صحنه حکومت و سیاست معرفی می‌کند. وی دموکراسی را محدود به یک نوع خاص ندانسته، انواع مختلفی را برای دموکراسی ذکر می‌کند. یکی از مدل‌های دموکراسی، دموکراسی بر مبنای اصل پلورالیسم است که در آن، مردم با هر فکر، نظر، سلیقه و مرامی نسبت به حاکمیت دارای حقند و مشروعیت حاکمیت وابسته به مردم است. از جمله آفات این نوع دموکراسی اجرایی و عملیاتی نبودن آن است. آنچه امروز نیز در کشورهای غربی اجرا می‌شود با نظرات ژان ژاک روسو[۳] مؤسس دموکراسی در تضاد است، چه اختیار دولت در دست شخص رئیس جمهور است و دستورات وی به هر نحوی که باشد اجرا می‌شود و مردم هیچ دخالتی در امور ندارند. ژان ژاک روسو[۴] مبدع نظام دموکراسی، معتقد است که دموکراسیِ مورد نظر او قابل اجرا در هیچ کشوری نیست، زیرا دموکراسی یعنی این که سرنوشت یک ملت به دست اکثریت آن‌ها باشد و چنین چیزی امکان اجرایی ندارد که مجریان حکومت، اکثریت افراد جامعه باشند. روسو این مدل دموکراسی را تنها در یک روستا یا جزیره کوچک قابل اجرا می‌داند که اکثریت

---

۱. David held.

۲. Models of Democracy.

۳. Rousseau , Jean Jacques.

۴. در رأس اندیشه سیاسی مدرنیته غرب سه چهره جان لاک ـ John Lock ـ و روسو ـ Rousseau ـ و هابز ـ Hobbes ـ مطرحند که تمام مبانی اندیشه سیاسی غرب به این سه بازگشت می‌کند. در مراکز علمی غرب کتاب « قرار داد اجتماعی » « Du Contrat Social » روسو به عنوان مانیفست دموکراسی غرب مطرح است.

افراد بر اقلیت باقی مانده حکومت کنند. اما معترف است که در کشورهای چند میلیونی اجرای این دموکراسی غیر قابل قبول است.

با توجه به این مطلب پاسخ شبهه پیش‌گفته این است که دموکراسی تنها یک مدل نیست؛ بلکه انواع مختلفی برای آن قابل ترسیم است و در نتیجه این ادعا که جمهوری اسلامی خلاف دموکراسی است، ناصحیح و باطل است. در زمان حضور امام خمینی ﷺ در پاریس، آقای سنجابی رئیس جبهه ملی با تلاش فراوان خدمت امام رسید و همین سؤال را از ایشان پرسید که معنای جمهوری اسلامی چیست؛ اگر اسلام است که حاکمیت و اقتدار از آنِ یک جریان است و اگر جمهوریت است که در جمهوریت اصل پلورالیسم مطرح است و ورای اراده مردم اراده‌ای وجود ندارد. امام در پاسخ او فرمود که مطالعه کنید تا متوجه شوید که دموکراسی یک مدل ندارد.

نکته مهم در دموکراسی و مردم‌سالاری، سالار شدن مردم است؛ به این معنا که مردم در عرصه حکومت و مسائل سیاسی حضور داشته باشند و در تصمیم‌گیری‌ها دخالت کنند. لکن از آن جا که در اسلام سلطه و حاکمیت تنها از آنِ خداست و فرمان‌بری نیز تنها باید از ذات اقدس الله صورت پذیرد، تصمیم‌گیری‌ها باید با تنفیذ خدا یا نمایندگان تام الاختیار خدا، وجود اقدس پیامبر اکرم ﷺ و حضرات معصومان ﷺ انجام شود. در عصر غیبت معصوم ﷺ نیز بنابر فرمان خود معصوم ﷺ که پیش از این ذکر شد، استیذان از معاونت ارتباطات معصوم ﷺ صورت می‌گیرد که مجتهد جامع الشرایط است و این فرد هر چند معصوم نیست، با معیارهایی چون: خویشتنداری، دینداری، مخالفت با هوای نفس، مطیع محض خدا و عامل دین بودن انتخاب گشته است.[1]

---

۱. در سخنی از امام عسکری ﷺ در وصف عالم فقیهی که مردم باید از او تقلید کنند چنین آمده است: ﴿ فأمّا مَن كان مِنَ الفقهاءِ صائناً لِنفسِه، حافظاً لِدِينِه، مخالفاً علي هواهُ، مطيعاً لأمرِ مولاه، فَلِلعوام أن يُقَلِّدوه. و ذلكَ لا يكونُ إلّا بعضُ فقهاءِ الشيعةِ لا جميعُهم ﴾. بحار الانوار، ج۲، ص۸۸ الاحتجاج، ج۲، ص۲۶۳.

در پایان باید روشن شود که آیا مردمی که لازم است با پیامبر ﷺ و حاکم اسلامی در امور سیاسی ـ اجتماعی مشارکت داشته باشند، فقط جمعیت مسلمانانند یا اگر در جامعه دینی، غیر مسلمانان هم زندگی می‌کنند، آنان نیز جزء مردم محسوب می‌شوند؟ به عبارتی آیا در نگاه اسلام مردم، فقط مسلمانانند که به عنوان شهروند درجه یک مطرح می‌شوند و غیر مسلمانان در جایگاه شهروند درجه دو قرار می‌گیرند؟

در نظام‌های دموکراسی غربی، مردم عبارتند از تمام انسان‌هایی که در یک محدوده جغرافیایی به نام کشور زیست می‌کنند؛ صرف نظر از اعتقادات دینی، مذهبی و تفکرات اجتماعی، سیاسی آن‌ها. در این گونه نظام‌ها، تمام افراد با هر تفکر و اندیشه‌ای شهروندان درجه اول محسوب می‌شوند و دین، ایمان و عقیده، هیچ دخالتی در برخورداری افراد از سهم شهروندی ندارد. در اصطلاحِ دموکراسی لیبرال، به این یکسانی مردم، پلورالیزم اجتماعی گفته می‌شود.

در نظر اکثریت دانشمندان اسلامی فقط مسلمانان شهروندان درجه یک محسوب می‌شوند. دیدگاه مقابل، به دلیل منشور حکومتی پیامبر اکرم ﷺ در مدینه که در آن، یهودیان نیز در کنار مسلمانان جزء امت قرار گرفته بودند، مسلمانان و غیر مسلمانان را در حکومت اسلامی دارای حقوق برابر می‌داند. بر همین اساس در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز اقلیت‌های مذهبی به عنوان شهروندان درجه یک محسوب شده‌اند؛ تا آن جا که حق انتخاب نماینده در مجلس شورای اسلامی نیز برای ایشان در نظر گرفته شده است.

امت در اندیشه دانشمندان اسلامی: در اندیشه اسلامی اعتقاد مردم به یک تفکر و قرار گرفتن تحت چتر یک امت، ایشان را با یکدیگر متحد می‌سازد و مرزهای جغرافیایی و نظام‌های اجتماعی عامل

افتراق و جدایی انسان‌ها از یکدیگر نیستند. در تعیین محدوده امت نیز دو رأی و نظر در اندیشه علمای اسلامی وجود دارد:

گروهی امت را شامل تمام افرادی می‌دانند که در محدوده حاکمیت امام زندگی می‌کنند. بر اساس این نظر غیر مسلمانانی که در محدوده دار الاسلام سکونت دارند و تحت حاکمیت امام مسلمانانند، جزء افراد امت محسوب می‌شوند. مستند رأی این گروه، منشور هجده ماده‌ای مدینه است که در ابتدای ورود رسول اکرم ﷺ به آن‌جا نوشته شد و تمام اهل یثرب (مدینة النبی) اعم از قبایل اوس و خزرج و یهودیان آن را امضا کردند.

توضیح آن که قبل از ورود پیغمبر اکرم ﷺ به یثرب، این منطقه به عنوان یک شهر محسوب نمی‌شد. عده‌ای از یهودیان در مرکز یثرب و دو قبیله اوس و خزرج در اطراف این منطقه در باغ‌ها زندگی می‌کردند. درآمد بیشتر افراد اوس و خزرج از راه باغداری، زراعت و کشاورزی حاصل می‌شد و البته مالک املاک آن‌ها یهودیان بودند و در واقع قبیله اوس و خزرج مزدور یهودیان به حساب می‌آمدند. با رسیدن فصل برداشت محصول، یک سهم از محصول به باغدار و زارع و یک سهم به صاحب ملک می‌رسید. درآمد افراد قبیله اوس و خزرج از این راه درآمد مناسبی بود. یهودیان از صاحب مال شدن این دو قبیله هراسان بودند، چه در صورت ثروتمند شدن، املاک یهودیان را می‌خریدند و برای خودشان کار می‌کردند و دیگر تحت سلطه یهودیان نبودند. یهود مکار برای جلوگیری از این اتفاق، میان اوس و خزرج فتنه می‌کردند و با اختلاف انداختن میان آن‌ها در هر سال باعث به وجود آمدن جنگ و نزاع میانشان می‌شدند. در نتیجه این جنگ‌ها اموال و دارائی‌های اوسیان و خزرجیان که در طول سال کسب کرده بودند، از بین می‌رفت و این گونه بود که نمی‌توانستند مستقل شده، از مزدوری یهودیان خارج شوند.

پس از بعثت پیامبر اکرم ﷺ زمانی که برخی از اهل یثرب برای هم‌پیمانی با قریش به جهت زیاد شدن نیرویشان به مکه سفر کرده بودند، پیامبر اکرم ﷺ که هر سال به هنگام مناسک حج و عمره سراغ مردم می‌رفتند و آنان را به اسلام می‌خواندند، با برخی از افراد قبیله بنی‌عفرا از قبایل خزرجیان که شش نفر بودند، دیدار و با خواندن آیاتی از قرآن اسلام را بر آن‌ها عرضه کردند. آنان نیز دعوت پیامبر ﷺ را پذیرفته، ایمان آوردند. این گروه هسته اولیه بیعت عقبه اولی را تشکیل دادند و در سال بعد سال یازدهم بعثت که دوازده نفر از اوسیان و خزرجیان برای انجام دادن مناسک به مکه آمدند و با پیامبر ﷺ بیعت کردند، این شش نفر نیز در زمره آنان بودند.

بعد از پیمان عقبه اول رسول خدا ﷺ مصعب بن عمیر را همراه ایمان آورندگان راهی یثرب کردند و پس از یکسال تبلیغ مصعب، در بیعت عقبه دوم ۷۳ مرد و دو زن برای بیعت، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و پیمان عقبه دوم بسته شد. پس از این بیعت بود که رسول خدا ﷺ به یثرب هجرت فرمود و به برکت قدوم ایشان، یثرب به مدینه النبی ﷺ تغییر نام یافت.[1] از جمله کارهای رسول خدا ﷺ بدو ورودشان به مدینه این بود که برای ساماندهی پراکندگی‌های دو قبیله اوس و خزرج و همچنین جلوگیری از فتنه‌انگیزی یهودیان، منشور مدینه را تنظیم کردند و این گونه ساختار امت برای نخستین بار تحت نظام مدیریتی رسول خدا ﷺ تشکیل شد. بر اساس ماده اول این منشور، ساکنان مدینه اعم از یهود و اوس و خزرج رهبری و حاکمیت رسول خدا ﷺ را پذیرفتند.

به رسمیت شناخته شدن اقلیت‌های مذهبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز با استناد به این منشور صورت گرفته است و علی‌رغم آن که این نظر، بیشتر میان اهل سنت رواج دارد، به اقتضای مسائل جهانی و لزوم برپایی نظام اسلامی در آغاز انقلاب، این رأی مورد قبول افتاد.

---

۱. اعلام الهدایة، ج۱، ص۱۲۵ تا ۱۳۰.

رأی دوم که صحیح‌تر به نظر می‌رسد آن است که مقصود از امت، فقط افراد مسلمان و مؤمن به شریعت اسلامند. مستند قرآنی این دیدگاه، این آیه است که می‌فرماید: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَـٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ ﴾.[1] با توجه به آن چه پیش از این در معنای واژه « ولایت » مطرح شد که ولایت به معنای چینش اجتماعی است، این آیه شریفه دلالت دارد بر این که امت، منحصر در مسلمانان و اهل ایمان است، چه در این آیه از قرار دادن افرادی که کفر را بر ایمان ترجیح می‌دهند، در چینش اجتماعی نهی شده است. مفهوم این نهی نیز آن است که قرار گرفتن کافران در چینش اجتماعی به طریق اولی مردود است و قرار نگرفتن غیر مسلمانان در چینش‌های اجتماعی مساوی با داخل نبودن ایشان در محدوده امت است. منشور مدینه هم بر اساس یک سلسله مصالح، یهودیان را در امت داخل کرده است و اگر غیر از این بود، پیامبر ﷺ پس از جنگ خندق، دستور قتل عام یهودیان پس از اتمام مهلت سه روزه به آن‌ها را صادر نمی‌کردند.

همچنین نمی‌توان گفت که منشور مدینه مخصص آیه مذکور سوره توبه است، زیرا اولاً آیه عام نیست که تخصیص بر آن وارد شود و ثانیاً منشور مدینه عام است، به همین جهت قائلان به نظریه نخست که به منشور مدینه استناد می‌کنند، باید برای آیه شریفه پاسخی ارائه کنند.

بر این اساس افرادی که در جامعه امروز اندیشه‌های دموکراسی غربی و دموکراسی لیبرال را بر اندیشه سیاسی اسلام و بر تفکر ولایت و امامت ترجیح می‌دهند و مدام از غرب و فرهنگ غربی حمایت می‌کنند، حق دخالت در چینش اجتماعی امت اسلام را ندارند و در جایگاه شهروند درجه اول قرار نمی‌گیرند.

---

۱. سوره توبه، آیه ۲۳. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آن‌ها را ولیّ خود قرار ندهید. و کسانی از شما که آنان را ولیّ خود قرار دهند، ستمگرند »

فصل سوم

قدرت، سلطه و حاکمیت نامشروع در بیان قرآن

از مجموع آن چه در دو فصل پیشین درباره دو دسته از آیات قرآن گفته شد، این نتیجه به دست آمد که در اندیشه اسلامی از یک سو، حاکمیت، قدرت و سلطه مخصوص ذات اقدس الله است و از سوی دیگر اطاعت، متابعت و فرمان‌بری نیز تنها باید از خدا صورت پذیرد. مطالبی نیز به فراخور بحث، در ارتباط با اندیشه سیاسی اسلام مطرح گردید. در این بخش در نظر است تا آیاتی بررسی شوند که حاکمیت و فرماندهی غیر خدا را نامشروع می‌دانند:

۱. طاغوت بودن هر قدرت و حاکمیت نامشروع

« طاغوت » بر اساس آن چه راغب در مفردات آورده عبارت است از هر حقیقتی جز ذات الله که از حدّ خود تجاوز کند و خودش را در معرض پرستش قرار دهد: « کلُّ متعدٍّ و کلُّ معبودٍ من دونِ الله ».[۱] کلمه « طاغوت » هشت بار در قرآن کریم آمده است که هر یک به گونه‌ای بر نامشروع بودن هر قدرت و حاکمیتی غیر از خدا دلالت دارد، چنان که اصل کلمه طاغوت نیز همین معنا را می‌رساند:

---

۱. المفردات، ص۵۲۱.

یک. رد حاکمیت طاغوت و قبول حاکمیت پیامبر ﷺ نشانه ایمان

﴿ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ۞ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ۞ فَكَيۡفَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّآ إِحۡسَٰنٗا وَتَوۡفِيقًا ۞ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَعِظۡهُمۡ وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا ۞ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ۞ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ﴾.[1]

---

۱. سوره نساء، آیات ۶۰ تا ۶۵. « آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل بروند؛ با این که به آن‌ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. امّا شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند ❋ و هنگامی که به آن‌ها گفته شود به سوی آن چه خداوند نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از (قبول دعوت) تو اعراض می‌کنند ❋ پس چگونه وقتی به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتی می‌شوند، سپس به سراغ تو می‌آیند، سوگند یاد می‌کنند که منظور (ما از بردنِ داوری نزد دیگران) جز نیکی کردن و توافق (میان طرفین نزاع) نبوده است ❋ آن‌ها کسانی‌اند که خدا می‌داند آنچه را در دل دارند. از (مجازات) آنان صرف نظر کن و آن‌ها را اندرز ده و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آن‌ها گوشزد نما ❋ ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاردند) نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند ❋ به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. »

در این آیات نیز حاکمیت غیر خدا نفی شده و تبعیت و اطاعت از غیر خدا مردود شمرده شده است. در کریمه اول خصوصیات و ویژگی‌های کسانی بیان شده که مؤمن واقعی نیستند و تنها در ذهن خود می‌پندارند که ایمان آورده‌اند. اولین مشکل این افراد، عدم شناخت جایگاه و موقعیت نبوت است. افراد مورد نظر کسانی نیستند که قبل از ایمان آوردن، با پیامبر ﷺ رویارو شده و پس از جنگ و مبارزه با آن حضرت ﷺ و مغلوب شدن، در ظاهر مؤمن گشته‌اند و در باطن، پیامبر ﷺ را به عنوان صاحب قدرت نمی‌شناختند و همواره درصدد تبعیت نکردن از ایشانند؛ بلکه به دلیل تعبیر ﴿ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ ﴾ که مقصود از آن کتاب‌های آسمانی پیش از پیامبر ﷺ است، معلوم می‌شود که مشکل این افراد شخص رسول الله ﷺ نبوده است؛ بلکه در اصلِ مبادی و مبانی ایمان خلل و نقص داشتند و اساس باورمندی به جایگاه نبوت و رسالتِ فرستادگان خدا، چه در ارتباط با رسول خاتم ﷺ چه نسبت به پیامبران و انبیاء گذشته ﷺ در آن‌ها شکل نگرفته بود.

عمده‌ترین خصوصیت افرادی که دارای خصلت ایمان پندارند، آن است که می‌خواهند داوری نزد طاغوت ببرند: ﴿ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ ﴾ « تحاکم » از باب « تفاعل » و به معنای حاکم قرار دادن است و نشان می‌دهد که افراد دارای ایمان‌پنداری سعی در پذیرش داوری و حاکمیت طاغوت دارند. « طاغوت » نیز گذشت که هر حقیقتی جز ذات الله است که از حدّ خود تجاوز کند و خودش را در معرض پرستش قرار دهد.[1] در نتیجه پذیرش حاکمیت حقیقتی جز خداوند متعالی سبب ورود به عرصه بی‌ایمانی می‌شود، چنان که ایمان‌پنداری نیز چیزی جز بی‌ایمانی نیست. لازمِ طاغوتی شدن یک عنصر، دارا بودن دو ویژگی تجاوز و تعدّی و مورد پرستش و عبادت قرار گرفتن در حاکمیت مطلقه است، به همین

---

۱. المفردات، ص۵۲۱.

دلیل اگر حقیقتی ادعای حکمرانی کند، ولی اصل حاکمیت را از آنِ خدا بداند، طاغوت نیست. همچنین است کسی که حاکمیت را برای خود می داند، ولی از جانب مردم مقبولیت و پذیرشی نسبت به وی وجود ندارد.

نپذیرفتن حاکمیت طاغوت در زمره اوامر پیامبر ﷺ به امت بوده است: ﴿ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦ ﴾ لیکن ایمان‌پنداران، گرچه در ظاهر خود را مؤمن به رسول الله ﷺ می‌دانند، حاکمیت پیامبر ﷺ را به عنوان مظهر حاکمیت الله که به معنای پذیرش اوامر و نواهی آن حضرت است، قبول ندارند و حکمرانی طاغوت را عوض حکمرانی رسول خدا ﷺ پذیرفته‌اند. تن دادن به حاکمیت طاغوت، پشت پا زدن به حاکمیت الله است و عدم پذیرش حاکمیت الله مساوی با کفر و بی‌ایمانی.

گرچه ایمان‌پنداران در ابتدا طاغوت را می‌پذیرند، با ورود به این ورطه، شیطان هم با آن‌ها همراهی می‌کند و آن‌چنان آن‌ها را از مسیر صراط مستقیم دور می‌سازد که بازگشت به جاده حقیقت غیر قابل ممکن می‌گردد: ﴿ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ﴾. در زندگی، لغزش‌های جزئی و انحرافات کوچک قابل تدارک و جبران است، ولی گمراهی بعید، سبب انحراف جدی از مسیر مستقیم می‌شود و امکان برگشت را بسیار سخت و بلکه ناممکن می‌سازد، پس نتیجه پذیرش حاکمیت طاغوت خروج از صراط مستقیم است؛ خروجی برگشت‌ناپذیر.

منافقان و منع مردم از مراجعه به حکم الله: پذیرش حاکمیت یکی از لوازم غیر قابل اجتناب در زندگی مردم است. اگر این پذیرش حاکمیت به طور صحیح اتفاق افتد، اتصال‌دهنده افراد به جریان هدایت و رستگاریست، اما اگر پذیرش حاکمیت، در مسیر طاغوت اتفاق افتد، نتیجه‌ای جز ضلالت و گمراهی در پی نخواهد داشت. ایمان‌پنداران در مقام تأمین نیازِ گرایش به حاکمیت، از مسیر مستقیم انحراف پیدا کرده و

به سمت طاغوت متمایل گشته‌اند و علاوه بر آن که خود در مسیر حاکمیت الله قرار نمی‌گیرند از هدایت مردم به بازگشت به سوی « ما انزل الله » و مظهر اجرایی آن یعنی رسول خدا ﷺ جلوگیری می‌کنند: ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيْتَ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ﴾. مقصود از منافقان در این آیه با توجه به سیاق آیات پیشین همان متمایلان به حاکمیت طاغوت و ایمان‌پنداران دگراندیشی است که گرچه در ظاهر، به اعمال عبادی اسلام عمل می‌کنند، حقیقت اصلی که پذیرش حاکمیت الله است را فراموش کرده‌اند و دیگران را نیز از مراجعه به این اصل بازمی‌دارند.

قدرت‌طلبی مهمترین عامل انحراف از خط حاکمیت الله: از آن جا که پذیرش حکمرانی غیر حق، در نهایت به ضلالت و گمراهی منتهی می‌شود، دلدادگان حکومت طاغوت هم به خاطر مراجعه به غیر الله دچار مشکل می‌گردند. ایشان که برای رفع مشکل خود به پیامبر ﷺ مراجعه می‌کنند، وفق دادن مردم با یکدیگر و از بین بردن اختلافات را عامل مراجعه‌شان به طاغوت عنوان می‌سازند و برای صحیح جلوه دادن این ادعا به خدا هم سوگند می‌خورند: ﴿ فَكَيْفَ إِذَآ أَصَـٰبَتْهُم مُّصِيبَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنْ أَرَدْنَآ إِلَّآ إِحْسَـٰنًا وَتَوْفِيقًا ﴾. اما علت اصلی رجوع ایمان‌پنداران منافق به طاغوت نزد پروردگار که صاحب علم مطلق است، امر دیگری است و آن گرایش قدرت‌طلبی آن‌هاست.

عامل اصلی انحراف اشخاص و جریان‌ها از حاکمیت الله و رجوع به طاغوت، دست نیافتن به قدرت در نظام حاکمیت الله است، چه گذشت که در اندیشه حکومتی اسلام، قدرت منحصراً برای خدا و جریان متصل با وحی است و گرایش قدرت‌طلبی سبب می‌شود تا افراد برای پاسخ‌گویی به این نیاز و سهم‌یابی در قدرت، از حاکمیت الله فاصله بگیرند و به سوی طاغوت متمایل شوند. ریشه رویداد جانسوز انحراف خط امامت و ولایت از مسیر اصلی خود، وجود گرایش قدرت‌طلبی در افراد بود. منحرفان امت

سعی داشتند تا نظام حاکمیت را از دایره جریان وحی خارج سازند و آن را در مسیری قرار دهند که خودشان بتوانند در قدرت سهم داشته باشند. شرکت کنندگان در سقیفه بنی‌ساعده یقین داشتند که استمرار حاکمیت الله و نظام حکومتی در ارتباط با وحی، به آن‌ها حق دخالت در قدرت را نمی‌دهد و برای سهم‌یابی در قدرت راهی جز کنار زدن جریان مبتنی بر وحی وجود ندارد. حضور سیزده ساله رسول خدا ﷺ در مکه و انواع مخالفت‌ها و سرکوب‌گری‌ها نسبت به ایشان، تداوم رویارویی با حضرت ﷺ به صورت جنگ، پس از هجرت ایشان به مدینه، انجام دادن توطئه‌های منافقانه پس از فتح مکه و مقهور و مغلوب گشتن جریان نفاق در برابر قدرت اسلام و در نهایت غصب جایگاه الهی جانشینی رسول خدا ﷺ گواهی است بر ادعای وجود گرایش قدرت‌طلبی در نهان منافقان و منحرفان.[1]

جایگاه ولایت و رهبری تنها عامل محدود کننده جریان‌های سیاسی در مسیر قدرت طلبیست و اگر ولایت نباشد، عرصه فراخ و خطرناک قدرت آن‌چنان برای برخی جلوه می‌کند که از هیچ عملی چشم پوشی نمی‌کنند. بهره‌برداری از موقعیت‌های مختلف سیاسی، چپاولگری و زد و بندهای مختلفی که در جریان‌های سیاسی مطرح در جامعه امروز رخ می‌دهد، همه ریشه در قدرت‌طلبی و در نتیجه عدم توجه به جایگاه رهبری دارد.

خداوند در ادامه آیات، رسول خدا ﷺ را مأمور به رویگردانی از ایمان‌پنداران و موعظه کردن آن‌ها کرده است تا حجت بر ایشان تمام گردد و در وجدان و درونشان راهی برای توجیه باقی نماند: ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَعِظۡهُمۡ وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا ﴾. این

---

۱. برای اطلاع بیشتر درباره جریان‌شناسی رویارویی‌ها و مخالفت‌های صورت گرفته با پیامبر اکرم ﷺ از صدر اسلام به بعد ر.ک: المواجهه مع رسول الله ﷺ و آله ﷺ نوشته احمد حسین یعقوب از وکلای دادگستری لبنان.

را نیز خاطرنشان ساخته است که رسول الله ﷺ به عنوان مظهر حاکمیت خدا در میان خلائق، باید مطاع باشد و اختیارات آن حضرت تا آن جاست که طلب مغفرت آن بزرگوار برای خطاکاران امت سبب آمرزش گناهان ایشان می‌شود و خداوند به برکت رسولش عفو و رحمت را شامل حال این افراد می‌کند: ﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ﴾.

پذیرش حاکمیت پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ معیار ایمان واقعی: علامه طباطبایی ﷺ بر اساس این آیات، ملاک و معیار نفاق را تفاوت گذشتن میان حکم الله و حکم الرسول ﷺ به قبول حکم خدا و توقف در عمل به حکم رسول عنوان می‌کند.[1] اگر شخصی به خیال خویش تسلیم حکم الهی شود و به اتیان احکام و دستورات خداوند اقدام ورزد و از محرمات و نواهی الهی اعراض کند، ولی در مقام حاکمیت پیغمبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، جانشینان بر حق ایشان، توقف کند، در جرگه منافقان وارد شده است. مقابله با ولایت فقیه که استمرار ولایت پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ است نیز همین حکم را دارد، چنان که در زمان ما برای اولین بار استاد شهید آیت الله مطهری ﷺ، مجاهدین خلق را منافقان نامید و پس از اقدام آن‌ها به عملیات مسلحانه، امام خمینی ﷺ نیز آن‌ها را منافق خواندند، چه برابر ولایت که استمرار حاکمیت رسول ﷺ است قیام کرده بودند.

در آخرین آیه از آیات مورد بحث نیز احراز ایمان واقعی به پذیرش حاکمیت رسول الله ﷺ منوط شده است: ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ﴾. این نیز تأکید شده است که پذیرش حاکمیت رسول الله ﷺ نه در ظاهر که در باطن باید باشد؛ به گونه‌ای باید با طیب خاطر حکم

---

۱. المیزان، ج۴، ص۴۰۳.

حضرت ﷺ را پذیرفت و کاملاً تسلیم بود: ﴿ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ﴾. نه مانند ایمان‌پنداران که در ظاهر معتقد به حاکمیت پیامبر ﷺ بودند؛ اما در باطن و عمل آن را قبول نداشته، طاغوت را حاکم میان خودشان قرار می‌دادند.

امام باقر ﷺ در تفسیر این آیه حاکمیت اهل بیت پیامبر ﷺ را کنار حاکمیت رسول خدا دانسته‌اند و عبارت ﴿ مِّمَّا قَضَيۡتَ ﴾ را که مخاطب آن تنها پیامبر ﷺ است، به قضاوت رسول و اهل بیت ﷺ معنا کرده‌اند: ﴿ ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا ﴾ مما قَضي محمدٌ و آلُ محمدٍ ﴿ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ﴾ ﴾[1] که نشان می‌دهد پذیرش حاکمیت این بزرگواران نیز معیار نیل به مرحله حقیقی ایمان است.

پذیرش با طیب نفس حاکمیت خدا و رسول ﷺ و تسلیم محض بودن برابر آن که در آیه آمده است: ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ﴾ در سخن بسیار زیبایی از وجود اقدس امام صادق ﷺ ذیل آیه این گونه تبیین شده است: ﴿ لو أنَّ قوماً عَبَدُوا اللهَ وحدَه لا شريكَ لَه، وَ أقامُوا الصَّلاةَ، وَ آتُوا الزَكاةَ، و حَجُّوا البيتَ، وَ صامُوا شهرَ رَمضانَ، ثم قالُوا لِشيءٍ صَنعَهُ اللهُ أو صَنَعَهُ رسولُ اللهِ: ألا صَنَعَ خلافَ الذي صَنَعَ؟ أو وَجَدُوا ذلك في قلوبهم، لَكانُوا بذلكَ مشركينَ ﴾.[2] این فرمایش نشان می‌دهد که عنصر مکمل توحید و عامل قبولی تمام اعمال

---

۱. تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۵۶.

۲. الکافی، ج۱، ص۳۹۰. « اگر گروهی تنها معبودشان خدا باشد و برای او شریکی قائل نباشند، نماز اقامه کنند، زکات بدهند، حج بجای آورند و ماه رمضان را روزه بگیرند، ولی نسبت به فعل خدا یا فعل رسول الله ﷺ بگویند چرا کار دیگری نکردند. یا حتی اینکه این سخن را به زبان نیاورند و در دلشان این‌گونه احساس کنند، مشرک به حساب می‌آیند »

عبادی، پذیرش حاکمیت الله است و اگر این حقیقت وجود نیابد، هیچ فایده‌ای بر دیگر اعمال مترتب نخواهد گشت. توحیدی که در سخن امام ﷺ به آن اشاره شده است، توحید معمولی نیست؛ بلکه با توجه به قید ﴿ وحدَه لا شریکَ له ﴾ توحید ویژه است. اعمال عبادی مطرح نیز در جایگاهی رفیع قرار دارند. با وجود تمام این ویژگی‌ها اشکال گرفتن به کار رسول خدا ﷺ حتی اگر در دل باشد و بر زبان جاری نشود، مرادف با ورود در وادی شرک است. و چه اشکال و اعتراضی در کار رسول خدا ﷺ بالاتر از مخالفت در مسأله امامت و ولایت و جانشینی حضرت علی ﷺ.

ولایت‌پذیری و مشارکت در امور سیاسی یکی از وظایف مهم افراد جامعه اسلامی است. دفاع از ولایت و تلاش برای برپایی نظام مبتنی بر احکام اسلامی راه را برای ظهور حضرت حجت ﷺ باز می‌کند و این تفکر که امام زمان ﷺ با امداد غیبی نظام ولایت را تشکیل می‌دهند، پنداری غیر قابل قبول است، چه اگر قرار بود چنین اتفاقی رخ دهد نیاز به سالیان دراز و ظلمانی غیبت نبود. غیبت امام زمان ﷺ به خاطر فراهم نبودن بستر ظهور و عدم آمادگی ماست، از این رو وظیفه ما این است که در مسیر جهانی‌سازی حاکمیت اسلام، تلاش کنیم و زمینه ظهور سراسر نور و سرور آن حضرت را فراهم کنیم. از شیخ طوسی ﷺ درباره امام عصر ﷺ این سخن نقل شده است که وجود حضرت لطف است، تصرفات ایشان در عالمْ لطف دیگری است؛ اما نبود و غیبت ایشان از ماست.[1]

دو. تلازم کفر با قرار گرفتن تحت ولایت طاغوت

﴿ لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ

---

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد، ص۴۹۱.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾.[1]

همان‌طور که مشاهده می‌شود در این آیات که به آیة الکرسی مشهورند دو بار کلمه « طاغوت » آمده است. در کریمه نخست پس از بیان اجباری نبودن پذیرش دین و این که مسیر هدایت از ضلالت متمایز است، کفر به طاغوت و ایمان به خدا را عامل نجات معرفی می‌کند: ﴿ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ ﴾ که تلازم ایمان به خدا با کفر به طاغوت و بالعکس را می‌فهماند: به این معنا که از نظر عقلی امر دائر مدار دو چیز است و شقّ سومی برای آن تصور نمی‌شود: یا ایمان به خدا و کفر به طاغوت یا تبعیت از طاغوت و عدم ایمان به خدا. در زندگی نمی‌توان کسی را سراغ داد که نه ایمان به خدا داشته باشد، نه از طاغوت تبعیت کند. در هر صورت و لاجرم حاکمیت یکی از دو جریان الهی و طاغوتی در عرصه حیات وجود دارد. از سوی دیگر ایمان به هر دو جریان نیز غیر قابل تصور است؛ یعنی کسی نمی‌تواند هم به خدا ایمان داشته باشد هم از طاغوت تبعیت کند و به آن ایمان داشته باشد. به تعبیر اهل منطق ایمان بالله و کفر به طاغوت مانعة الجمعند (جمع هر دو با هم ممکن نیست) و مانعةُ الخلوّ (نمی‌تواند از هر دوی آن‌ها خالی بود). حتی گروه‌ها و جریان‌هایی که حکومت را ضدّ انسانیت

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶ و ۲۵۷. « در قبول دین، اکراهی نیست، (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین کسی که به طاغوت (بت و شیطان و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است که گسستن برای آن نیست. و خداوندْ شنوا و داناست ❋ خداوند ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. آن‌ها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آن‌ها طاغوت‌هایند که آن‌ها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند. آن‌ها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند »

می‌پندارند، در چرخه مدیریت زندگی تابع یک نظامند، چه اجتماع این افراد کنار هم و قائل شدن به بطلان حکومت، خود شکل دهنده یک نظام است که آن‌ها برابرش خاضعند.

نتیجه و حاصل اعتقاد و اندیشه توحیدی که عبارت از ایمان به خدا و کفر به طاغوت است در زندگی اجتماعی افراد بروز و ظهور می‌یابد و سبب می‌شود تا یک محور و مدار قطعی و غیر قابل گسست و شکست که همان عروه الوثقی است: ﴿ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ ﴾ در حیات انسان به وجود آید، از این رو می‌توان گفت « عروة الوثقی » نیل انسان به یک مدار و محور قطعی به عنوان نتیجه ایمان به خدا و کفر به طاغوت است.

از آیه دوم نیز تلازم و عدم انفکاک ایمان با ولایت الله و کفر با ولایت طاغوت است: در توضیح معنای ولایت بیان شد که دوستی و صاحب امری معنای ولایت نبوده، از لوازم معنای آنند که عبارتست از چینش اجتماعی. دو امر متوالی به گونه‌ای کنار هم قرار گرفته‌اند که شقّ سومی برای آن‌ها قابل تصور نیست. این که در آیه شریفه الله ولیّ مؤمنان معرفی شده است، بدان معناست که در جریان چینش اجتماعی و در رأس مخروط چینش، ذات اقدس الله قرار دارد و عناصری که به خدا ایمان می‌آورند، در حقیقت خدا را به عنوان ولیّ خود انتخاب کرده‌اند. در مقابل، با توجه به این که قرار گرفتن تحت یک حاکمیت از ضروریات زندگی اجتماعی است، کنار زدن حاکمیت خدا و عدم پذیرش ولایت الله، با قرار گرفتن تحت حکومت طاغوت مساوی است. بنابراین اگر ایمان به خدا صورت گیرد و الله در رأس مخروط چینش اجتماعی باشد، ولیّ انسان، الله خواهد بود؛ اما اگر ایمان انسان به عنصری جز الله باشد، ولیّ انسان طاغوت خواهد بود.

نکته قابل دقت در این آیه این است که علی‌رغم استعمال موصول جمع برای اهل ایمان و اهل کفر: ﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ﴾ و ﴿ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ ﴾ ولیّ مؤمنان که خداست مفرد آمده است: ﴿ ٱللَّهُ وَلِيُّ ﴾ در حالی که ولی کافران که طاغوت است به صورت جمع اولیا ذکر شده است: ﴿ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ ﴾. سرّ این دو تعبیر متفاوت این است که ذات اقدس الله تنها ولیّ مؤمنان در تمام زمان‌ها و مکان‌ها است و از آغاز تا انجام جز الله ولیی برای اهل ایمان وجود ندارد؛ اما طاغوت در قرون و اعصار مختلف، مصادیق متعددی دارد و بر حسب شرایط مختلف عناصر متعددی در رأس مخروط چینش کافران قرار می‌گیرند.

نورانیت حاکمیت الله و ظلمت حاکمیت طاغوت: ذیل این آیه شریفه روایتی از وجود نازنین امام صادق ﷺ نقل شده که حضرت در آن ملاک کفر را خروج از تحت حاکمیت و ولایت الله و پذیرش ولایت طاغوت دانسته‌اند:

در پرسش و پاسخی که میان عبد الله بن ابی یعفور و امام ششم ﷺ صورت گرفته است، ابتدا ابن ابی یعفور به حضرت صادق ﷺ عرض می‌کند که من در ارتباط‌ها و مراوده‌هایی که با مردم دارم بسیار تعجب می‌کنم از این که می‌بینم کسانی که ولایت شما اهل بیت ﷺ را قبول ندارند و فلانی و فلانی (حاکمان جور) را ولیّ خودشان قرار داده‌اند؛ با وجود این اهل امانت‌داری، صداقت و وفای به عهدند. در مقابل نیز کسانی را می‌بینم که معتقد به ولایت شما خاندانند؛ اما نه آن‌گونه امانتدارند، نه اهل وفای به عهد و نه اهل صداقتند: « عن عبدِ اللهِ بنِ أبي يعفورٍ، قال: قُلتُ لأبي عبدِ اللهِ ﷺ: إني أخالطُ الناسَ، فَيَكثُرُ عَجَبي مِن أقوامٍ لا يَتَوَلّونَكم و يَتَوَلّونَ فلاناً و فلاناً، لهم أمانةٌ و صِدقٌ و وَفاءٌ، وَ أقوامٌ يَتَوَلّونَكم و ليسَ لهم تلكَ الأمانةُ، و لا الوفاءُ، و لا الصدقُ ». ابن ابی یعفور می‌گوید که بعد از این سخن من امام صادق ﷺ در حالی که نشسته بودند، خودشان را راست کردند و با حالتی غضبناک به من روی کردند: « قَالَ: فَاستَوي أبو عبدِ

اللهِ ﷺ جالساً، فَأقبَلَ عليَّ كالغضبانِ » و آن گاه فرمودند کسی که با قبول ولایت امام جائری که از جانب خدا حجتی در قبول ولایت او نیست، خدا را بندگی کند، دین ندارد و هیچ سرزنش و توبیخی نیست برای کسی که به امامت امام عادل منصوب از جانب خدا گردن نهاده است: ﴿ ثم قالَ ﷺ: لا دينَ لمن دانَ اللهَ بِوِلايةِ إمامٍ جائرٍ ليسَ منَ اللهِ، و لا عَتَبَ عَلي مَن دانَ بِولايةِ إمامٍ عادلٍ مِنَ اللهِ ﴾. ابن ابی یعفور با تعجب از حضرت ﷺ می‌پرسد که آن‌ها دین ندارند و سرزنشی بر این‌ها نیست؟! و امام ﷺ آن را تأیید می‌کنند: « قلتُ: لا دينَ لأولئكَ وَ لا عَتَبَ علي هؤلاءِ؟! قال ﷺ: ﴿ نعم. لا دينَ لأولئكَ و لا عَتَبَ علي هؤلاءِ ﴾ ». امام صادق ﷺ در ادامه سخنشان با این یعفور به آیه مورد بحث به عنوان مؤید فرمایش خودشان استشهاد می‌کنند: ﴿ ألا تسمعُ لِقولِ اللهِ عزَّ وَ جَلَّ: ﴿ ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ... ﴾ ﴾.

امام صادق ﷺ در فرمایششان، آیه را نیز این گونه معنا و تبیین کرده‌اند: نسبت به بخش نخست آیه که از ولایت خدا بر مؤمنان و خروج آن‌ها از ظلمت به سوی نور سخن می‌گوید: ﴿ ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ ﴾ فرمودند: ﴿ يعني مِن ظُلُماتِ الذنوبِ إلي نورِ التوبةِ و المغفرةِ، بِولايتِهم كلَّ إمامٍ عادلٍ مِنَ اللهِ ﴾. امام ﷺ مقصود از خارج گشتن اهل ایمان از وادی ظلمت و ورود به وادی نور را معنا کرده‌اند؛ به این که اهل ایمان چنانچه مرتکب خطا و اشتباهی گردند، در ظلمت این گناه قرار می‌گیرند؛ لکن به خاطر تدین به ولایت امام عادل و منصوب از جانب پروردگار که وجود نازنین پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ اند و مظاهر اجرایی حاکمیت الله در میان خلائق محسوب می‌شوند، توفیق توبه و استغفار که عین نور و روشنی است برای ایشان فراهم می‌گردد و از برکت اعتقاد به حاکمیت الله، نجات و رستگاری عاقبت ایشان خواهد بود.

نسبت به بخش دوم و پایانی آیه نیز که به ولی بودن طاغوت برای کافران و خارج ساختن آن‌ها از نور به ظلمت اشاره دارد: ﴿ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾ این گونه فرمودند: ﴿ إنما عَنَي بهذَا أنَّهم كانُوا علي نورِ الإسلامِ، فلمّا تَولَّوا كُلَّ إمامٍ جائرٍ ليسَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ خرجُوا بِولايتِهم إياهُ مِن نورِ الإسلامِ إلي ظلماتِ الكُفرِ، فأوجَبَ اللهُ لهم النارُ مَعَ الكفّارِ ﴾[1]؛ یعنی مقصود خدا از این کلام این است که آن‌ها پیش از کفرشان از نور اسلام برخوردار بودند و چون ولایت هر امام جائر غیر منصوب از سوی خدا را پذیرفتند، با قبول ولایت او از نور اسلام خارج و به ظلمت کفر داخل شدند، از این رو خداوند نیز ورود به آتش جهنم همراه کفار را برای آنان واجب گردانید. همان‌طور که ملاحظه می‌شود امام صادق ﷺ قرار داشتن تحت حاکمیت الله را نور معرفی می‌کنند و پشت پا زدن به این نور را سبب دخول در وادی ظلمت عنوان می‌سازند.

این تذکر نیز لازم است که مقصود از کافر خواندن غیر معتقدان به ولایت مظاهر اجرایی حاکمیت الله، پیامبر و خصوصاً اهل بیت ﷺ، کفر بالله نیست که وادی شرک است، بلکه کفر به ولایت مراد است، چنان که در احکام و مسائل شرعی میان مشرکان و این افراد تفاوت است؛ تا آن جا که در فقه امامیه، معامله و حتی ازدواج با غیر معتقدان به ولایت اهل بیت ﷺ جایز است.

سه. لعن اهل کتاب به دلیل پذیرش حاکمیت طاغوت

﴿ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ۝ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُۖ وَمَن يَلۡعَنِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ نَصِيرًا ﴾.[2]

---

۱. الکافی، ج۱، ص۳۷۵. تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۳۸.

۲. سوره نساء، آیات ۵۱ و ۵۲. « آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با این حال) به « جبت » و « طاغوت » (بت و بت‌پرستان) ایمان می‌آورند و درباره کافران می‌گویند: آن‌ها از کسانی که ایمان آورده‌اند، ←

در این آیات برای برخی از اهل کتاب با وجود بهره داشتن از کتب آسمانی: ﴿ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ ﴾ صفت منفی ایمان به طاغوت ذکر شده است که در نتیجه این ایمان غلط، مورد لعنت پروردگار نیز قرار گرفته‌اند. در اعتقاد اهل کتاب به خدا شبهه‌ای وجود ندارد؛ یعنی کفر بالله و معاد ندارند و تنها نسبت به نبوت پیامبر خاتم ﷺ کفر ورزیده‌اند، از این رو بسیاری از فقها بر اساس عدم معامله رسول الله ﷺ با اهل کتاب به عنوان مشرک و با توجه به برخی روایات، به طهارت ایشان فتوا داده‌اند.[1]

در آیات کریمه قرآن سخن از اهل کتاب بسیار آمده است و در موارد بسیاری کافر و اهل دوزخ معرفی شده‌اند؛ اما در این آیات عدم انقیاد آن‌ها از حاکمیت الله و اعتقاد به طاغوت موجب شده است که خداوند آن‌ها را مورد لعنت خویش قرار دهد.

در ادامه آیات همین سوره که یکبار دیگر واژه طاغوت آمده است، سخن از این است که کافران در راه طاغوت می‌جنگند، در مقابلِ مؤمنان که در راه خدا می‌جنگند: ﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱلطَّٰغُوتِ فَقَٰتِلُوٓاْ أَوۡلِيَآءَ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ﴾.[2]

هدایت یافته‌ترند ❋ آن‌ها کسانی‌اند که خداوند، ایشان را از رحمت خود، دور ساخته است و هر کس را خدا از رحمتش دور سازد، یاوری برای او نخواهی یافت. »

۱. حضرات آیات خامنه‌ای، لنکرانی، نوری همدانی و روحانی به طهارت اهل کتاب حکم کرده‌اند. آیات عظام وحید خراسانی و تبریزی اقوی و اظهر را طهارت اهل کتاب می‌دانند. آیت الله سیستانی نیز حکم به طهارت را بعید نمی‌دانند. (توضیح المسائل)

۲. سوره نساء، آیه ۷۶.

چهار. مؤمنان به طاغوت، بدترینِ انسان‌ها

﴿ قُلۡ هَلۡ أُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيۡهِ وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ وَٱلۡخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَۚ أُوْلَٰٓئِكَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضَلُّ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ﴾.[1]

این آیه در سیاق بحث درباره ولایت قرار گرفته است: خداوند در آیات پیشین ابتدا کسانی که بر مؤمنان ولایت دارند را معرفی کرده است که عبارتند از خدا، رسول ﷺ و اهل بیت ﷺ: ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ﴾.[2] قبول کنندگان این ولایت را نیز به عنوان « حزب الله » معرفی کرده است: ﴿ وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ﴾.[3] بعد از آن نیز مؤمنان را از ولیّ گرفتن اهل کتاب و کافران و قرار دادن آن‌ها در چینش‌های اجتماعی برحذر داشته و از آن‌ها با صفت مسخره‌کنندگان دین اسلام یاد کرده است که در واقع علت نهی را نشان می‌دهد: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمۡ هُزُوٗا وَلَعِبٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَٱلۡكُفَّارَ أَوۡلِيَآءَۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴾.[4] در ادامه نیز به بیان برخی ویژگی‌های

---

۱. سوره مائده، آیه ۶۰. « بگو آیا شما را از کسانی که موقعیّت و پاداششان نزد خدا بدتر از این است، با خبر کنم. کسانی که خداوند آن‌ها را از رحمت خود دور ساخته و مورد خشم قرار داده (و مسخشان کرده) و از آن‌ها میمون‌ها و خوک‌هایی قرار داده است و پرستش طاغوت کرده‌اند، موقعیّت و محل آن‌ها بدتر است و از راه راست گمراه‌ترند. »

۲. سوره مائده، آیه ۵۵. « سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. »

۳. سوره مائده، آیه ۵۶. « و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند (، زیرا) حزب و جمعیّت خدا پیروز است. »

۴. سوره مائده، آیه ۵۷. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! افرادی که آیین شما را به باد استهزا و بازی می‌گیرند ـ از اهل کتاب و مشرکان ـ ولیّ خود انتخاب نکنید و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید. »

منفی و رفتار زشت دو گروه یاد شده، چون: به سخره گرفتن اذان نماز و طبعاً خود نماز و اذیت و آزار مؤمنان پرداخته است: ﴿ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ ۞ قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَٰسِقُونَ ﴾[1] که تا آیه مورد بحث و چند آیه پس از آن ادامه دارد.

تمایل به طاغوت و عبادت آن به عنوان زشت‌ترین عمل اهل کتاب و کافران ذکر شده است و به قدری پایین بودن جایگاه آن‌ها را نشان می‌دهد که موجب لعن و دوری آن‌ها از رحمت الهی شده، در ردیف مغضوبان درگاه خدا و بدترینِ انسان‌ها قرارشان داده است.

پنج. اجتناب از طاغوت، هدف ارسال انبیا ﷺ

﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِى كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلطَّٰغُوتَ ۖ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ ٱلضَّلَٰلَةُ ۚ فَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴾.[2]

در این آیه دو مطلب به عنوان هدف بعثت انبیا ﷺ و پیام ایشان به مردم ذکر شده است: یکی عبادت خدا و دیگری نپذیرفتن حاکمیت طاغوت. آن چنان که در بحث از آیة الکرسی بیان شد، ایمان به

---

۱. سوره مائده، آیه ۵۸ و ۵۹. « آن‌ها هنگامی که (اذان می‌گویید و مردم را) به نماز فرا می‌خوانید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند. این به خاطر آن است که آن‌ها جمعی نابخردند ❋ بگو ای اهل کتاب! آیا به ما خرده می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم) جز این‌که به خداوند یگانه و به آن‌چه بر ما نازل شده و به آنچه پیش از این نازل گردیده است، ایمان آورده‌ایم. و این، به خاطر آن است که بیشتر شما از راه حق خارج شده‌اید. »

۲. سوره نحل، آیه ۳۶. « ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید. خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود. »

الله و نپذیرفتن طاغوت ملازم یکدیگرند و بنده واقعی خدا کسی است که حاکمیت الله را بپذیرد و در ضمن از پذیرش طاغوت سر باز زند.

در ادامه آیه اشاره شده که مردم در برابر این فرمان انبیا دو دسته‌اند: نتیجه ایمان به الله مشمول هدایت شدن و نتیجه پذیرش طاغوت، فرو رفتن در منجلاب ضلالت و گمراهی است.

شش. اجتناب از طاغوت، مقدمه بازگشت به سوی خدا

﴿ وَٱلَّذِينَ ٱجۡتَنَبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعۡبُدُوهَا وَأَنَابُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰۚ فَبَشِّرۡ عِبَادِ ﴾.[1]

در آیات قبلی سخن پیامبر ﷺ مبنی بر عبادت خالصانه پروردگار بیان شده است: ﴿ قُلِ ٱللَّهَ أَعۡبُدُ مُخۡلِصٗا لَّهُۥ دِينِي ﴾[2] و نتیجه عبادت غیر خدا خسران مبین و قرار گرفتن در آتش جهنم ذکر و در واقع بیان شده که افرادی که به سمت پذیرش طاغوت می‌روند در زمره خاسرانند: ﴿ فَٱعۡبُدُواْ مَا شِئۡتُم مِّن دُونِهِۦۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَأَهۡلِيهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ﴾.[3] مقابل اینان در آیه مورد بحث است که اگر کسی از عبادت طاغوت دوری کند و به سمت ایمان به خدا بازگردد، بشارتی از جانب خدا برای او خواهد بود.

---

۱. سوره زمر، آیه ۱۷. « و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن‌هاست، پس بندگان مرا بشارت ده »

۲. سوره زمر، آیه ۱۴. « بگو من تنها خدا را می‌پرستم در حالی که دینم را برای او خالص می‌کنم »

۳. سوره زمر، آیه ۱۵. « شما هر چه را جز او می‌خواهید بپرستید. بگو زیانکاران واقعی آنانند که سرمایه وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده‌اند. آگاه باشید که زیان آشکار همین است »

نکته مهم آن که تقدم لفظ دوری از عبادت طاغوت بر انابه و بازگشت به سوی خدا نشان می‌دهد که اولین مرحله برای مشمول بشارت الهی گشتن، اجتناب از طاغوت است و نیز تا آن هنگام که اجتناب از طاغوت روی ندهد، انابه الی الله ممکن نمی‌گردد. پیشتر نیز بیان شد که دوری از طاغوت و ایمان به خدا ملازم یکدیگرند و تا دل از اغیار تهی نگردد، یار در آن داخل نمی‌شود.

روایت امام صادق ﷺ و تشکیل حکومت در زمان غیبت: در پایان بحث از طاغوت در قرآن لازم است بحثی درباره روایتی از وجود نازنین امام صادق ﷺ داشته باشیم که منشأ طرح شبهه درباره تشکیل حکومت در زمان غیبت و دستاویزی برای کناره‌گیری برخی از مشارکت در مسائل سیاسی ـ اجتماعی شده است. فرمایش امام صادق ﷺ این است که هر پرچمی که قبل از قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برافراشته شود، صاحب آن پرچم، طاغوتی خواهد بود که مقابل خداوند متعالی عبادت شده است: ﴿ كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴾.[1]

سند این روایت چنین است: « عَنْهُ (مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ ». از نظر بررسی صحت سند باید گفت که روایت مسند است و با توجه به این که از ابو بصیر نقل شده است که اهل حدیث، روایات منقول از او را صحیح می‌دانند، سند روایت مورد تأیید است، چنان که مرحوم مجلسی سند روایت را موثق دانسته است.[2]

---

۱. الکافی، ج۸، ص۲۹۵.

۲. مرآت العقول، ج۲۵، ص۳۲۵.

برخی از افراد که تمایل به مشارکت در امور سیاسی ندارند با استناد به این حدیث، پرچم انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری اسلامی را پرچم برافراشته شده پیش از ظهور حضرت حجت ﷺ معرفی می‌کنند و با اشاره به طاغوتی بودن آن ـ بر اساس روایت ـ و لزوم اجتناب از طاغوت ـ با توجه به آیات پیش‌گفته قرآن ـ این نظام را مخالف مکتب اهل بیت ﷺ می‌دانند.

در پاسخ به این شبهه باید گفت افرادی که به این روایت استناد می‌کنند، تنها به صدر روایت توجه می‌کنند و از معنای ذیل روایت غافلند. عبارت ﴿ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴾ که در روایت، وصف طاغوت قرار گرفته است، مقصود امام ﷺ درباره نوع پرچم طاغوتی را روشن می‌سازد. توضیح آن که در اصول فقه قاعده‌ای است که تعلیق حکم به وصف، مشعر به علیتِ مأخذ اشتقاق است،[1] مثلاً وقتی مولا فرمان می‌دهد که « أَکرِم زیداً العالمَ »، از آن جا که « زید » موصوف به وصف « العالم » است، امر اکرام درباره زیدی است که متصف به وصف عالم بودن است و مبدأ اشتقاق عالم که علم است، علت است برای حکم وجوب اکرام. بنابراین در روایت مورد بحث حکم طاغوتی بودن پرچم برافراشته شده پیش از ظهور حضرت مهدی ﷺ درباره پرچمی است که به غیر الله دعوت کند. گویا در اندیشه اهل بیت ﷺ دعوت کننده به غیر حاکمیت الله قبل از ظهور امام عصر ﷺ در حکم طاغوت و اجتناب از آن الزامی است. موید دیگر این سخن روایتی است که از این پرچم با عنوان پرچم گمراهی یاد کرده است: ﴿ مَن رَفَعَ رایةَ ضَلالةٍ فَصاحِبُها طاغوتٌ ﴾.[2] با عنایت به این معنا هر نظامی قبل از قیام حضرت ولی عصر ﷺ مردم را به ضلالت دعوت کند و در راستای جریان عبودیت و بندگی خدا نباشد، طاغوت است.

---

۱. ر.ک: اصول الفقه، ج۱، ص۱۲۰. (ذیل بحث مفهوم وصف)

۲. الکافی، ج۸، ص۲۹۶.

حال باید دید آیا امام خمینی ﷺ برای دعوت مردم به گمراهی و کنار زدن ولایت الله و مظاهر اجرایی حاکمیت الله ـ وجود مقدس معصومان ﷺ ـ قیام کرد تا مصداقی برای روایت امام صادق ﷺ باشد یا با شعار دعوت به دین و حمایت از مذهب در برابر استبداد پهلوی ایستاد؟ در اندیشه سیاسی اسلام حکومت و ولایت از آن خدا و معصومان ﷺ است و مجتهد جامع الشرایط بر اساس احساس وظیفه به عنوان حجت امام زمان ﷺ و برای دعوت به آن حضرت و آماده‌سازی ظهور آن بزرگوار اقدام به برقراری حکومت می‌کند.

در پایان تذکر این نکته ضروری است که ادعای هر حاکم غیرِ الهی و غیر مأذون از جانب معصوم ﷺ برای تشکیل حکومت در زمان حضور حضرات معصومان ﷺ هم محکوم به طاغوتی بودن و حکومت غیر الهی در هر دوره‌ای که باشد، محکوم به ضلالت و گمراهی است.

حقانیت دعوت به معصوم ﷺ در تمام زمان‌ها: در روایات است که اگر کسی در زمان حضور معصوم ﷺ در جهت دعوت به معصوم ﷺ قیام کند و البته مأذون از جانب امام ﷺ باشد، قیامش بر حق است و این خود تأییدی است بر محق بودن قیامی که در زمان غیبت برای دعوت به معصوم ﷺ اتفاق می‌افتد. از جمله روایتی از امام صادق ﷺ است که در سند و دلالت آن خدشه‌ای نیست[1] و در آن حضرت فرمود: اگر کسی از جانب ما اهل بیت ﷺ به سوی شما آمد، به هدف او توجه کنید و به صرف این که قیام زید بن علی بن الحسین ﷺ را سرمشق خود قرار داده است، به او متمایل نگردید، چه زید شخص عالم و صادقی بود که هدفش دعوت به رضای آل محمد ﷺ بود و چنانچه به پیروزی می‌رسید، به وعده‌اش وفا

---

۱. مرحوم مجلسی این سند را حسن دانسته است. مرآت العقول، ج۲۶، ص۲۵۷.

می‌کرد: ﴿ إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِنَّا فَانْظُرُوا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْداً كَانَ عَالِماً وَ كَانَ صَدُوقاً وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ لَوْ ظَهَرَ لَوَفَى بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْه ﴾.[1]

قیام زید مأذون از جانب امام صادق ﷺ بود و در روایتی از حضرت ﷺ است که امام ﷺ ضمن طلب رحمت الهی برای او خاطرنشان ساخته‌اند که وی پیش از قیامش با حضرت ﷺ مشورت کرده و امام ﷺ خبر شهادت او را داده‌اند: ﴿ رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْداً إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ ظَفِرَ لَوَفَى بِمَا دَعَا إِلَيْهِ لَقَدِ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ فَقُلْتُ إِنْ رَضِيتَ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولَ الْمَصْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ فَشَأْنَك ﴾.[2] امام باقر ﷺ نیز بر وفای به عهد زید ﷺ پس از پیروزی تأکید کردند و وجود مبارک خودشان را رضای آل محمد ﷺ خوانده‌اند: ﴿ رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْداً لَوْ ظَفِرَ لَوَفَى. إِنَّمَا دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَنَا الرِّضَا ﴾.[3] لکن در همان دوران اشخاص و جریان‌های دیگری پرچم قیام برمی‌افراشتند و با علم نمودن قیام زید و ملاک قرار دادن آن، مردم را تحریک می‌کردند؛ در حالی که اغلب این قیام‌ها از جانب معصوم ﷺ مأذون نبودند و به ناحق صورت می‌گرفتند. قیام سادات بنی‌حسن، قیام محمد اسطریه، قیام محمد بن حسن نفس زکیه، قیام ابو مسلم خراسانی از جمله حرکت‌هایی بودند که مورد تأیید معصوم ﷺ نبودند. قیام بنی‌عباس نیز همین گونه بود که ابتدا با شعار دفاع از اهل بیت ﷺ قیام کردند و بعد از فریب مردم، شرورترین دولت را شکل دادند و برابر اهل بیت ﷺ ایستادند تا آن جا که وجود مقدس شش معصوم به دست آن‌ها به شهادت رسیدند.

---

۱. الکافی، ج۸، ص۲۶۴.

۲. عیون اخبار الرضا ﷺ، ج۱، ص۲۴۸.

۳. بحارالانوار، ج۴۶، ص۱۹۸.

۲. بطلان هر چه غیر خداست

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ﴾.[۱]

همان‌طور که پیش از این بیان شد، « حق » در لغت به معنای مطابقت و موافقت است، از این رو به هر امر مطابق با واقع، « حق » گفته می‌شود. در آیه مذکور، مقابل حق « باطل » ذکر شده است که در معنای امر غیر مطابق با واقع استعمال می‌گردد. بنابراین آیه شریفه در مقام بیان این واقعیت است که هر امر غیر خدایی باطل است و تنها ذات اقدس الهی حق است.

برای روشن شدن چگونگی استدلال به آیه کریمه جهت بیان این که حاکمیت غیر خدا نامشروع است، لازم است مشارٌ الیه « ذلک » را با توجه به آیات قبلی، روشن کنیم: در آیات ۵۶ تا ۵۹ پس از اشاره به حاکمیت مطلق خدا در روز قیامت، نتایج سه دسته از اعمال ذکر شده است: سکونت در بهشت، پاداش ایمان و انجام دادن اعمال صالح: ﴿ ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴾[۲]، عذاب خوارکننده به عنوان دستاورد کفر و تکذیب آیات الهی: ﴿ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ﴾[۳]، رزق نیکو و داخل شدن به بهشت، نتیجه

---

۱. سوره حج، آیه ۶۲. « این به خاطر آن است که خداوند حقّ است و آنچه را غیر از او می‌خوانند باطل است و خداوند بلندمقام و بزرگ است »

۲. سوره حج، آیه ۵۶. « حکومت و فرمانروایی در آن روز از آن خداست و میان آن‌ها داوری می‌کند: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، در باغ‌های پرنعمت بهشتند »

۳. سوره حج، آیه ۵۷. « و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذاب خوارکننده‌ای برای آن‌هاست »

مهاجرت در راه خداوند: ﴿ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوٓاْ أَوۡ مَاتُواْ لَيَرۡزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزۡقًا حَسَنًاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ۝ لَيُدۡخِلَنَّهُم مُّدۡخَلٗا يَرۡضَوۡنَهُۥۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٞ ﴾.[1] سپس سه آیه بعدی هر یک با اسم اشاره « ذلک » آغاز شده‌اند که مشارٌ الیه آن‌ها سه آیه قبلی‌اند: مشارٌ الیه اولین « ذلک » در آیه ﴿ ذَٰلِكَ وَمَنۡ عَاقَبَ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيۡهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٞ ﴾[2] که به نصرت پروردگار نسبت به مظلومان و ستم‌دیدگان اشاره می‌کند، آیه ۵۶ است. مشارٌ الیه دومین « ذلک » در آیه ﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ﴾[3] که قدرت خداوند را در از پی هم آوردن شب و روز خاطرنشان می‌سازد، آیه ۵۷ است. آخرین مورد، آیه مورد بحث است که « ذلک » در آن به مهاجران راه خدا در آیه ۵۸ اشاره دارد. گویا هجرت مؤمنان و کشته شدنشان در راه خدا، به واسطه قرار گرفتن تحت حاکمیت الله و در راه اتصال به حکومت خدایی و با هدف حاکم ساختن قدرت اسلام صورت گرفته است.

تنها حاکمیت مطابق با واقع، حاکمیت الله است و هر قدرت و سلطه‌ای جز قدرتِ خدایی باطل و غیر موافق با واقع است. نکته دیگر این که آمدن ضمیر فصل « هو » میان اسم و خبر « أن » در هر دو

---

۱. سوره حج، آیه ۵۸ و ۵۹. « و کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، خداوند به آن‌ها روزی نیکویی می‌دهد که او بهترین روزی‌دهندگان است ❋ خداوند آنان را در محلی وارد می‌کند که از آن خشنود خواهند بود و خداوند دانا و بردبار است »

۲. سوره حج، آیه ۶۰. « مطلب چنین است و هر کس به همان مقدار که به او ستم شده مجازات کند، سپس مورد تعدّی قرار گیرد، خدا او را یاری خواهد کرد. یقیناً خداوند بخشنده و آمرزنده است »

۳. سوره حج، آیه ۶۱. « این به خاطر آن است (که او بر هر چیز قادر است. خداوندی) که شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌کند و خداوند شنوا و بیناست »

موردِ حق نامیدن خداوند: ﴿ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ ﴾ و باطل بودن غیر او: ﴿ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ ﴾ انحصار حق در ذات اقدس الله و انحصار باطل در غیر خداوند را می‌رساند. پس حق فقط در ذات اقدس الله نهفته است و به یقین هر چه غیر الله باشد، باطل است.

از انتهای آیه کریمه نیز که مانند قبل با آوردن ضمیر فصل، علو و کبریایی را در خدا منحصر می‌سازد: ﴿ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ﴾ می‌توان انحصاری بودن حاکمیت را برای خدا استفاده کرد، چه لازم علو و برتری، قدرتمند بودن است و به همین جهت خدای علیّ کبیر، قدرتمندترین حقیقت و صاحب حکومت و فرمان بر بندگان است.

۳. نابودی اعمال، عاقبت تبعیت از غیر خدا

﴿ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ أَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ۝ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٖ وَهُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ كَفَّرَ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَأَصۡلَحَ بَالَهُمۡ ۝ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلۡبَٰطِلَ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبَعُواْ ٱلۡحَقَّ مِن رَّبِّهِمۡ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ أَمۡثَالَهُمۡ ﴾.[1]

---

۱. سوره محمد، آیات ۱ تا ۳. « کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند، (خداوند) اعمالشان را نابود می‌کند ❋ و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده نیز ایمان آوردند که همان حق نازل از سوی پروردگارشان است، خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارشان را اصلاح می‌کند ❋ این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از حقّی که از سوی پروردگارشان بود، تبعیّت کردند. این گونه خداوند برای مردم مثَلهای (زندگی) آنان را بیان می‌کند »

در دو آیه نخست، سرنوشت کافران و سرانجام مؤمنان به حضرت محمد ﷺ آمده است که نابودی اعمال، نقطه نهایی عاقبت کافران و بازدارندگان از مسیر خداست و در مقابل، بخشش گناهان و اصلاح امور، نتیجه ایمان به خدا و رسول ﷺ و عاملان کار نیک است. در آیه سوم دلیل ابتلا به این دو سرنوشت متفاوت عنوان شده است که تبعیت کافران از باطل و برعکس فرمان‌بری مؤمنان از حق، عامل ترسیم دو سرنوشت متفاوت است.

کنار هم گذاشتن این آیه با آیه ۶۲ سوره حج که پیش از این گذشت، نشان می‌دهد که مقصود از تبعیت کافران از باطل، تبعیت غیر خداست، چه در سوره حج غیر از خدا باطل نامیده شده است: ﴿ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ ﴾. تبعیت از غیر خدا نیز غیر قابل قبول است. بنابراین کافران و سدکنندگان راه خدا که از جریان باطل فرمان‌بری دارند، محکوم به نابودی اعمالند و به تعبیر دیگر نتیجه برپایی حاکمیت غیر خدا، فرورفتن در منجلاب کفر و مستحق شقاوت گشتن است؛ در حالی که لازم ایمان، تبعیت از حکومت الهی و در نتیجه نیل به سعادت واقعی است. نتیجه آن که حاکمیت غیر خدا در اندیشه اسلامی باطل و منتهی به ضلالت است.

باید دانست که ملاک تبعیت، اعتقاد واقعی و قصد و اراده جازم است و به پیروی بر اساس فشار و زور، تبعیت گفته نمی‌شود، از این رو وقتی که در زمان حکومت طاغوت، بر اثر فشارهای تحمیلی و بعد از مقاومت و پافشاری بر عدم اجرا، افرادی مجبور به اجرای قوانین حکومت می‌شوند یا کسی بعد از مسافرت یا مهاجرت به یک کشور غربی، مجبور به اجرای قوانین باطل آن‌جا می‌شود، در واقع تبعیتی صورت نگرفته است؛ به ویژه آن که باطن آن فرد راضی به پیروی نیست. تبعیت زمانی است که تابع متوجه باشد و از روی اراده به حکومت طاغوت تن دهد.

۴. جاهلی بودن حاکمیت غیر خدا

﴿ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗاۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَكُمۡ فِي مَآ ءَاتَىٰكُمۡۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ۞ وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ۞ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ﴾.[1]

آیه شریفه پایانی به روشنی بر این دلالت دارد که هر حکومتی غیر از حکومت الله، حکومت جاهلیت است و برای کسانی که در ایمان به خدا به درجه یقین نائل گشته‌اند، هیچ حاکمیتی بهتر و زیباتر از حاکمیت الله نیست. در همین زمینه فرمایشی از امام صادق ﷺ رسیده است که حکم دو گونه است: حکم

---

۱. سوره مائده، آیات ۴۸ تا ۵۰. « و این کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و حافظ و نگاهبان آن‌هاست، پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آن‌ها حکم کن. از هوی و هوس‌های آنان پیروی نکن و از احکام الهی روی مگردان. ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرار می‌داد ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جویید. بازگشت همه شما به سوی خداست. سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید به شما خبر خواهد داد ❋ و در میان آن‌ها، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن و از هوس‌های آنان پیروی مکن و از آن‌ها بر حذر باش، مبادا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند. و اگر آن‌ها (از حکم و داوری تو) روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر پاره‌ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند ❋ آیا آن‌ها حکم جاهلیّت را (از تو) می‌خواهند. و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقینند، حکم می‌کند. »

خدا و حکم جاهلیت، پس هر کس از حکم خدا خطا کند، به حکم جاهلیت حکم کرده است: ﴿ الْحُكْمُ حُكْمَانِ: حُكْمُ اللَّهِ وَ حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ. فَمَنْ أَخْطَأَ حُكْمَ اللَّهِ حَكَمَ بِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ ﴾.[1] با توجه به این کلام نورانی حضرت صادق ﷺ هر حکمی غیر از حکم الله، حکم جاهلیت است و پذیرفتن حکم جاهلیت نیز اولین قدم برای ورود به وادی کفر است.

از آن جا که شروع آیه پنجاهم با « فاء » تفریع است: ﴿ أَفَحُكْم ﴾،[2] محتوای آن متفرع بر آیات پیشین است. در دو آیه قبلی پس از اشاره به نزول قرآن بر پیامبر اکرم ﷺ، از جمله به حضرتش فرمان داده شده است تا با حکم نازل الهی میان مردم حکم کند و از هوی و هوس آنان مردم پیروی نکند. سپس در آیه بعدی چهار مطلب را متذکر می‌شود که دو مورد آن همان مواردی است که در آیه پیش از آن مطرح شده بود: ۱. حکم نمودن میان مردم با معیار حکم نازل خدا؛ ۲. عدم توجه به خواسته‌ها و خواهش‌های مردم؛ ۳. مواظبت بر این که از معیار حکم نازل الهی فاصله و جدایی اتفاق نیفتد؛ ۴. تبیین تکلیف افرادی که در برابر حکومت پیامبر ﷺ در مسیر طغیان و شورش قرار گرفته‌اند. ملاحظه می‌شود که مأمورٌ به آیات، حکم کردن پیامبر ﷺ طبق حکم الهی است و منهیٌ عنه آن‌ها پیروی از خواسته‌های مردم در جریان حاکمیت است.

درباره مرجع ضمیر « هم » در این آیات و این که مقصود، حکم کردن پیامبر اکرم ﷺ میان چه کسانی است و این که حضرت ﷺ از هوی و هوس چه کسانی نباید پیروی کنند، دو احتمال وجود دارد:

---

۱. الکافی، ج۷، ص۴۰۷.

۲. همزه استفهام به جهت صدارت‌طلبی بر « فاء » مقدم گشته است؛ وگرنه در حقیقت جایگاه فاء تفریع قبل از همزه استفهام است.

مختار غالب مفسران[1] این است که مراد یهود اهل کتابند که مطابق این آیات پیامبر اکرم ﷺ مأمور شده‌اند تا درباره مسأله‌ای که آنان از ایشان حکم خواسته بودند،[2] بر اساس حکم الهی قرآن میانشان داوری کنند،

---

۱. از جمله: الکشاف، ج۱، ص۶۴۱. التبیان، ج۳، ص۵۴۴. مفاتیح الغیب، ج۱۲، ص۳۷۲. مجمع البیان، ج۳، ص۳۱۴. تفسیر نمونه، ج۴، ص۴۰۱. التحریر والتنویر، ج۵، ص۱۲۴.

۲. پیش از آن که مسلمانان قلعه خیبر را تصرف کنند، میان یهودیان خیبر اختلافی روی داد و سبب این اختلاف زنای دختر حاکم قلعه با یکی از مردان یهود بود. این عمل، مخالفان رئیس قلعه را تحریک کرد تا علیه وی قیام و مجازات خاطیان را تقاضا کنند. در نوع مجازات دختر حاکم میان اهل خیبر اختلاف افتاد: برخی معتقد بودند که طبق سیره پیشینیان، مجازات بزرگان و اشراف در قبال این گناه، سوار شدن وارونه بر روی الاغ است؛ به نحوی که صورت‌های ایشان را سیاه کرده باشند و میان اهل بازار و شهر گردش داده شوند و در صورتی که این خطا از فقیران و گدایان و طبقه متوسط صادر شود، رجم و سنگسار جزای عمل ایشان خواهد بود. در مقابل، برخی دیگر با توجه به حکم تورات، مجازات رجم را برای همه یکسان می‌دانستند و اصرار داشتند که زانیان سنگسار شوند. خبر این اختلاف یهودیان خیبر به یهودیان بنی‌نضیر و بنی قریظه در مدینه رسید و یهودیان مدینه با توجه به ارتباطی که با یهودیان خیبر داشتند، به خیبریان پیشنهاد کردند تا خدمت پیامبر ﷺ برسند که در مدینه مشهور به قضاوت بر اساس عدل و انصاف بودند و از او راه حل مشکل خویش را تقاضا کنند. یهودیان خیبر به خدمت پیغمبر اکرم ﷺ مشرف شدند و آن حضرت بر اساس حکم خداوند در تورات، مرد و زن خطاکار را مشمول مجازات سنگسار اعلام کردند. یهودیان خیبر از پیامبر اکرم ﷺ شاهد خواستند تا شهادت دهد که حکم خدا در تورات همان است که ایشان فرموده است. پیامبر ﷺ از آن‌ها خواستند تا فردی از خودشان را به نام صوریا حاضر کنند که در منطقه فدک زندگی می‌کرد و از احبار یهود بود. پس از حاضر شدن صوریا نزد رسول اکرم ﷺ آن حضرت او را قسم داده، فرمود نفرین موسی و هارون شامل حال تو گردد اگر در مورد حکم خدا پیرامون زنا محصنه در تورات به خلاف سخن بگویی. صوریا از رفتار رسول اکرم ﷺ به شدت ترسید و عرض کرد که حکم خدا همان است که شما فرمودید. این را نیز اضافه کرد که منشأ اختلاف آن است که اشراف بنی‌اسرائیل برای آزاد بودن خود در انجام گناه زنا، به چنین خدعه‌ای متوسل شدند و مجازات سنگسار را مختص طبقات ضعیف اعلام کردند. یهودیان با شنیدن این سخن صوریا به شدت برآشفتند و به وی حمله کردند. پس از این جریان صوریا مؤمن به شریعت اسلام گردید و به خاطر مسلمان شدن وی بسیاری از اهالی خیبر و فدک، اسلام آوردند. برای تفصیل بیشتر ر.ک: المیزان، ج۵، ص۵۸۵.

زیرا کمی قبل‌تر از این آیات، جریان یهود در حَکَم قرار دادن پیامبر ﷺ آمده است: ﴿ وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوْرَىٰةُ فِيهَا حُكْمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾.[1]

نظر دیگر، دیدگاه علامه طباطبایی ﷺ است که برآنند مناسب‌تر با توجه به مقام بحث در این آیات این است که مراد از ضمیر « هم » را مردم « الناس » بدانیم[2] و با توجه به این که مردم عصر نزول امت اسلام بودند، مقصود، حکم کردن پیامبر ﷺ میان امت اسلام است.

در هر صورت مرجع ضمیر « هم » را هر یک از دو احتمال مذکور که بدانیم این آیات روشن می‌سازند که در اندیشه اسلامی برخلاف لیبرال دموکراسی، حکم و حکومت ریشه در اراده پروردگار به عنوان حاکم مطلق و مشیت رسول خدا ﷺ در جایگاه مظهر حاکمیت الله در میان خلائق دارد و خواسته‌های مردم نقشی در حکمرانی ندارد و هر چه غیر از حکم خدا باشد، حکم جاهلیت محسوب می‌شود.

در اندیشه اسلامی تبعیت از هوای نفس مذموم است تا آن جا که امیر مؤمنان علی ﷺ از گرفتار شدن امت اسلام به این اخلاق رذیله هراسناک بوده، فرمود نسبت به دو چیز بر شما خوف دارم: پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی، چه پیروی از هوای نفش مانع حق می‌شود و آرزوهای طولانی، آخرت را از یاد آدمی می‌برد: ﴿ إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طُولَ الْأَمَلِ. أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ. وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ ﴾.[3] در آیات مورد بحث سوره مائده نیز حضرت رسول ﷺ دو بار از

---

۱. سوره مائده، آیه ۴۳. « چگونه تو را به داوری می‌طلبند؛ در حالی که تورات نزد ایشان است و در آن، حکم خدا هست. (وانگهی) پس از داوری‌خواستن از حکم تو، (چرا) روی می‌گردانند. آن‌ها مؤمن نیستند »

۲. المیزان، ج۵، ص۳۴۹.

۳. نهج البلاغه، ص۸۳ و ۸۴ (خطبه ۴۲). الکافی، ج۲، ص۳۳۵.

پیروی از أهواء مردم نهی شده‌اند. « اهواء » جمع « هوی » است که در دو معنا استعمال می‌شود: معنای اول آن، مطلق گرایش‌ها و خواسته‌هاست و معنای دیگرش، گرایش‌ها و خواسته‌هایی است که صرفاً مبتنی بر شهوتند و منطق و عقل راهی در آن‌ها ندارند.

گفتمان‌های تبعیت حاکم از مردم: درباره تبعیت پیامبر ﷺ به عنوان حاکم جامعه اسلامی از خواسته‌های مردم سه گفتمان وجود دارد:

اول. **گفتمان این همانی:** در این گفتمان، خواسته‌های مردم، مطابق با دین و نظرات حاکم اسلامی است؛ به گونه‌ای که احساس‌ها، هیجان‌ها و در یک کلام تمام گرایش‌های مردم، آن چنان با دین مطابقت دارد که نه تنها از شهوات، نفسانیات، دارایی‌ها و اموال، به خاطر دین خدا چشم‌پوشی می‌کنند که حاضرند جانشان را در مسیر دین نثار کنند. حکم پیامبر ﷺ در این گفتمان، حکم « بما انزل الله » است و در واقع تبعیت پیغمبر از مردم صورت نمی‌پذیرد. زمانی که امام خمینی ؒ با نوشتن جملاتی در اعلامیه‌ها مردم را به خواسته دین دعوت کردند، خواسته ۳۵ میلیون نفر با خواسته این مجتهد جامع الشرایط تطبیق کرد که به عنوان مجری احکام دین قد علم کرده بود.

دوم. **گفتمان تقابل:** در این گفتمان، دین و خواسته‌های مردم در دو نقطه مقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ به گونه‌ای که خواسته دین در تضاد کامل با خواسته مردم است و بالعکس، چنان که پیامبر اکرم ﷺ در مقام مظهر حاکمیت الله در ذی الحجه سال دهم هجری در منطقه غدیر خم، امیر المؤمنین علی ؑ را به عنوان خلیفه و جانشین خود به مردم معرفی کردند، لکن منحرفان و منافقان به محض رحلت رسول خدا ﷺ و البته با برنامه‌ریزی‌هایی که از قبل داشتند، خواسته خویش را بر خواسته دین ترجیح دادند و علنی مقابل دین و حضرت علی ؑ ایستادند که حضرت ؑ در آن روز، مظهر حاکمیت دین بودند، زیرا مقام امامت نه انتخابی است و نه انتصابی؛ بلکه جایگاه امامت و امام ساختاریست؛ به این معنا که

خداوند امام را برای پیشوایی و رهبری مردم ساخته است. همان طور که پیامبر اکرم ﷺ فرمود من مانند شما نیستم: ﴿ إني لستُ كأحدِكم ﴾[1] حضرت علی ؑ هم که با پیامبر ؐ از یک نور خلق شده بودند: ﴿ خُلِقتُ أنا و عليٌ بنُ ابي طالبٍ مِن نورٍ واحدٍ ﴾[2] همین‌گونه‌اند. این بزرگواران ساخته پروردگار برای تصدی جایگاه مظهر حاکمیت الله در میان خلایقند، از این رو در غدیر خم وجود اقدس رسول خاتم ﷺ علی ؑ ساخته خدا را برای جانشینی خود به مردم معرفی کردند.

تعبیر امام باقر ؑ درباره تعداد افرادی که بعد از رحلت پیغمبر ﷺ خواسته نفس را بر خواسته دین ترجیح دادند، قابل تأمل است که جز سه نفر بقیه این‌گونه بودند: ﴿ ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ ﴾.[3]

سوم. **گفتمان التقاط**: گفتمان سوم عموم و خصوص من وجه است؛ به گونه‌ای که از یک سو برخی خواسته‌های مردم در تقابل با دین است و مردم در مسیر پیروی از اندیشه غیر دینی گام برمی‌دارند. از سوی دیگر خواسته‌های دین نیز در تضاد با خواسته‌های مردم است. وجه اشتراک جایی است که در مواردی، خواسته‌ها و اندیشه‌های مردم با دین مطابق می‌گردد و رابطه اهواء مردم با خواسته دین رابطه این همانی می‌شود. این گفتمان، گفتمان التقاط دینی است که همانند گفتمان تقابل مردود است.

نتیجه آن که محور حاکمیت در اندیشه اسلامی خواسته دین است و برخلاف نظام‌های لیبرال که محور را اهواء مردم دانسته‌اند، نظام دینی تا آن جا به خواسته‌های مردم گوش می‌سپارد که در خط خواسته‌های دین قرار گرفته باشد.

---

۱. من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۱۷۲.

۲. الامالی، صدوق، ص۲۳۶. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۲۷.

۳. بحارالانوار، ج۳۴، ص۲۷۴.

مردم‌سالاری دینی یا دین‌سالاری مردمی: با توجه به آن چه گذشت که محور حاکمیت در اندیشه اسلامی درخواست‌های دین است نه خواسته‌های مردم، برخی تعبیر مردم‌سالاری دینی را نادرست دانسته، دین‌سالاری مردمی را ترکیب صحیح می‌دانند. از آن جا که تعبیر مردم‌سالاری دینی را مقام معظم رهبری بیان کرده‌اند و معظمٌ له در بیان جملات و تعبیرات دقت فوق العاده‌ای دارند، لازم است علت این تعبیر واکاوی گردد و صحیح بودن آن تبیین شود:

مکرر بیان شد که صاحب ولایت مطلقه الهیه وجود مقدس امام معصوم ﷺ است و در زمان غیبتِ آخرینِ این بزرگواران، به دستور حضرت حجت ﷺ در توقیع شریفشان، مجتهد جامع الشرایط به عنوان حجت ایشان بر مردم و به تعبیر ما معاونت ارتباطی امام عصر ﷺ بر امور مردم ولایت دارد. البته این نیز گذشت که فقیهان در تعیین محدوده این اختیارات متفق القول نیستند: برخی برای فقیه اختیار محدود قائلند و بعضی چون مرحوم امام خمینی ﷺ کل اختیارات مدیریتی و حکومتی امام زمان ﷺ را در اختیار فقیه می‌دانند، گرچه در اصل ولایت داشتن فقیه همه با هم مشترکند.

در هر صورت فقیه جامع الشرایط آن‌گاه می‌تواند وظایف مدیریتی را در جامعه بر عهده بگیرد که مردم هم پذیرش آن را داشته باشند. فقیه نمی‌تواند به عنوان حجت بالغه الهی رأساً اقدام کند و چنانچه مردم برای حاکمیت دین اعلام آمادگی نکنند و فقیه ظرفیتی برای در دست گرفتن این مدیریت نیابد، وظیفه‌ای جز آگاهی‌بخشی و ارشاد ندارد. در زمانی که امام خمینی ﷺ در نجف بودند، فردی از علمای تهران خدمت ایشان رسید و عرض کرد این که شما در این جا نشسته‌اید و دائم می‌نویسید که شاه باید برود، شاه نمی‌رود. شاهی که مورد حمایت آمریکا و شوروی است و این همه نیرو و ادوات جنگی دارد به این راحتی نمی‌رود. امام ﷺ در پاسخ آن عالم فرمود: نمی‌رود که نرود. وظیفه من ارشاد مردم است و باید راه نجات مردم را که از بین بردن حکومت طاغوتی است به ایشان متذکر شوم.

بنابراین اگر مردم اراده کردند و پذیرش عمومی نسبت به برپایی حاکمیت دین پیدا شد و نسبت به قبول حاکمیت الله اعلام آمادگی کردند، بر فقیه است که به خواسته مردم پاسخ گوید. تعبیر مردم‌سالاری دینی ریشه در این حقیقت دارد؛ نه آن که در مردم‌سالاری دینی محورِ حاکمیت خواسته‌های مردم باشد. البته در عصر ظهور حجت خدا ﷺ دین سالاری است و نه چیز دیگری.

مسئول بودن نسبت اجرای احکام الهی: امروز که به برکت انقلاب اسلامی نظام دینی بر روی کار آمده است، وظیفه ما حکم کردن بر اساس احکام الهی است و اگر به خاطر تبعیت از اهوا و خواسته‌های مردم، حکمی برخلاف احکام نازل الهی صادر شود، هر کس به این کار اقدام کند یا در برابر آن ساکت بنشیند معاقَب است. فردی اوایل انقلاب، به تشکیل نظام ایراد می‌گرفت و معتقد بود که این نظام از بین می‌رود. بنده به وی گفتم اگر این نظام از بین برود امثال من را محاکمه می‌کنند؛ ولی شما را بدون محاکمه راهی جهنم می‌کنند، چون ظرفیت پذیرش حاکمیت دین در مردم به وجود آمده است و آن‌ها اعلام آمادگی کرده‌اند و به همین دلیل وظیفه هم بر دوش ما آمده است.

یکی از بزرگان از وضع نامناسب جامعه گلایه‌مند بود و می‌گفت که در زمان شاه هم چنین وضعیتی وجود نداشت. در ردّ سخن او به وی عرض کردم که شاه سی سال قبل حکومت می‌کرد و با نبود امکانات فراوانی که امروزه وجود دارد، آن گونه در جهت دین‌زدایی از جامعه کار کرده بود. با توجه به پیشرفت‌های امروز و وجود ماهواره‌ها و اینترنت و دیگر وسایل ارتباطی اگر قرار بود شاه باقی بماند، امروز نه خبری از عمامه و قبای من و شما بود و نه صحبتی از دین و دیانت مطرح می‌شد. چنان که نقل است که در زمان رضاخان در گوشه میدان آب مشهد در جوار حرم حضرت رضا ﷺ به دستور رضاخان سینمایی درست کرده بودند و بلندگوهای آن را در حالی که آهنگ‌ها و ترانه‌های مبتذل پخش می‌کرد رو

به حرم مطهر گذاشته بودند. به گونه‌ای که زائران را از زیارت در صحن مطهر باز می‌داشت. یا این که در عصر عاشورا که روز عزاداری شیعیان بود، به بهانه افتتاح ماشین‌های هلال احمر شهر را چراغانی کرده و جشن برپا کرده بودند. این‌ها کارهای خلاف شرعی بود که نظام طاغوت حدود ۶۵ سال پیش انجام می‌داد. حال اگر این نظام طاغوتی ادامه پیدا می‌کرد، وضعیتی بسیار تأسف‌بارتر از وضعیت جامعه امروز در انتظار بود. البته امروز که دین حاکم شده است، انتظار متدینان حاکمیت ارزش‌های دینی و مبارزه با فساد و فحشاست و هر اقدامی در جهت تخریب دیانت مردم محکوم است و اگر خدای‌ناکرده ما نیز در عدم توجه به اجرای احکام الهی شریک باشیم، مجازات اخروی در انتظارمان خواهد بود.

هشدار نسبت به تعطیلی احکام الهی: در کریمه ۴۹ مورد اشاره سوره مائده بعد از دستور دادن به پیامبر ﷺ به حکم بر اساس آنچه خدا نازل کرده است: ﴿ وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ ﴾ و نهی ایشان از تبعیت خواهش‌های امت: ﴿ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ ﴾ است، هشداری نیز به حضرتش داده شده مبنی بر برحذر بودن از ابتلا به فتنه‌ای که مردم در سر می‌پرورانند: ﴿ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَ ﴾. در این تعبیر، پیامبر اکرم ﷺ از فتنه امت در بعض « ما انزل الله » برحذر داشته شده‌اند نه برحذر بودن از فتنه امت به طور کلی. اگر فتنه به طور مطلق ذکر می‌گشت و به ﴿ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَ ﴾ مقید نمی‌شد، ممکن بود آن را به انحراف مردم از دین تعبیر کنیم؛ به این معنا که مردم از دین برگردند و مرتد شوند و در ضمنِ ارتداد، قصد مقابله با پیامبر ﷺ را نیز داشته باشند. برخلاف آن که گاهی ارتداد به صورت معمول صورت می‌پذیرد و افرادی از شریعت اسلام منحرف و معتقد به اندیشه دیگری می‌گردند، بدون این که فراتر از ارتداد آن‌ها مسأله دیگری باشد. آن جا که تنها ارتداد، وجود ندارد؛ بلکه همراه ارتداد، قصد فتنه‌انگیزی و تقابل نیز وجود دارد، محاربه نامیده می‌شود.

بنابراین در این جا که فتنه در احکام الهی مطرح شده است: ﴿ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ ﴾ منظور از فتنه، ارتداد همراه با محاربه نیست؛ بلکه مقصود فتنه‌ایست که منجر به تعطیل احکام الهی شود، چنان که موضوع آیه نیز حکم کردن پیامبر ﷺ بر اساس ﴿ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ ﴾ و دوری کردن از خواسته‌های مردم در مسیر این حکمرانی است، از این رو برحذر داشتن پیامبر ﷺ از فتنه هم، هشدار نسبت به ابتلا به فتنه‌ایست که در نهایت به تعطیلی حکمرانی بر اساس ﴿ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ ﴾ منجر می‌شود. علت فتنه‌انگیزی مردم نیز آن است که چون پیامبر ﷺ به خواسته‌ها و امیال آن‌ها در مسیر نظام مدیریتی ترتیب اثر نمی‌دهند، آن‌ها نیز برای اقناع نفس خویش و پاسخ گفتن به تمایلات و خواهش‌های نفسانی‌شان فتنه‌انگیزی می‌کنند.

اقسام فتنه برای تعطیلی احکام الهی: فتنه امت نسبت به تعطیلی احکام به دو شکل صورت می‌پذیرد:

اول. فتنه خارجی: در این قسم، مسلمانانی که خواسته‌ها و هواهای ناهمگون با ﴿ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ ﴾ داشته‌اند، برای پاسخ‌گویی به خواهش نفس، با دشمنان اسلام هماهنگ می‌شوند و به گونه‌های مختلف به آن‌ها یاری می‌رسانند. اطلاع رسانی اسرار داخلی به دشمن، کارشکنی در مسیر دفاع امت برابر دشمنان از جمله اقدامات خرابکارانه این فتنه‌گران است. از آن جا که بیشتر آیات سوره مبارکه مائده و زمان نزول آن نیز مصادف با اوج رویارویی پیامبر اکرم ﷺ با کفار بوده است، می‌توان گفت که فتنه مورد نظر در آیه مورد بحث نیز بیشتر ناظر به فتنه خارجی است.

دوم. فتنه داخلی: خطرناک‌تر و وحشتناک‌تر از فتنه خارجی، وقوع فتنه درون بدنه امت است که رسول اکرم ﷺ در فرمایشی نسبت به وقوع آن هشدار داده‌اند: ﴿ إني لأرَي مَواقعَ الفِتنِ خلالَ بيوتِكُم كَمَواقِعِ

القَطْرِ ﴾.[1] در سخن دیگری از آن حضرت آمده است که دستگیرهای دین اسلام را یکی پس از دیگری خواهید شکست. هر دسته که بشکند، مردم به دسته بعدی آویزان می‌شوند. اولینِ این دست‌آویزها نظام حاکمیت است و آخرینِ آن‌ها نماز: ﴿ لَتُنْقَضَنَّ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةً عُرْوَةً كُلَّمَا نُقِضَتْ عُرْوَةٌ تَشَبَّثَ النَّاسُ بِالَّتِي تَلِيهَا فَأَوَّلُهُنَّ نَقْضُ الْحُكْمِ وَ آخِرُهُنَّ الصَّلَاةُ ﴾.[2] مقدم شدن نقض حاکمیت ظاهراً می‌فهماند که اگر حاکمیت اسلامی از بین برود، به تدریج تمام احکام نیز تعطیل خواهند شد؛ یعنی انحراف در حکومت بر اثر فتنه‌انگیزی افرادی که به پیروی از هوای نفس مبتلا شده‌اند، در نهایت به براندازی تمام رشته‌های دین منجر می‌گردد.

مفتون شدن شخصیت رسول خدا ﷺ نه شخص وی: مفعول واقع شدن ضمیر « ک » در تعبیر ﴿ أَن يَفْتِنُوكَ ﴾ که مقصود از آن حضرت محمد ﷺ است، از آن حکایت دارد که سوژه فتنه مورد نظر رسول خدا ﷺ است. علامه طباطبایی ؒ درباره این تعبیر آورده‌اند که با توجه به مقام عصمت رسول خدا ﷺ فتنه نمی‌تواند در ایشان تأثیر گذارد، زیرا لازمِ مقام عصمت از جمله این است که پیامبر ﷺ از فتنه‌ها تأثیر نپذیرند، چه مفتون شدن مساوی با اشتباه کردن حضرت ﷺ است؛ حال آن که اشتباه و سهو در اندیشه معرفتی امامیه برای پیامبر ﷺ مردود است. بعد جناب علامه خاطرنشان ساخته است که در صورت تأثیر نداشتن فتنه بر پیامبر ﷺ، نهی ایشان از برحذر بودن از مفتون مردم گشتن به جهت تحصیل حاصل بودن، لغو خواهد بود، لذا باید آیه را به گونه دیگری معنا کرد.

---

۱. « همانا فتنه را (در کثرت) همچون دانه‌های باران درون خانه‌های شما می‌بینم » این روایت تنها در منابع روایی اهل سنت آمده است، از جمله: المسند، احمد بن حنبل، ج۵، ص۲۰۰؛ صحیح البخاری، ج۲، ص۲۲۳. صحیح مسلم، ج۸، ص۱۶۸.

۲. الامالی، شیخ طوسی، ص۱۸۶. بحارالانوار، ج۲۸، ص۴۰.

حضرت علامه ﷺ خود در پاسخ به اشکال پیشین فرموده است که چنین اوامر و نواهی‌ای که با مقام عصمت ناسازگار است، به این دلیل صادر شده است تا نشان دهد که مقام عصمت، موجب سلب اختیار از شخص معصوم نمی‌گردد و معصوم بودن به معنای مختار نبودن در اعمال نیست، آن چنان که در زندگی روزمره علم انسان به مسموم بودن طعام، مانع قدرت اختیار او برای خوردن یا نخوردن آن غذا نمی‌شود؛ بلکه معصوم ﷺ با وجود داشتن اختیار بر ترک و فعل گناه، معصوم است.[1]

به نظر می‌رسد که تحلیل بهتری برای این آیه می‌توان ارائه کرد، چون اثبات اختیار برای شخص معصوم با استفاده از ادله دیگری صورت می‌گیرد و نیازمند امر و نهی در این امور نیست. به بیان بهتر مفهوم عصمت در اندیشه امامیه، عصمت همراه قوه اختیار است و اختیار در خود مفهوم عصمت نهفته است. بنابراین در توجیه آیه باید گفت که مقصود، مفتون شدن رسول خدا ﷺ به واسطه شخص خود آن حضرت ﷺ نیست که دارای مقام منیع عصمتند؛ بلکه مفتون شدن شخصیت آن جناب مدّ نظر است، چنان که فتنه هم در برابر حکم و حکومت پیامبر ﷺ صورت می‌گیرد نه شخص ایشان. مقام عصمت نیز مقامی در ارتباط با شخص رسول الله ﷺ است نه شخصیت وی. انحرافات گوناگونی که از صدر اسلام تاکنون در ارتباط با دین رخ داده است نیز هیچکدام شخص رسول الله ﷺ را مفتون نکرده است؛ بلکه فتنه‌ها همه و همه در رابطه با حکم رسول خدا و مقام حاکمیت ایشان انجام شده است. تفاسیر باطل از آیات قرآن نمونه‌ای از مخالفت با حکم پیغمبر ﷺ است.

بر این اساس در آیه ۴۹ سوره مائده شخصیت رسول خدا ﷺ که حاکم نظام اسلامی است، از ابتلا به فتنه برحذر داشته شده است و در واقع نسبت به ایجاد فتنه در اجرای احکام الهی در نظام اسلامی و

---

۱. المیزان، ج۵، ص۳۵۴.

حاکمیت اسلام چه در زمان رسول خدا ﷺ چه بعد از آن حضرت که این مقام و جایگاه در قالب نظام امامت و ولایت استمرار می‌یابد، اعلام خطر گشته و هشدار داده شده است.

کیفر دنیوی نتیجه روی‌گردانی از حاکمیت رسول خدا ﷺ: با عنایت به آیات پایانی سوره زلزله که در وصف قیامت می‌فرماید: ﴿ فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ ۞ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ ﴾[1] جزا و کیفر اخروی نسبت به تمام اعمال و همه انسان‌ها صورت می‌گیرد و از ذره‌ای هم چشم‌پوشی نمی‌شود، از این رو تعبیر آیه مورد بحث که می فرماید اگر آن‌ها (از حکم و داوری تو) روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر پاره‌ای از گناهانشان مجازات کند: ﴿ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَٱعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ ﴾ نمی‌تواند به عقوبت اخروی فتنه‌گران نظر داشته باشد؛ بلکه مقصود این است که روی‌گردانان از حکم رسول خدا ﷺ در دنیا به کیفر بعضی از گناهانشان دچار می‌شوند.

پس از انحراف امت اسلام از مسیر امامت و ولایت بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ با توطئه منافقان و کوردلان و حوادث تلخ و ناگواری که برای امیر المؤمنین ؑ و حضرت صدیقه طاهره ؑ رخ داد و موجب شهادت حضرت زهرا ؑ گردید، حضرت زهرا ؑ در خطبه‌ای[2] برابر زنان عیادت‌کننده ایشان از

---

۱. سوره زلزال، آیات ۷ و ۸ « پس هر کس هموزن ذرّه‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند ❋ و هر کس هموزن ذرّه‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند ».

۲. حضرت زهرا ؑ بعد از رحلت پیامبر ﷺ چهار خطبه داشته‌اند: یک. خطبه حضرت ؑ در دفاع از حضرت علی ؑ هنگامی که امام ؑ را برای بیعت به مسجد می‌بردند. دو. خطبه معروف فدکیه که در حضور خلیفه اول و در مسجد پیامبر ﷺ ایراد شده است. سه. خطبه‌ای که در هفتمین شب رحلت رسول خدا ﷺ بیان فرمودند که با اشعاری شروع می‌شود و البته کمتر نقل شده است. چهار. خطبه‌ای که در آخرین روزهای حیات مبارکشان در جمع زنانی که به عیادتشان آمده بودند، ایراد کردند و بسیار غنی و مفصل است.

شمشیر برنده و هرج و مرج دائم و فراگیر خبر دادند: ﴿ اَبشِرُوا بِسیفٍ صارمٍ و هَرَجٍ دائمٍ شامِلٍ ﴾.[1] در واقع حضرت فاطمه ﷺ در این فرمایش نتیجه کنار زدن جریان حکم « بما انزل الله » را که ابتلا به عقوبت دنیوی و خواری و خفت حاصل از دور شدن از امام معصوم ﷺ بود، به چشم می‌دیدند. بیچارگی بشر امروز و تمام بدبختی‌ها و مصائبی که بر او وارد می‌شود، همه ریشه در انحراف آن روز امامت و ولایت از خط اصلی خویش است.

منفی بودن قدرت‌طلبی در اندیشه اسلامی: در انتهای کریمه ۴۹ به اهل فسق بودن بسیاری از مردم اشاره شده است: ﴿ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ﴾. توده مردم همواره در عرصه رقابت برای رسیدن به قدرت در تلاش و تکاپویند و رقابت جهت نیل به قدرت، کمتر از مسیر تلاش برای رسیدن به پول و مادیات نیست. قدرت‌یابی و قدرت‌طلبی گرایشی عمومی است که حتی عقل هم نمی‌تواند در تعدیل آن قدمی بردارد و حتی ممکن است که عقل و اندیشه هم به استخدام این گرایش درآید. تنها چیزی که می‌تواند مانع رشد غیر معقول این گرایش گردد، قوه ایمان به خداست. گرایش به قدرت سبب می‌شود که مردم در راه دست‌یابی به هدفشان، طغیان کنند و احکام نازل الهی را زیر پا گذارند و این همان فسق است.

در اندیشه حکومتی اسلام مردم هیچ سهمی در قدرت ندارند. در واقع تفاوت نظام ولایی اسلامی با نظام‌های مبتنی بر اندیشه لیبرال دموکراسی در این است که علی‌رغم مشارکت داشتن مردم در هر دو نظام، در نظام اسلام قدرت فقط از آن خداست و سهم مردم، مشارکت در جهت خدمت به این قدرت است؛ اما در نظام‌های لیبرال دموکراسی، قدرت از آنِ مردم است. از آن جا که در اندیشه اسلامی مردم سهمی در قدرت ندارند، رقابت برای رسیدن به قدرت نیز محکوم است و اصلاً در اسلام، قدرت جایگاهی

---

۱. الامالی، شیخ طوسی، ص۳۷۴. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۳۵۴.

نیست که مردم بتوانند به آن دست یابند؛ چه رسد به این که برای رسیدن به آن با هم رقابت کنند. به همین جهت اگر در نظام اسلامی، منصب و موقعیتی چون ریاست جمهوری وجود دارد، این جایگاه نه جایگاه قدرت که جایگاه مسئولیت‌پذیری و خدمت است و اراده مردم نیز آن هنگام مورد قبول واقع می‌شود که مجتهد جامع الشرایط به عنوان نماینده مظهر حاکمیت الله که صاحب قدرت است، آن را موافق با « ما انزل الله » بداند و تنفیذ کند.

غصب خلافت و آن فجایعی که غاصبان مرتکب شدند، نتیجه قدرت‌طلبی عده‌ای پس از رحلت پیامبر ﷺ بود. به ویژه آن که بدانیم که اعلام ولایت حضرت علی ؑ و نصب ایشان به خلافت مسلمانان، تنها در غدیر خم صورت نگرفته بود؛ بلکه بررسی صفحات تاریخ اسلام نشان می‌دهد که پیش از غدیر خم نیز پیامبر اکرم ﷺ در مناسبت‌های مختلف آن را اعلام کرده بودند. سابقه این کار حتی به پیش از زمان علنی شدن دعوت پیامبر ﷺ و جریان دعوت خانواده و بستگان بازمی‌گردد که پیامبر اکرم ﷺ خانواده و فامیل را گرد هم آوردند و خلافت و جانشینی امیر المؤمنین ؑ را گوشزد ساختند.[1] بعد از آن نیز در مثل جریان حدیث منزلت نیز این امر اتفاق افتاد که پیامبر اکرم ﷺ پیش از خروج برای جنگ تبوک حضرت امیر ؑ را جانشین خودشان در مدینه قرار داده، فرمود تو برای من همچون هارونی برای موسی ؑ؛ جز این که پیامبری بعد من نیست: ﴿ أنتَ مني بمنزلةِ هارونَ مِن موسي إلا أنه لا نبيَّ بعدي ﴾[2] که این سخن در موارد دیگری نیز از پیامبر ﷺ نقل شده است.[3] البته غاصبان نیز از مدت‌ها قبل از رحلت

---

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: سیره ابن اسحاق، ج۲، ص۱۲۶. تاریخ طبری، ج۲، ۶۳ و ۶۴. الغدیر، ج۲، ص۲۷۸. السقیفة، ص۱۹۴.

۲. المسند، احمد بن حنبل، ص۱۷۳ و ۱۷۵. صحیح البخاری، ج۵، ص۱۲۹. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج۲، ص۶۳۱.

۳. الکافی، ج۸، ص۱۰۶. الامالی، شیخ صدوق، ص۴۶ و ۱۷۳ و۴۰۵. الامالی، شیخ طوسی، ص۲۵۳ و ۳۵۱ و ۵۵۹.

رسول خدا ﷺ برای رسیدن به قدرت برنامه‌ریزی کرده بودند و این گونه نبود که به یک‌باره بتوانند چنین کاری را انجام دهند.

در هر صورت منافقان و افراد دنی با خدعه و نیرنگ، شعاری را برای غصب خلافت مطرح کردند که در دنیای امروز برجسته‌ترین و مهمترین شعار دولت‌ها و حکومت‌هاست. سردمداران سقیفه بنی‌ساعده با طرح این شعار که تعیین سرنوشت مسلمانان باید به دست خودشان انجام گیرد، مردم را تحریک کردند و با این حربه، مخالفان شعار خود را ضدّ مردم معرفی کردند تا آن جا که پرده حیا و مروت را دریدند و به خانه وحی جسارت کردند. قدرت‌طلبی انسان را به جایی می‌رساند که اگر ایمان حقیقی نباشد، هیچ چیز مانع انسان نخواهد بود. هتک حرمت دختر رسول خدا ﷺ و مصائب وارد بر آن حضرت تا آن جا که به شهادت آن مخدره انجامید، آن هم در روزهای نخستین بعد از رحلت پیامبر خدا ﷺ باور ناکردنیست؛ لکن طرح یک اندیشه انحرافی به وسیله انسان‌های از خدا بی‌خبر و در نتیجه به وجود آمدن یک عملیات روانی میان توده مردم، این حقیقت جانسوز را موجب شد.

علت سکوت و عقب‌نشینی حضرت علی ؈ برابر این ظلم و ستم با وجود قدرت و شجاعت مثال‌زدنی و محیر العقول حضرت ؈ که شهره خاص و عام بوده و است، در روایتی از زین العابدین امام سجاد ؈ این گونه آمده است که رسول خدا ﷺ در لحظات پایانی عمر شریفشان علی ؈ را نزد خود خواندند و تمام وقایع پس از رحلت را برای ایشان بازگو کردند و بعد، عکس العمل حضرت علی ؈ را برابر این حوادث جویا شدند. امیر المؤمنین ؈ فرمود: این شمشیر من است که با آن بین آن‌ها و خلافت جدایی می‌افکنم. رسول خدا ﷺ علی ؈ را به صبر سفارش کردند و آن را بهتر از استفاده از شمشیر دانستند. امام علی ؈ نیز آن را پذیرفتند: ﴿ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيٍّ ؈ كَيْفَ بِكَ يَا عَلِيُّ إِذَا وَلَّوْهَا مِنْ بَعْدِي

فُلَاناً. قَالَ ﷺ: هَذَا سَيْفِي أَحُولُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهَا. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَوْ تَكُونُ صَابِراً مُحْتَسِباً، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنْهَا. قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: فَإِذَا كَانَ خَيْراً لِي فَأَصْبِرُ وَ أَحْتَسِبُ. ثُمَّ ذَكَرَ ﷺ فُلَاناً وَ فُلَاناً كَذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ ﷺ: كَيْفَ بِكَ إِذَا بُويِعْتَ ثُمَّ خُلِفْتَ. فَأَمْسَكَ عَلِيٌّ ﷺ. فَقَالَ ﷺ: اخْتَرْ يَا عَلِيُّ السَّيْفَ أَوِ النَّارَ. قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: فَمَا زِلْتُ أَضْرِبُ أَمْرِي ظَهْراً لِبَطْنٍ فَمَا يَسَعُنِي إِلَّا جِهَادُ الْقَوْمِ وَ قِتَالُهُمْ ﴾.[1]

ظاهر شدن حضرت علی ﷺ با هیبت جنگ و نه حتی دست بردن به قبضه شمشیر، باعث می‌شد تا غاصبان عقب‌نشینی کنند. لیکن دیگر خبری از دین و مکتب به ما نمی‌رسید، چون اسلام را مکتب قدرت معرفی می‌کردند؛ با طرح این شبهه که علی ﷺ به عنوان قدرتمندترین فرد پس از رسول خدا ﷺ با غلبه بر دیگران توانست قدرت را در دست بگیرد. بقای دین تا به امروز مدیون صبر و استقامت مولای مؤمنان حضرت علی ﷺ است. آن جا که سخن از حکم کردن بر اساس احکام الهی است، مقاصد و منافع شخصی برای امیر المؤمنین ﷺ جایی ندارد. به همین دلیل است که مقابل چشمان غیرت الله به همسرش جسارت می‌کنند؛ ولی آن حضرت سکوت کرده، صبر و خویشتنداری می‌کنند.

---

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۷. « پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: ای علی! آن هنگام که بعد از من خلافت را به فلانی بسپارند، تو چه می‌کنی؟ علی ﷺ گفت: با این شمشیرم مانع آن‌ها و این کارشان می‌شوم. پیامبر ﷺ فرمود: اگر صبر کنی و خویشتندار باشی برای تو بهتر از شمیر برداشتن است. علی ﷺ گفت: حال که این برای من بهتر است، من صبر کرده، خویشتنداری می‌کنم. پیامبر ﷺ همین سؤال را درباره فلانی (دومی) و فلانی (سومی) نیز مطرح کردند. سپس پرسیدند: آن هنگام که با تو بیعت شود و بعد آن را بشکنند چه می‌کنی؟ حضرت علی ﷺ ساکت ماندند. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی؟ یا شمشیر یا آتش جهنم را انتخاب کن. علی ﷺ فرمود: هر چه ظاهر و باطن کارم را می‌سنجم می‌بینم که چاره‌ای جز جهاد و جنگ با این قوم ندارم. »

۵. منفی بودن تبعیت از اولیاء غیر الهی

﴿ ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴾.[1]

دو نکته از این آیه کریمه استفاده می‌شود: اول آن که تبعیت از غیر خدا پذیرفتنی نیست: ﴿ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِۦٓ ﴾ و دیگر آن که غیر خدا ولایت ندارد: ﴿ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ ﴾، به همین جهت مخاطبان مأمور به عدم تبعیت از غیر خدا شده و از پذیرش ولایت غیر خدا نهی شده‌اند. با توجه به آن چه در معنای ولایت گفته شد، لازمِ تولّی تبعیت است، چون تا تبعیت نباشد، چینش اجتماعی به وجود نمی‌آید و جامعه‌ای که در رأس چینش اجتماعی‌اش خدا قرار گیرد، ولایت خدا را پذیرفته است و در نتیجه مأمور به پیروی از خداست.

همچنین ملاک نزدیکی افراد به رأس مخروط چینش، تبعیت و پیروی از مقام صاحب ولایت است و هر چه تبعیت انسان بیشتر باشد، جایگاه و موقعیت برتری خواهد داشت. اینکه در قرآن کریم باتقواترین افراد، گرامی‌ترینِ انسان‌ها نزد خدا خوانده شده‌اند؛ نه دارندگان جنس و قبیله و نژاد برتر: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ﴾[2] نیز به همین دلیل است، زیرا تقوای بیشتر، تبعیت بهتر را درپی دارد. نیز اگر کسی خود را درون این چینش قرار دهد، ولی تبعیت ننماید، خود به خود به بیرون رانده می‌شود.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۳. « از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید و از اولیا و معبودهای دیگر جز او پیروی نکنید؛ اما کمتر متذکّر می‌شوید. »

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳. « ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (اینها ملاك امتیاز نیستند) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است. »

انحصاری بودن ولایت برای الله: نفی پذیرش و تبعیت ولایتِ غیر خدا بدان جهت است که ولایت منحصراً از آنِ خداست: ﴿ أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۖ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡوَلِيُّ وَهُوَ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴾.[1]

محور بحث در این آیه شریفه عبارت ﴿ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡوَلِيُّ ﴾ است. ضمیر فصل « هو » که بین دو واژه « الله » و « ولیّ » آمده است، حصر خبر در مبتدا را می‌رساند، پس آیه می‌فرماید که ولایت منحصراً از آنِ خداوند است. فاء تفریع ابتدای تعبیر نیز متفرع بودن ولایت انحصاری خداوند را بر مطلب پیش از آن می‌رساند؛ یعنی آیا آن‌ها غیر خدا را ولیّ خود قرار داده‌اند، در صورتی که جز خدا کسی ولایت ندارد.

در انتهای کریمه پیشین، ظالمان بدون ولیّ و یاور معرفی شده‌اند: ﴿ وَٱلظَّٰلِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ﴾.[2] از آن جا که ظالم منفور جامعه است ـ چه در نگاه مظلوم و چه در نظر غیر مظلوم ـ یار و یاوری برای او وجود ندارد و از این جهت که جریان ظالم، یک جریان خودکامه و مستبد است، تابع هیچ قانون و مقرراتی نیست و بدون تبعیت و پیروی از جریان برتر، تمایلات خودش را اجرا می‌کند، به همین دلیل جریان ظلم ولیّ ندارد. البته با توجه به آن چه پیش از این گفته شد که همه جریان‌ها لاجرم تحت ولایت یک حاکمیت قرار دارند، در مورد ظالمان باید گفت که ولیّ آن‌ها نفسانیات و هوای نفس آن‌هاست و مقصود آیه از نفی ولیّ برای آن‌ها، نفی ولیّ حقیقی است که تنها خداست.

---

۱. سوره شوری، آیه ۹. « آیا آن‌ها غیر از خدا را ولیّ خود برگزیدند؛ در حالی که « ولیّ » فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و اوست که بر هر چیزی تواناست »

۲. سوره شوری، آیه ۸.

کسانی که در مبدأ ظلم قرار ندارند بلکه به عنوان مزدور ظالمان خودنمایی می‌کنند، به اعتبار آن که در راستای جریانات ظالمانه حرکت می‌کنند، ولیّ‌شان همان عنصر ظالم است. بنابراین اگر جریانی ولیّ خودش را غیر خدا قرار دهد، یا رأساً ظالم است و اصلاً ولیّ ندارد یا مزدور ظالم است و ولیّش عنصر ظالم است که او هم در زمره ظالمان قرار می‌گیرد، چه در حق خداوند ظلم کرده و ولایت که حق انحصاری خداوند است را برای دیگری قرار داده است.

حیات انسان‌ها در زندگی اجتماعی ایشان در این جهان منحصر نیست. جریان حیات، جریانی است که بخش کوچک و محدودی از آن در زندگی دنیوی و حیات اجتماعی متبلور شده است. به تعبیر دیگر عرصه حیات، دو مرحله گذار و ثبات دارد که دوران گذارش در زندگی محدود دنیا خلاصه گشته است و حیات جاویدان و باقی آخرت مربوط به مرحله ثبات است. عنصری که صاحب ولایت بر خلائق در هر دو مرحله گذار و ثبات باشد و از نظر توان و قدرت محدود به زندگی دنیا و محکوم به جریانات طبیعی نباشد، می‌تواند جایگاه ولایت را ویژگی انحصاری خودش معرفی کند. تعلیل ذیل آیه برای بیان چرایی منحصر بودن ولایت برای خدا که می‌فرماید: ﴿ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡوَلِيُّ وَهُوَ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴾ حاکی از ابدی بودن ولایت خداوند در تمام زمان‌ها و جاری بودن این مقام در جمیع عرصه‌ها و مکان‌ها و نسبت به همه است و به حق صاحب چنین ولایتی، شایستگی ولیّ بودن را داراست.

۶. کفر بودن پندار ولایت برای غیر الله

﴿ أَفَحَسِبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن يَتَّخِذُواْ عِبَادِي مِن دُونِيٓ أَوۡلِيَآءَۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ نُزُلٗا ﴾.[1]

---

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۲. « آیا کافران پنداشتند می‌توانند بندگانم را به جای من اولیای خود انتخاب کنند. ما جهنم را برای پذیرایی کافران آماده کرده‌ایم »

در این آیه یکی از مهمترین و شدیدترین تعبیرهای قرآن، در مسأله حاکمیت الله آمده است و دلالت دارد بر این که معتقدان به ولایت غیر خدا در کفر محض روزگار می‌گذرانند. تعبیر امام هادی ﷺ در زیارت جامعه کبیره نیز مبین همین معناست که می‌فرماید هر کس که منکر شما اهل بیت ﷺ باشد، کافر است: ﴿ مَن جَحَدَكم كافرٌ ﴾.[1]

نکته دیگر آن است که تعبیر ﴿ عِبَادِی ﴾ می‌فهماند که صاحب ولایت و آن‌کس که کفار او را ولیّ خودشان قرار داده‌اند، ممکن است که در خیال و پندار شخص کافر، از بندگان خدا باشد؛ ولی حاکمیت غیر خدا از این جهت نیز مردود است و پندار حاکمیت برای غیر خدا جز کفر امر دیگری نیست.

۷. بی‌بنیانی نظامِ مبتنی بر ولایت غیر خدا

﴿ مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلۡعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتۡ بَيۡتٗاۖ وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۖ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ﴾.[2]

بیشتر مفسران، این کریمه را وصف بت‌پرستان و بت‌پرستی دانسته‌اند؛[3] اما علامه طباطبایی ﷺ در بیانی با توجه به اطلاق آیه، اتخاذ ولیّی غیر از خدا در هر امری را مانند اعتماد عنکبوت به خانه سستش به عنوان مأمن و پناهگاه دانسته است، هر چند آن ولی، بت نباشد: « و الآيةُ تَشمُلُ بإطلاقِها كلَّ مَن اتخَذَ في

---

۱. البلد الامین، ص۳۰۰. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۱. « مثَل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثَل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده است؛ در حالی که سست‌ترینِ خانه‌ها، خانه عنکبوت است، اگر می‌دانستند »

۳. از جمله ر.ک: الکشاف، ج۳، ص۴۵۵؛ التحریر و التنویر، ج۲۰، ص۱۷۲؛ تفسیر نمونه، ج۱۶، ص۲۷۷.

أمرٍ مِنَ الأمورِ و شأنٍ من الشئونِ ولياً مِن دونِ اللهِ يَرْكُنُ إليه و يَراهُ مستقلاً في أثَرِهِ الذي يَرجُوهُ مِنه وَ إن لم يُعَدّ مِنَ الأصنامِ ».[1] بدیهی است که مصداق اتم این شؤون، شأن ولایت و حاکمیت بر مخلوقات است.

مطابق این آیه اتخاذ ولیّ و حاکمی غیر از ذات اقدس الله به مانند آن است که خانه سست عنکبوت به عنوان جایگاه سکونت انتخاب شود. مفسران در بیان شباهت‌های اتخاذ غیر خدا به عنوان ولی با خانه عنکبوت وجوهی ذکر کرده‌اند، مثل این که خانه عنکبوت به جهت سستی تارها صیانت و حفاظت ندارد و با اندک نسیم و قطره آبی از بین می‌رود؛ تاری که عنکبوت برای خودش به عنوان خانه می‌تند، آن قدر نازک است که درون آن قابل مشاهده است. اصولاً خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد و صاحب آن را از حوادث حفظ کند، طعمه و غذا و نیازهای او را درون خود نگاه دارد؛ اما لانه عنکبوت نه دیواری دارد، نه سقفی، نه حیاطی و نه دری. کمترین شعله آتشی به آن برسد نابودش می‌سازد. حتی اگر گرد و غبار بر آن بنشیند پاره پاره می‌شود و از سقف خانه آویزان می‌گردد.[2]

چنین خانه‌ای نه مصونیت و نه محفوظ بودن را برای صاحبش به ارمغان نمی‌آورد. حکومتی نیز که صاحب آن غیر الله و مظاهر اجرایی آن غیر محمد ﷺ و آل محمد ﷺ باشند، به منزله خانه سست عنکبوت است و آن گونه که مکرر بیان شد، عاقبتی جز ضلالت و گمراهی نخواهد داشت.

---

۱. المیزان، ج۱۶، ص۱۳۱.

۲. تفسیر نمونه، ج۱۶، ص۲۷۸. مفاتیح الغیب، ج۲۵، ص۵۷.

فصل چهارم

فرمان‌بری و اطاعت نامشروع در بیان قرآن

در قرآن کریم اطاعت و فرمان‌بری از شیطان، کافران و منافقان، ظالمان، مردم و به طور کل هر جریان مغایر با خدا و رسول ﷺ به عنوان اطاعت نامشروع معرفی و از آن‌ها نهی شده است:

۱. پذیرش ولایت شیطان و خسران مبین

﴿ وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ ءَاذَانَ ٱلْأَنْعَٰمِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ ٱللَّهِ ۚ وَمَن يَتَّخِذِ ٱلشَّيْطَٰنَ وَلِيًّا مِّن دُونِ ٱللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴾.[۱]

صدر آیه، سخنانی از زبان شیطان است که برخی از کارها و فعالیت‌های خودش در تحریک مردم به انجام دادن کارهای ناپسند و تبعیت و اطاعت مردم از آن‌ها را ذکر کرده است. قسمت دوم و ذیل آیه نیز بیانگر نتیجه اتخاذ شیطان به عنوان ولی و درپی آن، اطاعت و تبعیت از اوست. در نگاه توحیدی، ولایت در امور مختلف برای پروردگار متعالی است: ولایت در تدبیر، ولایت در خلقت،

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۹. « و آن‌ها را گمراه می‌کنم و به آرزوها سرگرم می‌سازم و به آنان دستور می‌دهم که (اعمال خرافی انجام دهند و) گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینشِ پاك خدایی را تغییر دهند (و فطرت توحید را به شرك بیالایند). و هر کس، شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیانِ آشکاری کرده است. »

ولایت در مُلک. اطاعت از مجموعه این ولایت‌ها ترسیم کننده اعتقاد توحیدی است و عدم اعتقاد به هر یک از آن‌ها سبب وارد آمدن خلل در بینش توحیدی است.

اینکه در آیه مورد بحث، منظور از اتخاذ شیطان به عنوان ولی، اعتقاد به کدام قسم از ولایت برای شیطان است، ممکن است، ولایت در تدبیر باشد که در این صورت، مقصودِ آیه کسانی‌اند که معتقدند برخی کارها را شیطان تدبیر می‌کند. همچنین می‌توان گفت که با توجه به صدر آیه که برخی به تحریک شیطان و اغوای او کارهایی را انجام می‌دهند و در واقع از او اطاعت می‌کنند، ولایت در مُلک و طاعت مراد است؛ به این که عده‌ای منفعلانه و تحت مُلک و فرمان شیطان، چنین و چنان می‌کنند.

ذکر این مطلب نیز لازم است که تسلط شیطان بر انسان فقط در محدوده زینت دادن گناهان است. به تعبیر دیگر شیطان با تشخیص تمایلات نفسانی و شهوانی افراد، آن‌ها را در نظر آدمی بسیار زیبا جلوه می‌دهد و با از بین بردن قبح آن عمل، راه را برای ارتکاب گناه و قرار گرفتن افراد در مسیر فسق و فجور هموار می‌سازد، به همین دلیل گناهانی که افراد انجام می‌دهند، بر اثر تمایل‌ها و غریزه‌های شخصی است و تنها هنر شیطان زیبا و قشنگ جلوه دادن این تمایلات و شیرین کردن طعم تلخ گناه است، چنان که در جای دیگری این سخن شیطان آمده است که در مقام نافرمانی و استکبار برابر خداوند گفت که چون مرا گمراه ساختی، من (نیز نعمت‌های مادّی را) در زمین در نظر آن‌ها زینت می‌دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت: ﴿ قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴾.[1]

---

۱. سوره حجر، آیه ۳۹.

از مهمترین عرصه‌ها برای دخالت شیطان و به خدمت گرفتن نفس آدمی برای ارتکاب معاصی، عرصه قدرت حاکمیت است و اتخاذ ولایت شیطان در این عرصه به این معناست که یک عنصر مستکبر، در مقام اجرای تمایلات نفسانی، مقهور شیطان گردد و با ظلم و ستم بر مردم مسلط گردد، از این رو ولایت و حاکمیتی که منشأ شیطانی داشته باشد و در راستای جهت‌بخشی به خواسته‌های شیطان روی کار آمده باشد، به مثابه اتخاذ خود شیطان به عنوان ولی است و برخلاف ولایت رحمانی که هدایت همراه دارد، خسران مبین نتیجه می‌دهد.

۲. مردود بودن ولایت شیطان و ذریه و یاورانش

﴿ وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلۡجِنِّ فَفَسَقَ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِۦٓۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِي وَهُمۡ لَكُمۡ عَدُوُّۢۚ بِئۡسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلاً ﴾.[۱]

« ذریّه » در لغت به معنای اولاد کوچک انسان و گاهی در مقام آشنایی بر جمیع اولاد انسان، کوچک و بزرگ با هم، اطلاق می‌شود: « الذريةُ أصلُها: الصّغارُ منَ الأولادِ. و إنْ كانَ قدْ يَقعُ علي الصّغارِ و الكبارِ معاً في التّعارفِ ».[۲] مطابق این آیه شیطان نیز همچون آدم نسل و ذریه دارد که

---

۱. سوره کهف، آیه ۵۰. « به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید. آن‌ها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد. آیا (با این حال) او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید؛ در حالی که آن‌ها دشمن شمایند. (فرمانبرداری از شیطان و فرزندانش به جای اطاعت خدا) چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران. »

۲. المفردات، ص۳۲۷.

اولاد شیطان هم مانند خود او، انسان را وسوسه می‌کنند. این نیز محتمل است که مراد از ذریه شیطان جریان‌ها و افرادی باشند که به خدمت شیطان درآمده‌اند، چه با توجه نهی خدا از عبادت شیطان: ﴿ أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴾[1] عبادت شیطان مقابل عبادت خدا قرار دارد و کسانی که عبد شیطان می‌شوند، یاوران و ایادی او در جهت گمراه کردن مردم به شمار می‌روند. گروهی از ایادی شیطان جریان‌ها و افرادی‌اند که در مسیر حاکمیت و به جهت مقابله با حکومت الله، شیطان را یاری می‌کنند. تبعیت از گروه‌های سیاسی فاقد اندیشه الهی، به منزله تبعیت از شیطان و قبول ولایت اوست که به تصریح بخش پایانی آیه مذکور سوره کهف ولایت و سلطه شیطان مردود شمرده شده است. اتخاذ شیطان به عنوان ولیّ نیز عاقبتی جز ضلالت و گمراهی درپی ندارد.

۳. ممنوعیت شرکت دادن غیر مؤمنان در نظام حاکمیت الله

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا ﴾.[2]

در این آیه خداوند حکیم وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ را از اطاعت اهل کفر و نفاق برحذر داشته است. ضمن مباحث اندیشه سیاسی اسلام در بخش‌های قبلی به مسأله مردم‌سالاری دینی و

---

۱. سوره یس، آیه ۶۰. « آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، چه او برای شما دشمن آشکاری است »

۲. سوره احزاب، آیه ۱. « ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند عالم و حکیم است. »

لزوم مشارکت مردم در امر حاکمیت اشاره شد و همان جا بیان گردید که در اندیشه اسلامی مبدأ سلطه و قدرت ذات اقدس الله است و مردم تحت این حاکمیت در امور مشارکت می‌کنند. حال باید دید که در نظام حکومتی اسلام که مردم ملزم به شرکت و دخالت در امور سیاسی‌اند، آیا مردم صرفاً محکوم حاکمند و به تعبیری به عنوان رعیت سوژه اجرایی مدیریت و ملزم به تبعیت از راعی‌اند یا این که مشارکت مردم به معنای دخالت در جریان مدیریت و در نتیجه تعیین سرنوشت آن‌هاست.

در سایر ادیان الهی مشارکت، به تبعیت و اطاعت صرف، تفسیر شده است؛ اما در اندیشه اسلامی مشارکت به معنای دخالت در مدیریت است و همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، تعبیر مردم‌سالاری دینی، به معنای دخالت مردم در جریان اجرایی مدیریت و حاکمیت تحت سلطه و نظارت دین است؛ یعنی مبدأ سلطه و مشروعیت حکومت، تنها ذات اقدس الله است و مردم مکلف به تلاش در جهت اجرای این حاکمیتند؛ نه این که حق و سهمی در حاکمیت داشته باشند. البته مادامی که اراده مردم در جهت اراده الله باشد، به خواسته ایشان توجه می‌شود؛ ولی اگر این خواسته‌ها به سمت هواها و تمایلات نفسانی سوق پیدا کند، امام معصوم ﷺ به عنوان مظهر حاکمیت الله میان مردم، برابر آن می‌ایستد و از محقق شدن آن جلوگیری می‌کند. سیره علمی و عملی اهل بیت ﷺ در طول تاریخ مؤیّد این معناست.

بر اساس منطق قرآن، مشارکت مردم، یک مشارکت عام و فراگیر نسبت به جمیع اقشار نیست که همگان صلاحیت دخالت در امور را داشته باشند. برخلاف جامعه مدنی غربی، که یکی از

اصل‌های مورد تأکید آن، اصل پلورالیزم اجتماعی است؛ به این معنا که حکومت حق مردم است.[1] در نظام حاکمیت اسلام که مشارکت به عنوان تکلیف مردم است، طرفدار هر فکر و عقیده‌ای اجازه مشارکت در امور را ندارد، از این رو شهروند درجه اول بودن تمامی افراد در نظام اسلامی منتفی می‌گردد و تنها مسلمانان مجاز و البته مکلف به شرکت در امور سیاسی خواهند بود.

مؤید مطلب فوق، آیه نخست مذکور سوره احزاب است که کافران و منافقان را لایق مشارکت در امور نمی‌داند و پیامبر ﷺ را از تبعیت ایشان نهی می‌کند، از این رو کافران و اهل نفاق نباید در نظام مدیریتی سهم داشته باشند. منافق همان کافر است؛ ولی کفرش علنی نیست و در حالی که معتقد به مبانی دینی نیست، تظاهر به دینداری می‌کند. حضرت امام ﷺ منافقان را بدتر از کفار می‌دانستند، چون در پوشش دین علیه دین فعالیت می‌کنند.

۴. نهی از قرار دادن کفار در چینش‌های اجتماعی

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَـٰنًا مُّبِينًا ﴾.[2]

---

۱. جامعه مدنی غربی بر اساس اندیشه لیبرال دموکراسی بر سه اصل استوار است که مهمترینِ آن‌ها اصل پلورالیزم اجتماعی است. برای اطلاع بیشتر ر.ک: جامعه شناسی سیاسی نوشته دکتر حسین بشیریه (وی یکی از تئوریسین‌های اندیشه باطل لیبرال دموکراسی در کشور است).

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۴. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید. آیا می‌خواهید (با این عمل) دلیل آشکاری ضدّ خود در پیشگاه خدا قرار دهید »

در این آیه مؤمنان به صراحت از ولی قرار دادن کفار نهی شده‌اند. گذشت که در اندیشه اسلامی در رأس مخروط چینش‌های اجتماعی، ذات اقدس الله قرار می‌گیرد و غیر خدا در رتبه‌های بعدی و به مقتضای میزان تبعیت از خدا جایگاه می‌یابند و به همین جهت ذوات مقدس حضرات معصومان ﷺ به عنوان برترین مخلوقات و مظاهر اجرایی حاکمیت الله میان مردم، پس از خداوند در بالاترین رتبه‌های مخروط چینش‌ها قرار دارند. نکته مستفاد از این کریمه این است که اهل ایمان باید دقت کنند تا کفار به گونه‌ای در این مخروط جایگاه نیابند که زیر مجموعه‌ای از اهل ایمان داشته باشند، چه هر زیر مجموعه‌ای مکلّف به تبعیت از مجموعه فوقانی خویش است و مجموعه بالا مطاع قرار می‌گیرد، در نتیجه قرار گرفتن مؤمنان پایین‌تر از کافران و ولیّ شدن کافران با دستور پروردگار در این آیه مغایر است.

استفهام مطرح در بخش دوم آیه که می‌فرماید آیا می‌خواهید (با این عمل) دلیل آشکاری ضدّ خود در پیشگاه خدا قرار دهید: ﴿ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَٰنًا مُّبِينًا ﴾ اگر استفهام انکاری باشد، به این معناست که آیا با این که درصدد به دست آوردن سلطنت آشکار خداوند نسبت به خودتانید، باز هم کافران را به عنوان ولی قبول می‌کنید؛ حال آن که اراده قرار دادن خدا در رأس مخروط چینش‌ها با ولی قراردادن کافران ناسازگار است. چنانچه استفهام آیه را حقیقی بدانیم، به نرمش‌های رفتاری اشاره خواهد داشت که هر از چند گاهی در جامعه اسلامی به وجود می‌آید و اندیشه‌های روشن فکر مآبانه‌ای خواهان همکاری و تعامل با کافران می‌شوند، مثل این که شعار اجرای سیاست تنش‌زدایی در عرصه سیاست خارجی سر می‌دهند؛ سیاست نادرستی که در واقع دنبال قرار دادن کافران در مخروط چینش‌های اجتماعی است، چه معنایی جز ولایت‌پذیری از کفار

ندارد. آیا تنش زدایی با آمریکا راهی غیر از به رسمیت شناختن اسرائیل غاصب دارد؟[1] کسانی که در این کشور و نظام، سیاست نرمش و تنش‌زدایی با کفار را مطرح کردند، از مبانی سیاسی اسلام که برگرفته از آیات و روایات است، غافل بودند و بدون توجه به این که تعامل با کفار با تثبیت حاکمیت الله ناسازگار است، اندیشه باطل و ناصحیح خود را عرضه کردند.

۵. نفی ابدی راه نداشتن کافران بر مؤمنان

﴿ وَلَن يَجْعَلَ ٱللَّهُ لِلْكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً ﴾.[2]

در این کریمه راه‌یابی اهل کفر بر اهل ایمان به صورت دائمی و همیشگی نفی شده است و به همین دلیل از این آیه در فقه اسلامی قاعده « نفی سبیل » استفاده شده است.[3] نباید با توجه به شأن و فضای نزول این آیه که مربوط به برخوردها و وقایع مرتبط با حوادث صدر اسلام است، پنداشت

---

۱. آقای دکتر جلیلی دبیر شورای عالی امنیت ملی، در گزارشی از مذاکرات خود با کشورهای غربی درباره پرونده هسته ایرانی اعلام کرد که در نگاه غرب، مشکل جریان هسته‌ای ایران از دو امر حاصل شده است و غربی‌ها اتخاذ موضع مورد نظر آن‌ها از سوی ایران در این دو مسأله را موجب حلّ مشکل هسته‌ای می‌دانند: یکی عدم مشروعیت و به رسمیت نشناختن اسرائیل و دیگری این که راه اندازی جریان هسته‌ای تنها از طریق کشورهای غربی صورت بگیرد. تعامل از طریق اجرای سیاست‌های تنش‌زدایی نتیجه‌ای جز تثبیت قدرت کفار بر اهل ایمان ندارد، چنان‌که در موضوع هسته‌ای، کار به آن جا رسید که نمایندگان غرب، تشکیلات و برنامه‌های هسته‌ای ایران به تعطیلی کشاندند.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۱. « خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است »

۳. برای اطلاع از مدارک و مستندات، دلالت و مضمون و موارد تطبیق قاعده نفی سبیل ر.ک: القواعدالفقیهة، سید میرزا حسن موسوی بجنوردی، ج۱، ص۱۵۷.

که مقصود از کافران، تنها کافران زمان رسول الله ﷺ اند، چه « لن » در ادبیات عرب از ادوات نفی ابد است که زمان حال به بعد را شامل می‌شود، از این رو تعبیر ﴿ وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ ﴾ به این معناست که برای همیشه، هیچ راهی برای کافران بر اهل ایمان وجود ندارد.

نکته محل تأمل در این آیه این است که نفی مورد نظر تشریعی است نه تکوینی؛ یعنی خداوند از مؤمنان خواسته است که راهی برای سلطه کافران بر ایشان قرار ندهند. تکوینی دانستن نفی سبیل کافر بر مؤمن نمی‌تواند صحیح باشد، چون لازمِ نفی تکوینی آن است که در عالم واقع و خارج موردی دیده نشود که کافری بر مؤمنی تسلط یافته باشد؛ چیزی که موارد زیادی را خلاف آن می‌توان سراغ داد. از سوی دیگر وقوع نهی از قرار دادن کافران در چینش‌های اجتماعی در ادامه همین آیه که می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾[1] تشریعی بودن نفی در آیه مورد بحث را نشان می‌دهد، زیرا نهی یک تکلیف است و تکلیف در جایی صورت می‌گیرد که تحقق خلاف آن امکان‌پذیر باشد، مثلاً امر نابینا به نگاه نکردن به نامحرم لغو و بیهوده است. در آیه مذکور سوره نساء نیز نهی مؤمنان از ولیّ گرفتن کافران، در صورتی صحیح خواهد بود که امکان چنین کاری که نتیجه‌اش تسلط کافر بر مؤمن است، وجود داشته باشد.

باید توجه داشت که نفی سبیل لزوماً به معنای عدم سلطه نیست، چنان‌که در قرآن نیز « سبیل » به معنای تسلط یافتن به کار نرفته است؛ بلکه تسلط لازمِ راه‌یافتن است. در صدر آیه و خاتمه آیه پیشین از منافقان در کنار کافران سخن به میان آمده است که پیوسته در جستجوی فرصتند

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۴. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولیّ و تکیه‌گاه خود قرار ندهید. »

تا در درگیری میان مؤمنان و مخالفانشان، هر نتیجه‌ای که حاصل شود، خودشان را در آن سهیم بدانند؛ چنانچه اهل ایمان پیروز شوند، خودشان را همراهان ایشان معرفی می‌کنند و اگر نتیجه به نفع کافران گردد، خود را مشوقان اهل کفر در جهت پیروزی بر مؤمنان می‌دانند: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱلْكَـٰفِرِينَ فِى جَهَنَّمَ جَمِيعًا ۞ ٱلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ ٱللَّهِ قَالُوٓاْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَـٰفِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوٓاْ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾.[1] بنابراین در تعبیر ذیل آیه که می‌فرماید: ﴿ وَلَن يَجْعَلَ ٱللَّهُ لِلْكَـٰفِرِينَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً ﴾، مقصود این است که منافقان و کفار در جستجوی طریق و راهی‌اند تا قدرت را در جامعه مسلمانان در دست بگیرند؛ لیکن هیچ راهی برای تحقق این نیت شوم ایشان وجود ندارد و طریق تربص مسدود اعلام شده است.

بر این اساس بر اهل ایمان لازم است تا با مواظبت در تعاملات و ارتباطاتی که با غیر مسلمانان دارند، ابزاری برای فرصت‌یابی کافران و منافقان در مسیر راه‌یابی بر مسلمانان نگردند. دقت مسؤولان عرصه سیاست خارجی که در معرض مواجهه با اهل کفرند، بسیار ضروری است و ایشان موظفند تا این اعلام خطر قرآن را به شدت مورد نظر قرار دهند.

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۰ و ۱۴۱. « خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند ❋ منافقان همان‌هایند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شمایند. اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد، می‌گویند مگر ما با شما نبودیم (پس ما نیز در افتخارات و غنایم شریکیم). و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد، به آنان می‌گویند مگر ما شما را به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان، تشویق نمی‌کردیم. (پس با شما شریك خواهیم بود.) »

۶. قبول ولایت کافران نشانه نفاق

﴿ بَشِّرِ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ۞ ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۚ أَيَبۡتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلۡعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴾.[1]

اشاره شد از نکات مهم در عرصه سیاست خارجی، توجه به فراهم نکردن فرصت برای راه‌یابی کافران بر اهل ایمان و عدم اطاعت و تبعیت از ایشان است. در این آیه بر این نکته تأکید و تفکر عزیز بودن جریان حاکمیتی غیر الله مردود اعلام شده است. تفکر وابسته بودن به یک قدرت جهانی پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل سازمان ملل متحد در دنیا حاکم شد. در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی هم برخی از جریان‌های منحرف سیاسی، اصطلاح امپریالیسم را برای آمریکا عنوان کردند و با بیان این که آمریکا از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بر ایران مسلط شده و مقابله با قدرت او در توان ایران نیست، متحد گشتن با شوروی که قطب مقابل آمریکا بود و تشکیل قدرت شرق را راه حل پیروزی بر این کشور می‌دانستند، مانند مصر که در آن روزگار با شوروی پیمان نظامی بسته بود و تحت امر مستشاران روسی قرار داشت. مقاومت و قاطعیت امام خمینی ﷺ برابر این بینش ناصحیح سبب شد تا این تفکر نیز مانند بسیاری دیگر از انحرافات از بین برود. مرحوم امام بارها می‌فرمود که آمریکا از شوروی بدتر، شوروی از آمریکا بدتر و انگلیس از هر دو بدتر است.

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۸ و ۱۳۹. « به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آن‌هاست ❋ همان‌ها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کنند. آیا عزّت و آبرو نزد آنان می‌جویند؛ با این که همه عزّت‌ها از آن خداست. »

اندیشه امام خمینی ﷺ برگرفته از مثل این آیه است که جستجوی عزت در پیشگاه کافران را غیر قابل قبول می‌داند. گرچه قدرت اقتصادی و تسلیحاتی کشورهای غربی فوق تصور و محیر العقول باشد، در نگاه ما ارتباط با کافران خود به خود انسان را ذلیل می‌کند و عزت و سربلندی جز با قرار گرفتن تحت حاکمیت الله و تبعیت از مظاهر اجرایی این حاکمیت یعنی ائمه اهل البیت علیهم‌السلام تأمین نمی‌گردد.

چنان که ملاحظه می‌شود آیات مورد اشاره سوره نساء در تبیین ماهیت نفاق و معرفی منافقان است که کافران را ولیّ خود قرار می‌دهند و عزت را نزد آن‌ها می‌جویند. در جریان انقلاب اسلامی نیز بسیاری از متمایلان به دولت پهلوی که به خیال خود توبه کرده و به جمع انقلابیون پیوسته بودند، تزلزل اعتقادیشان سبب شد که در فرصت‌های مختلف تمایلشان به جریان‌های غربی را نشان دهند. با توجه به این آیات افرادی که در گفتگوها و اظهار نظرهایشان از ایجاد ارتباط با دولت‌های غربی دم می‌زنند، در مسیر جریان نفاق قرار گرفته‌اند و بی‌توجهی‌شان به این تفکر نادرست، در نهایت نفاقشان را تثبیت می‌کند. به بیان دیگر تفکر دوستی با کفار و پذیرش ولایت آن‌ها، باز کننده روزنه ورود به جرگه منافقان است.

در ادامه این آیات یکی دیگر از مبانی اندیشه سیاسی اسلام آمده است و آن این که در ارتباط با جریان‌های سیاسی از دوستی با گروه‌هایی که به آیات قرآن و احادیث معصومان علیهم‌السلام بی‌اعتنایی می‌کنند و تا آن جا پرده‌دری می‌کنند که حتی آیات و روایات را به سخره می‌گیرند باید خودداری کرد، چون اینان نیز در مدخل ورودی جاده نفاق قرار دارند: ﴿ وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي

ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡ﴾.[1] رفاقت با افرادی که در خلوت، صحبت‌های مقام معظم رهبری را مسخره می‌کنند، به دلیل این آیه صحیح نیست.

در ادامه آیات، کسالت به هنگام نماز و اهل ریا بودن از جمله خصوصیات دیگر منافقان ذکر شده است: ﴿ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ﴾.[2] با توجه به این آیه شرکت منافقان در مجامع دینی، همچون مساجد و اماکن مقدس بدون رغبت و میل صورت می‌گیرد و این نحو حضور نمی‌تواند دلیل بر معتقد بودن آن‌ها به دین باشد. برخی از جریان‌های سیاسی برای شرکت در جلسات و همایش‌ها در مشهد مقدس حضور می‌یابند؛ لکن بدون توجه به مضجع نورانی حضرت رضا ﷺ پس از اتمام کارهایشان، با عجله به حرم مطهر مشرف می‌شوند، البته اگر از آن دسته نباشند که همان زیارت با عجله را نیز ترک می‌کنند، و در آن جا هم شخصی برای آن‌ها زیارت مختصری قرائت می‌کند و بازمی‌گردند. کسانی که حالت عبادت و دعا در ایشان وجود ندارد، در معرض خطر نفاق قرار دارند و احتراز از ایشان ضروری است.

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۰. « و خداوند (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌کنند، با آن‌ها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند. وگرنه شما هم مثل آنان خواهید بود. »

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۲. « منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد. و هنگامی که به نماز برمی‌خیزند، با کسالت برمی‌خیزند و در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند. »

۷. تصمیم مردم و تنفیذ صاحب ولایت

﴿ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمۡ رَسُولَ ٱللَّهِۚ لَوۡ يُطِيعُكُمۡ فِي كَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ لَعَنِتُّمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ ﴾.[1]

این آیه نیز مانند برخی آیات دیگری که پیش از این گذشت، با نفی تبعیت پیامبر ﷺ از مردم، مردم‌سالاری دینی را در طول ولایت معرفی می‌کند. در نظام دینی اسلام، مردم‌سالاری منفک از ولایت معنا و مفهوم ندارد و تصمیم‌گیری مردم آن گاه مقبول می افتد که مورد تنفیذ مقام ولایت قرار گیرد. از این آیه معلوم می‌شود که تصمیم رهبر نمی‌تواند ذیل تصمیم مردم باشد و به تعبیری تبعیت رهبر از مردم ناصحیح است.

تعبیر معروف امام خمینی ﷺ که فرمود: میزان رأی ملت است، نیز به این معناست که رأی ملت در سایه تنفیذ مقام ولایت پذیرفتنی است و تصمیم مردم به صِرف آن که تصمیم آن‌هاست، میزان قرار نمی‌گیرد. در مردم‌سالاری دینی هر تصمیمی که مردم اتخاذ کنند، باید منطبق با موازین دین باشد و رأی مردم منهای تأیید دین ذره‌ای اعتبار ندارد. ملاک تأیید دین نیز وجود اقدس امام معصوم ﷺ است که در عصر غیبت به اقتضای فرمان امام زمان ﷺ مجتهد جامع الشرایط، به عنوان نایب عام آن حضرت، بر تصمیم مردم نظارت می‌کند.

---

۱. سوره حجرات، آیه ۷. « و بدانید رسول خدا ﷺ میان شماست. هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقّت خواهید افتاد. ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است. کسانی که دارای این صفاتند هدایت یافتگانند. »

۸. اتکا به ظالم، مقدمه ابتلا به عذاب

﴿ وَلَا تَرۡكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴾.[۱]

این آیه درصدد نفی ولایت از ظالمان است و اتکا به ظالم را سبب ابتلا به آتش جهنم معرفی می‌کند. از آن‌جا که « رکن » به معنای پایه و ستون محکم است: « الناحيةُ القويةُ »[۲]، ﴿ وَلَا تَرۡكَنُوٓاْ ﴾ را می‌توان این گونه معنا کرد که ظالم را پایه و اساس زندگی خود قرار ندهید، از این رو در نظام الهی و وابسته به دین، حضور ظالمان در جریان حاکمیت و مدیریت بی‌معناست.

در آیه دیگری خداوند سبحان ضمن نهی پیامبر اکرم ﷺ از تبعیت خواسته‌های نفسانی افراد ناآگاه، ظالم را ولیّ و یاری‌کننده یکدیگر معرفی می‌کند: ﴿ ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ۞ إِنَّهُمۡ لَن يُغۡنُواْ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗاۚ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۖ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴾[۳]، به همین دلیل قرار گرفتن گروهی ظالم در جریان حاکمیت، با همراهی دیگر هم‌فکرانشان راه را برای ظلم هر چه بیش‌تر فراهم می کند.

---

۱. سوره هود، آیه ۱۱۳. « و بر ظالمان تکیه نکنید که موجب می‌شود آتشْ شما را فراگیرد و در آن حال، هیچ ولیّ و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید. »

۲. لسان العرب، ج۱۳، ص۱۸۵.

۳. سوره جاثیه، آیه ۱۸ و ۱۹. « سپس تو را بر شریعت و آیین حقّی قرار دادیم از آن پیروی کن و از هوس‌های کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن ❋ آن‌ها هرگز نمی‌توانند تو را در برابر خداوند بی‌نیاز کنند (و از عذابش برهانند) و ظالمان یار و یاور یکدیگرند؛ امّا خداوند یار و یاور پرهیزگاران است »

بخش دوم

مظاهر اجرایی حکومت از منظر قرآن

مقدمه

در فصل‌های اول و دوم از اولین بخش این نوشتار، ضمن بیان مباحث حکومت و دولت از منظر قرآن، کلید واژه‌هایی چون: حکم، ولایت، اطاعت، تبعیت و استیذان مورد بررسی قرار گرفت و در نهایت این نتیجه حاصل شد که حاکمیت مشروع مختص ذات اقدس الله است و فرمان‌بری و اطاعت، فقط باید از خداوند متعالی صورت پذیرد. هم چنین در دو فصل پایانی همین بخش ثابت گردید که حاکمیت هر عنصری غیر از ذات باری تعالی طاغوتی و فرمان‌بری از آن به مثابه ورود به وادی ضلالت و گمراهی است.

دقت نظر در آیات مربوط به برخی کلیدواژه‌های مذکور در بحث‌های پیشین از زاویه‌ای دیگر، به ویژه آیات مورد بحث در فصل دوم، به دست می‌دهد که قرآن کریم از حکمرانی برخی عناصر، غیر از ذات اقدس الله سخن گفته و ضمن مأمور ساختن بندگان به تبعیت از آن‌ها، ایشان را لازم الاطاعه خوانده است که باید آن‌ها را مظاهر اجرایی حاکمیت الله در زمین دانست و در همان‌جا نیز اشاراتی به عنوان « مظاهر اجرایی حاکمیت الله » صورت گرفت.

علل اجرای حاکمیت الله توسط مظاهر اجرایی: توجه دادن قرآن به مظاهر اجرایی حاکمیت الله و امر به فرمان‌بری و اطاعت آنان به دو دلیل صورت گرفته است:

یک. **عدم امکان اجرای مستقیم حاکمیت الله در زمین:** از آن‌جا که تحقق نظام حاکمیتی الله در زمین به طور مستقیم توسط خداوند متعالی صورت نمی‌پذیرد و در واقع چنین امکانی وجود ندارد، اجرایی و عملیاتی شدن این مدیریت نیازمند یک سلسله عوامل است که این مهم از طریق افرادی منصوب از جانب خدا به عنوان مظاهر اجرایی حاکمیت الله صورت می‌گیرد، از این رو دعوت و امر قرآن به اطاعت از این مظاهر اجرایی به خاطر تحقق نظام حاکمیتی خدا روی زمین است.

دو. **عدم سنخیت خدا و بشر:** از آن جا که پیش‌فرض ذهنی هر انسان موحّد، کمال ذات اقدس الله در جمیع جهات است، ممکن است سؤال شود که اگر خداوند صاحب قدرت مطلق است، عدم اِعمال مستقیم حاکمیت حضرت حق در زمین به چه معناست؟ پاسخ این است که عدم اِعمال مستقیم حاکمیت خداوند، هیچ‌گاه به معنای عدم توانایی و یا وجود نقص و کاستی در قدرت خداوندی نیست؛ بلکه این اشکال از ناحیه انسان‌ها پدید آمده است، زیرا به علت عدم سنخیت انسان‌ها با ذات اقدس الله، توان مواجهه با اِعمال مستقیم حاکمیت در انسان‌ها وجود ندارد، به همین جهت خداوند متعالی رابطْ‌هایی از جنس خود انسان‌ها را برای اِعمال حاکمیت خود در زمین انتخاب کرده و با اعطای ویژگی‌هایی خاص به آن‌ها، ایشان را عامل تحقق عینی حاکمیت خویش در زمین قرار داده است. به دلیل عقل روشن است که در برقراری ارتباط میان دو حقیقت غیر هم سنخ، وجود یک واسطه ضروری است و در ارتباط میان خالق و مخلوق، موجودی واسطه می‌گردد که بر

حسب امتیازات و خصوصیات به ذات اقدس خداوند قرب بیشتری داشته باشد و در میان انسان‌ها قوی‌ترین رابطه را با خداوند برقرار کند.

در بحث‌های علمی دینی، لازم است علاوه بر منطق و استدلال عقلی، از مستندات برگرفته از نصوص معتبر دین، آیات کتاب و روایات معصومان ﷺ نیز بهره جست. نسبت دادن یک موضوع به دین، بدون بیان مستندات شرعی و صرفاً بر اساس استدلال عقل غیر قابل پذیرش است، به همین دلیل لازم است که در موضوع مورد بحث نیز از آیات کریمه قرآن به عنوان مستندات سخن بهره بگیریم و استدلالات عقلی را نیز به عنوان مؤیدات بحث مد نظر قرار دهیم.

بر این اساس در ادامه مباحث این بخش، دو دسته از آیات قرآن به عنوان مستندات بحث عینیت یافتن حاکمیت خدا در زمین، مورد بحث قرار می‌گیرند که در دو فصل از نظر می‌گذرد: یک فصل درباره ممکن بودن اجرای حاکمیت بشر و فصل دیگر واقع شدن اجرای حاکمیت توسط بشر. فصل سومی را نیز به بررسی پرسش‌های مهم درباره مظاهر اجرایی حاکمیت خدا و پاسخ‌های آن‌ها اختصاص می‌دهیم.

فصل اول

امکان مظهریت بشر برای حاکمیت الله در بیان قرآن

در شماری از آیات قرآن از ولایت برخی انسان‌ها و لازم الاطاعه بودن آن‌ها به عنوان مظاهر اجرایی حاکمیت خدا در زمین سخن گفته شده است که این امرِ قرآن به فرمان‌بری و اطاعت از آنان دلیل امکان اجرای حاکمیت خدا به وسیله بشر است. بررسی برخی واژه‌های مرتبط با دو عنصر اصلی دولت، یعنی حاکمیت و اطاعت که در بخش قبلی نیز بدان‌ها اشاره شد، از این زوایه از نظر می‌گذرد:

۱. واژه اطاعت

یک. تساوی اطاعت از رسول ﷺ با اطاعت از خدا

﴿ مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ ﴾.[۱]

از این کریمه استفاده می‌شود که اطاعت از رسول الله ﷺ به عنوان مظهر اجرایی و عامل عینیت‌بخش حاکمیت الله ضروری است. مطاع قرار گرفتن رسول خدا ﷺ نیز به این دلیل است که وی در اجرای مدیریتش هیچ جریانی را جز جریان حاکمیت الله مد نظر قرار نمی‌دهد. گزارش قرآن از سخن حضرت عیسی ؑ در قیامت که در محضر خدا می‌فرماید من، جز آن چه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به

---

۱. سوره نساء، آیه ۸۰. « کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است »

آن‌ها نگفتم: ﴿ مَا قُلۡتُ لَهُمۡ إِلَّا مَآ أَمَرۡتَنِي بِهِۦٓ ﴾[1] که در واقع سخن همه انبیا ﷺ است، گواه این ادعاست که تمام گفتار و رفتار انبیا ﷺ و در رأس آن‌ها رسول خدا ﷺ برگرفته از اوامر الهی است و آن حضرت هیچ سخنی را از جانب شخص خودشان بیان نمی‌کردند. بالاتر آن که خداوند سبحان در قرآن همه سخنان پیامبر ﷺ را وحی الهی دانسته است: ﴿ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ۝ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ﴾،[2] بنابراین اطاعت از رسول خدا ﷺ جز اطاعت از خدا معنای دیگری ندارد.

دو. وحدت جنس اطاعت از خدا و اطاعت از رسول ﷺ

﴿ قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾.[3]

در برخی آیات مشابه آیه مذکور، امر « اطیعوا » دو بار تکرار شده است، مانند آیه اولوا الامر که می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ ﴾.[4] این تکرار بدان جهت است که بفهماند جنس اطاعت از خدا و متفاوت از اطاعت از رسول الله ﷺ است و در حقیقت بیان می‌کند که اطاعت از رسول خدا ﷺ ابزاری برای اطاعت از خداست و وسیله اطاعت از خدا را اطاعت از رسول ﷺ فراهم می‌سازد.

---

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۷.

۲. سوره نجم، آیه ۳ و ۴. « و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید ❋ آن چه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست »

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۲. « بگو: از خدا و فرستاده (او) اطاعت کنید و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد »

۴. سوره نساء، آیه ۵۹. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر (اوصیای پیامبر ﷺ) را »

تکرار نشدن فرمان « اطیعوا » در آیه مذکور سوره آل عمران و برخی آیات دیگر مانند کریمه ۷۱ سوره احزاب: ﴿ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ﴾[۱] نشان می‌دهد که مقصود، بیان هم‌ردیفی اطاعت از رسول الله ﷺ با اطاعت از خداست. در واقع این تعبیر واحد، وحدت جنس اطاعت از خدا و رسول ﷺ را می‌رساند و این وحدت تنها در حوزه حاکمیت می‌تواند مطرح شود که همان یکسانی حاکمیت رسول و خداست. توضیح بیشتر آن که یکی از شؤون پیغمبر ﷺ، ابلاغ پیام‌های وحیانی به بندگان است و اطاعت در پذیرش این پیام‌ها اطاعت از خداست و نه اطاعت از رسول ﷺ، مثل این که اگر پیام‌رسانی نامه‌ای را از جانب بزرگی به ما برساند، اطاعت از مفاد نامه اطاعت از نگارنده نامه است نه نامه رسان. اطاعت از فرامین وحیانی و امتثال اوامر و نواهی الهی در حلال و حرام دین اطاعت از خداست و نقش پیامبر تنها نقش واسطه و مبلغ پیام است. مبلغ خدا بودن پیامبر ﷺ و این که ایشان غیر از وحی خدا چیز دیگری را به مردم ابلاغ نمی‌کردند، در آیه دیگری این گونه بیان شده است: ﴿ وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴾.[۲]

بر این اساس اطاعت مورد نظر از پیامبر ﷺ اطاعتی است که در جنس، با اطاعت از خدا یکسان است و آن، اطاعت از رسول ﷺ به عنوان مظهر اجرایی حاکمیت و ولایت مطلق الهی است.

---

۱. سوره احزاب، آیه ۷۱. « و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند، به رستگاری (و پیروزی) عظیمی دست یافته است »

۲. سوره شوری، آیه ۵۲. « همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را بفرمان خود وحی کردیم. تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که با آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم و تو مسلّماً به سوی راه راست هدایت می‌کنی »

۲. واژه تبعیت

یک. تبعیت از انبیاء ﷺ نشانه محبت الهی

﴿ قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴾.[۱]

منشأ ایجاد محبت میان افراد بشر، عواطف و احساسات ایشان نسبت به یکدیگر است، مثلاً محبت والدین به فرزندان و بالعکس برخاسته از مهر عمیقی است که در جان ایشان نسبت به یکدیگر به وجود آمده است؛ لکن محبت به ذات اقدس الله ناشی از جریان عبودیت و بندگی و وابستگی عمیق بنده به مولای خویش است؛ به گونه ای که عبد به عنوان یک عنصر وابسته به مولا با تمام وجود به او عشق می‌ورزد. مطابق آیه مذکور تنها راه عینیت یافتن و تجسم محبت الهی درون مؤمنان، تبعیت از پیامبران ﷺ و پذیرش حاکمیت ایشان است. ادعای محبت الهی بدون پذیرش نظام حاکمیتی الله که مظهر اجرایی آن پیامبران و جانشینان ایشانند، لغو و بی‌اثر است.

۳. واژه ولایت

یک. انحصار ولایت در خدا و رسول و اهل بیت ﷺ

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ﴾.[۲]

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱. « (ای پیامبر) بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد. و خدا آمرزنده مهربان است »

۲. سوره مائده، آیه ۵۵. « سرپرست و ولیّ شما تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند »

علاوه بر مطالبی که پیشتر بیان شد و ولایت را منحصراً از آن خدا می‌دانست، در آیه مذکور که معروف به آیه ولایت است، دو گروه دیگر نیز به عنوان صاحبان مقام ولایت ذکر و با ادات حصر « انما » در کنار خدا، مقام ولایت حصر در آن‌ها شده است: خدا، رسول ﷺ و افرادی از اهل ایمان که دارای ویژگی اقامه نماز و اعطای زکات در حال رکوعند. مطابق روایات شأن نزول فریقین، مراد از گروه سوم: ﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ﴾ وجود اقدس امیر المؤمنین علی ؑ است که در رکوع نماز، انگشترشان را به سائل دادند.[1]

بر اساس این آیه ولایت رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین ؑ نه به عنوان شریک در ولایت الهی بلکه در جایگاه مظاهر عینیت‌بخش به حاکمیت الله است.

همچنین از آن جا که حصر مطرح در آیه، حصر حقیقی است و این حصر نسبت به امیر المؤمنین، حصر ولایت در شخصیت حقوقی ایشان است نه شخص حقیقی حضرت ؑ، این مقام برای دیگر اهل بیت ؑ نیز قابل اثبات است، چه شخصیت ولایی امیر المؤمنین ؑ در کالبد فرزندان معصوم آن بزرگوار تا وجود اقدس امام زمان ؑ وجود دارد.

نکته: از کریمه مورد اشاره سوره مائده در بحث اندیشه سیاسی اسلام استفاده‌های دیگری نیز می‌شود، مانند ردّ تفکرِ اسلامِ بلامذاهب یا پلورالیسم اسلامی است. در این تفکر انحرافی، اعتقاد به اصل دین اسلام، بدون توجه به مذاهب پس از رحلت رسول خدا ﷺ، برای سعادت کافی دانسته می‌شود؛ حال

---

۱. از تفاسیر اهل سنت از جمله ر.ک: الدر المنثور، ج۲، ص۲۹۳. مفاتیح الغیب، ج۱۲، ص۳۸۳. شواهد التنزیل، ج۱، ص۲۰۹. از تفاسیر شیعی از جمله نک: البرهان، ج۲، ص۳۱۶. نور الثقلین، کنز الدقائق، ج۴، ص۱۴۵.

آن که بر اساس این آیه، بعد از رسول خدا ﷺ ولایت به امیر المؤمنین حضرت علی ؑ می‌رسد و بعد از ایشان در ذریه طاهرین ایشان تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ادامه می‌یابد.[1]

دو. ولایت برتر رسول خدا ﷺ بر اهل ایمان

﴿ ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ ﴾.[2]

در این آیه پیامبر اکرم ﷺ نسبت به مؤمنان حتی از خودشان سزوارتر معرفی شده‌اند. تعبیر « أولی مِن اَنفسِهم » در این آیه موجبِ آن است که ولایت مورد نظر را نه یک ولایت عادی که ولایتی عالی و برتر معنا کنیم و این ولایت برتر، همان ولایت در حاکمیت است، چه قرار داشتن پیامبر اکرم ﷺ در جایگاه مظهر ولایت مطلق الهی و حکمرانی و اعمال ولایت ایشان میان مردم است که سبب می‌شود، امر ایشان نسبت به مردم حتی از حکم آن‌ها درباره خودشان نیز برتر و سزاوارتر باشد و اطاعت از آن وجود مقدس برای همگان لازم و ضروری.

---

۱. سخن معروف رسول خدا ﷺ درباره حضرت علی ؑ که فرمود: ﴿ عَلِيٌّ مَعَ الحَقِّ وَ الحَقُّ مَعَ عَلِيٍ ﴾ (المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۲۴. الجامع الصغیر، ج۲، ص۱۷۷) دلیلی دیگر بر بطلان ادعای اسلام بلا مذاهب است و نشان می‌دهد که اصلاً اعتقاد به اسلام، منهای وجود مقدس حضرت علی ؑ بی‌معناست.

۲. سوره احزاب، آیه ۶. « پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است »

فصل دوم

وقوع مظهریت بشر برای حاکمیت الله در بیان قرآن

پس از اثبات امکان اجرای حاکمیت انسان‌ها به عنوان مظهر حاکمیت الهی در زمین از منظر قرآن، در این فصل سخن درباره محقق گشتن این امکان در عالم واقع بر اساس آیات قرآن است؛ به این که آیاتی در قرآن بر اجرای حاکمیت الله در زمین از سوی عده‌ای از انسان‌ها دلالت دارند که از نظر می‌گذرند:

۱. مُلک عظیم الهی آل ابراهیم ﷺ

﴿ فَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ ءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَءَاتَيۡنَٰهُم مُّلۡكًا عَظِيمًا ﴾.[۱]

چنان که مشاهده می‌شود کریمه مذکور تصریح دارد که خداوند متعالی علاوه بر اعطای کتاب و حکمت به آل ابراهیم ﷺ، مُلکی عظیم نیز در اختیار ایشان قرار داد که همان حکومت آنان بر مردم بود.[۲] نیز روشن است که این ملک عظیم حاصل تلاش و مجاهدت آل ابراهیم ﷺ نبود؛ بلکه یک موهبت خداوندی بود که به قصد قرار گرفتن ایشان در جایگاه عینیت‌بخشی به حاکمیت الله به آن‌ها اعطا شد.

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۴. « ما به آل ابراهیم ﷺ کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن‌ها قرار دادیم »

۲. برای تفصیل بیشتر ر.ک: المیزان، ج۴، ص۳۷۷.

۲. حاکمیت طالوت، داود و سلیمان ﷺ

﴿ وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَعَلَ فِيكُمۡ أَنۢبِيَآءَ وَجَعَلَكُم مُّلُوكٗا وَءَاتَىٰكُم مَّا لَمۡ يُؤۡتِ أَحَدٗا مِّنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾.[۱]

از این آیه کریمه معلوم می‌شود که خداوند به بنی‌اسرائیل در برهه زمانی پیش از حضرت موسی ﷺ حاکمیتی را اعطا کرد که به احدی از جهانیان نداده بود و این حاکمیت مثل حاکمیت معمول سلاطین و پادشاهان با زر و زور حاصل نشده بود. ظاهراً مقصود از این حاکمیت، همان حاکمیتی است که به وسیله جناب طالوت و بعد از ایشان حضرت داود و حضرت سلیمان ﷺ میان بنی‌اسرائیل برقرار گردید.[۲]

۳. موهبت الهی مُلک به حضرت یوسف ﷺ

﴿ رَبِّ قَدۡ ءَاتَيۡتَنِي مِنَ ٱلۡمُلۡكِ وَعَلَّمۡتَنِي مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِۚ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَنتَ وَلِيِّۦ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴾.[۳]

---

۱. سوره مائده، آیه ۲۰. « (به یاد آورید) هنگامی را که موسی ﷺ به قوم خود گفت ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکّر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد (و زنجیر بندگی و اسارت فرعونی را شکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار قرار داد و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یك از جهانیان نداده بود »

۲. ر.ک: المیزان، ج۵، ص۲۸۷.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۱. « پروردگارا! بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خواب‌ها آگاه ساختی. ای آفریننده آسمان‌ها و زمین! تو ولیّ و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی. مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق کن »

این آیه سخن حضرت یوسف ﷺ در مناجات با خداست که نشان می‌دهد گرچه در ظاهر، جریان به پادشاهی رسیدن حضرت یوسف ﷺ در یک چرخه طبیعی از درون زندان اتفاق افتاده است، حقیقتِ حاکمیت او بر مصر، بنا به مشیت پروردگار و به نصب خداوند متعالی بوده است. به تعبیر دیگر هر چند علل و اسباب مختلفی دست در دست هم گذاشتند تا یوسف ﷺ به پادشاهی مُلک مصر دست یابد، علت العلل و مسبب الاسباب رسیدن حضرت یوسف ﷺ به این مهم، خداوند متعالی بود. حضرت یوسف ﷺ با کنار هم قرار دادن مُلک مصر و علم تعبیر خواب در عبارت ﴿ ءَاتَيۡتَنِي مِنَ ٱلۡمُلۡكِ وَعَلَّمۡتَنِي مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِ ﴾ اعطای مُلک را از قبیل تعلیم تأویل احادیث می‌شمارد؛ بدین معنا که آن گونه که تأویل احادیث و علم تعبیر خواب را خداوند سبحان به واسطه شایستگی‌های جناب یوسف ﷺ به ایشان عطا کرد، مُلک مصر و مقام حاکمیت بر خلائق را نیز خداوند به وی داد.

۴. انتخاب الهی طالوت به پادشاهی بنی‌اسرائیل

﴿ وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ بَعَثَ لَكُمۡ طَالُوتَ مَلِكٗاۚ قَالُوٓاْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ عَلَيۡنَا وَنَحۡنُ أَحَقُّ بِٱلۡمُلۡكِ مِنۡهُ وَلَمۡ يُؤۡتَ سَعَةٗ مِّنَ ٱلۡمَالِۚ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰهُ عَلَيۡكُمۡ وَزَادَهُۥ بَسۡطَةٗ فِي ٱلۡعِلۡمِ وَٱلۡجِسۡمِۖ وَٱللَّهُ يُؤۡتِي مُلۡكَهُۥ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ﴾.[1]

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۷. « و پیامبرشان به آن‌ها گفت: خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است. گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با این که ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد. گفت: خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم وسعت بخشیده است. خداوند ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد و احسان خداوند، وسیع است و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است »

بنی‌اسرائیل در برهه‌ای از جریان زندگی‌شان به قدری سقوط کردند که از مشرکان هم بدتر شدند. اگر فرعون و نمرود در حق مردم ظلم و ستم روا می‌داشتند، این جنایات را به نام خودشان انجام می‌دادند؛ اما بنی‌اسرائیل به نام دین خدا و با برتر خواندن قوم و نژاد خویش بر مردم ستم می‌کردند و از هیچ کس و هیچ چیز ابا نداشتند. آنان تسلط بر مردم را یک مزیت خداوندی برای خودشان می‌پنداشتند تا آن جا که حاکمیت پیامبران علیهم‌السلام را نمی‌پذیرفتند و قدرت و حکومت را در غیر پیامبر جستجو می‌کردند؛ یعنی با وجود آن که در مسیر انجام وظیفه انبیا علیهم‌السلام مقام حاکمیت نیز از آن ایشان بوده است، زمانی شرایط بنی‌اسرائیل به گونه‌ای شده بود حاکمیت و قدرت را از نبوت جدا کرده بودند.

آیه مذکور سوره بقره به درخواست بنی‌اسرائیل از پیامبرشان برای مبعوث شدن شخصی به عنوان فرمانده قتال فی سبیل الله اشاره دارد که خداوند سبحان نیز طالوت را برایشان مبعوث کرد و به تعبیر آیه شریفه او را « مَلِک » قرار داد که با توجه به الهی بودن این انتخاب، همان مظهر اجرای حاکمیت خدا می‌شود. اما بنی‌اسرائیل طالوت را نپذیرفتند و از پذیرش ولایت او سر باز زدند. در هر حال مطابق این آیه مقام حاکمیت و ولایت الله در میان بنی‌اسرائیل به جناب طالوت رسید و او در زمره کسانی بود که به عنوان مظهر حاکمیت خدا در زمین مبعوث شد.

۵. حضرت داود علیه‌السلام و مقام ملوکیت و خلیفة اللهی

﴿ فَهَزَمُوهُم بِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُۥدُ جَالُوتَ وَءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَهُۥ مِمَّا يَشَآءُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾.[1]

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۱. « سپس به فرمان خدا، آن‌ها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند و داود علیه‌السلام طالوت (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر طالوت بود) را کشت و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید و از آن چه می‌خواست به او ←

این آیه که در ادامه آیات پیش‌گفته درباره طالوت آمده است نیز از اعطای مُلک به حضرت داود ﷺ حکایت دارد که خداوند متعالی او را پس از طالوت، به عنوان مظهر حاکمیتش میان بنی‌اسرائیل قرار داد. در آیه دیگری جریان حاکمیت داود ﷺ این گونه گزارش شده است: ﴿ يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوۡمَ ٱلۡحِسَابِ ﴾.[1] این آیه بر مقام خلیفة اللهی حضرت داود ﷺ در زمین صراحت دارد و این که خداوند ایشان را به حکم کردن میان مردم مأمور ساخت. « فاء » در ﴿ فَٱحۡكُم ﴾ تفریع است و به این مطلب اشاره دارد که حکمرانی میان مردم فرع بر مقام خلیفة اللهی داوود ﷺ است و اگر این جایگاه وجود نداشت، مقام حکمرانی نیز مطرح نمی‌شد.

نتیجه بحث: از آن چه بیان شد معلوم گردید که مظاهر اجرایی حاکمیت خداوند متعالی در میان خلائق، انبیاء الهی ﷺ و اوصیاء ایشانند. به تعبیر دقیق‌تر تحقق نظام حاکمیتی الله بر روی زمین منحصراً توسط پیامبران الهی ﷺ و پس از ایشان، جانشینان آن‌ها صورت می‌پذیرد. در بخش نخست کتاب نیز به تفصیل ثابت گردید که در زمان غیبت حجت الهی ﷺ فقهاء جامع الشرایط به فرمان خود امام معصوم ﷺ عهده‌دار این مسؤولیت خطیرند و تبیین شد که برخی اختلاف‌ها در مسأله ولایت فقیه یک اختلاف صغروی است و در کبرای مسأله خدشه و اختلافی وجود ندارد.

تعلیم داد. و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را فساد فرامی‌گرفت؛ ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد »

۱. سوره ص، آیه ۲۶. « ای داود ﷺ! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد. کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند »

نکته ۱. دلیل تأکید بر شخصیت بشری انبیاء ﷺ: این که گفته شد تحقق حاکمیت الله روی زمین حتماً باید توسط افراد بشر صورت پذیرد و قرار گرفتن عنصری غیر بشری در رأس تشکیلات مدیریتی برای انسان‌ها غیر قابل قبول است، بدان جهت است که هدف انبیاء ﷺ علاوه بر ابلاغ پیام‌های وحیانی به جامعه بشری، تربیت انسانی و جامعه‌سازی است و این تربیت و جامعه‌پروری جز از طریق بشر نمی‌تواند صورت پذیرد. تأکید ذات اقدس الهی بر جنبه بشری انبیاء ﷺ نیز به جهت همین نقش مدیریتی ایشان در جامعه است، مانند امر خدا به پیامبر ﷺ که خطاب به مردم بر بشر بودن خودش تأکید کند: ﴿ قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ ﴾.[1] اگر هدف از ارسال رسل، صِرف پیام‌رسانی به بشر بود، ارسال فرشته و موجوداتی غیر از بشر برای انجام این کار نیز کافی بود؛ لکن خداوند سبحان افرادی را برای اصلاح و تربیت مردم مبعوث کرد که الگوهای جامعه بشری در اجرای فرامین وحیانی باشند: ﴿ لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ﴾[2] تا هم‌جنسی آنان با عموم افراد بشری، مردم را بر آن دارد که با مشاهده آموزه‌های الهی در وجود این ذوات مقدس، بر طبق اصل محاکات از ایشان دنباله‌روی کنند و سعی در تطابق وجود خویش با خصوصیات پیامبران داشته باشند.

شبیه سخن پیش الذکر پیامبر اکرم ﷺ در آیات دیگری از زبان همه انبیا ﷺ نقل شده است که خود را به عنوان بشری مانند دیگر انسان‌ها معرفی کرده‌اند: ﴿ قَالَتۡ رُسُلُهُمۡ أَفِي ٱللَّهِ شَكّٞ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يَدۡعُوكُمۡ لِيَغۡفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُؤَخِّرَكُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ قَالُوٓاْ إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا

---

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۱. « مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا ﷺ سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند »

تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ۞ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۖ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَٰنٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴾.[1] در آیه نخست به این ذهنیت امت‌ها اشاره شده است که پیامبر باید موجودی فرابشری باشد تا بتواند هدایت و مدیریت بشر را بر عهده بگیرد. در آیه دوم نیز بلافاصله پاسخ پیامبران ﷺ آمده است که بر بشر بودن خویش تأکید می‌ورزیدند؛ اما خاطرنشان می‌ساختند که آن‌ها بشری مورد عنایات ویژه خدایند.

بر این اساس اصرار بر بشر بودن پیامبران ﷺ به دلیل قرار گرفتن ایشان در جایگاه مدیریت بشر است تا ضمن اتمام حجت بر مردمان، راه اشکال تراشی بر ایشان مسدود گردد و غیر بشری بودن رسول، بهانه‌ای برای اطاعت نکردن از وی نگردد.

نکته ۲. ضروری بودن اعطای خصوصیات به پیامبران: بشر بودن انبیاء الهی ﷺ به معنای نفی امتیازات فوق بشری از ایشان نیست؛ بلکه علاوه بر وجود تمام خصوصیات بشری در انبیا ﷺ، هر یک از ایشان یک سلسله ویژگی‌های متمایز کننده داشتند که به واسطه لطف خداوندی به ایشان عطا شده بود. اصلاً لازم پیغمبر شدن انبیا ﷺ، اعطای خصوصیات خاص به ایشان است، زیرا در غیر این صورت تبعیت

---

۱. سوره ابراهیم، آیات ۱۰ و ۱۱. « رسولان آن‌ها گفتند: آیا در خدا شكّ است؟ خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است؛ او شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را ببخشد و تا موعد مقرّری شما را باقی گذارد. آن‌ها گفتند: (ما این‌ها را نمی‌فهمیم، همین اندازه می‌دانیم که) شما انسان‌هایی همانند مایید. می‌خواهید ما را از آن‌چه پدرانمان می‌پرستیدند بازدارید. شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید. ❋ پیامبرانشان به آن‌ها گفتند: ما جز بشری همانند شما نیستیم؛ ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته بداند)، نعمت می‌بخشد (و مقام رسالت عطا می‌کند) و ما هرگز نمی‌توانیم معجزه‌ای جز بفرمان خدا بیاوریم. (و از تهدیدهای شما نمی‌هراسیم) افراد باایمان باید تنها بر خدا توکّل کنند »

و اطاعت امروز ما پس از ۱۴۰۰ سال از بشری که هیچ تفاوتی با ما نداشته قابل قبول نخواهد بود و وجود همین امتیازات خاصّ نهفته در وجود مقدس انبیا ﷺ ـ علاوه بر دارا بودن ویژگی‌های جنس بشری ـ سبب شده است که تا به امروز از ایشان به بزرگی یاد شود.

فصل سوم

بررسی چند پرسش درباره مظاهر اجرایی حاکمیت الله

از مجموع مباحث گذشته روشن شد که اجرای حاکمیت الله در زمین توسط افرادی از بشر صورت می‌پذیرد که مظهر حاکمیت خدایند. هم مستندات قرآنی امکان این امر و هم دلایل قرآنی وقوع آن در دو فصل تبیین شد. همان گونه که پیشتر در مقدمه گفته شد در آخرین فصل این بخش در نظر است که چند پرسش اساسی مطرح درباره مبحث مظاهر حاکمیت الله در زمین را ذکر و پاسخ‌های مناسب آن را ارائه کنیم.

۱. مظهریت حاکمیت خدا و حصر آن در تعیین الهی

اولین سؤال اساسی مطرح درباره مظاهر اجرایی حاکمیت این است که آیا اجرای حاکمیت در زمین منحصر در افراد تعیین شده خداوند است یا افراد دیگر بشر نیز می‌توانند به اِعمال این حاکمیت بپردازند.

نفی حاکمیت از غیر مظاهر خداوندی در بیان قرآن: پاسخ این پرسش را در این آیه می‌توان یافت که می‌فرماید: ﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا مُّبِينًا ﴾.[1]

برخی معتقدند که لزوم استقرار نظام حاکمیت الله را با استفاده از آیات قرآن می‌توان ثابت کرد؛ اما نفی حاکمیت از دیگران، در قرآن نیامده است، از این رو امکان برپایی نظام‌های بشری را برای تعیین سرنوشت یک جامعه در کنار نظام حاکمیتی الله درست و جایز بدانند. علاوه بر آیات بسیاری که در بخش اول در ارتباط با منفی بودن رجوع به حاکم غیر الهی و نامشروع بودن نظام مدیریتی غیر از نظام مدیریت دینی عنوان گردید، در کریمه مذکور سوره احزاب حکمرانی کسانی غیر از مظاهر تعیین شده و منصوب خداوند نفی شده است، به همین دلیل برای تبیین بطلان تفکر امکان حاکمیت مردم بر مردم در کنار نظام‌های حاکمیت الهی که متاسفانه در اندیشه برخی از شیعیان نیز رواج یافته است، می‌توان به این قبیل آیات استناد کرد.

در آیه مذکور حاکمیت هر جریان و عنصری که جز از طریق وحی انتخاب گردد را مردود می‌شمارد و برای مردم در انتخاب حاکم هیچ امتیازی قائل نمی‌گردد، چنان که مقصود از واژه « امر» در آن، امور اجتماعی است و همان گونه که در توضیح سخن نورانی رسول خدا ﷺ که فرمود: ﴿ مَنْ

---

۱. سوره احزاب، آیه ۳۶. « هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است »

أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ »[1] گفته شد[2]، مراد از اهتمام به امور مسلمانان، اهتمام در امور اجتماعی است و با توجه به این روایت، مشارکت در برنامه‌های اجتماعی لازم و ضروری است. نیز باید توجه داشت که دعوت به مشارکت در امور اجتماعی در فرمایش پیامبر ﷺ منافاتی با نفی اختیار مردم در انتخاب ولیّ ندارد، زیرا نصب ولیّ و مظهر حاکمیت الهی، از آنِ خداست و مشارکت در امور اجتماعی تکلیف مردم است و این مشارکت چیزی غیر از اعطای حقّ ولایت به حاکم است.

پذیرش ولایت غیر معصوم در دوران حضور امام معصوم ﷺ جایز نیست، هر چند ولیّ الله ﷺ به خاطر شرایطی، امکان و توان اعمال ولایت را نداشته باشد، چه ولایت جزء ذات ولیّ الله ﷺ است و عدم اِعمال ولایت به معنای ولایت نداشتن نیست، چنان که پس از شهادت امیر المؤمنین ﷺ، حسنین ﷺ هر دو دارای مقام ولایت بودند؛ اما به واسطه مشیت خداوندی بعد از امامت امام مجتبی ﷺ، وجود نازنین سید الشهداء ﷺ اعمال ولایت نمی‌کردند؛ با وجود این طبق اعتقاد ما امام حسین ﷺ همانند امام حسن ﷺ امام و ولیّ جامعه اسلامی بودند، بنابراین عدم اعمال ولایت ولیّ الله ﷺ دلیل مراجعه به غیر نیست. عدم جواز اطاعت از غیر فقیه جامع الشرایط در دوران غیبت امام عصر ﷺ نیز بر اساس همین مبناست.

نتیجه آن که کسانی که با طیب خاطر و از روی رضایت به سمت پذیرش نظام حاکمیتی غیر الهی گام برمی‌دارند، در پیشگاه خداوند مسؤولند و آن‌هایی که به خدمت دستگاه ظالم غاصبان

---

۱. الکافی، ج۲، ص۱۶۳.

۲. ر.ک: همین نوشتار، ص۵۳.

ولایت امیر المؤمنین علی ﷺ و پس از آن بنی‌امیه و بنی‌عباس درآمدند و در زمان غیبت حضرت حجت ﷺ ولایت پیشوایان جائر را پذیرفتند، خود را به ضلالت و گمراهی افکنده‌اند.

۲. ملاک و معیار پذیرش مظهر حاکمیت الله

آیا برای شناخت مظهر حاکمیت الله ملاک و معیاری وجود دارد یا این که صِرف ادعای یک فرد یا جریان مبنی بر دارا بودن مقام خلیفة اللهی کفایت می‌کند؟ وجود سلاطین و امپراطوری‌هایی که در طول تاریخ تحت عنوان فردی الهی و ربانی بر مردم مسلط شده، به عیاشی و شهوت‌رانی و جنایت علیه انسانیت پرداختند، موجب می‌شود که عقل آدمی هیچ‌گاه یک ادعای صرف را بر نتافته، دنبال یک معیار اساسی برگرفته از آیات قرآن و سنت معصومان ﷺ باشد. دو ملاک از ملاک‌های شناخت مظاهر حاکمیت الهی در سوره مبارکه انبیاء این گونه بیان شده است: ﴿ وَجَعَلْنَٰهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا عَٰبِدِينَ ﴾.[۱]

یک. **جعل خدا**: خداوند متعالی در این کریمه به جعل افرادی به عنوان امام اشاره می‌کند: ﴿ وَجَعَلْنَٰهُمْ أَئِمَّةً ﴾ که نشان می‌دهد خداوند برای اجرای حاکمیتش انسان‌هایی را قرار داده است. جعل الهی بر دو قسم است: جعل عام و جعل خاص. جعل عام آن است که نسبت به تمام شؤون تکوینی و ساختاری عالم وجود صورت می‌گیرد و به تعبیر دیگر، اثربخشی تمام علت‌ها و مؤثر بودن

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳. « و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیك و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند »

جمیع اسباب در عالم وجود و عرصه هستی، منوط به جعل خداوند است. رطوبت آب، سوزندگی آتش و برّندگی شمشیر همه به جعل عام خداوند و ناشی از آن است، از این روست که گفته می‌شود علت العلل ذات اقدس خداست و می‌بینیم که در آیاتی از قرآن خداوند همه کارها را به خودش نسبت می‌دهد، مثلاً قتال مؤمنان با مشرکان را در جنگ بدر و حتی خاک انداختن پیامبر ﷺ به چشم مشرکان را به خودش نسبت می‌دهد: ﴿ فَلَمۡ تَقۡتُلُوهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمۡۚ وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ ﴾.[1] این‌ها از آن جهت است که تمام سلسله علل و اسباب در نهایت به خدا منتهی می‌شود.

از موارد جعل عام خداوند متعالی آن جاست که می‌فرماید ما فرعونیان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دوزخ دعوت می‌کنند: ﴿ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ ﴾[2]، چه مقصود از امام و پیشوا قرار دادن فرعونیان، پیشکسوتی در فسق و فجور است و از آن جا که جریان استکبار و فسق و فجور یک جریان ذاتی در بشر نیست، جعل این آیه نمی‌تواند، جعل خاص باشد؛ بلکه به دلیل آن که در اندیشه توحیدی، ذاتی انسان‌ها کرامت، عدالت، صلح، نوع دوستی و صداقت است: ﴿ وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا

---

۱. سوره انفال، آیه ۱۷. « این شما نبودید که آن‌ها را کشتید؛ بلکه خداوند آن‌ها را کشت. و این تو نبودی (ای پیامبر که خاك و سنگ به صورت آن‌ها) انداختی؛ بلکه خدا انداخت »

۲. سوره قصص، آیه ۴۱.

تَفۡضِيلٗا ﴾[1و2] باید گفت چون یک سلسله اسباب و علل طبیعی، افسون خواهی‌ها و طغیان غرائز و شهوات با همراهی نفس انسانی فرعونیان را به سمت کفر و فسوق و استکبار سوق داده است، خداوند از آن به جعل یاد کرده که همان جعل عام الهی است که تحت قانون کلی نظام خلقت اتفاق افتاده است.

در برابر جعل عام، جعل خاص پروردگار است که نسبت به مسائلی اتفاق می‌افتد که اراده خداوند درباره آن‌ها به طور مستقیم و بی‌واسطه محقق می‌گردد، مانند جعل قرآن، احکام دین و بعثت انبیا و اولیا ﷺ، چنان که درباره امامت حضرت ابراهیم ﷺ می‌فرماید: ﴿ وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾.[3]

---

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰. « ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و آن‌ها را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم »

۲. از وجوه بطلان اندیشه انسان‌شناسی اومانیسم در برابر انسان‌شناسی اسلامی و الهی آن است که اومانیسم، اصل در انسان را شرارت و رذالت و گرگ‌صفتی می‌پندارد؛ حال آن که مطابق آیه فوق الذکر نظر قرآن عکس آن است. توجه به این نکته که تفکر مدرنیته بر چنین شالوده‌های کثیف وآلوده‌ای بنا شده است، روشن می‌سازد که دفاع روشنفکران از این طرز تفکر حاکی از پلیدی فکر ایشان و ذلت آن‌ها در برابر این سخنان خالی از اندیشه الهی است؛ در حالی که معارف ناب اسلامی که ریشه در منطق وحی دارند، از چنان پاکی‌ای برخوردارند که هیچ تفکری قدرت تقابل با این منطق قوی دینی را ندارد.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴. « (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم ﷺ را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم ﷺ عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده). خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاك و معصوم باشند، شایسته این مقامند ».

همین گونه است درباره حضرت داود ﷺ که می‌فرماید: ﴿ يَـٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَـٰكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ﴾.[1]

بر این اساس جعل در آیه پیش الذکر سوره انبیاء که درباره انبیا و اولیا ﷺ به کار رفته جعل خاص است و نتیجه سخن آن که انبیاء و اولیاء ﷺ افرادی‌اند که در اصل جریان نبوت و امامت و امتیاز رهبری به خداوند متصلند و اسباب دیگری در رهبری ایشان نقش ندارد.

ساختاری بودن جایگاه امامت نه انتخاب و انتصاب: اگر در جریان گزینش یک فرد برای تصدی یک جایگاه، ویژگی‌های تمام گزینه‌ها مساوی باشد، گزینش به دو صورت انتخاب یک گزینه به وسیله تمام جریان‌ها یا انتصاب آن به دست یک جریان و بدون دخالت دادن دیگران صورت می‌گیرد. اعتقاد اهل سنت درباره جریان نبوت و امامت، این گونه است که تفاوتی بین پیامبر اکرم ﷺ و ابوجهل نیست؛ مگر آن که خداوند پیامبر ﷺ را به نبوت مبعوث ساخت و ابوجهل را برای این منصب انتخاب نکرد. اما شیعیان پیامبر ﷺ و امام ﷺ را ساخته دست خدا برای تصدی جایگاه عینیت‌بخش به حاکمیت الله در زمین می‌داند و معتقدند که پیامبر و امام ﷺ نه تنها در دنیا که قبل از خلقت، حائز رتبه رسالت و امامت بوده‌اند، چنان که فرمایش رسول خدا ﷺ است که من پیغمبر بودم زمانی که آدم ﷺ میان آب و گل بود و هنوز خلق نشده بود: ﴿ كُنْتُ نَبِيّاً وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّين ﴾.[2]

---

۱. سوره ص، آیه ۲۶. « ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد »

۲. عوالی اللآلی، ج۴، ص۱۲۱. المناقب، ج۱، ص۲۱۴. در مسند ابن حنبل « بین الروح و الجسد » آمده است، حدیث ۱۶۶۷۵.

تـا ظـن نـبـری کـه مـا زآدم بـودیـم　　روزی کـه نـبـود آدم آن دم بـودیـم

بی‌زحمت عین و شین و قاف و گل و دل　　مـعشـوقـه و ماه و عشق همدم بودیم

علاوه بر سخن پیش‌گفته رسول خدا ﷺ فریقین ذیل کریمه شریفه: ﴿ فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٍ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴾[1] نقل کرده‌اند که مقصود از کلماتی را که توبه جناب آدم ؑ به واسطه آن‌ها مقبول درگاه حق افتاد، انوار مقدس خمسه طیبه دانسته‌اند.[2] نتیجه آن که ذوات مقدس معصومان ؑ قبل از وجود یافتن در عالم دنیا، بعثت تکوینی داشته‌اند، هر چند اعلام بعثت تشریعی ایشان در عالم دنیا و در ارتباط با رسول خدا ﷺ روز مبعث و در مورد امیر المؤمنین ؑ روز غدیر اتفاق افتاده است. پس در جریان عظیم غدیر خم، پیامبر ﷺ حضرت علی ؑ را به امامت منصوب نکردند؛ بلکه مخلوقِ مصنوعِ پروردگار و فرزندان پاک آن حضرت ؑ را به عنوان مظاهر اجرایی حاکمیت الله به مردمان معرفی کردند.

ساختاری بودن امامت، لازمِ وحی خدا به او: چرا انسان امروز که حاضر نیست به پنجاه سال قبل برگردد و مانند مردم آن زمان زندگی کند، باید در مسائل زندگی‌اش از افرادی که ۱۴۰۰ سال پیش زندگی می‌کردند، فرمان‌بری کند؟ چرا وحی تنها به آن افراد خاص صورت گرفته است؟ آیا خداوندِ صاحب قدرت مطلق، توان وحی بر بشر امروز را ندارد؟ آیا بشر نمی‌تواند بدون نیاز به وحی بر اساس فطریات درونش زندگی کند؟

---

۱. سوره بقره، آیه ۳۷. « سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت (و با آن‌ها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت، چه خداوند توبه‌پذیر و مهربان است »

۲. از شیعه: نور الثقلین، ج۱، ص۶۷. از اهل سنت: الدر المنثور، ج۱، ص۶۱.

پاسخ تمام این پرسش‌ها در ساختاری دانستن جایگاه حاکمیت و امامت است. اعتقاد به غیر ساختاری بودن جایگاه امامت، موجب وارد آمدن اشکال در عدل الهی است، چه نزول وحی باید بر اساس دلیلی صورت پذیرد و لازمِ غیر ساختاری دانستن امامت بی‌دلیل و حکمت بودن نزول وحی بر برخی انسان‌هاست. از آن جا که در جسم ما و اولیاء الله ﷺ تفاوتی نیست تا به آن‌ها وحی شود، باید تفاوت مورد نظر را در ساختار روحانی اولیاء الله ﷺ و غیر ایشان بدانیم؛ یعنی علت وحی به اولیا ﷺ آن است که برای دریافت وحی ساخته شده‌اند. دانستن معنای دقیق بخش پایانی آیه که می‌فرماید: ﴿ وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا عَٰبِدِينَ ﴾ منوط به ساختاری دانستن جایگاه امامت است.

بر این اساس ساختاری بودن جایگاه امامت مربوط به روح شخصیت معصوم ﷺ است نه جسم مادی وی. بدین معنا که ارواح طیبه معصومان ﷺ ساخته شده برای تصدی جایگاه حاکمیت پروردگار روی زمین است. بیشتر آن که متکلمان درباره روح معتقدند که خداوند در عالم ارواح و پیش از آفرینش جسم، روح را آفریده است و بر همین اساس به عالم ذر معتقدند و این که خداوند پس از آفرینش اجسام، ارواح انسان‌ها را به ایشان منتقل کرده است. در مقابل، فلاسفه معتقدند که پیدایش روح جریانی مثبت است که نتیجه کمالِ جنین در سن چهار ماهگی است؛ یعنی تنها پس از رسیدن جنین به چهار ماهگی است که روح در آن به وجود می آید و پس از فانی شدن جسم نیز موج مثبت وجود آدمی که همان روح است باقی می‌ماند. این سخن معنای همان تعبیر معروف فلاسفه است که « الروحُ جسمانیةُ الحدوثِ و روحانیةُ البقاءِ ».

با توجه به آن چه درباره مسأله ساختاری بودن امامت گفته شد قبول نظریه فلاسفه در مورد معصومان ﷺ و افراد دارای امامت ساختاری، منطقی نمی‌نماید، به ویژه آن که در روایت مذکور پیامبر ﷺ ملاحظه شد که آفرینش ارواح طیبه معصومان ﷺ قبل از خلقت اجسام و ابدان این بزرگواران بوده است.[1]

یادکردنی است که گرچه ذوات مقدس انبیا و اولیا ﷺ ساخته شده برای امامتند، زمان شروع رسالت و امامت ایشان منوط به اراده پروردگار است. اگر بشر برای رسیدن به کمال از نقطه صفر طی طریقش را آغاز می‌کند و در نهایت به ۹۹ می‌رسد، نقطه آغازین حرکت انبیا و اولیا ﷺ نقطه صد است. این نقطه درباره حضرت ابراهیم ﷺ پس از آزمایش‌های متعدد و در هنگامه کهولت سن ایشان رخ داد، همان طور که خداوند فرمود: ﴿ وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ﴾[2] و در مورد وجود نازنین جواد الائمه ﷺ در هشت سالگی و درباره امام عصر ﷺ در پنج سالگی ایشان محقق گردید. در مورد اهل بیت ﷺ این نقطه همان جایگاهی است که به فرموده امام هادی ﷺ هیچ طمع‌کننده‌ای نمی‌تواند در آن طمع کند: ﴿ لايَطمَعُ في اِدراكِه طامِعٌ ﴾[3] و همان جاست که امام صادق ﷺ فرمود ما را در رتبه مخلوقات قرار دهید؛ آن گاه هر چه درباره ما

---

۱. حتی در روایات است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اولین مخلوق خدا روح من بوده است: ﴿ اوّلُ ما خَلَقَ اللهُ روُحي ﴾ (بحارالانوار، ج۵۴، ص۳۰۹)

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴. « (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم ﷺ را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. آن گاه خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.

۳. البلد الامین، ص۳۰۰. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

می‌خواهید بگویید: ﴿ اِجعَلونا مَخلوُقین وَ قوُلوُا فینا ما شِئتُم ﴾.[1] البته اگر نقطه آغاز طی طریق کمال معصوم از صد باشد، حوزه تکلیف آن بزرگواران نیز بسیار دشوارتر است، مثل آن که دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد، نسبت به دانش آموز کلاس اول ابتدایی با دشواری بیشتری روبه‌روست.

دو. هدایت‌گری مردم: ویژگی مهم انسان‌ها و شخصیت‌هایی که به جهت عینیت‌بخشی به حاکمیت الله در زمین انتخاب شده‌اند، هدایت‌گری به سبب امر الهی است: ﴿ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا ﴾. به تعبیر دیگر امر پروردگار ابزاری است که مظاهر اجرایی حاکمیت به سبب این ابزار به هدایت مردم مشغول می‌گردند. علی‌رغم آن که برخی از مفسران « باء » در ﴿ بِأَمۡرِنَا ﴾ را به معنای « الی » دانسته‌اند[2]، صحیح آن است که این « باء » را سببیه بدانیم، چنان که مرحوم علامه ﷺ نیز همین نکته را افاده کرده‌اند.[3] مقصود از این امر نیز با توجه آیه معروف سوره یس که می‌فرماید: ﴿ إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴾[4] تکوین و اراده خدا معنا می‌کنیم؛ یعنی ذات اقدس پروردگار هرگاه صورت دادن جریانی را در هستی، به طور مستقیم و خارج از سلسله اسباب طبیعی اراده کند، امر خدا همان اراده اوست و به صرف اراده خدا هر چیزی به وجود می‌یابد.

---

۱. بصائر الدرجات، ص۲۳۶. بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۷۹.

۲. مفاتیح الغیب، ج۲۲، ص۱۶۱. التفسیر المنیر، ج۱۷، ص۸۹.

۳. المیزان، ج۱۴، ص۳۰۴.

۴. سوره یس، آیه ۸۲. « فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: موجود باش. آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود »

اعتقاد به دو عالم خلق و عالم امر، ناشی از اراده خدا در تکوین است: عالم خلق عالمی است که پیدایش موجودات در آن معلول طبیعت و بر اساس سلسله اسباب و مسببات است، چنان که در روایت است که خداوند ابا دارد از این که امور در غیر از مسیر اسباب و علل خاص خودش انجام شود: ﴿ أبي اللهُ أن يجريَ الأمورُ اِلا بِاَسبابٍ ﴾[1] و این تنها مربوط به عالم خلق است. عالم امر نیز عالمی است که بر اساس امر و اراده ذات اقدس الله به وجود آمده است.

نتیجه آن که سببیه بودن « باء » در ﴿ بِأَمْرِنَا ﴾ به این معناست که ویژگی هدایتگری امامان و قدرت و توان ایشان در جریان رهبری ناشی از ویژگی های ساختاری آن ها است که با اراده تکوینی خدا محقق می شود.

۳. اِعمال حاکمیت مظاهر اجرایی و حقّ حاکمیت الله

اجرا و اِعمال حاکمیت خداوند متعالی در زمین از طریق مظاهر اجرایی معین خدا، به معنای واگذاری حق حاکمیت از طرف خدا به بشر و انتقال جریان حاکمیت به انسان نیست، چه حق حاکمیت از حقوق ذاتی خداوند متعالی است. بیشتر آن که اعتقاد به وحدانیت ذات اقدس الله و تثبیت توحید خداوند متعالی، پذیرش مسائلی دیگر را درپی دارد که از جمله آن‌ها پذیرش حقوق ذاتی خداوند است. حقوق ذاتی چنان که از نام آن نیز مشهود است، ریشه در ذات اقدس الله دارند و از عوارض و لوازم توحید به شمار می‌روند، به همین دلیل انفکاک آن‌ها از خدا و انتقالشان به غیر خدا ناشدنی

---

۱. الکافی، ج۱، ص۱۸۳.

است. به دیگر سخن برخلاف حقوق انسان‌ها که به اقتضای زندگی بشری آن‌ها تشریع شده است، حقوق الهی مخصوص خداوند و جزء ذات اوست و امر ذاتی غیر قابل انتقال به غیر است.

همه فرقه‌ها و نحله‌ها اسلامی به مسأله انحصاری بودن حاکمیت برای خداوند متعالی معترفند، چنان که گروه گمراه خوارج با طرح شعار « لا حُکمَ الاّ لِلّهِ » که آن را از کریمه شریفه ﴿ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ ﴾[1] گرفته بودند، همین معنا را مطرح می‌کردند. گرچه شعار خوارج در ظاهر سخن صحیحی به نظر می‌رسید، به فرموده امیر المؤمنین ﷺ سخن حقی بود که در جهت باطل از آن بهره‌برداری می‌شد: ﴿کَلمةُ حَقٍ یُرادُ بِها باطِلٌ ﴾[2] که چگونگی آن در ادامه ملاحظه می‌شود:

حق حاکمیت علی الاطلاق و همه جانبه بر موجودات از مهمترین حقوق ذاتی خداوند است که یکی از جنبه‌های جزئی این حاکمیت، حاکمیت بر جمیع شؤون بشر و در مرحله جزئی‌تر حاکمیت و ولایت بر زندگی اجتماعی بشر است که به مظاهر خدا واگذار شده و امام معصوم و حجت بالغه الهی ﷺ به عنوان بنده‌ای از بندگان خدا که برای عینیت‌بخشی به حاکمیت خدا در زمین برگزیده شده، مکلّف به اِعمال ولایت و حاکمیت الهی در زمین است، مثل امیر المؤمنین علی ﷺ به عنوان مظهر اجرای حاکمیت الله مکلّف به انجام این تکلیف و اجرایی ساختن این حاکمیت است.

در نتیجه تعبیر غصب حق امیر المؤمنین ﷺ در جریان سقیفه بنی‌ساعده مطلب را به طور کامل نمی‌رساند، زیرا گرچه جایگاه ولایت در عرصه اجتماع به صورت یک حق نمود پیدا کرده

---

۱. سوره انعام، آیه ۵۷. سوره یوسف، آیات ۴۰ و ۶۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۰ و حکمت ۱۹۸.

است، برای حضرت علی ﷺ جایگاه انجام تکلیف است. لکن همان گونه که در مبحث ماهیت بیعت بیان خواهد شد[1]، عامل منجَّز شدن تکلیف امام ﷺ بر اجرای ولایت، بیعت و پذیرش مردم است و تا پذیرش مردم نباشد، امام ﷺ در عین دارا بودن مقام ولایت، به اجرای آن مکلف نیست. از سوی دیگر به محض پذیرش مردم، امام ﷺ مکلف به اعمال ولایت می‌گردد. فرمایش امیر المؤمنین ﷺ پس از قتل عثمان، در جریان رجوع مردم به آن حضرت برای بیعت با ایشان به عنوان خلیفه پیامبر ﷺ و امیر المؤمنین مؤید این معناست که فرمود: ﴿ أَمَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَي الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَي كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا ﴾[2]، چه حضرت امیر ﷺ نپذیرفتن ولایت بر مردم را موجب عصیان و پدید آمدن حق مؤاخذه برای ذات اقدس الله می‌دانند؛ حال آن که نسبت به حق، مؤاخذه معنا ندارد.

بطلان عقیده مدافعان اندیشه لیبرال دموکراسی: با توجه به آن چه گذشت، بطلان دیدگاه برخی معتقدان اندیشه لیبرال دموکراسی که در عین اعتقاد به خدا، حاکمیت را از آنِ مردم می‌دانند، روشن می‌گردد. توضیح آن که برخی روشنفکران معتقد به لیبرال دموکراسی که به زعم خویش به وجود خدا هم عیقده دارند، از آن جا که نمی‌توانند حاکمیت خدا را نفی کرده، آن را از آنِ مردم

---

۱. ر. ک: ص۸۲، فصل دوم، بخش چهارم.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳ (شقشقیه). « سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم »

بدانند، چه اگر حاکمیت را برای خدا و مردم با هم بدانند، مردم را شریک خداوند قرار داده‌اند، برای تصحیح اعتقاد خودشان و تطبیق نظام توحید با نظام دموکراسی لیبرال، اعلام می‌کنند که خدا حاکمیتش را به بشر منتقل کرده است. این گروه در این ادعا به آیات مربوط به جریان خلیفة اللهی انسان استناد می‌کنند که می‌فرماید: ﴿ وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴾.[1] وجه استدلال به آیه این است که مطابق آن خداوند متعالی با انتصاب انسان به عنوان خلیفة خود در زمین، حق حاکمیتش را به مردم واگذار کرده و آن‌ها را حاکم سرنوشت خویش قرار داده است.

ممکن است گفته شود که مقصود از خلیفه روی زمین در آیه که می‌فرماید: ﴿ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ ﴾ خلیفة الله نیست، زیرا در این صورت باید این گونه می‌فرمود: « انّي جاعلٌ فِي الارضِ خَليفَةَ نَفسي » و مانند آن؛ بلکه مقصود، جانشین موجوداتی است که قبل از آفرینش جناب آدم ﷺ روی زمین زندگی می‌کردند و در اثر فساد و خونریزی منقرض شده بودند، چنان که فرشتگان نیز در خطابشان به خدا که گفتند آیا کسی را قرار می‌دهی که فساد و خونریزی می‌کند: ﴿ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ ﴾ به این مطلب توجه داشتند.

---

۱. سوره بقره، آیه ۳۰. « (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند. (زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم وجود داشتند نیز به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم. پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید »

اولین ایراد این نظر عدم تناسب آن با سخن فرشتگان در ادامه آیه است که خودشان را اهل تسبیح و تقدیس خداوند معرفی کردند: ﴿ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ﴾، چه فرشتگان با بیان این سخن سعی داشتند شایستگی خودشان را به عنوان خلیفه اعلام کنند؛ به این معنا که اگر بناست خلیفه‌ای برای خدا روی زمین معرفی شود، این خلیفه باید اقرب موجودات به ذات اقدس الله و شایسته‌ترین آن‌ها باشد و ما فرشتگان به علت داشتن ویژگی تسبیح و تقدیس و این که تمام وجودمان مملو از عبودیت خداست، شایسته‌ترین افراد برای تصدی خلافت الهی در زمینیم. پس معلوم می شود فرشتگان از کلمه خلیفه، خلفیة الله را فهمیدند نه خلیفه و جانشین نژاد قبل از آدم را.

دلیل دیگر ردّ این احتمال، روایات فراوان وارد در تفسیر این آیه است که اشاره به خلیفة اللهی انسان دارند، از جمله کلامی نورانی از امام صادق ﷺ که در آن موضوع مورد مناقشه ملائکه را خلافت خدا در زمین دانسته‌اند: ﴿ عَنِ الصّادِقِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ ﷺ: إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالى عَلَّمَ آدَمَ ﷺ أسماءَ حُجَجِ اللهِ كُلَّها، ثُمَّ عَرَضَهُم، وَ هُم أرواحٌ، عَلَى المَلائِكَةِ ﴿ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴾ بِأَنَّكُم أحَقُّ بِالخلافَةِ فِي الأرضِ، لِتَسبيحِكُم وَ تَقديسِكُم، مِن آدَمَ ﷺ. ﴿ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ﴾ قَال اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالى: ﴿ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ ﴾ وَقَفوُا عَلى عَظمِ (عَظيمِ) مَنزِلَتِهِم عِندَ اللهِ، عَزَّ ذِكرُه، فَعَلِموُا أنَّهُم أحَقُّ بِأن يَكوُنوُا خُلَفاءَ فِي أرضِهِ، وَ حُجَجَهُ عَلى بَرِيَّتِهِ. ثُمَّ غَيَّبَهُم عَن أبصارِهِم، وَ استَعْبَدَهُم بِوَلايَتِهِم وَ مَحَبَّتِهِم،

وَ قَال لَهُم: ﴿ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ ﴾[1].

آخر آن که چنانچه سؤال شود که اگر تنها حجج الهی خلیفة الله‌اند، چرا در آیه به صورت کلی از مقام خلیفة اللهی بشر سخن گفته است، پاسخ می‌دهیم که این تسمیه از باب تسمیه کل به اسم جزء است.

علامه طباطبایی ﷺ ذیل این آیه به نکته زیبایی اشاره کرده است که نوع استفاده لیبرال دموکرات‌ها از آیه را و این که خداوند بشر را حاکم بر سرنوشت خودش قرار داده است مردود می‌شمارد. مرحوم علامه ﷺ در تبیین علت پرسش فرشتگان از خداوند می‌فرماید از آن جا که در هنگام آفرینش حضرت آدم ﷺ فرشتگان ناظر و شاهد جریان خلقت بودند، از همه درون انسان اعم از قوه عقل و اندیشه و همچنین غرایز و شهوات او مطلع شدند و با توجه به تحلیلی که از بشر کردند به این نتیجه رسیدند که بشری با چنین ویژگی‌ها به محض قرار گرفتن در زمین به فساد و تباهی رو

---

۱. کمال الدین، ج۱، ص۱۳. البرهان، ج۱، ص۱۶۴. « امام صادق ﷺ فرمود: خداوند متعالی اسماء همه حجج الهی ﷺ را به آدم ﷺ تعلیم داد. سپس آن‌ها را در حالی که در عالم ارواح بودند بر ملائکه عرضه کرد ﴿ و به آن‌ها گفت: به من اسماء ایشان را خبر دهید، اگر راست می‌گویید ﴾ که شما به خاطر تسبیح و تقدیستان نسبت به آدم برای خلافت روی زمین شایسته‌ترید. ﴿ ملائکه گفتند: تو منزهی ما علمی نداریم، مگر آن چه تو به ما تعلیم داده‌ای. همانا تو عالم و حکیمی ﴾ خداوند فرمود: ﴿ ای آدم اسامی ایشان را به ملائکه خبر بده. وقتی که آدم ﷺ اسامی آن‌ها را به ملائکه خبر داد ﴾ ملائکه بر عظمت منزلت صاحبان اسما نزد خدا واقف شدند، لذا دانستند که آن‌ها برای این که خلیفه‌های خدا در زمین و حجت‌های او بر مخلوقات باشند، شایسته‌ترند. آن گاه خدا صاحبان اسما را از چشمان ملائکه غایب کرد و از آن‌ها خواست که بر محبت و ولایت ایشان خدا را بندگی کنند. و به آن‌ها گفت: ﴿ آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و می‌دانم آن چه را آشکار می‌سازید و آن چه را مخفی می‌کردید ﴾ »

می‌آورد. علامه ﷺ همچنین اشاره کرده است که ملائکه از نوع زندگی بشر در زمین مطلع بودند و می‌دانستند که حیات بشری جز با تشکیل اجتماعات انسانی امکان پذیر نیست، نظیر زندگی موجوداتِ قبل از خلقت حضرت آدم ﷺ که زندگی آن‌ها نیز بر زندگی مدنی استوار بوده است. از طرف دیگر لازمِ تشکیل زندگی اجتماعی برقرار شدن یک نظام اجتماعی است و این نظام اجتماعی با قدرت یافتن عده‌ای محدود از انسان‌ها و سلطه ایشان بر دیگران همراه خواهد بود. نتیجه این امر چیزی جز به وجود آمدن نزاع و خونریزی و منتهی شدن به فساد و تباهی نیست و این در نهایت به انقراض بشر منتهی می‌گردد. نیز از آن جا که خلیفه باید آیینه تمام‌نمای مستخلَفٌ عنه باشد، فرشتگان فکر می‌کردند که انسان با داشتن ویژگی فساد و خونریزی چگونه می‌تواند، خلیفه خداوند متعالی شود که منزه از هر شر و فسادی است.[1]

خداوند متعالی در پاسخ این شبهه فرشتگان از علم خود به مطلبی سخن می‌گوید که فرشتگان به آن عالم نیستند: ﴿ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴾. معنای اولیه این سخن عدم تحقق تفکر فرشتگان خواهد بود و آن این که خداوند برای جلوگیری از فساد و تباهی بشر، حاکمیت و مدیریت او را خود در دست گرفته است و تنها برای اجرای آن مظاهری از جنس خود آن‌ها را به عنوان خلیفه تعیین کرده است. استفاده این چنینی از آیه عکس استفاده لیبرال‌ها از آن است، چه اگر مدیریت سرنوشت بشر در دست خودش باشد، نتیجه‌ای جز تحقق همان تفکر فرشتگان را همراه نخواهد داشت.

---

۱. المیزان، ج۱، ص۱۱۵.

با توجه به تبیین پیش‌گفته ممکن است پرسش شود که اگر خداوند، خود حاکمیت بشر را در دست گرفته و اجرای آن را به افرادی از بشر به عنوان مظاهر اجرایی حاکمیت سپرده است، چگونه است که در مقام عمل، بشر از ابتدای آمدن حضرت آدم ﷺ به زمین با نزاع هابیل و قابیل که در نهایت به کشته شدن هابیل انجامید تا به امروز که کشتار و جنگ تمام عالم را فراگرفته است، پیوسته مشغول فساد و تباهی بوده و خونریزی ستمکاران صفحات تاریخ را رنگین کرده است. پاسخ این است که علت کارهای ناشایست انسان‌ها ناشی از قوه اختیار و اراده نهفته در جان اوست؛ یعنی خواست خداوند این است که انسان مختار بوده، قدرت انجام دادن کار خیر یا شر را داشته باشد؛ اما این انسان است که با بهره‌برداری ناصحیح از ظرفیت نفس خویش طریق نادرست را پیش گرفته، به سمت ظلمت حرکت می‌کند. با وجود این، مدیریت زندگی بشر توسط خدا و اجرای حاکمیت الله در زمین از طریق اولیاء خدا ﷺ بشر را از انقراض حاصل از شیوع ظلم و فساد رهایی بخشیده و رسالت انبیا ﷺ و هدایت‌گری اوصیا ﷺ در طول تاریخ، ندای باطل فراعنه و نمرودیان را ساکت کرده است. در واقع حاکمیت الهی سبب گشته است تا هرگاه بشر در مرز انحطاط و سقوط قرار گیرد، ندایی الهی راه را بر تحقق این امر سد کند. زندگی بشر آخر الزمان نیز آن چنان رو به فراگیری ظلم و جور گذاشته است که جز ندای روح‌بخش آخرین وصی رسول الله ﷺ حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف راهی برای نجات بشریت وجود ندارد و تنها ظهور موفور السرور آن ولی الله اعظم ﷺ سبب فراگیری نظام حاکمیت الله در اقطار عالم هستی می‌گردد.

خلاصه آن که مقصود از خلیفه خدا، خلیفة الله در اجرای برنامه‌های نظام حاکمیتی الله است نه آن که مظاهر اجرایی حاکمیت خدا شریک او در دارا بودن حق حاکمیت باشند.

دلیل دیگر خلیفة اللهی حضرت آدم ﷺ در آیات بعدی آمده است. خداوند ابتدا از تعلیم اسماء ـ علم به مسمیات اسماء یا علم به حقایق و خواص اشیائی که در عرصه وجودند ـ به حضرت آدم ﷺ سخن به میان آورده و از فرشتگان خواسته است تا از اسماء تعلیم داده شده به آدم ﷺ خبر دهند: ﴿ وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلْأَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِى بِأَسْمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴾.[1] پس از اظهار عجز فرشتگان: ﴿ قَالُوا۟ سُبْحَٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴾[2] خداوند به حضرت آدم ﷺ فرمان می دهد تا اسماء را به ملائکه اعلام کند: ﴿ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ ۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّىٓ أَعْلَمُ غَيْبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ ﴾.[3] در حقیقت توانایی اِنباء و اِخبار در وجود بشر و قدرت انتقال دانسته‌ها و تجربیات و علوم به غیر و سازندگی بر اثر این اِنباء، سبب شایستگی بشر برای تصدی خلافت الهی است. در حالی که فرشتگان تنها قدرت انتقال پیام دارند؛ ولی توانایی اِخبار از دانسته‌های خویش را ندارند، چنان که قرآن کریم را که فرشته وحی آورده است یکسر سخن پروردگار متعالی است که جبرئیل ﷺ آن را به وجود اقدس رسول خدا ﷺ ابلاغ کرده است.[4]

---

۱. سوره بقره، آیه ۳۱.

۲. سوره بقره، آیه ۳۲. « فرشتگان عرض کردند: منزهی تو. ما چیزی جز آن‌چه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی »

۳. سوره بقره، آیه ۳۳. « فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن. هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و نیز می‌دانم آن‌چه را شما آشکار می‌کنید و آن‌چه را پنهان می‌داشتید »

۴. برای اطلاع از پرسش‌های مطرح پیرامون پدیده وحی، ر.ک: تفسیر البیان، آیت الله خوئی ﷺ.

تفاوت اجرای حاکمیت با انتقال حق حاکمیت: باید توجه داشت که تفاوت میان اندیشه لیبرال دموکراسی که معتقد به انتقال حاکمیت به بشر است و مختار ما در این نوشتار که با توجه به آیات و روایات اجرای حاکمیت الله را واگذار شده به بشر می‌دانیم، فراتر از تفاوت در لفظ است: لازم اعتقاد به اندیشه لیبرال دموکراسی انتقال حاکمیت به نوع بشر و رها شدن انسان‌ها به حال خود است؛ به گونه‌ای که به میل و خواست خود سرنوشتشان را تعیین می‌کنند؛ حال آن که بر اساس اندیشه واگذاری اجرای حاکمیت به بشر، تمام انسان‌ها صلاحیت تصدی این جایگاه خطیر را ندارند و تنها به افرادی خاص انتقال می‌یابد که برگزیده ذات اقدس الله‌اند و به منظور قرار گرفتن در جایگاه عینیت‌بخشی به حاکمیت الله ساخته شده‌اند. همچنین در اندیشه واگذاری اجرای حاکمیت به افراد برگزیده خدا برنامه اجرایی این نظام مدیریتی برگرفته از منطق وحی خواهد بود و طریق رضایت خدا در همه برنامه‌ها مدّ نظر قرار می‌گیرد، چه مطابق این اندیشه صاحب‌اختیارْ خداست و اجرای برنامه مورد نظر خدا با مظاهر اجرایی است.

بخش سوم

عناصر حکومت و دولت از منظر قرآن

مقدمه

پس از بحث درباره دو موضوع از موضوعات مطرح در علوم سیاسی (حکومت و مظاهر اجرایی آن) و تبیین اندیشه اسلام پیرامون آن‌ها با استفاده از آیات کریمه قرآن و برخی روایات حضرات معصومان ﷺ، در این بخش یکی دیگر از مباحث مطرح در علوم سیاسی، یعنی بحث عناصر تشکیل دهنده حکومت و دولت را از منظر آیات کریمه قرآن مورد بحث قرار می‌دهیم.

بررسی منابع موجود در علوم سیاسی نشان می‌دهد که در سلسله مباحث این علم، بحث از عناصر دولت پیرامون چهار محور دنبال می‌شود که قوام پایه‌های یک دولت بسته به این چهار امر است: **حاکمیت، قدرت، قلمرو، جمعیت.**[1] محوری‌ترین و اصلی‌ترین عنصر در میان عناصر پیش‌گفته حاکمیت است و سه عنصر دیگر در ارتباط با این عنصر محوری معنا می‌یابند. از آن جا که تمام مباحث دو بخش پیشین، زیرمجموعه مبحث حاکمیت محسوب می‌شوند، در این بخش سه عنصر دیگر را در قالب سه فصل تبیین می‌کنیم:

---

۱. برای تفصیل بیشتر بحث درباره عناصر دولت در مباحث علوم سیاسی، ر.ک: نظریه‌های دولت، وینسنت آندرو (Vincenet Andrew)، ترجمه: حسین بشیریه.

فصل اول: « قدرت » ابزار اجرای حاکمیت در بیان قرآن

فصل دوم: « قلمرو » بستر استقرار حاکمیت در بیان قرآن

فصل سوم: « جمعیت » موضوع اعمال حاکمیت در بیان قرآن

فصل اول

« قدرت »

ابزار اجرای حاکمیت

در بیان قرآن

قوام نظام حاکمیت در یک اجتماع مرهون تسلط جریان حاکم بر افراد و جریان‌های موجود درون جامعه است. قدرت یکی از کلیدی‌ترین عوامل تحقق‌بخش سلطه حاکم بر جامعه است. به دیگر سخن اِعمال حاکمیت و مدیریت، لازمه‌هایی دارد که از اساسی‌ترین این لوازم، مسأله قدرت حاکم است. توجه به این حقیقت ضروری است که مقصود از قدرت تنها قدرت مادی و فیزیکی نیست، چه وجود این بُعد از قدرت بسیار لازم است؛ بلکه توانایی معنوی فوق العاده نیز مدّ نظر است و این توانایی معنوی در راهبری بسیاری از حوزه‌های سیاسی موثر است که البته مقصود از سیاست در این بیان معنای لغوی آن نیست؛ بلکه مراد، سیاست به معنای توانایی در اعمال مدیریت کامل اجتماعی است.

پیشتر ثابت شد که نظام حاکمیت مشروع از منظر آیات کریمه قرآن، نظام حکومت الهی است و حاکمیت‌پذیری و اطاعت تنها باید از خداوند صورت گیرد. قدرت، عامل اتصال دو عنصر حاکمیت و اطاعت است، زیرا تا قدرت حاکمیت نباشد، فرمان‌پذیری از حکومت محقق نمی‌گردد. جایگاه عنصر قدرت در یک حکومت را در سه حوزه مدیریت، اجرای قانون و تقابل با متجاوزان باید مورد بررسی قرار داد که برای به دست آوردن دیدگاه قرآن در این زمینه می‌توان کاربرد خود واژه قدرت و واژه‌هایی چون: قوت، غلبه و نصرت را در آیات الهی مورد دقت قرار داد.

۱. جایگاه قدرت در حوزه مدیریت

حوزه اجرای مدیریت در حکومت، مسیر هموارسازی ارتباطات اجتماعی، توسعه رفاه و همزیستی سالم اجتماعی و تلاش در جهت رشد مسائل اقتصادی است. ضرورت وجود عنصر قدرت در این حوزه، بر همگان آشکار و به‌کارگیری صحیح قدرت در این مجال گامی اساسی برای نیل به اهداف مدیریتی نظام حاکمیت است. بر اساس آیات قرآن برای داشتن قدرت در حوزه مدیریت داشتن ویژگی‌ها و توانمندی‌هایی چند لازم است:

یک. توانایی فکری و جسمی

﴿ وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ بَعَثَ لَكُمۡ طَالُوتَ مَلِكٗاۚ قَالُوٓاْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ عَلَيۡنَا وَنَحۡنُ أَحَقُّ بِٱلۡمُلۡكِ مِنۡهُ وَلَمۡ يُؤۡتَ سَعَةٗ مِّنَ ٱلۡمَالِۚ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰهُ عَلَيۡكُمۡ وَزَادَهُۥ بَسۡطَةٗ فِي ٱلۡعِلۡمِ وَٱلۡجِسۡمِۖ وَٱللَّهُ يُؤۡتِي مُلۡكَهُۥ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ﴾.[1]

ضرورت قدرتمند بودن جریان‌ها و عناصری که در رأس حاکمیت قرار دارند بدیهی به نظر می‌رسد، چنان که نبود عنصر قدرت برای تحقق یک نظام حاکمیتی مورد پذیرش و اذعان همگان بوده، می‌توان آن را فطری انسان‌ها دانست. این ذهنیت فطری را در کریمه مورد اشاره، در سخن بنی‌اسرائیل پس

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۷. « و پیامبرشان به آن‌ها (بنی‌اسرائیل) گفت: خداوند طالوت ﷺ را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است. آن‌ها گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد. (پیامبر خدا) گفت: خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد و احسان خداوند وسیع است و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است »

از معرفی جناب طالوت ﷺ به مقام ملوکیت و حکومت آن‌ها می‌توان مشاهده کرد که به محض معرفی طالوت ﷺ به عنوان مِلِک منصوب خدا، لب به اعتراض گشوده، او را شایسته تصدی این مقام ندانستند، چون طالوت ﷺ در نگاه ایشان از عنصر قدرت بهره‌ای نداشت که از منظر آن‌ها نشانه‌اش توانایی اقتصادی و مالی بود. بنی‌اسرائیل بدین خاطر که قدرت و توانایی را در کثرت ثروت و دارایی می‌پنداشتند، خودشان را شایسته‌تر از طالوت برای حکومت پنداشتند. امروزه نیز ثابت گشته است که اقتصاد دولتی و سرمایه‌داری نظام حاکمیت نفعی در پیشرفت جامعه ندارد؛ بلکه رشد اقتصاد مردم است که موجب تقویت بنیان‌های جامعه می‌شود.

پیامبرِ الهی بنی‌اسرائیل (اشموئیل)[1] در پاسخ پندار ناصحیح قوم بنی‌اسرائیل نکاتی را به ایشان متذکر می‌گردد که در تبیین اندیشه قرآن پیرامون ماهیت قدرت راه‌گشاست: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُۥ بَسْطَةً فِي ٱلْعِلْمِ وَٱلْجِسْمِ ﴾. اولین نکته همان است که در بخش اول و دوم به تفصیل گفته شد که مبدأ مشروعیت حکومت، منحصر در ذات اقدس الله است و خداوند برای اجرای این حاکمیت که حق اختصاصی او و غیر قابل انتقال به دیگران است، مظاهری برگزیده است که در این جریان جناب طالوت ﷺ برگزیده پروردگار بود: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰهُ عَلَيْكُمْ ﴾.[2]

دومین نکته و مقصود از طرح آیه در این بخش، این عبارت است که فرمود: ﴿ وَزَادَهُۥ بَسْطَةً فِي ٱلْعِلْمِ وَٱلْجِسْمِ ﴾. مراد از علم، توان فکری مدیریت و تدبیر امور اجتماع است که مهمترین سرمایه در

---

۱. تفسیر نمونه، ج۲، ص۲۴۱. تفسیر اثناعشری، ج۱، ص۴۴۰.

۲. « اصطفاء » در لغت به معنای برگزیدن و انتخاب کردن است (المفردات، ص۴۸۸). وجه تسمیه وجود اقدس رسول اکرم ﷺ به « مصطفی » نیز این است که خداوند آن حضرت را برای اجرای فرامین خداوند متعالی برگزیده و انتخاب کرده بود.

حاکمیت و مدیریت جامعه است، به همین دلیل یکی از مهمترین مؤلفه‌های قدرت، توانایی علمی است. ذکر توانایی مادی و فیزیکی در کنار توانایی علمی، به معنای قوی هیکل بودن یا زور بازوی بسیار جناب طالوت ﷺ نیست؛ بلکه یادکرد قوت بدنی به جهت مقتضای جامعه آن روز بنی‌اسرائیل و بهره‌گیری مردم از توانایی بدنی در تقابل با دشمن است. نتیجه آن که این کریمه وجود قدرت در نظام حاکمیت ضروری است و مقصود از قدرت نیز توانایی تدبیر امور اجتماع است.

در آیه بعدی به ابزار اجرایی قدرت طالوت ﷺ یعنی تابوت اشاره شده است: ﴿ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِۦٓ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَٰرُونَ تَحْمِلُهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴾.[1] توضیح آن که یکی از نقاط برجسته جریان زندگی بنی‌اسرائیل، حرکت به سرزمین فلسطین برای پاک کردن این مکان از لوث کفر با براندازی عمالقه و برپا ساختن نظام توحیدی بود. اما بنی‌اسرائیل از فرمان حضرت موسی ﷺ برای محقق ساختن این هدف سرپیچی کرده، با تعبیری ناشایست به او گفتند تا آن‌ها (عمالقه) در آن‌جا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد. تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید. ما همین‌جا نشسته‌ایم: ﴿ فَٱذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ ﴾.[2] این رفتار بنی‌اسرائیل سبب عذاب الهی سرگردانی آنان در وادی تیه گشت.[3] در طول زمانِ سرگردانی، حضرت موسی و جناب هارون ﷺ از دنیا رفتند. بعد از تمام شدن

---

۱. « و پیامبرشان به آن‌ها گفت: نشانه حکومت او این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد؛ (همان صندوقی که) در آن، آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون ﷺ قرار دار، در حالی که فرشتگان، آن را حمل می‌کنند. در این موضوع، نشانه‌ای (روشن) برای شماست اگر ایمان داشته باشید »

۲. سوره مائده، آیه ۲۴. « (گفتند:) تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین‌جا نشسته‌ایم »

۳. تفسیر اثناعشری، ج۳، ص۵۸.

دوران سرگردانی که چهل سال طول کشید: ﴿ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ ۚ أَرْبَعِينَ سَنَةً ۚ يَتِيهُونَ فِي ٱلْأَرْضِ ﴾[1] بنی‌اسرائیل از پیامبر الهی زمانشان درخواست کردند برای محقق ساختن هدف پیش‌گفته فرمانده‌ای برایشان مبعوث شود که مطابق آیات مورد بحث، خداوندْ طالوت ﷺ را برای این مقصود برگزید.

محور مدیریت جناب طالوت ﷺ رهبری بنی‌اسرائیل در مقاتله با عمالقه بود و ابزار تحقق این هدف تابوت معرفی گردید. در احادیث اهل بیت ﷺ آمده است که « تابوت » همان صندوقی بود که مادر موسی ﷺ او را در آن گذاشت و به دریا افکند و هنگامی که به وسیله فرعونیان از دریا گرفته شد و موسی ﷺ را از آن بیرون آوردند، هم‌چنان در دستگاه فرعون نگهداری می‌شد و سپس به دست بنی‌اسرائیل افتاد. بنی‌اسرائیل این صندوق خاطره‌انگیز را محترم می‌شمردند و به آن تبرك می‌جستند. موسی ﷺ در روزهای آخر عمر خود الواح مقدس را که احکام خدا بر آن نوشته شده بود، به ضمیمه زره‌اش و یادگارهای دیگری در آن نهاد و به وصی خویش « یوشع بن نون » سپرد و این گونه اهمیت این صندوق نزد بنی‌اسرائیل بیشتر شد، به همین جهت در جنگ‌هایی که میان آنان و دشمنان واقع می‌شد آن را با خود می‌بردند، و اثر روانی و معنوی خاصی در آن‌ها می‌گذارد. تا هنگامی که این صندوق خاطره‌انگیز با آن محتویات مقدس در میان بنی‌اسرائیل بود، با سربلندی زندگی می‌کردند. ولی تدریجاً اعتقادات دینی‌شان ضعیف شد و دشمنان بر آن‌ها چیره شدند و آن صندوق را از آن‌ها گرفتند. « اشموئیل » طبق آیات مورد بحث به آن‌ها وعده داد که به زودی صندوق عهد، به عنوان یك نشانه بر صدق گفتار او به آن‌ها باز خواهد گشت.[2]

---

۱. سوره مائده، آیه ۲۶. « خداوند (به موسی ﷺ) فرمود: این سرزمین (مقدس) تا چهل سال بر آن‌ها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید) پیوسته در زمین (در این بیابان) سرگردان خواهند بود »

۲. تفسیر نمونه، ج۲، ص۲۴۰.

دو. حکمت و مدیریت همزیستی اجتماعی

﴿ وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَا دَاوُۥدَ ذَا ٱلۡأَيۡدِۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٞ ۞ إِنَّا سَخَّرۡنَا ٱلۡجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحۡنَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِشۡرَاقِ ۞ وَٱلطَّيۡرَ مَحۡشُورَةٗۖ كُلّٞ لَّهُۥٓ أَوَّابٞ ۞ وَشَدَدۡنَا مُلۡكَهُۥ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحِكۡمَةَ وَفَصۡلَ ٱلۡخِطَابِ ﴾.[1]

راغب اصفهانی در تبیین معنای « شدّ » چنین می‌نویسد: « الشدُّ: العقدُ القَويُّ. يُقال: شَددتُ الشَّيءَ: قَوَّيتُ عَقدَه. و الشِّدَّةُ تُستَعمَلُ فِي العَقدِ، وَ فِي البَدَنِ، وَ في قُوَي النَّفسِ، وَ فِي العَذابِ ».[2] « « شدّ » به معنای محکم بستن (گِره، قرارداد و پیمان) است. « شددتُ الشیءَ » یعنی آن را محکم بستم. « شَدَّ » در گِره، بدن، قوای نفسانی و در عذاب به کار می‌رود ». همان طور که ملاحظه می‌شود راغب تصریح دارد که در آیات کریمه قرآن شدّت درباره پیمان و بدن و قوای نفسانی و هم چنین در ارتباط با عذاب استعمال شده است. قدر مشترک این استعمالات قرآنی نیز قدرت و قوّت است؛ یعنی معنای قوّت و قدرت در شدّت نهفته است.

در آیه مذکور، خداوند متعالی پس از بیان مسخّر گشتن کوه‌ها و پرندگان برای حضرت داوود ﷺ از قوی و محکم ساختن مُلک آن جناب سخن می‌گوید و از همه مهمتر به اعطای حکمت به ایشان اشاره کرده است. در کنار ویژگی‌های بسیاری که خداوند سبحان در مقام ملوکیت و خلیفة اللهی به حضرت داوود ﷺ داده بود، از مسخّر ساختن کوه‌ها و پرندگان برای آن جناب در آیه اشاره شده تا نرم شدن آهن

---

۱. سوره ص، آیات ۱۷ تا ۲۰. « در برابر آن‌چه می‌گویند شکیبا باش و به خاطر بیاور بنده ما داوود ﷺ صاحب قدرت را که او بسیار توبه‌کننده بود ❋ ما کوه‌ها را مسخّر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می‌گفتند ❋ پرندگان را نیز دسته جمعی مسخّر او کردیم (تا همراه او تسبیح خدا گویند) و همه این‌ها بازگشت‌کننده به سوی او بودند ❋ و حکومت او را استحکام بخشیدیم، (هم) حکمت به او دادیم و (هم) داوری عادلانه »

۲. المفردات، ص۴۴۷.

در دست آن حضرت در جای دیگری که می‌فرماید: ﴿ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ مِنَّا فَضۡلٗاۖ يَٰجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُۥ وَٱلطَّيۡرَۖ وَأَلَنَّا لَهُ ٱلۡحَدِيدَ ﴾[1] حکمت و تدبیر امور و توانایی اِعمال مدیریت، مهمترین ویژگی عنصر قدرت در نظام حاکمیت الهی در حوزه مدیریت است که خداوند به ایشان اعطا کرد: ﴿ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحِكۡمَةَ وَفَصۡلَ ٱلۡخِطَابِ ﴾. فصل الخطاب نیز به معنای مدیریت همزیستی اجتماعی است؛ به گونه‌ای که اقشار مختلف بنی‌اسرائیل، توانایی زندگی مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر را کسب کنند، چون یهودی‌ها افرادی بودند که گذشت و عفو را نیاموخته بودند و در هنگام احساس خطر برای حفظ منافع و مطامع خود به هر کاری دست می‌زدند.

نتیجه آن که حکمت و توانایی تدبیر امور و توانایی مدیریت همزیستی اجتماعی، دو ابزار قدرت جناب داود ﷺ در حوزه مدیریت نظام حکومت بود.

۲. جایگاه قدرت در حوزه اجرای قانون

دومین مجرای بهره‌مندی از عنصر قدرت در یک نظام حاکمیتی، مسیر اجرای قانون است. یکی از مهمترین اهداف حکومت‌ها قانون‌گذاری و مهمتر از آن اجرایی ساختن این قوانین میان افراد جامعه است. اجرای قانون نیازمند استفاده از عنصر قدرت است، چه تا قدرت به کار گرفته نشود، بسیاری از افراد به قوانین جامعه تن نمی‌دهند و از اجرای قانون تخلف می‌کنند؛ به خصوص در مواردی که اجرای قانون مخالف و متضاد با منافعشان باشد. وجود عنصر قدرت در حوزه اجرای قانون در آیات قرآن نیز مورد توجه بوده، بر آن تأکید شده است:

---

۱. سوره سبأ، آیه ۱۰. « و ما به داود ﷺ از سوی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم. (ما به کوه‌ها و پرندگان گفتیم:) ای کوه‌ها و ای پرندگان، با او هم‌آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گویید و آهن را برای او نرم کردیم »

یک. مأموریت حضرت موسی ﷺ در اجرای قدرتمندانه قانون

﴿ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّي ٱصۡطَفَيۡتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي فَخُذۡ مَآ ءَاتَيۡتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ۞ وَكَتَبۡنَا لَهُۥ فِي ٱلۡأَلۡوَاحِ مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡعِظَةٗ وَتَفۡصِيلٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ فَخُذۡهَا بِقُوَّةٖ وَأۡمُرۡ قَوۡمَكَ يَأۡخُذُواْ بِأَحۡسَنِهَا سَأُوْرِيكُمۡ دَارَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴾.[1]

در این آیات خداوند متعالی بعد از خطاب به موسی ﷺ مبنی بر مبعوث شدن وی، خبر می‌دهد که موعظه و بیان همه شناخت‌های لازم در حوزه زندگی را در الواح اعطایی به موسی ﷺ آورده است و بعد به او امر می‌کند که نیرومندانه این الواح بگیرد. منظور از اخذ نیرومندانه الواح نه فقط برداشتن و حمل کردن آن‌ها که اجرایی ساختن فرامین مطرح در آن الواح است، دلیل این معنا امر خدا به موسی ﷺ در جمله بعدی است که به بنی‌اسرائیل توصیه کند تا بهترین سفارشات و دستورات مطرح در الواح را بگیرند: ﴿ وَأۡمُرۡ قَوۡمَكَ يَأۡخُذُواْ بِأَحۡسَنِهَا ﴾ و بدیهی است که مراد از این اخذ، گرفتن مادی نیست، بنابراین مقصود از دستور اخذ نیرومندانه به موسی ﷺ: ﴿ فَخُذۡهَا بِقُوَّةٖ ﴾، مواجهه قدرتمندانه با اجرایی ساختن مفاد الواح، همان قانون سعادتمندانه، است.

« دار الفاسقین » نیز سرزمین فلسطین است که توسط عمالقه تصرف شده بود و بعدها توسط بنی‌اسرائیل به قوم یهود، بازگردانده شد.

---

۱. سوره اعراف، آیات ۱۴۴ و ۱۴۵. « (خداوند) فرمود: ای موسی ﷺ! من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن‌گفتنم (با تو) بر مردم برتری دادم و برگزیدم، پس آن چه را به تو داده‌ام بگیر و از شکرگزاران باش ❋ و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم، پس آن را با جدّیت بگیر و به قوم خود بگو به نیکوترین آن‌ها عمل کنند. (و آن‌ها که به مخالفت برخیزند، کیفرشان دوزخ است) و به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد »

دو. نیل به تقوا نتیجه اجرای قدرتمندانه قانون

﴿ وَإِذۡ نَتَقۡنَا ٱلۡجَبَلَ فَوۡقَهُمۡ كَأَنَّهُۥ ظُلَّةٞ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُۥ وَاقِعُۢ بِهِمۡ خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٖ وَٱذۡكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴾.[1]

از آن‌جا که « نَتَق » به معنای اِشراف و تسلط است و منظور از جبلْ کوه طور، مقصود آیه این است که کوه طور مانند سایبانْ آن‌گونه بالای سر بنی‌اسرائیل قرار گرفت که ترس و وحشتِ خراب گشتن کوه بر سرشان آن‌ها را فرا گرفته بود. دلیل قرار گرفتن این چنینی کوه طور بر سر ایشان، جلوگیری از تخلف بنی‌اسرائیل و پیشگیری از ناسازگاری ایشان با فرامین حضرت موسی ﷺ بود، از این رو اگر عنصر قدرت در مسیر اجرایی ساختن قوانین وجود نداشته باشد، احتمال سرپیچی از قانون بسیار زیاد خواهد بود.

۳. جایگاه قدرت در حوزه تقابل با متجاوزان

سومین مجرای قدرت، عرصه تقابل با متجاوزان و متعدیان به حقوق اجتماعی و دشمنان یک نظام حاکمیتی است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که در هر جامعه‌ای افرادی وجود دارند که علی‌رغم وجود قوانین و مقررات و لزوم تعهد به آن‌ها از انجام قوانین سر باز می‌زنند و حتی کسانی درصدد تجاوز و تعدی به حقوق دیگران بر می‌آیند. نیز یک نظام حکومتی به ناچار بدخواهانی دارد که تفکر براندازی نظام و مقابله با آن

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۱. « و (به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آن‌ها بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آنان فرود می‌آمد (و در همین حال، از آن‌ها پیمان گرفتیم و گفتیم) آن‌چه را (از احکام و دستورها) به شما داده‌ایم، با قوّت (و جدیت) بگیرید و آن‌چه را در آن است، به یاد داشته باشید (و عمل کنید) تا پرهیزگار شوید »

را در اندیشه می‌پرورانند. عنصر قدرت، ابزاری مناسب برای سرکوبی این گونه افراد به شمار می‌رود، چنان که در قرآن نیز مواردی از اعمال قدرت در این قبیل مسائل سخن رفته است:

یک. قدرت الهی موسی و هارون ﷺ برای غلبه بر دشمنان

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ ۞ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي ۖ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ۞ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا ۚ بِآيَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ﴾.[1]

پس از مأموریت حضرت موسی ﷺ برای مقابله با فرعون که اصلی‌ترین دشمن دستگاه توحیدی و مظهر حاکمیت توحید یعنی حضرت موسی ﷺ محسوب می‌شد، آن حضرت از خداوند درخواست کرد تا برادرش هارون ﷺ را به عنوان پشتیبان، در این تقابل همراه او سازد، چون یکی از افراد حکومتی فرعون به دست قدرت جناب موسی ﷺ به هلاکت رسیده بود و تفکر انتقام از موسی ﷺ در وجود فرعونیان وجود داشت. خداوند متعالی در اجابت خواسته حضرت موسی ﷺ هارون را به عنوان بازوی قدرت آن جناب برگزید و چنان سلطه‌ای برای آن دو قرار داد که ضمن نابودسازی تسلط فرعونیان و ایجاد احساس خودباختگی در وجود آن‌ها سبب غلبه حضرت موسی ﷺ و پیروان ایشان می‌گشت. در واقع ضرورت وجود عنصر قدرت در حوزه مقابله با دشمنان موجب درخواست موسی ﷺ از خدا و اجابت این خواسته او بود.

---

۱. سوره قصص، آیات ۳۳ تا ۳۵. « (موسی ﷺ) گفت: ای پروردگار من! من یکی از ایشان را کشته‌ام و می‌ترسم مرا بکشند ❋ و برادرم هارون به زبان از من فصیح‌تر است. او را به مدد من بفرست تا مرا تصدیق کند که بیم آن دارم که دروغگویم شمارند ❋ (خداوند) فرمود: تو را به برادرت قویدست خواهیم کرد و برایتان حجتی قرار می‌دهیم. به سبب نشانه‌هایی که شما را داده‌ایم، به شما دست نخواهند یافت. شما و پیروانتان پیروز خواهید بود »

دو. قطعی بودن پیروزی مظاهر حاکمیت الله بر دشمنان

﴿ ٱسۡتَحۡوَذَ عَلَيۡهِمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمۡ ذِكۡرَ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱلشَّيۡطَٰنِ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ۞ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡأَذَلِّينَ ۞ كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ﴾.[1]

در این آیات ابتدا خداوند متعالی پس از بیان قرار گرفتن پیروان شیطان در گروه و حزب وی، دشمنان خدا و رسول ﷺ را در جرگه ذلیل‌ترینِ انسان‌ها معرفی می‌کند. آن‌گاه در ادامه از قطعی بودن غلبه خدا و رسول ﷺ بر دشمنان، سخن یاد کرده، دلیل این غلبه و پیروزی را قوت و عزت ذات اقدس خویش بیان کرده است. بر این اساس قدرت حزب الله در تقابل با حزب شیطان ثابت است که در این‌جا رسولان الهی مظاهر اجرایی حاکمیت الله مورد نظرند، و این قدرت، نه یک قدرت معمولی که قدرتی دارای منشأ قوت غیر قابل تصور حضرت حق است و همان‌گونه که تنها نظام حاکمیتی، دستگاه حاکمیت الله است، قدرت این نظام نیز قدرتی منحصر به فرد است.

سه. نصرت الهی و غلبه قطعی جند الله

﴿ وَلَقَدۡ سَبَقَتۡ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا ٱلۡمُرۡسَلِينَ ۞ إِنَّهُمۡ لَهُمُ ٱلۡمَنصُورُونَ ۞ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ﴾.[2]

---

۱. سوره مجادله، آیات ۱۹ تا ۲۱. « شیطان بر آنان مسلّط شده و یاد خدا را از خاطر آن‌ها برده است. آنان حزب شیطانند. بدانید که حزب شیطان زیانکارانند ❋ کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند، آن‌ها در زُمره ذلیل‌ترین افرادند ❋ خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم، زیرا خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است »

۲. سوره صافات، آیات ۱۷۱ تا ۱۷۳. « وعده قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلّم شده است ❋ که آنان یاری شدگانند ❋ و لشکر ما پیروزند »

در این آیات به دو اصل منصور بودن انبیا ﷺ و پیروزی و غلبه جند الله اشاره شده است. نصرت و پیروزی کسانی که مظاهر عینیت‌بخش حاکمیت الله در زمینند. این مظاهر در اجرای حکومت یاری شده‌اند و هر کس که در سپاه الهی قرار گیرد، پیروزی و غلبه از آن او خواهد بود. همچنین روشن است که یکی از ابعاد پیروزی و غلبه این بزرگواران، در عرصه تقابل با دشمنان خداست و لازمِ این پیروزی و غلبه، داشتن قدرت و اعمال آن است.

چهار. تأیید پروردگار متعالی عامل قدرتمندی اهل ایمان

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُوٓاْ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ لِلۡحَوَارِيِّـۧنَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِۖ فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٞ مِّنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَكَفَرَت طَّآئِفَةٞۖ فَأَيَّدۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَىٰ عَدُوِّهِمۡ فَأَصۡبَحُواْ ظَٰهِرِينَ ﴾.[1]

این آیه بر این نکته تأکید دارد که تأیید پروردگار متعالی عامل قدرت و توانایی مؤمنان در عرصه تقابل با متجاوزان است: آیه در تبیین بخشی از دوران رسالت حضرت عیسی ﷺ می‌فرماید که پس از گزینش حواریونِ حضرت عیسی ﷺ به عنوان انصار الله، بنی‌اسرائیل دو دسته شدند: گروهی به حضرت عیسی ﷺ کافر شدند و برخی ایمان آوردند. در پی ایمان گروهی از بنی‌اسرائیل، تأیید خداوند سبب پیروزی این گروه بر کافران گردید، نتیجه آن که حقیقت عنصر قدرت، در مؤمنان هنگام مقابله با دشمنان و

---

۱. سوره صف، آیه ۱۴. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاوران خدا باشید؛ همان‌گونه که عیسی بن مریم ﷺ به حواریون گفت: چه کسانی یاوران من در راه خدایند. حواریون گفتند: ما یاوران خدائیم. در این هنگام گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان تأیید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند »

متجاوزان از تأیید الهی ناشی می‌شود که برخاسته از قدرت لایزال پروردگار متعالی است و سردمداران نظام حاکمیت الله که همان مظاهر اجرایی حکومت خداوندند، جز افراد باایمان نیستند.

جایگاه قدرت در نظام‌های غیر وحیانی و طاغوتی: پر واضح است که نظام‌های حاکمیتی مختلف بر اساس اهداف گوناگونی تشکیل می‌یابند. بسته به هدف یک نظام حکومتی، نوع اجرایی ساختن عنصر قدرت در آن نظام نیز متفاوت می‌شود. به تعبیر دیگر عنصر قدرت، ابزار تحقق اهداف دستگاه حاکمه است. در نظام‌های طاغوتی و به طور کلی حکومت‌های غیر الهی، اعمال عنصر قدرت، در مسیر تحقق امیال و خواسته‌های حاکمان و سردمداران این نظام‌هاست که در اغلب موارد، مخالف مصالح عمومی جامعه و ضدّ ارزش‌های انسانی است. بررسی صفحات تاریخ نیز نشان می‌دهد که سلاطین و پادشاهان جائر، قدرت خویش را در جهت تحقق امیال و شهوات نفسانی خودشان مصرف می‌کردند، چنان که عبد الملک مروان از کشتن افراد بی‌گناه لذت می‌برد و از کمک به درماندگان متنفر بود و در راه تحقق این خواسته‌هایش از قدرت برخاسته از جایگاه حکومتش بهره می‌جست. بررسی حالات حجاج بن یوسف ملعون نیز شاهدی دیگر بر استفاده نامشروع حاکمان جور از عنصر قدرت است. در احوال وی نقل شده که برای لذت بردن بیشتر از خوردن غذا، دستور داده بود که هنگام بریدن سر شیعیان و دوستان اهل بیت ﷺ در حالی که بدن این افراد در حالت نیمه جان قرار داشت، سفره غذای او را بگسترند تا او در حال تماشای این صحنه‌ها غذا بخورد.

دولت‌های طاغوتی و حاکمان ستمکار دنیای به اصطلاح مدرن و متمدن امروز نیز از عنصر قدرت در مسیر تحقق خواسته‌های نامشروع و غیر صحیح خود بهره می‌گیرند؛ تا آن جا که به دستور سردمداران دولت‌های استکباری یک اسکادران هوایی، روستا یا شهری را بمباران می‌کند و هزاران نفر انسان‌های

بی‌گناه قربانی می‌شوند تا مسیر رسیدن آن‌ها به خوسته‌هایشان هموار گردد. گرچه به ظاهر در نظام‌های دموکراسی مسیر به‌کارگیری قدرت، برای تحقق خواسته‌های مردم است، در بیشتر موارد، جریان حاکم ابتدا قدرت را در جهت مطامع و مقاصد خود به‌کار می‌گیرد و تنها در صورتی که خواسته‌های مردم مطابق با مقاصد ایشان باشد، به آن‌ها توجه می‌شود.

برخلاف اندیشه وحیانی، بررسی تفکرات دورماندگان از تعالیم انبیا و معصومان ﷺ نشان می‌دهد که مفهوم قدرت در نگاه این افراد چیزی جز اِعمال زور و چپاول‌گری نیست. چامسکی[۱] تئوریسین معروف حوزه علوم سیاسی در آمریکا که عناد شدیدی نیز با ایران دارد در کتابش « فهم قدرت »[۲] در تحلیل جریان قدرت، تمام قدرت را منحصر در چاپیدن و دزدی و قتل و تسلط بر ملت‌ها و به بند کشیدن مظلومان می‌داند و حادثه تلخ ویتنام را نمایشگاهی برای عرضه قدرت دولت‌های استکباری معرفی می‌کند. در واقع چکیده و خلاصه اندیشه لیبرال دموکراسی در باب قدرت که از آثار بزرگان این تفکر همچون چامسکی‌ها و هانتینگتون[۳]ها صادر می‌شود، استخدام و استثمار ملت‌های بیچاره است؛ حال آن که در اندیشه اسلامی مجرای قدرت، توانایی اداره صحیح جامعه به دور از هرگونه ظلم و ستم است و چنانچه از این عنصر، در جهت تحقق امیال نفسانی جریان حاکم بهره‌برداری شود، آن جریان یک جریان متجاوز و غاصب بوده، برخورد با آن ضروری است. در اندیشه اسلامی بهره‌مندی از امتیازات اجتماعی ، اقتصادی و مانند این‌ها به صرف قدرتمند بودن مردود است.

---

۱. (Chamsky Noam)

۲. فهم قدرت، دغدغه دائمی چامسکی، ترجمه: احمد عظیمی بلوریان.

۳. (Huntington Samuel P)

فصل دوم

« قلمرو »

بستر استقرار حاکمیت

در بیان قرآن

برخلاف گروه‌ها و جریان‌های مختلفی که تحت ارشاد و فرماندهی یک شخص یا جمع در پی رسیدن به اهدافی خاص، مدیریت می‌شوند و بدون نیاز به مکانی معین و جایگاهی مشخص، در جای جای دنیا قدرت خویش را تثبیت می‌کنند، مانند گروه‌های چریکی و پارتیزانی و به طور مشخص جریان شوم القاعده که صلاحیت نامگذاری دولت را ندارند، استقرار نظام‌های حاکمیتی در یک محدوده اقلیمی و جغرافیایی مشخص ضروری و لازم است. این مطلب از بدیهی‌ترین و واضح‌ترین مسائل است، چه همان گونه که هویت یک جامعه منوط به استقرار آن در یک محدوده جغرافیایی است، از آن جا که دولت فرع بر ملت است و تا ملت و جمعیتی نباشد، تشکیل دولت و حکومت بی‌معنا خواهد بود، لازمِ وجود یافتن دولت نیز قرار داشتن آن در یک محدوده خاص و معین است. به عبارت دیگر شناخته شدن یک نظام حکومتی به دولت مقتدر و هویت یافتن دولت در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیر آن در گرو ثبات و استقرار آن در مکانی مشخص است و دولت شناور و سیار به طور طبیعی توانایی حاکمیت مقتدرانه را از خود سلب می‌کند.

در این فصل برآنیم تا ضرورت و لزوم داشتن قلمرو برای نظام حاکمیتی مشروع را از منظر دین روشن سازیم. در متون فقهی دو تعبیر « دار الاسلام » و « دار الکفر » وجود قلمرو برای نظام حاکمیتی اسلامی را بیان می‌کند. البته شکل « دار الاسلام » و طریقه تشکیل یک دولت اسلامیِ با اقتدار و نفوذ در

جمیع عرصه‌ها در دنیای امروز که قریب به یک و نیم میلیارد مسلمان در نقاط مختلف آن زندگی می‌کنند، نیازمند بررسی جداگانه است که در این مجال نمی‌گنجد.

آیات قرآن درباره این موضوع را در دو دسته می‌توان جای داد:

۱. ضرورت وجود قلمرو در نظام حکومتی

در شماری از آیات قرآن اصل مسأله داشتن قلمرو برای تشکیل حکومت مورد اشاره قرار گرفته است:

یک. جواز اسیر گرفتن پیامبر ﷺ تنها پس از تثبیت قلمرو

﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴾.[۱]

این آیه در جریان جنگ بدر نازل شده و به یکی از خصلت‌ها و ویژگی‌های جامعه عرب در زمان درگیری و جنگ اشاره دارد: در دوران جاهلی اصلی‌ترین هدف در برخوردهای میان قبایل و عشیره‌های مختلف، تحصیل منافع مادی و اصلاح اوضاع نابسامان اقتصادی از طریق غنائم حاصل از جنگ بود. از مهمترین دستاوردهای جنگ‌های قبیله‌ای به اسارت درآوردن افراد قبیله دشمن و دریافت

---

۱. سوره انفال، آیه ۶۷. « هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آن‌ها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند). شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن فدیه آزاد کنید) ولی خداوند، سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد و خداوند قادر و حکیم است »

فدیه عوض آزادسازی آن‌ها بود که این امر در مواقع فقر و نداری منبعی برای کسب درآمد محسوب می‌شد. به تعبیر دقیق‌تر ریشه اصلی نزاع‌های قومی و قبیله‌ای که هر از چند گاهی میان قبائل مختلف در می‌گرفت، قبایلی که حتی با یکدیگر سابقه محبت و دوستی داشتند، کسب منافع مادی برای جبران کمبودهای اقتصادی و رفع مشکلات معیشتی بود.

در جنگ بدر نیز که اولین جنگ رسمی مسلمانان با مشرکان و کافران به شمار می‌رفت، عرب‌های تازه مسلمان، بر اساس عادت دیرین جاهلی هنگامی که خود را پیروز میدان جنگ دیدند، چون از یک سو می‌دیدند که مقابلشان افراد لشگر کفر سردمداران مکه و رؤسای ثروتمند قبایل مکه قرار دارند و از سوی دیگر وضعیت نابسامان اقتصادی مسلمانان را مشاهده می‌کردند[1]، برای بهره‌مندی از مزایای مادی، به جای کشتن کافران و خشکاندن ریشه فتنه، آن‌ها را به اسارت گرفتند تا در قبال آزادی اسیران فدیه بگیرند. به همین جهت پس از پایان جنگ عده بسیاری از لشگر کفر به عنوان اسیر باقی ماندند؛ حال آن که مصلحت آن روز جامعه مسلمانان قتل این سران شرک بود و از بین رفتن آنان سبب از بین رفتن ریشه اندیشه شرک و بت‌پرستی می‌شد.

---

۱. در بیان وضعیت خراب اقتصادی جامعه مسلمانان همین بس که جمعیت ۳۱۳ نفری لشگر مسلمانان در جنگ بدر همه با پای پیاده حضور یافته بودند و مجموع چهارپایان موجود در سپاه اسلام سه اسب و هفت نفر شتر بود که شترها نیز برای آب‌رسانی به لشگریان مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در مسأله تغذیه سپاه اسلام نیز هر مسلمان چند دانه‌ای خرما برای قوت خویش همراه داشت و با تمام شدن خرمای یک نفر، افراد دیگر خرمایشان را با وی تقسیم می‌کردند. در نهایت نیز که این آذوقه اندک به پایان رسید، یکی خرما را در دهان می‌گذاشت و پس از مقداری جویدن، خرمای نیم جویده شده را به مسلمان دیگر می‌داد. در همین حال در لشگر مشرکان روزانه هشت تا نه شتر جهت تأمین غذای سپاه کفر نحر می‌گردید. (برای تفصیل بیشتر ر.ک: تفسیر قمی، ج۱، ص۲۵۶. مجمع البیان، ج۴، ص۸۰۳ الکشاف، ج۲، ص۱۹۷. مفاتیح الغیب، ج۱۵، ص۴۵۷)

راغب اصفهانی در تبیین واژه « ثخَن » یا « ثخُن » می‌نویسد: اگر گفته شود که چیزی « ثخین » شده است، به این معناست که بسیار غلیظ و محکم گشته و حالت سَیَلان و مایع بودن خود را از دست داده است: « يُقال ثَخُنَ الشيء فهو ثَخِين: إذا غَلُظَ فلم يَسِل، و لم يَستمرَّ في ذِهابِه ».[1] بنابراین مراد آیه این است که پیامبر اکرم ﷺ تا زمانی که نظام حاکمیت ایشان در قلمروی خاص استقرار نیافته و حالت سیلان و شناور بودن دولت اسلام از بین نرفته است، حق به اسارت درآوردن دشمنان را ندارند و تنها پس از استقرار دولت در قلمرویی معلوم این امکان برای ایشان فراهم است، زیرا اسیر گرفتن در شرایط عدم اسقرار حکومت و نداشتن قلمرو خاص راه را برای توطئه دشمنان باز می‌کند. بسیاری از تحلیلگران سیاسی تاریخ اسلام معتقدند که همین جریان به اسارت درآمدن برخی از سران قریش در غزوه بدر مقدمه توطئه مشرکان و به راه انداختن جنگ احد گردید؛ حال آن که اگر بزرگان قریش در همان جنگ بدر به هلاکت می‌رسیدند، امکان طرح توطئه جدید برایشان حاصل نمی‌گردید. تنها شخصی که در جریان جنگ بدر در زمان تسلط بر کفار، آنان را به هلاکت می‌رساند و هیچ فردی از آنان را اسیر نکرد، وجود نازنین مولای مؤمنان حضرت علی ﷺ است.

در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی برخی از بزرگان به اعدام و کشتن استوانه‌های حکومت طاغوت و فرماندهان ارتش پهلوی به اسارت انقلابیون درآمده اعتراض می‌کردند. در حالی که اگر این سران فتنه آزاد می‌شدند، مشکلات عدیده‌ای را مسیر در تشکیل نظام اسلامی به وجود می‌آوردند، و این نظام هیچ‌گاه تشکیل نمی‌شد، چنان که بسیاری از آزاد شده‌ها سبب فتنه‌های بعدی در نظام شدند.

---

۱. المفردات، ص۱۷۲.

دو. وعده الهی هلاکت ظالمان و تثبیت قلمرو اهل ایمان

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِرُسُلِهِمۡ لَنُخۡرِجَنَّكُم مِّنۡ أَرۡضِنَآ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَاۖ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ رَبُّهُمۡ لَنُهۡلِكَنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝ وَلَنُسۡكِنَنَّكُمُ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ۝ وَٱسۡتَفۡتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴾.[1]

مطابق این کریمه زورمداران و قدرتمندان جامعه پس از ظهور انبیاء الهی ﷺ و دعوت مردم به دین، ایشان را به اخراج از قلمرو خود تهدید می‌کردند؛ مگر آن که از دین خویش دست برداشته، از آیین کفر پیروی کنند. این سخن کافران نشانگر آن است که آن‌ها حاکمیت خودشان را در تسلط بر محدوده جغرافیایی خاص می‌دیدند و چون دعوت پیامبران ﷺ در این محدوده را عامل تهدید حاکمیتشان می‌پنداشتند، برای هویت نیافتن حاکمیت الله و استقرار پیدا نکردن پیامبران ﷺ ایشان را به اخراج از قلمرو خود تهدید می‌کردند. در واقع در اندیشه کافران، از آن جا که ثبات پیامبران ﷺ در یک قلمرو می‌توانست ایشان را در رسیدن به هدفشان استقرار حاکمیت الله پیروز سازد، تبعید پیامبران ﷺ مانع رسیدن ایشان به هدفشان می‌شد.

شاه مخلوع ایران محمد رضا پهلوی نیز در تبعید امام خمینی ﷺ از ایران همین اندیشه را پیگیری می‌کرد و ثبات و استقرار حضرت امام ﷺ را در یک محل خطرناک می‌دانست، چه استقرار ایشان در نهایت

---

۱. سوره ابراهیم، آیات ۱۳ تا ۱۵. « کافران به پیامبران خود گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد؛ مگر این که به آیین ما بازگردید. در این حال، پروردگارشان به آن‌ها وحی فرستاد که ما ظالمان را هلاك می‌کنیم ❋ و شما را بعد از آنان در زمین سکونت خواهیم داد. این (موفقیّت) برای کسی است که از مقام (عدالت) من بترسد و از عذاب (من) بیمناك باشد ❋ و آن‌ها (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی (بر کفار) کردند و (سرانجام) هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد »

به تثبیت حاکمیت ایشان منجر می‌گردد. طرح تبعید امام ﷺ از نجف که از اندیشه منوچهر آزمون[1] نشأت گرفته بود نیز همین گونه بود. آن‌ها که نجف را قلمرو مرجعیت می‌دیدند، وجود امام ﷺ در این قلمرو را سبب ثبات تفکر ایشان و تحکیم روابط مردم با ایشان می‌دانستند، از این رو دولت بعث عراق با دستگاه پلید پهلوی هماهنگ شد و امام ﷺ را از نجف بیرون کردند.[2]

معنای بازگشت انبیا ﷺ به ملت کفر: با توجه به سخن مشرکان مبنی بر بازگشت انبیا ﷺ به ملت کفر در مقابل اخراج نکردن آن‌ها: ﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِرُسُلِهِمۡ لَنُخۡرِجَنَّكُم مِّنۡ أَرۡضِنَآ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا ﴾ ممکن است اشکال شود که مگر انبیا ﷺ در ملت کفر بوده‌اند تا به آن بازگردند؟ کسانی که از نظر مبانی اعتقادی به موحد بودن و یکتاپرستی پیامبران الهی ﷺ پیش از رسالت اعتقاد ندارند، به راحتی از کنار چنین سؤالی می‌گذرند؛ لکن مفسران امامیه به توجیه و تبیین این بخش آیه پرداخته‌اند، زیرا شیعیان بر اساس اعتقادات حقه خود انبیا ﷺ را از ابتدای خلقت موحد و معصوم می‌انگارند و بر آنند که انبیاء الهی ﷺ برای لحظه‌ای به لوث شرک و کفر آلوده نبوده‌اند و اصلاً بعثت ایشان را نتیجه طی مراتب توحیدی این بزرگواران از زمان خلقت تا لحظه بعثت می‌دانند.

درباره مقصود از بازگشت انبیا ﷺ به ملت کفر، چند احتمال است:

اول. مقصود پذیرش نظام طاغوتی کافران است نه کافر شدن ایشان، چه انبیا ﷺ با دعوت مردم به توحید از نظر کافران سرکش و یاغی گشته و از پذیرش حاکمیت و قدرت ایشان خارج گشته بودند، به همین جهت خواستار آن بودند که انبیاء الهی ﷺ حاکمیت ایشان را پذیرفته، به آن اقرار کنند.

---

۱. منوچهر آزمون معاون نخست وزیر و رئیس اوقاف زمان شاه، مشاور طرح های امنیتی مذهبی در دولت آن زمان بود.

۲. سخن مرحوم امام ﷺ پس از خروج از نجف و عدم اجازه دولت کویت مبنی بر ورود ایشان به این کشور و در نهایت رفتن به پاریس که در آن زمان نیاز به ویزا نداشت ، بسیار جالب توجه است که فرمودند : من اگر یک کشتی اجاره کنم و در دریاهای آزاد زندگی کنم از این انقلاب و مبارزه دست بر نخواهم داشت .

دوم. مراد کافران، بازگشت پیروان انبیاء ﷺ است نه خود ایشان. ترس طاغوت از تأثیر اجتماعی سخن پیامبران ﷺ و پیوستن مردم به آیین حق بود و اگر پیامبران ﷺ پیروانی نداشتند، سخن آن‌ها برای نظام طاغوتی ضرر نداشت. تمام خطر پیامبران ﷺ برای نظام‌های طاغوتی تأثیر سخنان حق ایشان در مردم و در نتیجه گرویدن آن‌ها به دین بود، از این رو کافران با طرح این سخن در واقع خواهان بازگشت پیروان انبیاء ﷺ و پذیرش مجدد آیین کفر از سوی آنان بودند.

سوم. بهتر آن است که گفته شود، در صورتی که مراد، بازگشت انبیا ﷺ به ملت کفر بود، می‌بایست فعل « عاد » در آیه با « الی » متعدی می‌شد تا به معنای بازگشت به ماقبل باشد؛ حال آن که با « فی » متعدی شده است: ﴿ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا ﴾ و وقتی فعل « عاد » با « فی » متعدی شود، به معنای تغییر و تحول است. بنابراین مقصود از سخن مورد بحث کافران این است که در اعتقاد توحیدی انبیا ﷺ تغییر و تحول ایجاد شود و تفکر کفار را بپذیرند و لازمِ این معنا این نیست که پیامبران ﷺ پیش از مبعوث شدن با کافران و مشرکان هم‌مرام و هم‌مسلک بوده باشند.[1]

در ادامه آیات مذکور، خداوند متعالی با بشارت هلاکت گروه ظالمان، از استقرار حاکمیت انبیاء ﷺ در زمین و نومیدی کافران ستمگر خبر داده است: ﴿ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ رَبُّهُمۡ لَنُهۡلِكَنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝ وَلَنُسۡكِنَنَّكُمُ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ۝ وَٱسۡتَفۡتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٖ ﴾ به این معنا که همین قلمرو ظالمان با عنایت پروردگار برای تشکیل نظام حاکمیت الله در اختیار پیامبران ﷺ قرار خواهد گرفت.

---

۱. برای تفصیل بیشتر ر.ک : المیزان، ج۱۲، ص۳۴. التحقیق فی کلمات القرآن، ج۸، ص۲۵۲.

سه. وحشت فرعونیان از اضمحلال قلمرو حکومتشان

﴿ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَـٰمُوسَىٰ ۞ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِۦ فَٱجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُۥ نَحْنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانًا سُوًى ۞ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحْشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحًى ۞ فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُۥ ثُمَّ أَتَىٰ ۞ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ ۖ وَقَدْ خَابَ مَنِ ٱفْتَرَىٰ ۞ فَتَنَـٰزَعُوٓا۟ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا۟ ٱلنَّجْوَىٰ ۞ قَالُوٓا۟ إِنْ هَـٰذَٰنِ لَسَـٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلْمُثْلَىٰ ﴾.[1]

عنصر قلمرو آن‌قدر اهمیت دارد که فرعون در اولین برخوردش با حضرت موسی ﷺ احساس خطرش را در از بین رفتن این عنصر حکومتش بیان می‌کند، چون حاکمیت بدون قلمرو بی‌معناست. پس از جمع شدن ساحران در میدان مصر برای مقابله با موسی و هارون ﷺ، سخن سحره خطاب به مردم نیز تاکیدی دوباره بر حساسیت وجود عنصر قلمرو در یک نظام حاکمیتی است، چون ساحران نیز کارشان را در جهت مقابله با افرادی اعلام می‌کنند که قصد براندازی حاکمیت فرعون را دارند و می‌خواهند قلمرو زندگانی مردم را دچار مشکل کنند.

---

۱. سوره طه، آیات ۵۷ تا ۶۳. « (فرعون) گفت: ای موسی! آیا آمده‌ای که با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی ❋ قطعاً ما هم سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد. هم اکنون (تاریخش را تعیین کن و) موعدی میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو، از آن تخلّف نکنیم. آن هم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد ❋ (موسی ﷺ) گفت: میعاد ما و شما روز زینت [روز عید] است؛ به شرط این که همه مردم هنگامی که روز بالا می‌آید جمع شوند ❋ فرعون آن مجلس را ترك گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را (در روز موعود) آورد ❋ موسی ﷺ به آنان گفت: وای بر شما! دروغ بر خدا نبندید که شما را با عذابی نابود می‌سازد. و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست خورده) می‌شود ❋ آن‌ها در میان خود، در مورد ادامه راهشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند ❋ گفتند: این دو (نفر) مسلّماً ساحرند. می‌خواهند با سحرشان شما را از سرزمینتان بیرون کنند و راه و رسم نمونه شما را از بین ببرند »

چهار. وعده استقرار حاکمیت موسی ﷺ در زمین

﴿ وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ۞ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَنُرِىَ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُواْ يَحْذَرُونَ ﴾.[1]

این آیات از عملی گشتن اراده و وعده خداوند متعالی بر استقرار نظام حاکمیت الهی با مظهریت حضرت موسی ﷺ و از قرار دادن مکنت در زمین برای آن حضرت ﷺ و پیروان مستضعفش سخن می‌گویند. مصداق بارز مکنت در زمین قرار دادن یک مکان مشخص برای استقرار حاکمیت حضرت موسی ﷺ است. با توجه به این که در مورد پیشین اشاره شد که ترس فرعون از این بود که قلمرو حکومتش را از دست بدهد، در واقع در این آیات خداوند از تحقق واهمه فرعون سخن می‌گوید که همان نابودی حاکمیت او با اضمحلال قلمرو حکومتش و مکنت یافتن موسی ﷺ و پیروانش در زمین است.

پنج. اراده خدا در تثبیت قلمرو بنی‌اسرائیل

﴿ فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ جَمِيعًا ۞ وَقُلْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ لِبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱسْكُنُواْ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْأَخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴾.[2]

---

۱. سوره قصص، آیه ۶. « ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم ❊ و آن‌ها را در آن سرزمین مکانت بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان چیزی را که از آن می‌ترسیدند نشان دهیم »

۲. سوره اسراء، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴. « پس (فرعون) تصمیم گرفت آنان را از آن سرزمین ریشه کن سازد؛ ولی ما او و تمام کسانی را که با او بودند، غرق کردیم ❊ و بعد از آن به بنی‌اسرائیل گفتیم: در این سرزمین (مصر و شام)] ساکن شوید؛ امّا هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه شما را دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می‌آوریم »

اهمیت داشتن قلمرو تا آن‌جاست که خداوند متعالی در این آیات نتیجه برخورد به وجود آمده میان حضرت موسی ﷺ و فرعون را مسأله داشتن یا نداشتن قلمرو مشخص می‌کند: در مواجهه موسی و هارون ﷺ با فرعون، فرعون هیچ توجهی به حقانیت یا عدم حقانیت حضرت موسی ﷺ و پیامبری و رسالت آن حضرت نداشت؛ بلکه تمام نگاهش به موسی ﷺ به عنوان جریان مقابله‌گر برای از بین بردن نظام قدرت وی بود و در واقع موسی ﷺ را رقیب خودش در این زمینه می‌دانست. گرچه موسی و هارون ﷺ در ظاهر به عنوان دو چوپان پشمینه‌پوش برابر دستگاه عظیم حکومت فرعون حاضر شده بودند، فرعون به عنوان انسان‌های اغتشاش‌گر و شورشی در نظام حکومتی خود به ایشان نگاه می‌کرد، به همین جهت تمام امکانات حکومتش را برای از بین بردن این رقبا بسیج کرد.

خداوند متعالی از همت فرعون در مقابله با موسی و هارون ﷺ این گونه یاد کرده است: ﴿ فَأَرَاد أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ ٱلْأَرْض ﴾. « فزّ » در لغت به معنای از جا کندن یک شیء سبک آمده است، مثل این که پر کاهی را از روی لباس به کناری بیاندازند. همچنین به گوساله تازه به دنیا آمده « فزّ » می‌گویند؛ به این اعتبار که در برابر جثه بزرگ گاوی که از آن متولد شده بسیار سبک و کوچک است.[1] با توجه به این معنا این که در برخی ترجمه‌های قرآن این عبارت این گونه ترجمه شده است که فرعون تصمیم گرفت موسی و هارون ﷺ را از مصر بیرون کند[2]، ترجمه به لازمِ معناست و دقیق‌تر آن است بگوییم فرعون قصد داشت آن چنان ایشان را بیرون کند که حکومت و دولتشان فرصت ثبات و استقرار نیابد.

در برابر این اراده شوم فرعون، خداوند سبحان از اراده خودش که فوق همه اراده‌هاست، در هلاکت فرعون و فرعونیان در رود نیل سخن می‌گوید و این که خداوند آن‌چه فرعون از تحقق آن واهمه

---

۱. المفردات، ص۶۳۵.

۲. از جمله نک: ترجمه فیض الاسلام، کاویانپور، فولادوند، بهرام‌پور.

داشت را محقق ساخت و به بنی‌اسرائیل فرمان داد تا در زمین استقرار و ثبات پیدا کنند: ﴿ فَأَغۡرَقۡنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ جَمِيعٗا ۞ وَقُلۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِۦ لِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱسۡكُنُواْ ٱلۡأَرۡضَ ﴾.

۱. تحقق قلمرو جهانی حاکمیت اسلام در دولت کریمه امام عصر ﷺ

در این بخش برای اثبات ضرورت وجود عنصر قلمرو در نظام‌های حاکمیتی از منظر قرآن کریم، به آیاتی اشاره می‌شود که به ظهور موفور السرور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بشارت می‌دهند و از تحقق و تثبیت قلمرو جهانی نظام حاکمیت الله در دولت کریمه آن حضرت ﷺ با گسترش و فراگیری اسلام در اطراف و اکناف عالم و انتشار این دین مبین در بین همه انسان‌ها سخن می‌گویند.

یک. قلمرو زمین، ارث بندگان صالح خداوند

﴿ وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ ﴾.[1]

درباره مقصود از هر یک « زبور » و « ذکر » در این آیه چند احتمال مطرح شده است: یکی آن که « زبور » کتب انبیا ﷺ و « ذکر » ام الکتاب و لوح محفوظ است؛ یعنی ما در کتب همه انبیا ﷺ بعد از ام الکتاب که در آسمان و همان لوح محفوظ است، نوشته‌ایم. دیگر آن که « زبور » کتاب‌هایی است که بعد از تورات نازل شده‌اند و « ذکر » تورات است؛ یعنی پس از تورات در کتاب‌های انبیاء بعدی نوشته‌ایم. سوم آن که « زبور » کتاب داود ﷺ و « ذکر » تورات موسی ﷺ است. چهارم این که « زبور » کتاب داود ﷺ و

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵. « در زبور بعد از ذکر نوشتیم که بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد »

« ذکر » قرآن است.[1] باید توجه داشت در صورتی که مقصود از « زبور » را کتاب داود ﷺ و « ذکر » را تورات یا قرآن بدانیم، چون در آیه به بعدیت « زبور » نسبت به « ذکر » اشاره شده است: ﴿ فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ ﴾ مراد از « بعد » بعدیت رتبی باید باشد نه زمانی؛ یعنی در زبور که شأن و منزلتش بعد (پایین‌تر) از قرآن است، چنین و چنان نوشتیم؛ زیرا نزول قرآن پس از زبور داود ﷺ بوده است.

در این میان چنان که علامه طباطبایی ﷺ خاطرنشان ساخته است[2]، دو احتمال آخر بهترند، زیرا در آیات دیگر قرآن از یک سو کتاب حضرت داود ﷺ « زبور » نامیده شده است: ﴿ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ﴾[3] و از سوی دیگر هم بر تورات حضرت موسی ﷺ و هم بر قرآن عنوان « ذکر » اطلاق شده است: تورات مانند آیه ﴿ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ٱلۡفُرۡقَانَ وَضِيَآءٗ وَذِكۡرٗا لِّلۡمُتَّقِينَ ﴾[4] و قرآن مانند آیه ﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴾.[5] علاوه بر این‌ها دو نظر نخست خلاف ظاهر آیه‌اند و هیچ دلیل محکمی از روایات نیز بر صحت آن‌ها وجود ندارد.

در تبیین مراد آیه از ارث‌بری بندگان صالح خداوند و این که زمین را به ارث خواهند برد، سه نظر وجود دارد:

---

۱. ر.ک: مجمع البیان، ج۷، ص۱۰۵ و ۱۰۶. المیزان، ج۱۴، ص۳۲۹.

۲. المیزان، ج۱۴، ص۳۳۰.

۳. سوره نساء، آیه ۱۶۳ و سوره شوری، آیه ۵۵. « به داود ﷺ زبور دادیم »

۴. سوره انبیاء، آیه ۴۸ « ما به موسی و هارون ﷺ فرقان (وسیله جدا کردن حق از باطل) و نور و آن‌چه مایه یادآوری برای پرهیزگاران است، دادیم »

۵. سوره حجر، آیه ۹. « ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آنیم »

اول. مقصود از ارث‌بری زمین این است که در آخر الزمان بندگان صالح خدا طبیعت زمین را به استخدام خود درخواهند آورد و از همه امکانات و مزایای موجود در زمین بهره‌مند خواهند شد و این همان نقطه نهایی استفاده از زندگانی دنیوی است.

دوم. بهره‌مندی کافران و اهل فسق و فجور از مواهب خداوندی تنها در این دنیا صورت می‌پذیرد و به مجرد مرگ و قطع اتصال حیات آنان از دنیا، فرصت استفاده از زندگانی دنیا و لذت‌های آن برای ایشان به پایان می‌رسد. در مقابل، بندگان شایسته خداوند پس از مرگشان نیز از امکانات و مواهب موجود در زندگی روی کره خاکی بهره‌مند می‌گردند، زیرا تمام امکانات زندگی بهشتی مؤمنان در آخرت، نتیجه استخدام امکانات زندگی دنیا برای وصول به بهشت است. به عبارت دیگر گرچه کافران تنها در دنیا از امکانات دنیوی بهره می‌برند و هیچ چیز برای آخرت همراه خود نمی‌برند، مؤمنان این امکانات را در زندگی اخروی نیز به ارث می برند و در آخرت از آن‌ها بهره‌مند می‌گردند.

سوم. مصداق به ارث رسیدن زمین به عباد صالح خداوند، فراگیر و جهانی شدن شریعت پیامبر خاتم ﷺ و تشکیل حکومت جهانی به دست آخرین وصی آن حضرت، وجود نازنین حضرت مهدی ﷺ و اصحاب آن حضرت است.

روایتی از امام باقر ﷺ در تفسیر این آیه احتمال سوم را تأیید می‌کند که حضرت ﷺ فرمود مراد از بندگان صالح خدا یاران امام زمان ﷺ در آخر الزمانند: ﴿ قَولُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ ﴾ هُم أصحابُ المهديِّ ﷺ في آخِرِ الزَّمانِ ﴾.[1] در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیز مقصود از عباد صالح خداوند وجود اقدس قائم آل محمد ﷺ و اصحاب آن حضرت معرفی شده‌اند.[2] در کتب عامه نیز

---

۱. البرهان، ج۳، ص۸۴۸.

۲. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۵.

روایاتی از پیامبر اکرم ﷺ با همین مضمون نقل شده و ارث‌بری بندگان صالح خداوند را بر دوران ظهور حضرت حجت ﷺ و حکومت جهانی آن امام ﷺ بر کره زمین تطبیق داده است.[1]

بر این اساس طرح مسأله قلمرو برای حکومت جهانی امام زمان ﷺ در آیه مورد بحث بر این دلالت دارد که تشکیل نظام حکومتی بدون وجود قلمرو امکان پذیر نیست.

یادکردنی است که اعتقاد به وجود اقدس امام زمان ﷺ اعتقادی فرامذهبی است و علاوه بر امامیه، اهل سنت و حتی دیگر ادیان به مسأله وجود حضرت مهدی ﷺ و ظهور آن بزرگوار در آخر الزمان اذعان دارند، چنان که روایتی معروف در مجامع روایی فریقین با طرق متعدد و الفاظی شبیه و نزدیک به هم از رسول خدا ﷺ نقل شده است که اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند مردی از خاندان مرا برمی‌انگیزد که زمین را پر از عدالت می‌کند؛ آن گونه که از جور پر شده بود: ﴿ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً ﴾.[2]

آخر آن که از زمان خلقت آدم ﷺ تا بعثت خاتم ﷺ و در دوران ذوات مقدس اهل بیت ﷺ تا وجود نازنین امام عسکری ﷺ هیچ گاه زمینه فراگیری حکومت الهی در تمام نقاط کره زمین و نه بعض آن فراهم نشد و این اتفاق مبارک تنها در دوران ظهور آخرینِ حجج ﷺ روی خواهد داد و بر اساس نص کریمه مذکور تمام کارگزاران حکومت امام زمان ﷺ بندگان شایسته خداوندند و در جریان مدیریت جهانی حضرت بقیة الله ﷺ هیچ شخصیت فاسد و فاسقی وجود نخواهد داشت. اگر چه در زمان اندکی زمام امور

---

۱. برای اطلاع ر.ک: منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر ﷺ، آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی.

۲. منابع شیعی از جمله: الارشاد، ص۳۴۰؛ الغیبه طوسی، ص۴۶؛ مناقب آل أبی طالب، ج۲، ص۶۷. منابع سنی از جمله: صحیح ابن حبان، ج۱۳، ص۲۸۵. المعجم الکبیر طبرانی، ج۱۰، ص۱۳۴. کنز العمال، ج۱۴، ص۲۶۷. الدر المنثور، ج۶، ص۵۷.

در دست با کفایت امیر المؤمنین ﷺ قرار گرفت و عباد صالحی چون مالک اشتر در حکومت آن حضرت خدمت می‌کردند، در میان دولتمردان حکومت عدل علوی افراد فاسق و فاجری نیز وجود داشتند که از جمله می‌توان به ابوموسی اشعری و اشعث بن قیس اشاره کرد.

دو. اختصاص قلمرو زمین برای مستضعفان

﴿ وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ فِي ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ﴾.[1]

علی‌رغم آن که این آیه در سیاق آیات مربوط به داستان حضرت موسی ﷺ واقع شده است، بر اساس روایات معصومان ﷺ در ارتباط با ایام ظهور حضرت مهدی ﷺ نیز معنا پیدا می‌کند. خاصه آن که با توجه به این که ارث‌بری زمین در زمان حضرت موسی ﷺ و با بنی‌اسرائیل صورت نپذیرفت، لازم است مصداقی دیگر برای وارثان زمینِ مورد نظر آیه جستجو کنیم.

در روایتی از امیر المؤمنین حضرت علی ﷺ است که این آیه درباره ما نازل شده است.[2] در روایت دیگری از امام صادق ﷺ است که رسول خدا ﷺ به علی ﷺ و حسنین ﷺ نگاه کردند و در حال گریه فرمود شما مستضعفان بعد من هستید. راوی از امام صادق ﷺ معنای این سخن پیامبر ﷺ را پرسید و حضرت پاسخ دادند که یعنی شما امامان بعد من هستید و آن گاه آیه مورد بحث را تلاوت کرده، فرمود این آیه تا قیامت درباره ما اهل بیت جریان دارد: ﴿ عنِ المفضلِ بنِ عمرٍ قالَ: سمعتُ أبا عبدِ الله ﷺ يقولُ: إنَّ رسولَ اللهِ ﷺ نظرَ إلى عليٍ و الحسنِ و الحسينِ ﷺ فبكى، و قالَ: أنتمُ المستضعَفونَ بعدي. قالَ المفضلُ: فقلتُ

---

۱. سوره قصص، آیه ۵. « ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم »

۲. شواهد التنزیل، ج۱، ص۵۵۸. تفسیر فرات، ص۳۱۳.

له: ما معنى ذلكَ، يا ابنَ رسولِ اللهِ؟ قالَ ﷺ: معناه أنتمُ الأئمةَ بعدي، إنَّ اللهَ عزَّ و جلَّ يقولُ: ﴿ وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ﴾ فهذهِ الآيةُ فينَا جاريةٌ إلى يومِ القيامةِ ﴾.[1]

علو فرعون و استكبار وی که در آیه قبلی آمده است: ﴿ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى ٱلْأَرْضِ﴾ به واسطه تثبیت قلمرو حکومت وی و استقرار دولت او انجام پذیرفت. مستضعف گشتن بنی‌اسرائیل نیز که در ادامه فرمود: ﴿ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ ﴾[2] به سبب از بین رفتن هویت ایشان در قلمرو زندگی بود و اگر در آیه مورد بحث از ارث‌بری بنی‌اسرائیل سخن گفته است، این ارث‌بری نیز در ارتباط با قلمرو زمین است.

سه. سنت الهی استخلاف اهل ایمان در زمین

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِى ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِى لَا يُشْرِكُونَ بِى شَيْـًٔا ۚ وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴾.[3]

---

۱. البرهان، ج۴، ص۲۴۹.

۲. سوره قصص، آیه ۴.

۳. سوره نور، آیه ۵۵. « خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌کند؛ آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریك من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آن‌ها فاسقانند »

در این کریمه خداوند به اهل ایمان دارای ویژگی انجام کارهای نیک وعده داده است که ایشان را خَلَف روی زمین قرار دهد. از آن جا که تمام اهل زمین مشغول زندگی روی زمینند، مقصود از خلف روی زمین چیزی غیر از زندگانی در زمین است، از این رو باید مقصود را خلف در قدرت و حاکمیت بدانیم. با توجه به این معنا دو مفهوم برای خلف پیشینیان در زمین بودن وجود خواهد داشت:

اول. خلف و جانشین بودن مؤمنان و افراد صالح نسبت به قدرت‌های غیر توحیدی و استکباری، چنان که حضرت موسی ﷺ خلف قدرت استکباری فرعون شد یا وجود اقدس پیامبر اکرم ﷺ خلف مشرکان شدند.

دوم. جانشین بودن هر قدرتی چه فاسق و چه صالح نسبت به قدرت پیش از خود. خلف بودن قدرت صالح مانند آیه مذکور و خلف بودن قدرت غیر صالح و فاسق مانند آیه ﴿ فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٞ وَرِثُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَأۡخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا ٱلۡأَدۡنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغۡفَرُ لَنَا وَإِن يَأۡتِهِمۡ عَرَضٞ مِّثۡلُهُۥ يَأۡخُذُوهُۚ أَلَمۡ يُؤۡخَذۡ عَلَيۡهِم مِّيثَٰقُ ٱلۡكِتَٰبِ أَن لَّا يَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ وَدَرَسُواْ مَا فِيهِۗ وَٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَۗ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ﴾[1] و آیه ﴿ فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيّٗا ﴾.[2]

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۹. « پس از آن‌ها فرزندانی جای آن‌ها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی تورات) شدند (امّا با این حال) متاع این دنیای پست را گرفته (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می‌دهند و) می‌گویند: (اگر ما گنهکاریم توبه می‌کنیم و) به زودی بخشیده خواهیم شد. اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می‌گیرند (و باز حکم خدا را پشت سر می‌افکنند) آیا پیمان کتاب (خدا) از آن‌ها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند و) جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده‌اند. و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی‌فهمید »

۲. سوره مریم، آیه ۵۹. « امّا پس از آنان، فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی کردند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید »

از آن جا که خطاب آیه به امت اسلام بوده سخن از این است که بعضی از آنان خلیفه زمین خواهند شد: ﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ ﴾ مراد این است که اراده خداوند در استخلاف برخی از مسلمانان تحقق می‌یابد که دارای دو ویژگی ایمان و عمل صالحند و این معنا جز در دولت کریمه امام زمان ﷺ و به دست با کفایت آن حضرت و یارانشان مصداق نخواهد یافت که نمونه‌ای از روایات مؤید آن در موارد پیشین ملاحظه شد.

فصل سوم

« جمعیت »

موضوع اعمال حاکمیت

در بیان قرآن

آخرین عنصر تشکیل یک نظام حاکمیتی، جامعه و جمعیت است که در صورت نبود آن، نظام مدیریت و حاکمیت به هدف غایی خود دست نخواهد یافت که حکمرانی بر مجموعه‌ای از افراد بشریت است. به بیان دیگر جمعیت موضوع اعمال حاکمیت است و تا جمعیتی نباشد، وجود حاکمیت معنا پیدا نخواهد کرد.

۱. ماهیت جامعه دینی از منظر وحی

پیش از ذکر آیات شریفه قرآن که مبین تصویر ساختار جامعه دینی و ویژگی‌ها و خصوصیات آن از منظر وحی است، توجه به لزوم تناسب میان ساختار تشکیل دهنده نظام حاکمیت با جامعه‌ای که بر آن حکمرانی می‌شود ضروری است، چه ترسیم یک نظام آرمانی، ایده‌آل و موفق در اداره جامعه به شناخت صحیح ماهیت جامعه و در نتیجه تشکیل ساختار نظام مدیریت متناسب با آن ماهیت منوط است. این ضرورت تا آن جاست که یکی از اصلی‌ترین مشکلات دولت‌ها در عدم توفیق در اداره جامعه تحت امرشان، عدم توجه به تناسب دستگاه مدیریت با ماهیت جامعه است. برپایی نظام‌های حکومتی بر اساس قدرت و زور در طول تاریخ و عدم موفقیت در نیل به نتیجه مطلوب، مؤید این معناست. تصور قرار

گرفتن مدیر مدرسه در رأس تشکیلات یک سالن غذاخوری برای اداره آن و عکس آن، ضرورت لزوم تناسب میان ساختار مدیریت با ماهیت یک جامعه را به روشنی تبیین می‌کند.

انگیزه انسان‌ها از اجتماع، مبین ماهیت جامعه: تعیین ماهیت یک جامعه که گفته شد تشخیص ساختار دولت متناسب با جامعه منوط به تبیین آن است، با عنایت به انگیزه تجمع آحاد آن جامعه در کنار هم و در یک محدوده سرزمینی معلوم می‌گردد. بسیاری از فلاسفه و اندیشمندان علوم سیاسی، مدنیت و جمع‌زیستی را فطری و غریزی بشر و انگیزه انسان‌ها از تجمع و اجتماع را پاسخ‌گویی به این نیاز خویش می‌دانند. در تعبیرات این دانشمندان، انسان همچون دیگر موجودات، دارای فطرت جمع‌زیستی دانسته و مدنیٌ بالطبع معرفی شده است و از این رو زندگی فردی و به دور از اجتماع را مخالف با فطرت می‌دانند. نگاه مقابل این دیدگاه این است که تجمع انسانی امری عادی و نه برخاسته از فطرت است. دو مبنای اصالت فرد و اصالت جمع در مباحث علوم سیاسی و غیر آن ناشی از حقیقت پیش‌گفته است که پیروان اندیشه اصالت فرد به عدم فطری بودن روحیه جمع‌زیستی در بشر قائلند و طرفداران اصالت جمع به مدنیت فطری بشر معتقدند.

علامه طباطبایی ﷺ به درستی نظریه عادی بودن اجتماع بشر را پذیرفته، انسان را مدنیٌ بالطبع نمی‌دانند. ایشان در مقام استدلال، با توجه تخلف‌ناپذیری امور فطری و یکسانی آن‌ها در همه انسان‌ها، خاطرنشان ساخته‌اند که لازمِ فطری بودن اجتماع، تخلف ناپذیری آن در نوع افراد بشر است؛ حال آن که شاهدیم که بسیاری از انسان‌ها چه در قرون اولیه تاریخ چه در مراحل بعد، زندگی‌ای به دور از هیاهوی جامعه اختیار کرده‌اند. ایشان معنای مدنیٌ بالطبع بودن انسان را ناچاری و اضطرار در تشکیل اجتماع و برپاساختن زندگی اجتماعی می‌دانند.[1]

---

۱. برای تفصیل بیشتر، ر.ک: المیزان، ج۲، ص۱۱۷.

ممکن است گفته شود این که خداوند در قرآن، به گروه و قبیله درآمدن انسان‌ها را به جعل خودش نسبت داده است، آن جا که می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ﴾[1]، دلیل فطری بودن روحیه جمع‌زیستی در بشر است. در جواب باید گفت که : خداوند در مقام علت العلل و جایگاه مسبب الاسباب که تمام امور را به خود نسبت می‌دهد، در این آیه نیز قرار گرفتن مردم در گروه‌های مختلف را به ذات اقدس خویش نسبت داده است، لذا جعل در این‌جا به معنای قرار داده شدن این روحیه در نهان بشر نیست؛ بلکه به این معناست که خداوند بشر را به گونه‌ای آفریده است که به جمع‌زیستی تمایل پیدا می‌کند.

بر این اساس که ضرورت‌ها، احتیاج‌ها و نیازهای روزمره روحیه جمع‌زیستی را درون انسان می‌پروراند، به ویژه در دنیای امروز، زندگی جمعی در ردیف عادات انسان قرار گرفته و ترک این عادت در نظر او بسیار هول‌انگیز و وحشت‌آور است؛ به گونه‌ای که مشاهده می‌شود برای آزار و اذیت بشر، وی را در سلول انفرادی محبوس می‌کنند و همین امر بدون اِعمال هرگونه شکنجه‌ای، برای مرگ تدریجی انسان کافیست.

اگرچه نیاز به هم‌زیستی و رفع نیاز یکی از مهمترین انگیزه‌های بشر در تجمع است، نوع نگاه انسان به زندگی و تفسیر وی از جریان حیات، تعیین‌کننده‌ترین نقش را در انگیزه‌سازی وی برای تجمع و تشکیل جامعه دارد. به دیگر سخن، شناسایی انگیزه جوامع مختلف از اجتماع که گفته شد مبین ماهیت آن جامعه خواهد بود، ارتباط عمیقی با تفسیر افراد آن جامعه از زندگی دارد و تبیین نوع حیات و ماهیت

---

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳. « ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفريديم و شما را تيره‌ها و قبيله‌ها قرار داديم تا يكديگر را بشناسيد. (اين‌ها ملاك امتياز نيست) گرامی‌ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست. خداوند دانا و آگاه است »

زندگی در اندیشه‌های گوناگون، سبب اختلاف در نوع انگیزه ایشان از تشکیل جامعه می‌شود. همان‌گونه که سبدِ آماده شده برای چینش میوه هیچ‌گاه ظرفیت دربر گرفتن آب را ندارد، جامعه نیز به عنوان ظرف زندگی بشر باید متناسب با نوع اندیشه‌های وی تشکیل شود تا توانایی دربرگرفتن او را داشته باشد، مثلاً معتقدان تفکر مادی و اومانیستی که به انسان به عنوان برترین موجود و حلقه انتهایی وجود می‌نگرند، هدف نهایی زندگی را وصول انسان به تمام خواسته‌هایش می‌دانند و زندگی را بستر تحقق جمیع میل‌ها و گرایش‌های انسان تفسیر می‌کنند. زندگیِ برخاسته از اندیشه اومانیستی به منزله رستورانی است که تمام لذائذ، خوشی‌ها و استراحت‌ها در آن فراهم شده و بشر فقط باید از این امکانات برای وجود خود بهره‌گیری کند. ماهیت جامعه برخاسته از چنین تفکری جز توقف، رکود و درجازدن چیزی نیست.

حرکت در مسیر کمال، انگیزه موحدان از اجتماع: در جهان‌بینی توحیدی، هر چند بشر در جایگاه اشرف مخلوقات قرار گرفته است، بالاترین نقطه، ذات اقدس الله است و بشر در مسیر تعالی، پیوسته به سمت این نقطه کمال در حال حرکت است.

همه ذرات جهان در رقصند رونهاده به کمال از نقصند[1]

حرکت در مسیر نیل به کمال، انسان را به آن جا می‌رساند که کار خدایی می‌کند، چنان که در حدیث قدسی است که خداوند می‌فرماید ای فرزند آدم! من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، پس مرا در آن چه به تو امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را زنده‌ای قرار دهم که مرگ ندارد. ای فرزند آدم! من به اشیا می‌گویم باش پس می‌باشند، پس مرا در آن چه به تو امر کرده‌ام اطاعت کن تا تو را به گونه‌ای قرار دهم که به اشیا امر

---

۱. هفت اورنگ جامی، عقد سی و چهارم، بیت ۲۵.

کنید باش و آن، موجود شود: ﴿ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَطِعْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ حَتَّي أَجْعَلَكَ حَيّاً لَا تَمُوتُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطِعْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلْكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ ﴾.[1]

بر این اساس در نگاه وحیانی که انگیزه تشکیل اجتماع انسانی حرکت به سمت کمال و خداگونه شدن است، ماهیت جامعه به عنوان بستر و مَرکَب این حرکت معنا می‌یابد. تشبیه اجتماع به کشتی یا ناقه در سخنان معصومان ﷺ مبین همین معناست، چنان که رسول خدا ﷺ در فرمایشی نورانی جامعه را به منزله کشتی در حال حرکت معرفی کرده‌اند که انسان‌ها را به حفظ این کشتی موظف دانسته‌اند: ﴿ مَثَلُ القائمِ علي حدودِ اللّهِ و الواقع فيها كَمَثَلِ قومٍ استَهَمّوا علي سفينةٍ في البحرِ، فأصابَ بعضُهم أعلاها و أصابَ بعضُهم أسفلَها. فكانَ الذينَ في أسفلِها اذا استَقُوا مِنَ الماءِ مَرُّوا علي مَن فوقَهم فقالوا: لو انّا خَرَقنا في نَصِيبِنا خرقاً وَ لَم نُؤذِ مَن فوقَنا. فَإن يَترکُوهم وَما أرادُوا هَلَکُوا جميعاً. وَإن اَخَذُوا علي أيديهِم نَجوا. ونَجوا جميعاً ﴾.[2]

در خطبه غراء حضرت صدیقه طاهره ﷺ بعد از حوادث تلخ پس از رحلت رسول خدا ﷺ در جمع زنان عیادت کننده از ایشان نیز که در ادامه خواهد آمد از جامعه به ناقه‌ای تعبیر شده که رسول خدا ﷺ زمامداری آن را به دست امیر المؤمنین ﷺ سپرده بودند.

---

۱. ارشاد القلوب، ج۱، ص۷۵. بحار الانوار، ج۹۰، ص۳۷۶. مستدرک وسائل الشیعة، ج۱۸، ص۲۵۸.

۲. این روایت بیشتر در منابع اهل سنت آمده است. مسند احمد، ج۴، ص۲۶۸. صحیح بخاری، ج۳، ص۱۱۱. سنن ترمذی، ج۳، ۳۱۸. « مثال کسی که خواهان اجرای حدود الهی است و آن کس که (نمی‌خواهد به آن‌ها عمل کند و) نسبت به آن‌ها ایراد می‌گیرد، همانند قومی است که با هم سوار کشتی شده‌اند. برخی از آن‌ها در قسمت بالا و برخی دیگر در قسمت پایین آن جای گرفته‌اند. گروهی که در پایین کشتی نشسته‌اند زمانی که می‌خواهند آب بنوشند، بر گروهی که در بالا نشسته‌اند عبور کرده می‌گویند ما می‌خواهیم قسمت خودمان را سوراخ کنیم (و آب بر داریم) و هیچ آزاری به کسانی که در بالایند نداریم. بالانشینان کشتی اگر پایینی‌ها را به حال خورد رها کنند تا آن چه را می‌خواهند انجام دهند، همه هلاک می‌شوند. اما اگر مانع آن‌ها شوند و دستشان را بگیرند آن‌ها و همه نجات می‌یابند »

جامعه دینی، بستر حرکت هدفمند به سوی کمال: حال که مشخص شد که انگیزه موحدان از تجمع و هم‌زیستی، نیل به کمال و وصول به جایگاه قرب خداوندی است، باید دانست که جامعه در این نگاه، بستر حرکت به سوی کمال است. این معنا در آیات قرآن نیز مورد اشاره قرار گرفته است؛ آن جا که می‌فرماید: ﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُم ۚ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ ۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ﴾.[1]

« دابّة » از ماده « دَبَب » به معنای مشی خفیف و آهسته است که درباره هر حیوانی به کار می‌رود: « الدَّبُ وَ الدَّبیبُ: مشيٌ خفیفٌ. وَ یُستَعْمَلُ في کلِّ حیوانٍ ».[2] « اُمَم » نیز جمع « امّت » از ریشه « أمَّ » به معنی قصد کردن است و از این رو « امت »، جماعت قاصد و هدفمند است. نتیجه آن که در جامعه انسانی وجود دو عنصر تحرک و قصد ضروری است، چه قصد، تابع مقصد و هدف است و رسیدن به هدف نیازمند تحرک و حرکت.

---

۱. سوره انعام، آیه ۳۸. « هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند نیست، مگر این که امت‌هایی همانند شمایند. ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم. سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند »

۲. المفردات، ص۳۰۶. در زبان عربی برای هر معنا واژه‌ای خاص جعل شده است و به همین دلیل در این زبان با کثرت واژگان مواجهیم. علی‌رغم وجود واژگان مختلف برای معانی گوناگون در زبان عربی، در ترجمه این واژگان به زبان‌های دیگر و از جمله زبان فارسی، معمولاً فقط یک معنا مورد توجه قرار می‌گیرد، چنان که کلمات عربی « فَرَس »، « جواد » و « حصان » در زبان فارسی همه به مطلق اسب ترجمه می‌شوند؛ در حالی که عرب هر یك از این اصطلاحات را برای اسب خاصی استعمال می‌کند؛ اسب تربیت شده و باهوش را « فرس » می‌گوید؛ اسبی را که از آن برای مسابقه و جنگ استفاده می‌کنند، « جواد » می‌نامد؛ « حصان » را هم به اسب کهنه‌کاری اطلاق می‌کند که به جهت مهارت در سواری دادن، سوارش را به زمین نمی‌زند و در واقع برای سوارش همچون حصن و حفاظ است. بنابراین در ترجمه واژه « دابة » باید خصوصیت حرکت نرم و آهسته را نیز باید در نظر گرفت و ترجمه آن به مطلق حیوان، کامل نیست. شاید این که در آیه مورد اشاره به طور مطلق نفرموده که حیوانات مانند انسان‌ها چنانند، تا هم جنبدگان با حرکت خفیف هم پرندگان را دربر بگیرد، به این جهت بوده که به تفاوت حرکت جنبندگان زمینی و پرندگان توجه شود.

در بخش پایانی آیه پس از آن که در صدر، به مماثلت انسان‌ها با جنبندگان و پرندگان در امت بودن اشاره شد: ﴿ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم ﴾ حشر همه به سوی خدا آمده است: ﴿ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴾. « حشر » در لغت مرادف با کوچ دادن دسته جمعی از محلی به محل دیگر و همچنین بسیج افراد برای حرکت به سوی جنگ و مانند آن ذکر شده است: « إخراجُ الجماعةِ عن مقرِّهم و إزعاجُهم عنه إلي الحربِ و نحوِها ».[1] نکته قابل دقت آن که « حشر » هم به معنای تجمع اجباری هم تجمع اختیاری است و در تجمع اختیاری گرچه تجمع از روی اراده صورت می‌پذیرد، یک سلسله ضرورت‌ها سبب اجتماع از روی اراده می‌گردد.

خلاصه آن که در کتاب خلقت و تکوین این‌گونه مقرر شده که حیوانات در تحرکات خود به صورت جمعی، تابع قصد و هدفند و بر اساس آن چه خداوند در غریزه ایشان به عنوان هدف نهاده حرکت می‌کنند. انگیزه تجمع انسان‌ها نیز حرکت جمعی به سوی هدفی است که در نهان ایشان قرار گرفته و آن رشد و تعالی و وصول به کمال عبودیت و بندگی خداوند و در یک کلام خداگونگی است. بنابراین در اندیشه برگرفته از قرآن و سنت، ماهیت جامعه، مرکب و بستر حرکت برای جمع انسان‌ها به سوی هدف خلقت است و نظام حاکمیت متناسب با این ماهیت، دولتی است که راهبری این مرکب را بر عهده دارد و راه وصول مردم به کمال را برای آن‌ها هموار می‌سازد. چنین دولتی در سخنان حضرت زهرا ﷺ در وصف دولت امیر المؤمنین علی ﷺ این گونه بیان شده است: ﴿ وَ اللَّهِ لَوْ تَكَافُّوا عَنْ زِمَامٍ نَبَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِ لَاعْتَلَقَهُ وَ لَسَارَ بِهِمْ سَيْراً سُجُحاً لَا يَكْلُمُ خِشَاشُهُ وَ لَا يُتَعْتِعُ رَاكِبَهُ وَ لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهَلًا نَمِيراً فَضْفَاضاً تَطْفَحُ

---

۱. المفردات، ص۲۳۷.

ضَفَّتَاهُ وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطَاناً قَدْ تَحَيَّرَ بِهِمُ الرَّيُّ غَيْرَ مُتَحَلٍّ مِنْهُ بِطَائِلٍ إِلَّا بِغَمْرِ الْمَاءِ وَ رَدْعِهِ شَرَرَهُ السَّاغِبَ وَ لَفُتِحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُون ﴾.[1]

افسوس که جاهلان و مغرضان آن زمان فرصت مدیریت اجتماع را از امیر مؤمنان ﷺ سلب کردند و مانع این شدند که در سایه مدیریت دولت اسلامی حضرت علی ﷺ آرامش، سراسر جامعه را فراگیرد و اندک رنج و ناراحتی در مسیر اداره جامعه به احدی وارد نشود و این‌گونه جامعه بشری را از بهره‌وری از نعمت عظیم ولایت حجت معصوم ﷺ بازداشتند.

۲. ویژگی‌های جامعه مطلوب قرآنی

پس از تبیین ماهیت جامعه دینی از منظر وحی و لزوم برپایی مدیریت اجتماع انسانی توسط عناصری که شایستگی راهبری این اجتماع به سوی هدف نهایی خویش را دارایند، در ادامه خصوصیات و ویژگی‌های ساختار اجتماعی جامعه دینیِ مبتنی بر اندیشه ناب وحیانی را مورد دقت نظر قرار می‌دهیم. برای این

---

۲. الامالی، شیخ طوسی، ص۳۷۴. معانی الاخبار، ص۳۵۴. دلائل الإمامة، ص۳۹. « سوگند به خدا اگر دست باز می‌داشتند و زمام خلافتی را که پیغمبر خدا ﷺ به دست او نهاده بود از وی بازپس نمی‌گرفتند و در اختیارش باقی می‌گذاشتند، آنان را با کمال آرامش با سیری ملایم رهبری می‌کرد؛ بی‌آن‌که به واسطه کشیدن افسار، مرکوب زخمی گردد و سوار به دلیل تکان‌های ناشی از حرکت بی‌رویّه آن در شکنجه و ناراحتی بیفتد. و به قطع ایشان را به سرچشمه زلال و گوارای آب حیات خواهد رساند؛ جویباری که آبی پاك دو سمت آن موج می‌زد و اطراف و جوانب آن پاکیزه بود. و حتماً آنان را سیراب می‌کرد و فربه و سیر از آن جا باز می‌گرداند؛ در حالی که خودش از آن بهره‌ای نمی‌برد؛ مگر با جامی کوچك که تشنه‌ای تشنگی خود را رفع کند و اندکی غذا که گرسنه رفع گرسنگی خود بدان کند. و کوچك‌ترین بهره‌ای به نفع خویش نمی‌برد. آن زمان بود که درهای برکت از زمین و آسمان به روی مردم گشوده می‌شد (اقتصاد مردم رونق می‌گرفت و مردم در ناز و نعمت به سر می‌بردند) در حالی که رهبرشان سودی عاید خود نساخته و از این همه برکات و زر و زیور چیزی برای خویش نیندوخته بود، و برای همگان پرهیزکار از ریاست طلب شناخته می‌شد. لکن دیری نخواهد پایید که خداوند آنان را به کیفر دست‌آوردهای ناپسندشان مؤاخذه خواهد ساخت »

مقصود باید آیاتی بررسی شوند که حقیقت جامعه دینی یعنی امت را وصف می‌کنند. در آیات کریمه قرآن از امت با چند ویژگی خاص یاد شده است: ۱. امت وسط، ۲. امت مسلم، ۳. امت برتر، ۴. امت قائم، ۵. امت مقتصد. این نشان می‌دهد که وجود این پنج ویژگی در یک اجتماع آن را جامعه آرمانی، ایده‌آل و مطلوب دین می‌سازد. همچنین با توجه به ضرورت وجود تناسب میان ساختار اجتماع با نظام حاکم بر آن جامعه، مدیریت جامعه دینی نیز می‌بایست با نظر به ویژگی‌های پنج‌گانه امت تشکیل شود، بنابراین نگاه به این امت‌های پنج‌گانه از این زاویه نشان می‌دهد که ایجاد پنج خصوصیت پیش‌گفته در اجتماع، رسالت و مسؤولیت مدیر جامعه دینی است؛ به این معنا که حاکم برای تحقق جامعه مطلوب دینی باید ویژگی‌های اساسی امت دینی مورد نظر قرآن را به عنوان هدف، سرلوحه کارها قرار دهد و حرکت جامعه را به سمت آن‌ها جهت دهد و مردم را در آن مسیر ساماندهی کند.

یک. امت وسط: توجه به دنیا برای وصول به آخرت

﴿ سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا وَلَّىٰهُمۡ عَن قِبۡلَتِهِمُ ٱلَّتِي كَانُواْ عَلَيۡهَاۚ قُل لِّلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ۞ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِۚ وَإِن كَانَتۡ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ۞ قَدۡ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَاۚ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ

وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعۡمَلُونَ ﴾.[1]

فضای کلی این آیات، مربوط به واقعه تغییر قبله از بیت المقدس به سمت مسجد الحرام و کعبه معظم است. بنابر مشهور اولین قبله مسلمانان بیت المقدس بود و بعد از گذشت نوزده ماه از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه فرمان تغییر قبله به سمت کعبه نازل شد. وجه انتخاب بیت المقدس به عنوان اولین قبله مسلمان، از یک سو قداست آن سرزمین بود که زمانی جایگاه پیامبرانی چون ابراهیم خلیل الرحمان ﷺ بود و از جهت دیگر اعتقاد تمام اهل کتاب آن روز به این سرزمین مقدس بود، به همین دلیل رسول خدا ﷺ به عنوان پیام‌آور توحید مأمور شدند بیت المقدس را قبله خویش قرار دهند؛ جایی را که قبله تمام معتقدان ظاهری توحید بود.

---

۱. سوره بقره، آیات ۱۴۲ تا ۱۴۴. « به زودی سبك مغزان از مردم می‌گویند: چه چیز آن‌ها (مسلمانان) را از قبله‌ای که بر آن بودند، بازگردانید. بگو: مشرق و مغرب، از آن خداست. خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند ❋ همان‌گونه (که قبله شما یك قبله میانه است) شما را نیز امت میانه‌ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط) تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه است. و ما آن قبله‌ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می‌کنند، از آن‌ها که به جاهلیت بازمی‌گردند، مشخص شوند. و مسلماً این حکم، جز بر کسانی که خداوند آن‌ها را هدایت کرده، دشوار بود. (این را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق، صحیح بوده است) و خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی‌گرداند، زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است ❋ نگاه‌های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می‌بینیم. اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی، باز می‌گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن. و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید. و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، به خوبی می‌دانند این، فرمانِ حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده (و در کتاب‌های خود خوانده‌اند که پیغمبر اسلام به سوی دو قبله نماز می‌خواند). و خداوند از اعمال آن‌ها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست »

صحیح نیست که گفته شود قبله در ابتدا کعبه بوده و بعد به قصد مماشات و همراهی با یهودیان، بیت المقدس قبله قرار گرفت و سپس دوباره قبله به کعبه بازگشت، زیرا رسول خدا ﷺ در طول اقامت سیزده ساله در مکه به سمت بیت المقدس نماز می‌خواندند، در حالی که یهودیان در مکه حضور نداشتند، پس دلیلی نبود که پیامبر ﷺ برای مماشات با یهودیان به سوی بیت المقدس نماز بخوانند. بالعکس شاهدیم که پس از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه که محل استقرار یهودیان بود، فرمان تغییر قبله نازل شد؛ حال آن که در این فضا در ظاهر مماشات و همراهی با یهودیان ضروری‌تر بود و نماز خواندن به سمت بیت المقدس با تعلیل پیش‌گفته مناسب‌تر بود. در روایتی از وجود نازنین امام عسکری ﷺ این نکته در نگاه جامع‌تری مورد توجه قرار گرفته است. امام ﷺ در تفسیر آیه مورد بحث فرمود که خداوند برای آزمایش تبعیت پیروان پیامبر ﷺ از آن حضرت، در دوران استقرار مسلمانان در مکه بیت المقدس را به عنوان قبله مقرر ساخت؛ حال آن که مردم مکه مایل بودند کعبه را قبله خود قرار دهند، چه کعبه سالیان سال نزد آنان جایگاهی مقدس برای عبادت شناخته شده بود. در مقابل با این که مردم مدینه میل به اخذ بیت المقدس به عنوان قبله خویش داشتند، چون تمام توجه یهودیان مدینه در انجام اعمال عبادی به سمت بیت المقدس بود و سایر اهل مدینه نیز که سال‌ها در کنار یهودیان زندگی کرده بودند، بیت المقدس را بیشتر می‌پسندیدند، کعبه به عنوان قبله مقرر گردید: ﴿ إِنَّ هَوَي أَهْلِ مَكَّةَ كَانَ فِي الْكَعْبَةِ، فَأَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُبَيِّنَ مُتَّبِعَ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ مُخَالِفِهِ بِاتِّبَاعِ الْقِبْلَةِ الَّتِي كَرِهَهَا، وَ مُحَمَّدٌ ﷺ يَأْمُرُ بِهَا. وَ لَمَّا كَانَ هَوَي أَهْلِ الْمَدِينَةِ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ، أَمَرَهُمْ مُخَالَفَتَهَا وَ التَّوَجُّهَ إِلَي الْكَعْبَةِ لِيَتَبَيَّنَ مَنْ يُوَافِقُ مُحَمَّداً ﷺ فِيمَا يَكْرَهُهُ فَهُوَ مُصَدِّقُهُ وَ مُوَافِقُهُ ﴾.[1]

---

۱. تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص۴۹۵. الاحتجاج، ج۱، ص۴۲.

با هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه که جایگاه زندگی یهودیان بود، خرده‌گیری یهودیان به مسلمانان و شخص پیامبر اکرم ﷺ به بهانه اتخاذ بیت المقدس، قبله اهل کتاب، به عنوان قبله اهل اسلام آغاز شد. آنان انجام اعمال عبادی مسلمانان به سمت قبله اهل کتاب را دلیلی بر پیروی مسلمانان از آیین خویش می‌دانستند. رسول خدا ﷺ از این سخنان عیب‌جویانه و سرزنش‌آلود یهودیان مغموم گشته و با نظر به آسمان، منتظر وحی پروردگار بودند. در پی این واقعه هنگام اقامه نماز ظهر حضرت ﷺ در مسجد بنی‌سالم که امروزه مشهور به مسجد ذوقبلتین[1] است، جبرئیل ؑ بر آن حضرت نازل شد و در حالی که پیامبر ﷺ دو رکعت از نماز را به طرف بیت المقدس خوانده بودند، بازوی آن حضرت را گرفت و ایشان را به طرف کعبه برگرداند. با تغییر قبله و جابجایی رسول خدا ﷺ در حین نماز، صفوف جماعت به ترتیب پشت سر پیغمبر ﷺ جابه جا شدند؛ به گونه‌ای که مردان در محل اقامه جماعت زنان و خانم‌ها در محل مردان قرار گرفتند.

این واقعه در روایتی از وجود نازنین حضرت صادق ؑ چنین بیان گردیده است: ﴿ أنَّ اليهودَ كانوا يُعَيرونَ بِرَسولِ اللهِ ﷺ و يقولونَ أنتَ تابعٌ لنا تُصلي إلي قبلتِنا. فَاغتَمَّ مِن ذلك رسولُ اللهِ ﷺ غماً شديداً وَ خرجَ في جوفِ الليلِ يَنظُرُ في آفاقِ السماءِ يَنتَظرُ بِأمرِ اللهِ تبارك و تعالي في ذلك. فلمّا أصبحَ و حَضَرَتْ صلاةُ الظهرِ كانَ في مسجدِ بني سالمٍ قد صَلَّي بهم الظهرَ ركُعَتَينِ، فنَزلَ جبرئيلُ ؑ فأخذَ بِعَضدَيْهِ فَحَوَّلَه إلي الكعبةِ. فأنزلَ اللهُ عليهِ: ﴿ قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِ ۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَىٰهَا ۚ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ﴾. فصلّي ركعَتَينِ إلي الكعبةِ. فقالتِ اليهودُ و السفهاءُ: ﴿ مَا وَلَّىٰهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ ٱلَّتِى كَانُوا۟ عَلَيْهَا ﴾.

---

۲. این مسجد در شمال غربی شهر مدینه در حرّة الوبرة واقع شده است. در حال حاضر دو محراب در این مسجد وجود دارد که یکی در شمال غربی و به سمت بیت المقدس قرار دارد و محراب دیگر به سمت کعبه در ناحیه جنوبی مدینه جلوه‌گر است.

و تحولتِ القبلةُ إلي الكعبةِ بعدَ ما صلّي رسولُ اللهِ ﷺ بمكةَ ثلاثَ عشرةَ سنةٍ إلي البيتِ المقدسِ و بعدَ مهاجرتِه إلي المدينةِ صلّي إلي البيتِ المقدسِ سبعةَ أشهرٍ[1]، ثمَّ حَوَّلَ اللهُ عزَّ وَ جلَّ القبلةَ إلي البيتِ الحرامِ ».[2]

وجه اعتراض یهود و مشرکان که در آیه از آن‌ها به سفیهان یاد شده: ﴿ سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَ ٱلنَّاسِ ﴾ این گونه تبیین شده است که اعتراض یهودیان به رسول خدا ﷺ ناشی از عدم اعتقاد ایشان به نسخ بود، از این رو از تغییر حکم الله در ارتباط با قبله که تا آن زمان بیت المقدس بود برآشفته، چنین گفتند که چنانچه بیت المقدس دارای شرافت ذاتی است، سبب تغییر چیست و در صورتی که تقدسی نداشته سبب قرار گرفتن آن به عنوان قبله چه بوده است. مشرکان هم رسول خدا ﷺ و پیروان آن حضرت را بی‌ثبات در عقیده معرفی کردند و تغییر قبله را برای خشنود ساختن ساکنان مکه دانستند، همان‌طور که قبله بودن بیت المقدس را تا آن زمان برای جلب نظر یهودیان می‌دانستند. علاوه بر این دو گروه، برخی مسلمانان سست‌ایمان نیز لب به اعتراض گشودند و هم‌نوا با یهودیان این‌گونه پیامبر ﷺ را مورد سؤال

---

۱. از آن جا که در روایات دیگر زمان تغییر قبله نوزده ماه پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه ذکر شده (من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۲۷۴) لازم است تا این هفت ماه را هفت ماه از سال دوم بدانیم. گویا تعبیر سال دوم در روایت حذف شده است.

۲. تفسیر قمی، ج۱، ص۶۳. ابو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، از روات بزرگ شیعه در قرن‌های سوم و چهارم هجری و از یاران امام حسن عسکری ﷺ است. کتاب تفسیر او از تفاسیر روایی است که گرچه سلسله سند روایات را نیاورده است، متن تفسیر او بیان‌های معصومان ﷺ ذیل آیات کریمه است. نجاشی درباره او می‌گوید: علی بن ابراهیم شخصیتی مورد اطمینان در نقل روایات و دارای ایمانی ثابت و استوار و مورد اعتماد و دارای عقیده و مذهبی صحیح است. او روایات فراوانی را از مشایخ شیعه شنیده و نقل کرده است (ص۲۶۰). به نظر نگارنده رجوع به تفسیر قمی برای افرادی که قصد بهره‌گیری از آیات کریمه قرآن را دارند ضروری است، چه آن چه او آورده از زبان امام معصوم ﷺ، قرآن ناطق، است.

قرار دادند که اگر بیت المقدس شرافت و ارزش داشت، علت تغییر قبله به مکه چیست و چنانچه بیت المقدس ذاتاً ارزشی نداشت، چرا تا به این برهه از زمان قبله و مورد توجه بوده است.

خداوند متعالی در ادامه کریمه شریفه در مقام پاسخ‌گویی به این اعتراض‌ها، پیغمبر ﷺ را مأمور می‌سازد تا به معترضان گوش زد کند که مشرق و مغرب عالم از آن خداوند است و ذات اقدس الله منزه از قرار گرفتن در جا و مکان است، لذا هیچ یک از دو مکان بیت المقدس و کعبه جایگاه خداوند نیستند. در حقیقت پروردگار متعالی با تبیین این حقیقت که مکان‌ها به خودی خود ارزش و جایگاه ندارند، هدف تغییر قبله را آن چنان که در آیات آمده مشخص کردن تابعان واقعی رسول خدا ﷺ و مخالفان اوامر آن حضرت بیان می‌کند: ﴿ وَمَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِى كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ﴾. ضمن آن که در پی این تغییر، اندوه و نگرانی رسول خدا ﷺ حاصل از سرزنش یهودیان مرتفع می‌گردد.

یادکردنی است که فقهیان عامه قبله را حرم و مسجد الحرام می‌دانند و توجه به جهت مسجد الحرام را در قبله قرار دادن کعبه کافی می‌دانند. لکن پیروان مذهب اهل بیت ﷺ در دیدگاه فقهی خویش، قبله را خود کعبه معظم و نه مسجد الحرام می‌دانند. ایشان در این رأی به کریمه شریفه مورد بحث استدلال می‌کنند که به پیامبر ﷺ امر می‌کند روی خویش را به سوی مسجد الحرام کن: ﴿ فَوَل وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ﴾، چه در آیه به قرار گرفتن در جهت مسجد، همان کعبه، امر شده است؛ نه مسجد الحرام، به همین

جهت روشن شدن دقیق نقطه کعبه را بر حسب مناطق مختلف جغرافیایی و قرار گرفتن در موازات کعبه را ضروری می‌دانند.[1]

مقصود از امت وسط بودن جامعه اسلامی: در این آیات امت اسلامی، امت وسط معرفی شده است: ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ﴾. در تبیین مقصود خداوند متعالی از جعل امت اسلام به عنوان امت وسط دو نظریه عمده تفسیری وجود دارد. نظر اول، اختیار مفسران عامه و گروهی از مفسران شیعه است که نگاه سیاسی ـ اجتماعی به آیه داشته‌اند. نظر دوم مختار علامه طباطبایی ﷺ و بسیاری از محدثان است. گرچه روایاتی چند در تأیید نظر دوم وجود دارد، روایتی نیز مطابق با رأی اول وجود دارد که البته با هر دو معنا نیز سازگار است که در ادامه تفصیل بحث درباره هر یک از این نظرات می‌آید:

مطابق تفسیر اول در شرایط حاکم بر تفکرات جامعه آن روز، دو جریان مشرکان و اهل کتاب وجود داشتند که دچار افراط و تفریط بودند. مشرکان تمام همت و تلاش خویش را توجه به مادیات و دنیاپرستی و ارضای خواسته‌ها و امیال نفسانی قرار داده بودند و در مقابل، اهل کتاب با اختیار عزلت و رهبانیت و کناره‌گیری از تمام مسائل دنیوی، تمام فکر خویش را به آخرت معطوف کرده بودند. در میان این دو فضای فکری، خداوند امت اسلام را امت وسط قرار داد که در عین توجه به آخرت و تلاش برای نیل به کمال واقعی انسانی که هدف اصلی خلقت ایشان به شمار می‌رود، از تلاش و فعالیت دنیوی غافل نیستند و البته تلاش و حرکت دنیوی خویش را نیز به سوی رضایت پروردگار عالم و کسب مقامات معنوی هدفمند ساخته‌اند. در حقیقت آباد ساختن زندگی مادی و توجه به دنیا در تفکر اسلامی راه وصول به آخرت و کسب رضای خداوند متعالی است و به خودی خود ارزش و جایگاهی ندارد.

---

۱. برای اطلاع و تفصیل بیشتر ر.ک: کنز العرفان فی فقه القرآن، ج۱، ص۸۵.

البته برخی از مفسران دو جریان فکری انحرافی را که مسلمانان میان آن دو قرار گرفتند، یهود و مسیحیت دانسته‌اند؛ با این توضیح که یهودیان پیوسته در مسیر تلاش مادی و ثروت‌اندوزی و بهره بردن از لذایذ دنیوی بودند و بالعکس، مسیحیت با گوشه‌گیری و اختیار عزلت، ترک دنیا کرده بودند. علت این رهبانیت مسیحیان نیز آن بود که برخی از یهودیان با ارتکاب اعمال مادی و دنیاپرستانه سبب عصبانیت کسانی شدند که خود را پیروان واقعی حضرت موسی ﷺ می‌دانستند و با ظهور حضرت عیسی ﷺ این مخالفان دنیاگرایی یهودیان به دین حضرت مسیح ﷺ گرایش یافته، مسیحی شدند و در مقام تقابل با یهودیان به کلی از دنیا و لذت‌های آن اعراض کردند.

بر اساس این تفسیر، مقصود از امت وسط بودن جامعه مسلمانان، جامعیت ایشان در توجه به دنیا و آخرت است و از این رو واژه « شهید » در تعبیر آیه شریفه که در تعلیل امت وسط بودن مسلمانان می‌فرماید: ﴿ لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا ﴾ به معنای الگو بوده و مقصود این است که امت اسلام الگوی دیگر مردم است تا با نگرش در تعالی معنوی و توسعه اقتصادی امت اسلام، نگاهی جامع به دنیا و آخرت داشته باشند و از دنیا برای رسیدن به آخرت بهره بگیرند.

علامه طباطبایی ﷺ تفسیر دیگری از معنای امت وسط مطرح کرده و ضمن بیان دیدگاه مختار خویش نقدهایی را متوجه تفسیر اول کرده است.[1] مرحوم علامه در ابتدا خاطرنشان ساخته است که این تفسیر فی نفسه سخنی صحیح است؛ اما آن را مخالف با ظاهر الفاظ آیه و غیر قابل تطبیق بر آن دانسته است:

---

۱. المیزان، ج۱، ص۳۲۰.

اشکال نخست این است که اگر « شهید » را در کریمه شریفه به معنای الگو بدانیم، تعبیر ﴿ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ ﴾ برای امت اسلام و ﴿ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا ﴾ برای پیامبر اکرم ﷺ تعبیر دقیقی نخواهد بود، چه برای رساندن معنای الگو بودن برای دیگران می‌بایست عبارت « شهداء للناس » و « لکم شهیداً » می‌آمد؛ حال آن که در هر دو تعبیر، حرف جرّ « علی » آمده است که نشان می‌دهد سخن درباره شهادت بر مردمان است؛ نه الگو و میزان قرار گرفتن چیزی که لازم آن رجوع مردمان به الگوست.

دومین اشکال این که بنا بر این تفسیر، الگو بودن مسلمانان و رسول خدا ﷺ سبب جعل امت اسلام به عنوان امت وسط بوده است؛ یعنی چون دین اسلام و به تبع آن پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان الگو بوده‌اند، امت وسط قرار گرفته‌اند؛ حال آن که در این آیه وسط بودن امت اسلامی علت الگو بودن ایشان ذکر شده است: ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا ﴾، زیرا بعد از اشاره به وسط بودن امت اسلام به جعل الهی، جمله بعدی با لام تعلیل آغاز شده است: ﴿ لِّتَكُونُوا ﴾ و حرف « واو» در ﴿ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ ﴾ نیز حرف عطف است که همانند جمله پیشین تعلیل بودن آن را برای عبارت آغازین می‌رساند. علاوه بر این که در این صورت دیگر نیازی نبود که متعرض شهید بودن پیامبر ﷺ بر امت گردد، زیرا شهادت رسول خدا ﷺ بر امت بر وسط بودن امت مترتب نیست، آن گونه که غایت بر مغیا و غرض بر صاحب غرض مترتب است.

مرحوم علامه پس از ایراد نقدهای خود بر نظریه اول، دیدگاه تفسیری خویش را بیان می‌کند که با توجه به دیگر استعمال‌های واژه « شهید » و مشتقات آن در آیات قرآن، آن را به معنای شاهد و گواه

بر اعمال معنا می‌کند.[1] بر اساس این نظریه وسط و میانه بودن امت اسلام در شاهد بودن ایشان بر اعمال جمیع بندگان خواهد بود. البته علامه طباطبایی ﷺ گواهان بر اعمال را هر کسی نمی‌دانند و در تأیید بیان خویش به روایاتی نیز اشاره می‌کنند که شهید را به عنوان شاهد بر اعمال ذکر کرده، مقصود از شاهدان بر اعمال را ذوات مقدس اهل بیت ﷺ معرفی می‌کنند و بیان می‌دارند افرادی که شهادتشان درباره صاعی از خرما در دنیا پذیرفته نمی‌شود، چگونه می‌توانند به عنوان شاهد بر اعمال در قیامت مطرح شوند: ﴿ عنِ الصادقِ ﷺ في قولِه تعالي: ﴿ لِّتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدًا ﴾ فَإِنْ ظَنَنْتَ أَنَّ اللَّهَ عَنَي بِهَذِهِ الْآيَةِ جَمِيعَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ، أَفَتَرَي أَنَّ مَنْ لَا يَجُوزُ شَهَادَتُهُ فِي الدُّنْيَا عَلَي صَاعٍ مِنْ تَمْرٍ، يَطْلُبُ اللَّهُ شَهَادَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَقْبَلُهَا مِنْهُ بِحَضْرَةِ جَمِيعِ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ. كَلَّا لَمْ يَعْنِ اللَّهُ مِثْلَ هَذَا مِنْ خَلْقِهِ ﴾.[2] همین گونه است سخنی از امام باقر ﷺ که برای عدم امکان شهادت همگان بر اعمال در قیامت و در نتیجه اختصاص آیه به افراد خاص، پذیرفته نبودن شهادت برخی بر مشتی دانه را در دنیا خاطرنشان ساخته‌اند: ﴿ وَ لَا يَكُونُ شُهَدَاءَ عَلَي النَّاسِ إِلَّا الْأَئِمَّةُ وَ الرُّسُلُ فَأَمَّا الْأُمَّةُ فَإِنَّهُ غَيْرُ جَائِزٍ أَنْ يَسْتَشْهِدَهَا اللَّهُ تَعَالَي عَلَي النَّاسِ وَ فِيهِمْ مَنْ لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ فِي الدُّنْيَا عَلَي حَزْمَةِ بَقْلٍ ﴾.[3] در فرمایش دیگری امام صادق ﷺ

---

۱. « شهید » در اصطلاح عرفی آن بر کشتگان راه خدا اطلاق می‌شود، چنان که در روایات نیز « شهید » به همین معناست، مانند روایتی از امام صادق ﷺ که پاداش صبر مؤمنین را بر بلایا مانند پاداش هزار شهید دانسته‌اند: ﴿ مَنِ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ ﴾ (الکافی، ج۲، ص۹۲). اما هیچ گاه در آیات کریمه قرآن « شهید » به این معنا استعمال نشده است؛ بلکه برای این معنا تعبیر « الذین قُتِلوا فی سبیل الله » (آنان که در راه خدا کشته شده‌اند) به کار می‌رود، آن چنان که درباره زنده بودن شهدا این‌گونه فرموده است: ﴿ وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ﴾ (آل عمران، آیه۱۶۹) « هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند؛ بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند ».

۲. تفسیر عیاشی، ج۱، ص۶۳.

۱. المناقب، ج۴، ص۱۷۹. گرچه روایت مذکور از لحاظ سلسه سند مرسل است و چنین روایتی در شمار روایات ضعیف محسوب می‌شود، روایات تفسیری هر چند از نظر سندی ضعیف باشند توجه به آن‌ها لازم است، چه این روایات

تصریح می‌کنند که مقصود از امت وسطی و شهدا در این آیه ما اهل بیت ﷺ هستیم: ﴿ نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوُسْطَي وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ وَ حُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ ﴾.[1]

در این میان به نظر می‌رسد که دو اشکال پیش‌گفته بر تفسیر اول وارد نیست: پاسخ این که شهادت به معنای حضورِ همراه با مشاهده است که شاهد در عین حضور، حقایق را با چشمِ سر یا چشمِ دل مشاهده می‌کند: « الشُّهُودُ و الشَّهَادَةُ: الحضورُ مع المشاهدةِ، إمّا بالبصرِ أو بالبصيرةِ »[2]، بنابراین یک بخش از حضور، حضور نسبت به حقایق ملموس، محسوس و عینی است که در عین شهود، خود شاهد نیز مشهود است. بخش دوم معنای حضور، حضور معنوی و در مقام عمل است که آن عمل، مشهود واقع شده و به عنوان الگو از آن بهره‌برداری می‌گردد.

همچنین در حرف « عَلَی » نوعی برتری و اتمام حجت نهفته است، به همین جهت مقصود از عبارت ﴿ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ ﴾ این است که خداوند وسط و الگو بودن جامعه اسلامی را مایه احتجاج بر دیگر مردمان قرار داده است تا به وسیله سیره رفتاری ایشان حجت را بر دیگران تمام کند. الگو بودن وجود اقدس رسول خاتم ﷺ بر امت اسلامی نیز به معنای میزان بودن ایشان است که اعمال امت با در نظر گرفتن تابلو وجود آن حضرت سنجیده می‌شود.

معصومانند که تفسیر واقعی کلام خدا را بیان می‌دارند و معنای واقعی تفسیر که کشف الغناء است از کلمات معصومان ﷺ استفاده می‌گردد. نیز آن‌چه در کتاب‌های تفسیر از امامان معصوم ﷺ نقل می‌شود استظهار از ظاهر آیات است که حجتند. از سوی دیگر لزوم دقت در اسناد روایات، منحصر به روایات فقهی است، چون فقه جایگاه عمل انسان، خطا و صواب، پاداش و عقاب است. اما روایات دیگر چنانچه از نظر مبانی و اصول در آن‌ها اشکالی نباشد، عمل به آن‌ها مانعی ندارد.

۲. الکافی، ج۱، ص۱۹۰.

۳. المفردات، ص۴۶۵.

نتیجه آن که « شهید » بر وزن « فعیل » و به معنای شاهد است و با توجه به آن چه در معنای « شاهد » گفته شد که حضور شاهد گاه با جسم و گاه با عمل وی صورت می‌پذیرد، این معنا با الگو و حجت بودن منافاتی ندارد، چه گاه جسم فرد از حضورش حکایت دارد و گاه سیره رفتاری و اعمال و اندیشه‌های او و این همان الگو بودن بر بندگان و حجت بودن بر آنان است. در واقع لازمِ الگو بودن، شهادت دادن ضدّ افراد نیست؛ بلکه می‌تواند به مفهوم مایه احتجاج بر افراد باشد.

توجه به این نکته نیز ضروری است که آن چه در غایت و مغیا اهمیت دارد، وجود رابطه علیت بین آن دو است، از این رو در غایت و مغیا همیشه این گونه نیست که مغیا علت برای غایت باشد؛ بلکه در برخی موارد، غایت علت مغیا قرار می‌گیرد، مثلاً وقتی گفته شود: « لا تُکرِم زیداً حتی یَجیئَک »، « لا تکرم » مغیا و « حتی یجیئک » غایت است که دو گونه می‌توان آن را می‌توان معنا کرد: یکی این که گفته شود زید را اکرام نکن، تا نزد تو آید که در این صورت مغیا (لا تکرم زیدا) علت است برای غایت (حتی یجیئَک). دیگر آن که بگوییم زید را اکرام نکن به این خاطر که نزد تو آید. در این صورت غایت، علت برای مغیاست، چه از مخاطب خواسته شده که آمدن زید (غایت) علت برای اکرام وی (مغیا) نباشد. بنابراین مانعی ندارد که شهید بودن پیامبر ﷺ را علت جعل اجتماع اسلام به عنوان امت وسط مطرح کنیم و غایت را علت برای مغیا بدانیم.

درباره روایات نیز باید گفت که وجود این روایات موجب دست کشیدن از معنای الگو برای واژه « شهید » نخواهد شد، زیرا در نگاه ما نیز مصداق حقیقی ﴿ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ ﴾ ذوات مقدس اهل بیت علیهم‌السلام اند و تمام ارزش و اعتبار امت وسط به خاطر محوریت امام معصوم علیه‌السلام در آن جامعه است؛ به

گونه‌ای که اگر امام ﷺ نباشد، امت وسط هیچ ماهیتی نخواهد داشت. در واقع الگو بودن امت وسط نه به اعتبار جمیع افراد امت، بلکه به سبب وجود امام معصوم ﷺ خواهد بود که محور ثبات جامعه است.

ارتباط قبله با امت وسط بودن جامعه اسلامی: اشکال دیدگاه علامه طباطبایی ﷺ این است که طبق نظر ایشان ارتباط کریمه مورد بحث با آیات قبلی و بعدی قطع می‌گردد؛ به ویژه آن که مشارٌ الیه ﴿ كَذَٰلِكَ ﴾ در ابتدای کریمه مشخص نشده است. در نگاه نخست باید آن را در آیه پیشین و به ویژه عبارت پایانی آن بدانیم که می‌فرماید: ﴿ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴾. در این صورت مقصود این است که چون خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند، به سبب همان هدایت خاصه امت اسلام را نیز امت وسط قرار داده است:

در استظهار از آیات کریمه قرآن غیر از صراحت مطرح در ظاهر آیات، تناسب میان حکم و موضوع نیز نقشی مهم در تبیین آیه کریمه دارد. به بیان بهتر تناسب میان حکم و موضوع به مثابه یک قرینه عمل می‌کند، چه در واقع وجود تناسب میان حکم و موضوع سبب حمل حکم بر موضوع شده است. در آیات مورد بحث نیز تبیین امت وسط در سیاق آیات تعیین قبله مطرح شده و از این سیاق معلوم می‌گردد که قبله به عنوان یک اصل، در وسط بودن امت اسلام نقش اساسی دارد. دخالت قبله در امت وسط بودن مسلمانان از جهت خود خانه کعبه نیست؛ بلکه از جهت توجه به یک نقطه خاص در زمان انجام اعمال عبادی و حتی غیر عبادی است؛ یعنی قبله بودن کعبه موضوعیت دارد نه خود آن. این چیزی است که قبل از جریان تغییر قبله وجود نداشت که مسلمانان به سمت بیت المقدس، نقطه توجه یهود و نصاری، نماز می‌خواندند. آن قبله و جهت خاص دخالتی در امت وسط بودن ایشان نداشت؛ اما با تغییر قبله به سمت کعبه معظم شرایط متناسب با امت وسط بودن جامعه اسلامی فراهم گردید، چه امت اسلام به عنوان امت

جامع که در تعالی معنوی خود علاوه بر توجه تام به آخرت، به دنیا نیز توجه دارند و برخلاف تک بعدی بودن یهود و نصاری عمل می‌کنند، باید از لحاظ قبله نیز از آن‌ها متمایز باشند. بنابراین جامع بودن امت اسلام در تغییر قبله تجلی پیدا کرد و صدور این حکم در حق مسلمانان با دخالت قبله صورت پذیرفت.

نکته دیگری که نقش قبله در وسط بودن اجتماع مسلمانان را نشان می‌دهد نکره بودن صراط در پایان آیه پیشین است که می‌فرماید: ﴿ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴾. علت نکره بودن صراط در این آیه برخلاف بسیاری از استعمال‌های صراط در قرآن که به صورت معرفه آمده فهماندن این مطلب است که هدایت الهی به صراط مستقیم، اختصاص به امت اسلام ندارد و شامل تمام شرایع می‌شود؛ یعنی هدایت هر امتی به صراطی مستقیم صورت پذیرفته است و هدایت امت اسلام به صراط مستقیم، همین جعل ایشان به عنوان امت وسط است. بنابراین وجه ارتباط قبله با هدایت به صراط مستقیم و امت وسط قرار گرفتن جامعه اسلامی آن است که اگر هدایت دیگر شرایع به صراط مستقیم به صورت دیگری انجام شده قبله ایشان نیز متناسب با همان هدایت جعل گشته است. اکنون نیز که قرار است، هدایت جامعه اسلامی به عنوان امت وسط صورت گیرد، لازم است تا قبله‌ای متمایز از دیگر شرایع برای ایشان تعیین گردد، چه مسئله قبله در شناخت امت نقشی اساسی دارد؛ به ویژه آن که در نظر داشته باشیم که توجه به قبله، به غیر از نماز در بسیاری از احکام و مسائل عبادی جمعی اسلام نیز اهمیت دارد، مانند وجوب ذبح حیوانات یا دفن اموات به سوی قبله یا استحباب خوابیدن در جهت قبله و بسیاری دیگر.

همان‌طور که در تبیین مفهوم واژه امت گفته شد، امت دارای دو ویژگی قصد و حرکت است، از این رو با توجه به سیاق آیات مورد بحث می‌توان گفت که یکی بودن هدف امت و لزوم اتفاق آحاد امت برای حرکت به سمت آن هدف ضرروی است. نمود هدفِ واحد اجتماع عظیم اسلام و حرکت به سمت آن

هدف، در مسئله تعیین قبله مشخص شده است؛ یعنی لازم است تا تمام تحرکات و رویکردهای افراد امت به سمت و سوی مشخصی سوق یابد و قبله به عنوان همین سمت و سو نمایانگر و تجلی‌بخش حرکت هدفمند جامعه دینی به سمت خداگونگی است. هر چند هر فرد یا گروه نیز در مقام عمل در جهت رشد و کمال خویش به سوی خدا حرکت می‌کند، عامل اتحادبخش امت در وصول به این هدف قبله واحد ایشان است.

خصوصیت قرار گرفتن خود کعبه به عنوان قبله نیز در ارتباط با وسط بودن امت اسلام قابل توجه است، چه اگر قرار بود مسجد الحرام به عنوان قبله تعیین شود، امکان برداشت‌های ناسیونالیستی از این جریان وجود داشت به این که برخی بگویند چون پیامبر ﷺ اهل مکه بودند و تولیت مسجد الحرام با اجداد ایشان بود، مسجد الحرام قبله شد نه کعبه؛ حال آن که کعبه مکانی است که به هیچ قوم و قبیله و جریانی ارتباط ندارد و از ابتدا متعلق به ذات اقدس الله بوده است. کعبه نقطه‌ای است که از زمان هبوط آدم ﷺ به زمین جایگاه عبادت خداوند بوده و هیچ ارتباطی با غیر خدا نداشته است، از این رو نقطه هدف امت در رسیدن به خداگونگی نقطه‌ای است که جز خدا را مد نظر ندارد.

قبله واحد داشتن امت به معنایی که گفته شد مؤید این سخن است که در جامعه دینی تکثرگرایی به جریان‌ها و محورهای گوناگون پذیرفته نیست؛ یعنی برخلاف جوامع غربی که افراد مختلف با آرمان‌ها، اهداف و انگیزه‌های متعدد را در خود جای داده‌اند، تمام توجه امت اسلام متمرکز در یک نقطه و هدف واحد شده که خداگونه انسان‌هاست و مسیر وصول به این هدف پیروی از رسول خدا ﷺ به عنوان راهبر و رهبر امت است.

علم الهی در تغییر قبله و بازشناسی افراد مختلف امت: در ادامه آیات مورد بحث، علت قبله بودن بیت المقدس این گونه بیان شده است که ما آن قبله‌ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی را که از پیامبر ﷺ پیروی می‌کنند از آن‌ها که به جاهلیت بازمی‌گردند، بشناسیم: ﴿ وَمَا جَعَلْنَا

ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ ﴾. در قرآن کریم آن جا که خداوند سبحان فعل خویش را با ضمیر متکلم مع الغیر بیان می‌کند، مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿ لِنَعۡلَمَ ﴾ مقصود از این ضمایر، نه فقط ذات اقدس الله که جریان و تفکر الهی است؛ یعنی اگر درباره جریان حساب در روز قیامت می‌فرماید که به یقین بازگشت (همه) آنان به سوی ماست و مسلّماً حسابشان (نیز) با ماست: ﴿ إِنَّ إِلَيۡنَآ إِيَابَهُمۡ ۞ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا حِسَابَهُم ﴾[1] بدان سبب است که در قیامت، برای بررسی اعمال بندگان، دستگاه عظیم حسابرسی متشکل از مأموران و کارگزاران خداوند برپا می‌گردد و در رأس این کارگزاران، ذوات مقدس محمد و آل محمد ﷺ بالاترین مظاهر جریان توحید قرار دارند و تمام جریان حسابرسی تحت اشراف حضرات ایشان صورت می‌گیرد، چنان که در زیارت جامعه کبیره خطاب به ایشان عرض می‌کنیم که بازگشت خلایق به سوی شماست و حساب‌رسی ایشان بر عهده شما: ﴿ وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُم ﴾.[2] بنابراین در کریمه شریفه نیز مقصود از علم یافتن پروردگار به پیروان رسول الله ﷺ، آگاهی جریان الهی است تا پیروان و طرفداران اندیشه توحیدی را بشناسند.

بازشناسی تابعان و متخلفان از پیامبر اکرم ﷺ در مسئله تغییر قبله مؤید دیگری است بر صحت نظر مختار ما در الگو بودن معنای شاهد در این آیات، زیرا تبعیت و عدم تبعیت از امر پیامبر ﷺ در مسئله قبله بیشتر با الگو بودن ایشان برای مردم هماهنگ است تا شهادت ایشان بر اعمال مردم.

مطابق این آیه افراد امت به چند قِسم تقسیم شده‌اند: گروه اول عناصر ارتجاعی درون امتند که در نهایت از فرمان رسول خدا ﷺ سرپیچی و عقب‌گرد می‌کنند: ﴿ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ ﴾. مثنی بودن « عَقِب » که فرمود: ﴿ عَقِبَيۡه ﴾ برای آن است که در مسیر ارتجاع، هیچ کس مستقیم حرکت نمی‌کند و به

---

۱. سوره غاشیه، آیات ۲۵ و ۲۶.

۲. البلد الامین، ص۳۰۰. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

چپ و راست می‌رود. بازگشت به عقب و حرکت در جهت عکس نمی‌تواند به صورت مستقیم صورت بگیرد و به طور طبیعی انسان متمایل به چپ و راست می‌شود، مانند اتومبیلی که هنگام دنده عقب کمی به چپ و راست میل پیدا می‌کند.

گروه دوم عناصری‌اند که علی‌رغم لزوم حرکت به سوی هدف که مقتضای امت است در جای خویش متوقف شده‌اند. اینان کسانی‌اند که نه مؤمنند و نه مرتد؛ بلکه حکم صادره از مقام ولایت برایشان سنگین است. از این گروه در آیه به طور ضمنی یاد شده است؛ آن جا که می‌فرماید: مسلماً این حکم، جز بر کسانی که خداوند آن‌ها را هدایت کرده، دشوار بود: ﴿ وَإِن كَانَتۡ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ ﴾ که نشان می‌دهد حکم پیامبر ﷺ برای گروهی غیر از هدایت‌شدگان سنگین بوده است. گروه سوم نیز هدایت یافتگانند: ﴿ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ ﴾ که ثابت قدم و استوار، فرمان خدا را به گوش جان می‌سپارند و در مسیر اجرای آن می‌کوشند. محور رشد و سعادت یک جامعه در پیروی افراد آن از مقام صاحب ولایت است و این پیروی را کسانی محقق می‌سازند که مشمول هدایت الهی شده‌اند. بازشناسی هر یک از این گروه‌های سه‌گانه یادشده از دلایل تغییر قبله بوده است.

تعبیر پایانی کریمه مورد بحث که می‌فرماید: ﴿ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَـٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴾ جواب به پرسش مقدر است که در پی تغییر قبله در ذهن مردم ایجاد شد و آن این که با تغییر قبله، حکم اعمال عبادی انجام شده در گذشته چیست؟ این پاسخ که خداوند متعالی با بیان رأفت و رحمت خویش اعمال گذشته را که بر حسب ایمان و اطاعت از رسول ﷺ صورت پذیرفته ضایع نمی‌گرداند.

تغییر قبله و علت خشنودی پیامبر ﷺ: ملاحظه شد که تغییر قبله پس از احساس غم و اندوه رسول خدا ﷺ از اتخاذ قبله یهودیان و به خصوص ملامت ایشان در این مسئله اتفاق افتاد. پیامبر اکرم ﷺ به جهت حفظ استقلال مسلمانان مایل به تغییر قبله بودند و چنان‌که در آیه شریفه نیز آمده است در انتظار وحی پروردگار به آسمان می‌نگریستند: ﴿ قَدۡ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِ ﴾. خداوند برای رفع کدورت حال پیامبر ﷺ فرمان تغییر قبله را صادر می‌کند و قبله جدید را قبله‌ای می‌نامد که مورد رضایت پیامبر اکرم ﷺ است: ﴿ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَا ﴾.

با توجه به این که ویژگی بی‌نظیر رسول خدا ﷺ عبودیت آن حضرت و فرمان‌بری ایشان از همه دستورات خداوند متعالی در جمیع حوزه‌هاست، ممکن است سؤال شود که آیا مفهوم این جمله این نیست که رسول خدا ﷺ از قبله پیشین یعنی بیت المقدس رضایت و خشنودی نداشته‌اند. مگر نه این است که بنده کامل خدا در عین انجام تکلیف، باید راضی و خشنود نیز باشد و از آن که خداوند اجازه انجام دادن فرامینش را به وی عطا کرده است لذت بَرد و شکرگزاری کند. پاسخ این است که اشکال فوق بنابر استفاده از مفهوم وصف شکل یافته است که اصولیان به عدم حجیت مفهوم وصف نظر داده‌اند[1] و حتی در استدلال بر عدم حجیت مفهوم وصف به کریمه مورد بحث استناد کرده‌اند. نتیجه آن که عبارت ﴿ تَرۡضَىٰهَا ﴾ صفت برای ﴿ قِبۡلَةٗ ﴾ است، به این معنا که تغییر قبله به قبله‌ای صورت می‌گیرد که تو را خشنود سازد و خشنود بودن از یک امر، مساوی با ناخشنودی از امر دیگر نیست. تمام خشنودی رسول خدا ﷺ به این بود که آن نقطه هدف ایشان از یهود و نصاری متمایز بوده و به گونه‌ای است که سبب تمایل مسلمانان به

---

۱. برای تفصیل بیشتر ر.ک: اصول الفقه، ذیل بحث مفهوم وصف.

یهود و نصاری نمی‌گردد و حتی بعد از رحلت آن حضرت، یهودیان نمی‌توانستند با طرح این ادعا که پیامبر ﷺ به جهت نماز خواندن به سوی قبله یهودیان، یهودی بوده است موجب انحراف دین شوند.

دو. امت مسلم: توجه تام به عبادت و عبودیت خدا

﴿ رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴾.[1]

دومین شاخصه جامعه مطلوب دین خصوصیتی است که حضرت ابراهیم ﷺ در دعای خویش برای فرزندانش از پیشگاه خداوند طلب کرد و آن ویژگی مسلِم بودن است. حضرت ابراهیم ﷺ ضمن این درخواست از خداوند متعالی که خود و فرزندش اسماعیل ﷺ را در زمره افراد مُسلم قرار دهد، این خواسته را نسبت به ذریه‌اش نیز مطرح می‌کند.

حضرت ابراهیم ﷺ پس از تجدید بنای خانه کعبه[2] همراه حضرت اسماعیل ﷺ در برابر شکوه و عظمت این بنا که مظهر و تجلی‌گاه کبریایی حضرت حق برای انسان‌ها و پایگاه توحید تا آخرین روز دنیاست، شروع به درخواست از خداوند می‌کنند و سخنان پیش‌گفته را بر زبان جاری می‌سازند. مسلِم

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۸. « پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما امتی که تسلیم فرمانت باشند به وجود آور و طرز عبادتمان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر که تو توبه‌پذیر و مهربانی »

۲. تأسیس کعبه توسط حضرت ابراهیم ﷺ صورت نپذیرفته است؛ بلکه ساخت کعبه معظم اولین بار توسط فرشتگان و برای حضرت آدم ﷺ صورت گرفته است و به تصریح آیات قرآن اولین خانه برای مردم است: ﴿ إِنَّ أَوَّلَ بَيۡتٖ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكٗا وَهُدٗى لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۹۶) « نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکّه است که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است »

بودن همان توجه تام و تمام به نقطه عبودیت و بندگی خداوند است که لازم آن اعتقاد به عقاید صحیح و علاوه بر آن اعتقاد فکری و ذهنی، جلوه بخشیدن به آن‌ها در میدان عمل است. اصل ابتدایی در معنای اسلام تظاهر به عمل به اعتقادات است، چنان که وقتی گروهی از اعراب نزد رسول خدا ﷺ مشرف شدند و از ایمان سخن گفتند، به پیامبر ﷺ خطاب رسید که به آن‌ها بگو که شما ایمان نیاورده‌اید؛ بلکه بگویید که اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان داخل قلب‌های شما نشده است: ﴿ قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا وَلَمَّا يَدۡخُلِ ٱلۡإِيمَٰنُ فِي قُلُوبِكُمۡ ﴾.[1] این بدان جهت بود که آن‌ها در بن فکر و اعتقاد خویش به توحید و وحی و نبوت باور نداشتند و چون تظاهر به اولیّات اسلام و عقاید اولیه بندگی خدا می‌کردند، مسلمان خوانده شدند.

اسلامِ مورد تقاضای حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام: حال باید دید که آیا حضرت ابراهیم علیه السلام چنین اسلامی را از خداوند طلب کرد که نقطه اول عبودیت و مقام تظاهر به عقاید و مبانی فکری دینی است که به نظر می‌رسد اگر به چنین مطلبی معتقد باشیم دو اشکال پدید می‌آید:

یک. این مرحله از اسلام، ارادی و اختیاری است که هر انسانی بنا بر اراده خویش می‌تواند به آن معتقد گردد، به همین جهت درخواست آن از خداوند بی‌معناست، زیرا درخواست درباره مطالبی صورت می‌گیرد که در محدوده اختیار انسان باشد و توان انجام آن را داشته باشد.

دوم. حضرت ابراهیم و فرزند گرامی‌شان جناب اسماعیل علیهما السلام پس از سربلندی از امتحانات خداوندی و رسیدن به نقطه کمال عبودیت و بندگی خداوند، مأمور تجدید بنای بیت الله شدند و شایستگی برپایی پایگاه عظیم توحید را پیدا کردند که تا روز قیامت نقطه آمال تمام موحدان و یکتاپرستان است. اوج

---

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴.

عبودیت اسماعیل ﷺ از آن جا معلوم می‌گردد که پس از حکایت خواب ابراهیم ﷺ و خبر دادن ابراهیم ﷺ به وی که پسرم در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم و سؤال از نظر وی، اسماعیل ﷺ آن چنان در مرحله عبودیت پیش رفته بود که خطاب به پدر گفت: پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن. به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت: ﴿ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعۡیَ قَالَ یَـٰبُنَیَّ إِنِّیۤ أَرَىٰ فِی ٱلۡمَنَامِ أَنِّیۤ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ یَـٰۤأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِیۤ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّـٰبِرِینَ ﴾.[1] جریان ذبح اسماعیل ﷺ در حدود سیزده سالگی وی رخ داد و هنگام ساخت کعبه، جناب اسماعیل ﷺ در دوران جوانی خویش به سر می‌برد و بدان جا رسیده بود که همکار ابراهیم خلیل الرحمان ﷺ در ساخت تنها مرکز عبودیت و بندگی روی زمین قرار گیرد. این فضا نشان می‌دهد که درخواست اسلام به معنایی که گذشت برای ابراهیم و اسماعیل ﷺ معنا ندارد و در واقع تحصیل حاصل است؛ یعنی چیزی را طلب می‌کردند که آن را داشته‌اند.

اسلامِ مورد درخواست ابراهیم و اسماعیل ﷺ و مطلوب آن دو به دلیل آمدن جار و مجرور « لک » در ﴿ مُسۡلِمَیۡنِ لَكَ ﴾ و ﴿ مُّسۡلِمَةً لَّكَ ﴾ که اختصاص یافتن به خدا را می‌رساند، نیل به منتهای کمال در عبودیت و بندگی خداوند، نقطه تسلیم برابر ذات اقدس الله و رسیدن به حقیقت معنای واژه « عبد » است.

معنای عبد و مراحل سیر الی الله در عرفان: اهل عرفان در تبیین معنای واژه « عبد » تعبیر زیبایی دارند. ایشان حرف « ع » را مشیر به واژه علم می‌دانند، چه نقطه ابتدایی عبودیت علم و شناخت نسبت به وجود خداوند متعالی است؛ همان معنایی که از اسلام اولیه بیان شد. حرف « باء » به بینونت اشاره دارد؛ به این معنا که مرحله دوم بندگی، جدایی انسان از غیر خدا (« ما سوی الله ») و معطوف شدن تمام

---

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

توجه وی به خداست. حرف « دال » دُنوّ (نزدیکی) را می‌رساند؛ یعنی مرحله نهایی عبودیت خداوند نزدیک شدن به وی است، چنان که اوج تقرب پیامبر اکرم ﷺ به خدا این گونه بیان شده است: ﴿ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ۞ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴾.[1] البته « دنو » غیر از « قُرب » است، چه دنو درجه‌ای فراتر از قرب است؛ قرب مطلق نزدیکی است؛ اما دنو نزدیکی‌ای است که بر اثر آن، دو حقیقتْ در هم فانی می‌گردند. به تعبیر منطقیون رابطه « دنو » و « قرب » عموم و خصوص مطلق است؛ به این معنا که هر دنوی تقرب است؛ لکن تمام تقرب‌ها دنو نیستند. دنو مقام فناء فی الله و نقطه اوج تسلیم بنده در برابر خداوند است. جایگاهی که جز خدا هیچ امر دیگری برای بنده معنا ندارد. خواسته حضرت ابراهیم و اسماعیل ﷺ رسیدن به این مرحله ـ تسلیم در برابر خداوند ـ بود.

عرفا مسیر رسیدن به نقطه نهایی عبودیت و بندگی را شش مرحله می‌دانند. سه مرحله ابتدایی و سه مرحله نهایی: مراحل ابتدایی عبارتند از: تخلیه، تحلیه و تجلیه و سه مرحله نهایی عبارتند از: محو، طمس و محق:

تخلیه، خالی شدن انسان از رذائل و ناپاکی‌ها در حوزه اخلاق و فرهنگ و عمل و به تعبیری خالی کردن قلب است از هر چه مورد رضایت خدا نیست. در این مرحله نفس از دلدادگی‌های نامشروع تخلیه می‌شود؛ به گونه‌ای که تصویر و خیال گناه نیز درون آن ایجاد نشود، هر چند قصد محقق ساختن آن صورت ذهنی را در عالم واقع هم نداشته باشد.

تحلیه، مرحله آراستن نفس و باطن به فضائل و نیکی‌ها و پاکی‌ها و خصایص ملکوتی است، واژه « تحلیه » باب تفعیل از ماده « حلی » به معنای آرایشگری و زیباساختن است.

---

۱. سوره نجم، آیات ۸ و ۹. « سپس نزدیك‌تر و نزدیك‌تر شد ❋ تا آن‌که فاصله او به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود »

پس از کامل شدن دو مرحله پیشین گام سوم باید طی شود که مرحله تجلی جلوه حق در آینه دل است. در روایتی از وجود اقدس حضرت باقر ﷺ آمده است که قلب آدمی صفحه‌ای صاف و پاک و شفاف است. هرگاه انسان گناهی مرتکب شود، لکه‌ای سیاه درون این صفحه پاک قرار می‌گیرد و اگر ارتکاب معاصی ادامه پیدا کند، لکه سیاه گسترش می‌یابد و صفحه شفاف دل را تاریک و کدر می‌کند و دیگر امید خیری به او نمی‌توان داشت: ﴿ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ. فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْباً، خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ. فَإِنْ تَابَ، ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ. وَ إِنْ تَمَادَي فِي الذُّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ، حَتَّي يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ. فَإِذَا غَطَّي الْبَيَاضَ، لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَي خَيْرٍ أَبَدا ﴾.[1] چنین دلی توان دریافت تجلیات حضرت حق را ندارد؛ اما اگر تخلیه و تحلیه صورت گیرد به یقین مرحله سوم محقق می‌گردد.

بعد از مراحل ابتدایی، مراحل نهایی شروع می‌شود که آغاز عرفان حق است: مرحله محو، فناء در صفات خداوند است که با تجلی اسما و صفات خداوند در دل سالک الی الله دلداده و فانی در صفات حق می‌گردد.

هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم — هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم
پیش هر لاله‌رخی ناله و زاری کردیم — چون بدیدیم تو را از همه بیزار شدیم[2]

هر جمالی که بر افروخت خریدار شدیم — هر که مهرش دل ما برد گرفتار شدیم
کبریای حرم حسن تو چون روی نمود — چار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم[1]

---

۱. الکافی، ج۲، ص۲۷۳.

۲. دیوان ملا محسن فیض غزل ۵۹۸.

پس از مرحله محو مقام طمس رخ می‌دهد که فناء در افعال است و از بنده عملی صادر نمی‌شود مگر آن که رضایت حضرت حق را مد نظر قرار می‌دهد. تمام افعال انسان در مقام طمس حرکاتی خدایی است. مولوی در شعری از مرحله طمس سخن می‌گوید و انسان را در این مقام همچون نی می‌داند که صدای خارج شده از آن صدای نوازنده نی است نه خود نی.

آتش است این بانگِ نای و نیست باد　　هر که ایـن آتـش نـدارد نیست باد

آتش عـشق اسـت کـانـدر نی فـتـاد　　جوشش عشق است کاندر می فتاد[۲]

مرحله نهایی مرحله مَحق است که فناء در ذات اتفاق می‌افتد و آن جایگاه حضرات معصومان علیهم‌السلام است و نه فرد دیگری، چنان که در زیارت شریف جامعه کبیره ایشان را صاحب شریف‌ترین جایگاه اکرام شدگان الهی، برترین منزلت مقربان، بالاترین درجه فرستادگان خدا می‌دانیم که خدا ایشان را به آن رسانده است و نه کسی به آن می‌رسد، نه کسی به آن دست‌می‌یابد، نه کسی از آن جلوتر می‌رود و نه حتی کسی می‌تواند طمع رسیدن به آن را داشته باشد: ﴿ فَبَلَغَ اللهُ بِكُمْ اَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكَرَّمينَ، وَ اَعْلي مَنازِلِ الْمُقَرَّبينَ، وَاَرْفَعَ دَرَجاتِ الْمُرْسَلينَ، حَيثُ لا يلْحَقُهُ لاحِقٌ، وَ لا يفُوقُهُ فآئِقٌ، وَ لا يسْبِقُهُ سابِقٌ، وَ لا يطْمَعُ في اِدْراكِهِ طامِعٌ ﴾.[۳] این مقامی است که حتی جبرئیل علیه‌السلام هم به نتوانست به آن برسد و در جریان معراج پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ندا داد که اگر به اندازه یک بند انگشت نزدیک‌تر شوم می‌سوزم: ﴿ لو دنوتُ انملةً لَاحتَرقتُ ﴾.[۴]

---

۱. دیوان ملا محسن فیض غزل ۵۹۹.

۲. مثنوی معنوی، سرآغاز، بیت نهم.

۳. البلد الامین، ص۳۰۰. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۴. المناقب، ج۱، ص۱۷۸. بحار الانوار، ج۱۸، ص۳۸۲.

دعای حضرت ابراهیم ﷺ و تحصیلی بودن عبودیت: چنانچه سؤال شود از آن جا که طی مراحل کمال و نیل به اوج عبودیت امری تحصیلی است که با تلاش عبد محقق می‌گردد، درخواست آن به چه معناست، پاسخ آن است که مقدمات وصول به کمال، تحصیلی است و نیازمند مجاهدت؛ ولی رسیدن به نقاط اصلی کمال از همان مرحله اول تا نقطه اوج، به عنایت خداوند نیاز دارد و طی مراحل کمال جز با عنایت حضرت حق و دریافت جذبه و تجلی خداوند متعالی در هر مرحله صورت نمی‌گیرد. چه بسیارند افرادی که مقدمات علمی را برای شناخت پروردگار طی کرده‌اند و از لحاظ استدلال علمی خدا را ثابت می‌کنند، اما در مقام عمل و باور، اندک اعتقادی در ایشان وجود ندارد. و این نیست جز آن که عنایت خداوند شامل حال ایشان نگردیده است. مرحله باور خدا رؤیت اوست که امیر المؤمنین ﷺ درباره آن فرمود که من پرستنده خدایی نیستم که او را نمی‌بینم: ﴿ ما کنتُ اَعبُدُ رباً لم اَرَه ﴾.[1] وصول به این مرحله نیز محقق نمی‌گردد مگر با واسطه تجلی خدا برای بنده و این که بنده با تمام وجود خدا را باور کند. رسیدن به مرحله تسلیم برابر ذات اقدس خداوند نیز همین گونه است و جز با عنایت ویژه خداوند حاصل نمی‌شود، هر چند تحصیل مقدمات لازم برای یافتن شایستگی نیل به این مرحله، به تلاش عبد منوط است.

دستور خداوند به حضرت ابراهیم ﷺ در آیه دیگری برای تسلیم برابر ذات اقدس الهی: ﴿ إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡ ﴾ و پذیرش آن از جانب ابراهیم ﷺ: ﴿ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾[2] اشاره به همین امر دارد که خداوند رحمان با عنایت خویش به ابراهیم خلیل الرحمان ﷺ او را به مرحله اوج عبودیت و کمال بندگی رساند. حضرات معصومان ﷺ نیز که جلوه بارز رسیدن به مقام تسلیم در اعمال و رفتار برابر خداوندند، به همین نقطه کمال خویش اشاره می‌کنند؛ آن‌جا که امام عسکری ﷺ فرمود دل‌های ما ظرف اراده خداست،

---

۱. الکافی، ج۱، ص۱۳۸.

۲. سوره بقره، آیه۱۳۱.

هرگاه اراده کند ما نیز اراده می‌کنیم: ﴿ قلوبُنا أوعيةٌ لمشيةِ اللهِ فإذا شاءَ شئِنا ﴾.[1] نقطه تسلیم آن‌جاست که بنده هر چه را خدا بخواهد می‌خواهد و بدان عمل می‌کند و بالاتر از آن هر چه را عبد بخواهد خداوند نیز همان را اراده می‌کند و این، ویژگی رسیدن به مرحله فناء فی الله است.

همین گونه است این عبارت مناجات شریف شعبانیه که از خداوند می‌خواهیم تا ما را در زمره افرادی قرار دهد که ندای او را اجابت می‌کنند: ﴿ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نادَيتَه فَاَجابَکَ ﴾[2]، چه این درخواست به حقیقت پیش‌گفته اشاره دارد که گفتیم لازم است خداوند انوار هدایت را بر قلب سالکان مسیر عبودیت او بتاباند، از این رو مقصود از این ندا، ندای انبیاء الهی برای دعوت مردم به قبول وحدانیت خدا نیست؛ بلکه پاسخ به ندایی است که انسان را با تمام وجود جذب خداوند کند. البته شنیدن این ندا با وجود مادی بنده و گوش مادی ناممکن است و به اِسماع خداوند و استماع بنده نیاز دارد؛ امری که جز با رسیدن به کمال بندگی حاصل نمی‌شود که آن هم جز با عنایت خداوند محقق نمی‌شود.

چرایی درخواست جداگانه اسلام برای ذریه: درباره درخواست جداگانه ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام که یک بار اسلام را برای خودشان خواستند: ﴿ رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ ﴾ و یک بار برای ذریه‌شان: ﴿ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةً مُّسۡلِمَةً لَّكَ ﴾ در صورتی که می‌توانستند این گونه بفرمایند: « ربنا و اجعلنا و ذریتَنا مسلمَین لک »، ممکن است گفته شود که به خاطر تفاوت ماهیت دو اسلامِ خواسته شده است: اسلامی که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام برای خودشان خواستند، همان نقطه کمال عبودیت و بندگی بود؛ اما این مرحله برای ذریه آن حضرت که متشکل از افراد گوناگون و مختلف بود، مرحله ایمان به خدا و عدم انکار توحید است،

---

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص۲۴۷.

۲. الاقبال، ص۶۸۷. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

مانند آن جا که حضرت ابراهیم ﷺ از خداوند می‌خواهد که علاوه بر امن قرار دادن سرزمین مکه او و فرزندانش را از بت‌پرستی ایمنی بخشد: ﴿ وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا ٱلۡبَلَدَ ءَامِنٗا وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ ﴾.[1] بر این اساس منظور از امت مسلم بودن ذریه ابراهیم ﷺ عدم کفر و بت‌پرستی ایشان و مسلمانی خواهد بود.

اما حق آن است که معنای پیش‌گفته با آمدن جار و مجرور ﴿ لَكَ ﴾ سازگار نیست؛ بلکه معنای واقعی ﴿ أُمَّةً مُّسۡلِمَةً لَّكَ ﴾ با توجه به آن چه پیشتر درباره معنای امت گفته شد که دو عنصر حرکت و هدفمندی دارد، این است که امت، نقطه حرکت خویش را از نقطه اول بندگی حق و تظاهر به مبانی توحید آغاز می‌کند و نقطه نهایی هدف آن رسیدن به اوج بندگی خداوند و نقطه کمال عبودیت است. اجتماعِ مطلوب در اندیشه اسلام و قرآن اجتماعی است که در مسیر حرکت خود تمام توجهش به جریان عبودیت و بندگی خدا باشد و هدف نهایی خویش را نیل به نقطه کمال و تسلیم برابر خداوند قرار دهد. به تعبیر دیگر جامعه دینی جامعه‌ای پویا و در حال حرکت است نه ایستا و متوقف و بستری است برای رسیدن افراد آن به اوج عبودیت خداوند. در واقع محور اجتماع انسانی دین، هدفمندی در طی مراحل کمال عبودیت خداوند است و تا این چنین نباشد اجتماع مطلوب دین محقق نخواهد شد. پس تعبیر ﴿ لَكَ ﴾ می‌فهماند که نقطه نهایی اسلام و غایت مسلمانی باید برای خدا باشد و این نقطه با مرحله ابتدایی اسلام که نقطه آغاز بندگی و عبودیت است سازگار نیست؛ بلکه به نقطه کمال و اوج دلدادگی حق مربوط است.

---

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۵. یکی از دلایل امامیه در اعتقاد به موحد بودن اجداد رسول خدا ﷺ و یکتاپرست بودن جناب هاشم، عبد المطلب، ابوطالب و عبد الله ﷺ همین آیه است، چه آن را نتیجه استجابت دعای حضرت ابراهیم ﷺ در این آیه می‌دانند.

در منازعات سیاسی احزاب و روشنفکران لائیک و ضد ارزشی درون کشور با انقلاب اسلامی، تمام سخنشان این است که هدف این انقلاب برپاساختن امت مبتنی بر اندیشه اسلام و قرآن است و می‌خواهد خصوصیات امت‌های مورد نظر قرآن مانند مسلم بودن را برای وصول به یک اجتماع سالمِ درون خویش مهیا کند و لازمِ امت مسلم شدن عبودیت و بندگی خدا و عدم وابستگی به قدرت‌های استکباری و شیطانی است. امت مسلم در سیر خود از نقطه آغاز بندگی شروع می‌کند و قدم اول جامعه دینی، اجرای فرامین و احکام و دستورات الهی است و در صورت موفقیت در این مرحله، به سمت نقطه کمال حرکت می‌کند و روشن است که طی این مسیر جز با راهنمایی یک رهبر الهی صورت نمی‌گیرد. البته باید توجه داشت که صِرف مسلمان بودن افراد جامعه، نشانِ امت مسلم بودن نیست؛ بلکه امت مسلمانی که در مسیر حرکت به سمت خداگونگی و عبودیت حق قرار دارد و در این مسیر با دشمنان خدا مبارزه می‌کند امت مسلم است.

درخواست دیگر حضرت ابراهیم ﷺ در ادامه آیه چنین است: ﴿ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴾. « مناسک » جمع « مَنسک » و « مَنسک » یا اسم آلت است یا اسم مکان. در صورت اول معنای آیه این است که خدایا ابزار سیر و سلوک در راه خودت را به ما بنمایان و در صورت دوم یعنی اعمال حج و عمره را به ما بنمایان. علت این که علی‌رغم آموختنی بودن مناسک، ابراهیم ﷺ از نمایاندن آن سخن یاد می‌کند، این است که ارائه و نشان دادن مناسک برای کسی است که از نقطه اول اسلام شروع کرده و در پی رسیدن به نقطه کمال اسلام است و لازم است که به وی نشان دهند که در چه مرحله‌ای است و باید چه مراحل دیگری را بپیماید تا به مقام فناء فی الله برسد.

سه. امت برتر: عمل به فریضه امر به معروف و نهی از منکر

﴿ كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ۗ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم ۚ مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَٰسِقُونَ ﴾.[1]

سومین ویژگی مهمی که وجود آن در یک اجتماع آرمانی از منظر وحی، ضرورت دارد در توصیف خیر امت (برترین امت) بیان گردیده است:

همان طور که پیشتر نیز بیان شد[2] اصولیان از قاعده‌ای بحث می‌کنند که از آن به « تعليق الحكم علي الوصف مشعر بعلية مأخذ الاشتقاق » یاد می‌کنند؛ یعنی چنانچه در قضیه‌ای حمل محمول بر موضوع، بر وجود خصوصیتی در آن موضوع متوقف باشد، مثل آن که صفتی برای موضوع بیان شده باشد، تحقق حکم، به وجود آن ویژگی و خصوصیت در موضوع منوط خواهد بود و در صورت فقدان آن خصوصیت، حکم بر موضوع بار نمی‌گردد، زیرا حمل محمول بر موضوع به سبب وجود آن ویژگی و خصوصیت بوده است، مثلاً در جمله « اَکرِم زیداً العالمَ »، وجوب اکرام زید به وجود خصوصیت علم در وی منوط است و در صورت عدم وجود این صفت، امر اکرام منتفی خواهد بود.

بر این اساس در آیه مذکور برتری امت اسلام به وجود ویژگی امر به معروف، نهی از منکر و ایمان و باور به خداوند در افراد امت معلق گردیده است، در نتیجه در صورت فقدان این سه ویژگی، برتر بودن

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰. « شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند (زیرا) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب (به چنین برنامه و آیین درخشانی) ایمان آورند، برای آن‌ها بهتر است. (ولی تنها) عده کمی از آن‌ها با ایمانند و بیشتر آن‌ها فاسقند (و خارج از اطاعت پروردگار) »

۲. ر.ک: همین نوشتار، ص۲۹.

امت از آن گرفته می‌شود، از این رو بحث پیرامون برترین امت، بیشتر به عوامل این برتری معطوف خواهد بود.

مکرر بیان شد که امت، جامعه دارای دو ویژگی هدفمندی و تحرک و پویایی برای نیل به هدف خویش است. همچنین ضرورت ایمان به خداوند متعالی تبیین شد که بستر حرکت به سمت هدف در رسیدن به کمال عبودیت و اوج بندگی است. اکنون می‌بایست وجه ارتباط دو فریضه امر به معروف و نهی از منکر را با اجتماع آرمانی روشن سازیم:

در نگاه اول به نظر می‌رسد که نیک بودن امر به معروف و نهی از منکر و زیبایی این دو فریضه، علت قرار گرفتن آن‌ها در مسیر حرکت امت برای برتر شدن است؛ لکن در این صورت وجود بسیاری از فضائل اخلاقی دیگر همچون انفاق و ایثار و مانند این‌ها می‌توانست عامل برتری امت باشد، لذا صرف خوبی و نیک بودن نمی‌تواند به عنوان عامل برتری یک اجتماع آرمانی جلوه کند؛ بلکه باید دنبال ارتباط دقیق‌تر دو عنصر مورد نظر با اجتماع باشیم.

در تبیین ملاک قرار گرفتن امر به معروف و نهی از منکر به عنوان علت برتری اجتماع دینی بیان می‌داریم که درون جامعه حرکت به سوی کمال عبودیت، یک حرکت جمعی و گروهی است و اقتضاء چنین حرکتی همکاری، همیاری و دستگیری افراد از یکدیگر در مسیر حرکت است. اگر در یک حرکتِ فردی، تمام امکانات از استعداد، فکر و اندیشه، دانش و توانمندی و سایر شرایط فردی لازم در اختیار شخص قرار گیرد، در حرکت جمعی باید این امکانات در خدمت تمام افراد قرار گیرد و افراد با استخدام امکانات یکدیگر در بهره‌مندی بیشتر از ظرفیت حرکت جمعی اقدام کنند. در حقیقت بهره‌مندی از امکانات دیگران مسیر حرکت به سوی کمال را هموار می‌سازد و مسیری را که طی آن در حرکت فردی دشوار است سهل

الوصول می‌کند. حقیقت سرعت گرفتن برخی و عقب ماندن برخی دیگر در مسیر تحرک جمعی غیر قابل انکار است؛ اما ضرورت دستگیری عقب‌مانده‌ها و قرار دادن ایشان در مسیر بر هیچ کس پوشیده نیست.

بر اساس آن چه گذشت، ضرورت وجود دو عنصر امر به معروف و نهی از منکر و ملاک بودن آن‌ها برای برتری یک اجتماعِ آرمانی معلوم می‌شود، چون امر به معروف و نهی از منکر عامل دستگیری جاماندگان در مسیر حرکت به سمت کمال است. بیشتر آن که مسیر حرکت به سمت خداگونگی، اطاعت و فرمانبرداری از اوامر حق تعالی است و خلاف و معصیت در این مسیر، انسان را از وصول به هدف دور می‌سازد. این امر به معروف و نهی از منکر است که عامل نجات عقب‌ماندگان مسیر و قرار گرفتن ایشان در مسیر حرکت خواهد بود، پس برتر بودن اجتماع دینی به خاطر عدم رکود و ایستایی آن و دستگیری افراد آن از درماندگان در مسیر کمال است.

امر به معروف و نهی از منکر وظیفه دولت و مردم: بعد از مشخص شدن نقش امر به معروف و نهی از منکر در حرکت جامعه به سوی کمال، این نکته نیز باید روشن شود که آیا امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای همگانی است یا فقط برخی افراد امت به انجام دادن آن‌ها موظفند؟ در سوره مبارکه توبه، این مهم، وظیفه دولت و حکومت و ملاکی برای جریان‌های سیاسی است: ﴿ وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾.[1]

---

۱. سوره توبه، آیه ۷۱. « مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند. به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. خداوند توانا و حکیم است »

برخی این آیه شریفه را در مقام بیان پنج ویژگی برای مؤمنان دانسته‌اند[1]؛ به این که یکی از خصوصیات اهل ایمان آن است که ولیّ و ناصر یکدیگرند. خصوصیت دومشان این است که امر به معروف و نهی از منکر می کنند. سومین خصوصیت ایشان این است که نماز را به پا می‌دارند. چهارم نیز این که زکات می‌پردازند و پنجم ویژگی‌شان اطاعت از خدا و رسول است. دقت در کریمه شریفه نشان می‌دهد خداوند در این آیه چهار ویژگی برای اهل ایمان ذکر می‌کند و ویژگی امر به معروف و نهی از منکر جدای از ﴿ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ نیست. در حقیقت یکی از ویژگی‌های اهل ایمان ولایت ایشان بر بعضی دیگر است که با انجام امر به معروف و نهی از منکر محقق می‌شود؛ یعنی از آن جا که مؤمنان ولیّ هم‌اند امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. اگر جز این بود می‌بایست مانند ویژگی‌های دیگر که با واو عطف به هم عطف شده‌اند: ﴿ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ﴾ این جا نیز حرف عطف بیاید؛ در حالی پشت سر هم آمده‌اند: ﴿ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ يَأۡمُرُونَ بَعۡضِۭ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾.

یک برداشت ذوقی نیز می‌توان از ظاهر این کریمه شریفه داشت[2] و آن این که وقتی می‌گوییم امر به معروف و نهی از منکر ویژگی مؤمنانی است که بر یکدیگر ولایت دارند، این معنا به دو صورت قابل

---

۱. مجمع البیان، ج۵، ص۷۷.

۲. تفسیر قرآن به معنای کشف الغطاء و پرده برداری از آیات کریمه قرآن فقط مختص معصوم ﷺ است، چه مراد خدا را تنها خدا و آنان که با او مرتبطند یعنی همان ذوات مقدس اهل بیت ﷺ می توانند بیان کنند. هر آن چه از غیر معصوم پیرامون آیات کریمه بیان می‌گردد استظهار و برداشت از ظاهر آیه کریمه است و مادامی که مطابق با اصول عقیدتی یا متکی بر دلیل متقن شرعی و عقلی باشد حجت خواهد بود. در حقیقت یکی از تفاوت‌های اصولیان شیعه با اخباریان در این است که اخباریان حتی برداشت از ظاهر آیات کریمه را جایز نمی‌دانند، ولی اصولیان با استناد به آیات قرآن و روایاتِ صحیح معصومان ﷺ به جواز برداشت از ظواهر آیات کریمه حکم می‌کنند. توجه به این نکته نیز مهم است که در برداشت از ظاهر آیات، ذوق سلیم بسیار مؤثر است و اطلاع از معانی لغات از یک سو و تسلط بر مباحث الفاظ اصول فقه از سوی دیگر نقشی بسزا در فهم ظاهر آیات دارند. تا آن جا که در مواردی دقت در یک « واو » دو دیدگاه متفاوت را نتیجه می‌دهد.

تصور خواهد بود و هر دو صورت در تأثیر امر به معروف و نهی از منکر در خیر امت بودن نقش آفرینی دارند:

یکی این که اگر ولایت در این آیه را به معنای صاحب‌فرمانی بدانیم این معنا از آیه به دست می‌آید که برخی از مؤمنان که در جایگاه مدیریت و سرپرستی جامعه‌اند وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده دارند. البته این بدان معنا نیست که این وظیفه مهم متوجه دیگران نیست؛ بلکه در درجه اول متوجه مدیران جامعه اسلامی خواهد بود.

دیگر آن که ولایت را به معنایی بدانیم که در اولین بخش این نوشتار بیان کردیم که معنای دقیق ولایت، چینش خاص اجتماعی موجود در یک جامعه است. وابستگی انسان‌ها به یکدیگر به گونه‌ای که هیچ چیز میان ایشان فاصله نیفکند. نیز گفته شد که صاحب‌فرمانی یا دوستی و محبت از لوازم این معنا به شمار می‌روند نه معنای آن. در این صورت حاصل سخن آیه این است خداوند متعالی در رأس هرم چینش‌ها و ذوات مقدس حضرات معصومان ﷺ به ترتیب در مرحله بعد قرار دارند. مردم نیز بسته به درجات کمالشان در مراحل بعدی قرار می‌گیرند. از آن جا که وابستگی افراد در چینش اجتماعی یک ضرورت است، هرگونه دگراندیشی، باورمندی غیر دینی یا جریان‌های سوء اخلاقی و نابهنجاری چون در محدوده چینش قرار نمی‌گیرد، جایگاهی در جامعه نخواهد یافت. نتیجه آن که جریان چینش افراد در اجتماع وابسته به امر به معروف و نهی از منکر است، چه اگر امر به معروف و نهی از منکر از بین رود در چینش خلل ایجاد می‌گردد و وابستگی را مختل می‌سازد. ارتکاب معصیت در جامعه دینی در چینش اجتماعی آن جامعه خلل وارد می‌سازد و چنانچه امر به معروف و نهی از منکر صورت نگیرد، بین افراد جامعه فاصله پدید می‌آید. در واقع ضمانت اجرای حفظ چینش اجتماعی و ارتباط‌های مختلف مؤمنان با هم در حوزه‌های مختلف اجتماعی ـ سیاسی به اجرای امر به معروف و نهی از منکر منوط است و این،

برترین امت بودن را نتیجه می‌دهد و عدم اجرای این دو عنصر مهم سبب از هم گسیختگی جامعه می‌شود و ویژگی برتر بودن را از آن اجتماع سلب می‌کند.

چهار. امت قائم: التزام اعتقادی و عملی به دستورات دین

﴿ لَيْسُواْ سَوَآءً ۗ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَتْلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ۞ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴾[1]

برخی مفسران « قائمة » را که مؤنث « قائم » است به معنای « ثابت » و ﴿ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ ﴾ را مرادف با امت مقاوم و ثابت‌قدم دانسته‌اند.[2] در این نگاه امت قائم امتی است که در پایبندی به اصول حاکم در اجتماع ثابت و استوار است و در مسیر حرکت به سمت هدف، استواری خویش را حفظ می‌کند و این‌گونه نیست که افراد آن صِرفِ همزیستی اجتماعی داشته باشند؛ بلکه پویا و هدفمند برای وصول به کمال در حرکتند. بعضی نیز « قائمة » را به معنای عادل دانسته‌اند.[3] از آن جا که معنای دقیق « عدل » راستی و درستی است، ﴿ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ ﴾ به معنای امتی است که راستی خود را حفظ کرده، از هرگونه انحراف و تمایل به غیر حق مصون است.

---

۱. سوره آل عمران، آیات ۱۱۳ و ۱۱۴. « آن‌ها همه یکسان نیستند از اهل کتاب: جمعیّتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می‌کنند و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند؛ در حالی که سجده می‌کنند. به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورند. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در انجام کارهای نیك، پیشی می‌گیرند و آن‌ها از صالحانند »

۲. مجمع البیان، ج۲، ص۸۱۶. (به نقل از ابن عباس). تفسیر نمونه، ج۳، ص۵۶.

۳. مجمع البیان، همان. (به نقل از حسن بصری، مجاهد و ابن جریح).

خداوند متعالی در این کریمه در بیان ویژگی‌های امت قائمة ابتدا به تلاوت آیات الهی در طول شب اشاره می‌کند و در هنگام سجود که اوج تواضع عبد در درگاه مولاست: ﴿ يَتْلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴾. این ویژگی بیانگر واقعیت عبودیت و خضوع و تواضع امت قائمة در برابر مسائلی است که ذات مقدس پروردگار در قرآن بیان کرده است. امت قائمة از لحاظ درجه عبودیت و بندگی به چنان حالت روحی‌ای واصل گشته است که تحت تأثیر کلمات وحیانی و آیات باعظمت الهی قرار گرفته، در نهایت خضوع و خشوع به سجده می‌افتند و دلداده آیات خداوندی می‌گردند.

خصوصیت دوم امت قائم باورمندی نسبت به دو امر مهم مبدأ و معاد است: ﴿ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ ﴾. همچنین امت قائمة گروهی‌اند که نسبت به انجام وظایف و تکالیف اجتماعی کوشایند که عمده آن در مسئله امر به معروف و نهی از منکر تبلور می‌یابد: ﴿ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ ﴾ و در انجام کارهای خیر بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و در زمره عباد صالح خداوندند: ﴿ وَيُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴾.

خلاصه آن که خضوع و خشوع کامل در برابر آیات و دستورات الهی، همراه با باورمندی به مبدأ و معاد و تلاش در جهت اصلاح امور و انجام تکالیف اجتماعی و اقدام به خیرات ویژگی‌های بارز امت قائمة به شمار می‌روند.

تهجد در سیره عملی اولیاء الله ﷺ: با توجه به ویژگی تلاوت آیات الهی در طول شب که از مختصات امت قائمة بیان شده است، توجه به اقسام تهجد در سیره انبیا و اولیا ﷺ مناسب است. در تهجد شبانه آن چه اهمیت بسزایی دارد، کیفیت تهجد است نه کمیت آن. اولیاء خدا گاه تمام شب، گاه نیمی از

شب، گاه ثلث شب و برخی هنگامه سحر و مقارن نماز صبح را برای مناجات با خدا برمی‌گزنند. آن‌چه به عنوان قیام در شب و تهجد از آن یاد می‌شود، چنان که در سیره امیر مؤمنان حضرت علی ﷺ نیز بوده است، بیشتر همان به‌پاخاستن در نیمه شب و نماز خواندن است. نوع دیگر تهجد مناجات با خداوند بوده است، مثل آن که حضرت سید الساجدین زین العابدین ﷺ این گونه عمل می‌کرده‌اند. تلاوت کلام الله و خواندن آیات قرآن کریم نیز از اقسام تهجد شبانه محسوب می‌شود که در حالات رسول خدا ﷺ و حضرت رضا ﷺ ذکر شده است که چون در تهجدشان به آیات عذاب و دوزخ می‌رسیدند، گریه و ناله سر می‌دادند.

ارتباط امت قائم و اهل کتاب: همان طور که مشاهده می‌شود، خداوند متعالی در کریمه شریفه مورد بحث، امت قائم را بخشی از اهل کتاب معرفی کرده است: ﴿ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ ﴾. در ارتباط با این که برخی از اهل کتاب امت قائم‌اند دو تحلیل می‌توان ارائه کرد:

یکم. امت قائم قدر مشترک تمام جوامع دینی است و اهل کتاب نیز از این امر مستثنی نیستند. به تعبیر دیگر خصوصیات امت قائمة در تمام ادیان توحیدی و به تبع آن جوامع دینی وجود دارد و امت قائم در جامعه اسلامیِ به وجود آمده پس از رسول خدا ﷺ منحصر نیست. این تحلیل بدون توجه به شأن نزول آیه کریمه است.

دوم. این تحلیل با نظر به شأن نزول ذکر شده برای این کریمه شریفه است: ابن عباس در جایگاه نقل یک واقعه تاریخی می‌گوید که وقتی برخی از سران یهود به دین مبین اسلام متمایل گشته و ایمان آوردند که در رأس آن‌ها عبد الله بن سلام از علمای برجسته و بزرگان محبوب قوم یهود قرار داشت. این حرکت که در اوج دوران حساس بحران درگیری یهود با اسلام رخ داد، ضربه مهلکی به یهودیان وارد

ساخت. یهودیان برای کاستن از اهمیت این رویداد مهم این گروه گرویده به اسلام را اراذل و اشرار یهود نامیده، گفتند اگر اینان از خوبان یهود بودند هرگز دین پدران خود را ترک نمی‌کردند و به غیر آن متمایل نمی‌شدند. در پاسخ به این سخن یهودیان کریمه شریفه مورد اشاره نازل شد و یهودیان مسلمان شده را امت قائم معرفی کرد.[1]

با در نظر گرفتن این شأن نزول، امت قائم گروهی‌اند که علاوه بر ایمان به رسول ﷺ دارای ویژگی‌های مذکور در آیه‌اند. به تعبیر دیگر امت قائم جریانی جداشده از ملت کفرند که سعی در عبودیت و بندگی خداوند متعالی دارند و بدون گوشه‌گیری و انزوا با انجام فعالیت‌های اجتماعی در جرگه اجتماع اسلامی قرار گرفته‌اند.

در آیات پیشین نیز خداوند متعالی درباره اهل کتاب سخن گفته است که اگر اهل کتاب، به قرآن و پیامبر خاتم ﷺ ایمان آورند، برای آن‌ها بهتر است؛ ولی تنها عده کمی از آن‌ها باایمانند و بیشتر آن‌ها فاسقند: ﴿ وَلَوۡ ءَامَنَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَكَانَ خَيۡرًا لَّهُمۚ مِّنۡهُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴾.[2] نیز به مسلمانان خاطرنشان ساخته است که اهل کتاب، مخصوصا یهود که در مجاورت مسلمانان بودند و در موارد متعدی قصد ایذای پیامبر و مؤمنان را داشتند، هرگز نمی‌توانند جز آزارهای مختصر به آن‌ها زیان برسانند و اگر با آنان پیکار کنند، به ایشان پشت خواهند کرد و شکست می‌خورند و کسی آن‌ها را یاری نمی‌کند: ﴿ لَن يَضُرُّوكُمۡ إِلَّآ أَذٗىۖ وَإِن يُقَٰتِلُوكُمۡ يُوَلُّوكُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴾.[3]

---

۱. الدر المنثور، ج۲، ص۶۴. « عن ابنِ عباسٍ قالَ لما أسلَمَ عبدُ اللهِ بنِ سلامٍ و ثعلبةُ بنُ سعيةٍ و أسيدُ بنُ سعيةٍ و أسدُ بنِ عُبَيدٍ وَ مَن أسلَمَ مِن يهودَ مَعَهم فآمنُوا و صَدَقُوا و رَغِبُوا في الإسلامِ قالتْ أحبارُ يهودَ و أهلُ الكفرِ منهم: ما آمَنَ بِمحمدٍ و تَبَعَه الا شرارُنَا و لو كانُوا خيارَنَا ما تَركوا دينَ آبائِهم و ذَهبوا إلى غيرِه فَانزلَ اللهُ في ذلكَ ﴿ لَيۡسُواْ سَوَآءٗ ﴾ »

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۱۱.

بیشتر آن که جنگ‌هایی که حد فاصل هجرت تا رحلت رسول خدا ﷺ صورت پذیرفت دو قسم بودند: یکی جنگ‌هایی که با کافران و مشرکان بود و در اغلب موارد به پیروزی سپاه اسلام منجر می‌گردید. دیگری جنگ‌هایی که با یهودیان اهل کتاب انجام شد و بدون هیچ گونه برخوردی به فرار یهودیان انجامید. تنها نبرد مفصل سپاه اسلام با یهودیان، نبرد خیبر بود که علی‌رغم درگیری و برخورد، در نهایت یهودیان فرار کردند.[1] تجربه تاریخی نیز تحقق این سخن خداوند متعالی را نشان می‌دهد که هر جا مسلمانان به خاطر اسلام و دین با یهودیان نبرد کردند، سرانجامِ آن پیروزی مسلمانان و شکست یهودیان بوده است و هر جا این‌گونه نبود مغلوب می‌شدند. استعمال مکرر ضمیر «کم» در آیه ۱۱۱ که فرمود: ﴿ لَن يَضُرُّوكُمۡ ﴾، ﴿ وَإِن يُقَٰتِلُوكُمۡ ﴾، ﴿ يُوَلُّوكُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ﴾ به جهت تأکید بر هویت دینی مسلمانان به ویژگی مغلوب شدن اهل کتاب در صورت مقابله مسلمانان با انگیزه پیش‌گفته اشاره دارد. در جنگ شش روزه مسلمانان با اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۸ که به شکست مسلمانان منجر گردید، نبرد عرب‌های مسلمان به خاطر اسلام نبود؛ بلکه به خاطر عربیت ایشان انجام شد، به همین دلیل با ذلت تمام مقهور اسرائیل شدند

---

۱. در جریان خیبر، یهودیان علی‌رغم سپاه عظیمی که در مقایسه با سپاه اسلام داشتند و بهره‌گیری از ظرفیت پناه داشتن در قلعه‌های متعدد و محکم، یک به یک به مبارزه می‌آمدند و پس از نبرد دوباره به قلعه پناه می‌بردند. با طولانی شدن ایام جنگ و به اتمام رسیدن آذوقه سپاه اسلام، مسلمانان در مضیقه قرار گرفتند و جمعی به علت خوردن خرماهای نخل‌های یهودیان که هنوز کامل نرسیده بود، دچار بیماری شدند. امیر المؤمنین علی ﷺ نیز به سبب بیماری درد چشم در جنگ حضور نداشتند. پس از عدم توفیق سپاهیان اسلام در فتح قلعه خیبر، رسول خدا ﷺ فرمود که فردا پرچم را به فردی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسول نیز وی را دوست دارند: ﴿ لأُعطَيَنَّ الرايةَ غداً رجلاً يُحبُّ اللهَ و رسولَه و يُحبُّهُ اللهُ و رسولُه ﴾. (الکافی، ج۸ ، ص۳۴۹). صبح روز بعد، پیامبر اکرم ﷺ با احضار حضرت علی ﷺ مصداقِ سخن خویش را به اهل سپاه معرفی کردند و با قرار دادن آب دهان مبارک خویش به عنوان مرحم بر چشمان آن حضرت، ایشان را روانه میدان ساختند. نتیجه نبرد امیر المؤمنین ﷺ با یهودیان خیبر، فتح قلعه خیبر به دست با کفایت آن حضرت و به قدرت رحمانی پروردگار بود.

و بسیاری از اراضی عربی را از دست دادند. سر دادن شعار « یا ابناءَ الولید » جنگجویان عرب در آن زمان حاکی از همین امر است. پیروزی شیعیان لبنان در نبرد سی‌وسه روزه علیه اسرائیل دلیلی دیگر بر این ادعاست، چه سربازان حزب الله لبنان به نام دین به جنگ با اسرائیل اقدام کردند و کمک‌های عظیم آمریکا و غرب به دولت اسرائیل، هیچ یاری‌ای به آن‌ها نرسانید: ﴿ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴾.

در ادامه آیات و پیش از کریمه مورد اشاره در صدر بحث به حتمیت ذلت و خواری یهودیان مادامی که به دین اسلام نگروند یا با مسلمانان همکاری نکنند، اشاره شده است: ﴿ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوٓاْ إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ ٱلنَّاسِ وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْمَسْكَنَةُ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ ﴾.[1] البته برخی یهودیان پس از یاری رسول خدا ﷺ و مسلمانان موفق به تدین به دین مبین اسلام شدند و حتی در رکاب رسول خدا ﷺ به شهادت رسیدند. علت مورد غضب واقع شدن یهودیان و زمین‌گیری و بیچارگی ایشان نیز کفر به آیات الهی، کشتار ناحق پیامبران خدا ﷺ، عصیان و تجاوز به حقوق دیگران ذکر شده است.

یادکردنی است که در این آیه کشتن انبیاء الهی ﷺ به همه یهودیان نسبت داده شده است: ﴿ وَيَقْتُلُونَ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ﴾؛ در حالی که روشن است که این کار را برخی از آن‌ها انجام داده بودند؛ به ویژه آن که کار یهود زمان پیامبر اکرم ﷺ نبود. برخی به درستی با تمسک به روایاتی از اهل بیت ﷺ علت

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲. « هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا (و تجدید نظر در روش ناپسند خود) و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن) و به خشم خدا گرفتار شده‌اند و مهر بیچارگی بر آن‌ها زده شده، چه آن‌ها به آیات خدا، کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. این‌ها به خاطر آن است که گناه کردند و (به حقوق دیگران) تجاوز می‌کردند »

نسبت دادن کشتار انبیا ﷺ به همه آن‌ها را رضایت ایشان به فعل پدرانشان در کشتن پیامبران و افتخار به شهامت ایشان در انجام این عمل ناصحیح دانسته‌اند که این رضایت به مثابه شرکت ایشان در قتل انبیا است[1]، مانند این فرمایش امیر المؤمنین ﷺ که راضی به عمل یک قوم همچون کسی است که همراه آن‌ها در انجام دادن آن عمل بوده است: ﴿ الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ فِيهِ مَعَهُمْ ﴾[2] یا این سخن حضرت رضا ﷺ که هر کس در زمان انجام گرفتن کاری نبوده اما به آن رضایت داشته باشد، مانند کسی است که شاهد آن کار بوده و آن را انجام داده است: ﴿ مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيَ بِهُ كَانَ كَمَنْ شَاهِدَهُ و اَتَاهُ ﴾.[3]

پنج. امت مقتصد: اعتدال و میانه‌روی در دینداری

﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُواْ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ ۚ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَآءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴾.[4]

با توجه به این که خداوند در این آیه اهل کتاب را به اقامه احکام تورات و انجیل تشویق کرده است، باید گفت که منظور از تورات و انجیل، اصل آن‌هاست؛ نه این کتاب‌هایی که در حال حاضر در اختیار یهودیان و مسیحیان قرار دارد، چه این‌ها تورات و انجیل حقیقی و آسمانی نیستند؛ بلکه تحریف شده آن دو کتاب حقیقی‌اند که بر حضرت موسی و حضرت عیسی ﷺ نازل شده بود.

---

۱. تفسیر اثناعشری، ج۲، ص۲۱۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۴. غرر الحکم، ص۳۳۱.

۳. علل الشرایع، ج۱، ص۳۰. التوحید، ص۳۹۲.

۴. سوره مائده، آیه ۶۶. « و اگر آنان، تورات و انجیل و آن چه را از سوی پروردگارشان بر آن‌ها نازل شده (قرآن) برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد. جمعی از آن‌ها معتدل و میانه‌روی هستند؛ ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می‌دهند »

مراد از ﴿ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِم ﴾ نیز که بعد از تورات و انجیل ذکر شده سایر کتب منسوب به انبیای سلف است که آن روز در دسترس اهل کتاب بوده‌اند، مانند « مزامیر » داود ﷺ که قرآن آن را « زبور » خوانده است: ﴿ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ﴾.[1] این احتمال که مراد از آن قرآن باشد، چنان که برخی گفته‌اند[2] بعید است، زیرا قرآن با احکام خود، شرایع و احکام تورات و انجیل را نسخ کرد و با این حال ممکن نیست که خداوند عمل به قرآن را در کنار عمل به انجیل و تورات درخواست کرده باشد که اگر اهل کتاب به تورات و انجیل و قرآن عمل می‌کردند، فلان طور می‌شد. در واقع از نظر قرآن، تورات و انجیل عمل کردنی نیستند.

در هر حال از این آیه می‌توان استنباط کرد که ایمان انسان‌ها و عمل صالح ایشان در نظام عالم از جهت ارتباطش با زندگی خود او، تأثیر دارد. چنان که کفر و عمل زشت او نیز در فساد عالم از جهت ارتباطش با نوع بشر مؤثر است، بنابراین اگر انسان به صلاح و سداد گراید، نظام دنیا هم از جهت ایفا به لوازم سعادت زندگی بشری، هم از جهت دفع بلا از او و هم توفیر نعمت برای او صالح خواهد شد.

« اقتصاد » به معنای گرفتن قصد، و قصد به معنای میانه است، پس « اقتصاد » یعنی میانه‌روی در امور و پرهیز از افراط و تفریط در امور. « امت مقتصده » نیز امتی است که در امر دین و تسلیم نسبت به دستورات الهی میانه‌رو و معتدل باشد.

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۶۳. سوره اسراء، آیه ۵۵.

۲. روح المعانی، ج۳، ص۳۵۰.

بخش چهارم

فرآیند تحقق دولت در زندگی اجتماعی از منظر قرآن

مقدمه

پس از بیان مباحث مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام در بخش اول و تعیین مصادیق و مظاهر اجرایی حکومت الله در میان بندگان در بخش دوم و بررسی عناصر حکومت و دولت در بخش سوم، در این بخش در نظر است تا چگونگی تحقق دولت دینی در زندگی اجتماعی مردم بر اساس اندیشه اسلامی و با محور قرار دادن آیات کریمه قرآن بررسی کنیم که برای نیل به این مهم رابطه دو عنصر حکم و طاعت را در قرآن پی می‌گیریم، چه حکم از جانب دولت است و طاعت از جانب مردم صورت می‌پذیرد.

پیشتر اشاره شد که مقصود از دولت، حاکمیت است و در بخش نخست ثابت گردید که از منظر قرآن حاکمیت در ذات اقدس الله منحصر است، از این رو در موضوع تحقق یابی حاکمیت ابتدا باید رابطه خداوند متعالی با مردم را بکاویم و از آن جا که رابطه حکم و طاعت در اندیشه اسلامی، بر اساس عهد الهی صورت می‌گیرد، ابتدا در پی آنیم تا مقصود از این عهد الهی را با استفاده از آیات قرآن تبیین کنیم.

فصل اول

عهد الهی عامل تحقق دولت دینی در بیان قرآن

۱. عهد الهی بر عبادت نکردن شیطان و عبودیت خدا

﴿ أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ۞ وَأَنِ ٱعۡبُدُونِيۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ﴾.[1]

انسان‌ها در مسیر زندگی اجتماعی، در پی هدفی خاص در حال تلاش و حرکتند. از آن جا که بستر زندگی انسان، اجتماع است، پویایی و تحرک انسان در جامعه برای رسیدن به هدف نهایی، سبب پویایی و تحرک جامعه نیز می‌گردد. با توجه به آیه اشاره شده، می‌توان هدف نهایی و جریان محوری در زندگی اجتماعی مردم را عهد خداوندی دانست. مقصود از این عهد الهی نیز عدم عبادت شیطان از یک سو و قرار گرفتن در مسیر عبودیت خداوند متعالی از سوی دیگر است که عبارت است از همان قرار گرفتن در صراط مستقیم که حاصلی جز رستگاری و سعادت ندارد.

از نکات قابل استفاده از این آیه کریمه، ضروری بودن جریان اطاعت و عبادت در مسیر زندگی است، زیرا انسانی که قدم در عرصه حیات اجتماعی می‌نهد، لاجرم تحت حاکمیت یک جریان قرار

---

۱. سوره یس، آیات ۶۰ و ۶۱. « آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است ❋ و اینکه مرا بپرستید که راه مستقیم این است »

می‌گیرد؛ یا متعهد به عهد الهی می‌گردد و عبد الله می‌شود یا در مسیر عبودیت شیطان گام می‌گذارد. عبد بودن مردم در جامعه امری غیر قابل انکار است و نفی حاکمیت در زندگی نیز غیر قابل قبول است، از این رو ادعای عدم پذیرش یکی از دو جریان حق و باطل، جز گزافه‌گویی چیزی نیست و البته گذشت که انقیاد در برابر هر جریانی جز جریان حکومت الله به مثابه پذیرش جریان طاغوت است.

علت ضروری بودن عبودیت و قرار گرفتن تحت یک حاکمیت، بعد اجتماعی زندگی و هم‌زیستی جمعی انسان‌ها از یک سو و نیاز جامعه به مدیریت و برنامه‌ریزی از سوی دیگر است که در رأس جریان این مدیریت یا خداوند و مظاهر اجرایی حاکمیت الله قرار دارند یا عناصری غیر از جریان وحی که محکوم به ضلالت و گمراهی‌اند.

حال که لازمِ زندگی اجتماعی پذیرش یک حاکمیت و انقیاد برابر آن معرفی شد و این حاکمیت بر اساس اندیشه توحیدی مختص ذات اقدس الله اعلام گردید، لازم است تا شکل عبودیت و نوع قرار گرفتن تحت حاکمیت الله نیز روشن شود. عبودیت خداوند متعالی تنها با اطاعت جامع از او در جمیع جهات محقق می‌شود. تجزیه اوامر و نواهی خداوندی، پذیرش برخی از آن‌ها و ردّ برخی دیگر، عبودیت را با خلل و نقصان همراه می‌سازد و اصلاً به چنین چیزی عبودیت گفته نمی‌شود.

از مهمترین عرصه‌های اطاعت از خدا عرصه حاکمیت است. قرار دادن هر عنصری جز خدا در رأس جریان مدیریت زندگی و اطاعت از آن، عمل نکردن به عهد الهی است، از این رو اقتضای عهد خداوندی بطلان هر نظام حاکمیتی غیر الهی و اطاعت از آن است.

۲. امر به وفای به عهد و نهی از پیمان‌شکنی

﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ﴾.[۱]

در این آیه خداوند سبحان ضمن مأمور ساختن مردم به ایستادگی و مقاومت در جهت حفظ پیمان فطری توحیدی میان خود و خداوند که گفته شد یکی از مهمترین عناصر آن پذیرش نظام حاکمیتی الله و بیعت با اولیاء الله ﷺ به عنوان مظاهر اجرایی این حاکمیت میان مخلوقات است، از نقض و شکستن این رابطه نهی می‌کند.

رؤوس اصلی تحقق سعادت در جامعه اسلامی: در آیه پیش از کریمه مورد اشاره عناصری که سبب دوام و بقای یک نظام اجتماعی است و همچنین عوامل دخیل در فروپاشی و از هم گسیختگی آن بیان شده است: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴾.[۲] از آن جا که برخی در تعبیرات خود از نظام اجتماعی اسلام، به جامعه مدنی یاد می‌کنند، این تذکر لازم است که تعبیر جامعه مدنی، گرچه در معنای لغوی‌اش شامل هر نظام اجتماعی مبتنی بر قانون و مقررات می‌شود ـ مانند آن چه در آثار دانشمندانی چون افلاطون و سقراط مشاهده می‌گردد ـ از نظر اصطلاحات علمی مطرح در علوم سیاسی به معنای جامعه مبتنی بر

---

۱. سوره نحل، آیه ۹۱. « و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید؛ در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده‌اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است »

۲. سوره نحل، آیه ۹۰. « خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم، نهی می‌کند. خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکّر شوید »

اصول لیبرال دموکراسی، چون اصل پلورالیسم اجتماعی است، به همین دلیل به کار بردن تعبیر جامعه مدنی برای جامعه اسلامی صحیح نیست، زیرا اصول لیبرال دموکراسی در اندیشه اسلام محکوم به بطلان است.

ممکن است برخی تعبیر جامعه مدنی را به معنای اولین جامعه منسجم اسلامی بدانند که پیامبر اکرم ﷺ در مدینه تشکیل دادند و آن را برگرفته از عبارت « مدینة النّبی ﷺ » بدانند؛ اما استعمال یک تعبیر که معنای اصطلاحی خاص خودش را دارد، در معنای دیگری و با در نظر گرفتن شرایطی خاص، پذیرفتنی نیست، مثل این که کسی بخواهد اصطلاح ولایت فقیه را که در فرهنگ و فقه اسلامی بار معنایی خاصّ خودش را دارد، در آیین مسیحیت و نظام حاکمیتی کلیسا به معنای قرار گرفتن یک دانشمند در رأس تشکیلات اطلاق کند که نادرستی آن کاملاً روشن است.

در هر حال نظام اجتماعی اسلام نظامی مبتنی بر قواعد و مقررات برآمده از سخنان و فرامین خالق بشریت است و این جامعه نظام‌مند برای رسیدن به یک همزیستی سالم و نیل به کمال و سعادت، نیازمند پایه‌ها و اصولی است که مهمترین آن‌ها در کریمه مذکور نود سوره نحل آمده است. در آثار تفسیری فریقین نیز همزیستی سالم در جامعه، فراگیر شدن بستر رشد فضائل اخلاقی، حاکم گشتن امنیت و در یک کلام نیل به سعادت در گرو تحقق پایه‌های اساسی مطرح در این کریمه دانسته شده است[1]، هر چند مفسران عامه به سبب دوری از معارف مکتب اهل بیت ﷺ در بازشناسی حقیقت این پایه‌ها و تبیین معنای برخی از آن‌ها از مسیر حق و حقیقت منحرف شده‌اند که در ادامه ملاحظه خواهد شد.

---

۱. توجه به مطالبی که سید قطب از مفسران سنی و علامه طباطبایی ﷺ از مفسران شیعی ذیل این آیه آورده‌اند، گویای استفاده یکسان هر دو مفسر از آیه در بیان احکام اساسی لازم الاجرا برای تداوم یک نظام اجتماعی است. برای اطلاع ر.ک: فی ضلال القرآن، ج۴، ص۲۱۹۰ و المیزان، ج۱۲، ص۳۳۰.

مطابق این آیه رؤوس اصلی طی طریق سعادت تعهد به سه امر عدل، احسان و ایتاء ذی القربی و عدم ارتکاب سه مسأله فحشا، منکر و بغی است. سه مورد نخست عامل استحکام جامعه اسلامی‌اند و سه عامل دیگر موجب انحطاط:

یک. **عدالت و اعطای تمام حقوق بر اساس شایستگی‌ها:** عدل به معنای قرار دادن هر چیز در جایگاه خودش و اعطای حق هر صاحب حقی به وی است، چنان که حضرت علی ﷺ فرمود که عدل، هر چیزی را در جای خودش قرار می‌دهد: ﴿ العدلُ یضعُ الامورَ مواضعَها ﴾.[1] در اندیشه اسلامی تحقق سعادت با اجرای عدل در جامعه است و اجرای عدل، اعطای حق افراد بر اساس جایگاه و موقعیتشان است. عدالت تساوی در حقوق میان تمام افراد نیست؛ بلکه به معنای اعطاء تمام و کمال حقوقی است که فرد شایستگی دریافت آن را دارد. معلّمی که برای تمامی شاگردانش، بدون توجه به صلاحیت آن‌ها رتبه عالی در نظر بگیرد، هیچ گاه معنای عدالت را درک نکرده است. عدالت در این مورد آن گاه اجرا می‌شود که هر شاگرد به همان مقدار که شایستگی و لیاقت دارد از مزایا و مراتب عالی برخوردار شود.

دو. **لزوم تحقق احسان در کنار عدل:** در کنار عدل، تحقق احسان از مهمترین عناصر مورد توجه در نظام اجتماعی اسلام است. بسیاری از افراد جامعه بنا بر شرایط مختلف ممکن است از حق و حقوقی برخوردار نباشند یا به دلیل فقدان استعداد و توانمندی‌های خاص صلاحیت دریافت مزایای ویژه را نداشته باشند، این‌جاست که اجرای احسان در سلامت و سعادت جامعه مؤثر واقع می‌شود و همچون مانعی محکم برابر انحرافات قرار می‌گیرد. بنابراین تحقق همزیستی سالم در جامعه به اجرای عدل و احسان در کنار یکدیگر منوط است، به همین دلیل در آیه بلافاصله پس از امر به عدل امر به احسان مطرح شده است: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ ﴾.

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

سه. انقیاد برابر ولایت اهل بیت ﷺ: عبارت ﴿ إِيتَآيِٕ ذِى ٱلۡقُرۡبَىٰ ﴾ در آیه مورد بحث مهمترین نقطه تمایز مفسران سنی و شیعه در تفسیر آیه است. مفسران عامه رکن سوم سعادت جامعه را در این تعبیر توجه به نهاد خانواده و استحکام بخشی این نهاد آن با دادن حق یکدیگر از صله رحم و مانند آن معنا می‌کنند.[1] در نگاه ایشان جامعه سعادتمند جامعه‌ای است که خانواده‌های آن، جامعه را از نظر جریان‌های عاطفی همراهی کنند و همین توجه به عواطف که کانون اصلی آن در خانواده است، سبب اجرای صحیح دیگر عناصر شود و جامعه‌ای مستحکم است که دارای خانواده‌های مستحکم باشد.

شیعیان که مفسران حقیقی قرآن را ذوات مقدس اهل بیت ﷺ می‌دانند و معارف حقیقی را میان کلمات این بزرگواران می‌جویند، برای آگاهی از معنای این عبارت نیز به سخن ایشان گوش جان می‌سپارند. شبیه این تعبیر علاوه بر کریمه شریفه مورد اشاره در شمار دیگری از آیات قرآن نیز آمده است[2] که روایات وارد اهل بیت ﷺ ذیل آن‌ها، مصداق « ذی القربی » را ذوات مقدس معصومان ﷺ دانسته‌اند، مانند روایتی ذیل آیه خمس[3] از امام صادق ﷺ که فرمود: مقصود از « ذی القربی » امیر المؤمنین علی ﷺ و ائمه ﷺ اند.[4] همین گونه است روایتی از امام باقر ﷺ ذیل آیه مورد بحث که امام ﷺ خطاب به سعد

---

۱. از جمله: زاد المسیر، ج۲، ص۵۷۹. الجامع لاحکام القرآن، ج۱۱، ص۱۶۷. مفاتیح الغیب، ج۲۰، ص۲۵۹. روح المعانی، ج۷، ص۴۵۵. فی ظلال القرآن، ج۴، ص۲۱۹۰.

۲. این آیات عبارتند از: بقره/۸۳ و ۱۷۷؛ نساء/۳۶؛ انفال/۴۱؛ اسراء/۲۶؛ روم/۳۸؛ شوری/۲۳؛ حشر/۷.

۳. سوره انفال، آیه ۴۱. ﴿ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَىۡءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىۡءٍ قَدِيرٌ ﴾ « بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آن‌ها) است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (باایمان و بی‌ایمان) [روز جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده‌اید و خداوند بر هر چیزی تواناست »

۴. البرهان، ج۲، ص۶۹۰.

اسکاف[1] پس از آن که مصداق اتمّ عدل و احسان را وجود مقدس پیغمبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ معرفی می‌کنند، منظور از ﴿ إِيتَآيِ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ ﴾ را ، پذیرش مودت و ولایت اهل بیت ﷺ می‌دانند و فحشا و منکر و بغی را نیز ظلم به اهل بیت ﷺ و دعوت به غیر ایشان اعلام می‌کنند: ﴿ یا سَعدُ! ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ ﴾ وَ هُوَ مُحَمَّدٌ ﴿ وَٱلْإِحْسَٰنِ ﴾ وَ هُوَ عَلِيٌّ ﷺ ﴿ وَإِيتَآيِ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ ﴾ وَ هُوَ قرابتُنا. أمَرَ اللهُ العِبادَ بِمَودَّتِنا وَ إيتائِنا، وَ نَهاهُم عَن الفَحشاءِ وَ المُنكَرِ، من بغی عَلی أهلِ البَيتِ وَ دعا إلی غَيرِنا ﴾.[2]

بر این اساس ﴿ وَإِيتَآيِ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ ﴾ دادن حق اهل بیت ﷺ است که اولین و مهمترین حق حضرات معصومان ﷺ مقام ولایت و رهبری ایشان است. گو این که خداوند سبحان در این آیه در کنار عدل و احسان، نعمت تدین به رسالت آخرین پیغمبر ﷺ و اعتقاد به ولایت جانشین بر حق آن حضرت، امیر المؤمنین علی ﷺ را که دین با ولایت ایشان کامل گشته است، مهمترین عامل انسجام و سعادت جامعه معرفی کرده است، بنابراین شاخصه جامعه برتر و مدینه فاضله، انقیاد در برابر جایگاه ولایت و رهبری اهل بیت پیامبر ﷺ است. این معنا در فرمایش نورانی صدیقه کبری ﷺ در خطبه فدکیه نیز کاملاً مشهود است؛ آن جا که فرمود: خداوند اطاعت از ما را مایه انسجام ملت و امامت ما را به عنوان امان از تفرقه قرار داده است: ﴿ فَجَعَلَ اللَّهُ ... طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ ﴾.[3]

---

۱. سعد الاسکاف یا سعد بن طریف حنظلی را شیخ طوسی در زمره اصحاب امام سجاد ﷺ و صادقین ﷺ ذکر کرده و او را صحیح الحدیث دانسته است (رجال الطوسی، ص۱۱۵ و ۱۳۶ و ۲۱۲). آیت الله خویی ضمن بیان این سخن که احتمال دارد سعد الاسکاف حتی دوران امام رضا ﷺ را درک کرده باشد، او را توثیق کرده و برخی سخنان در تضعیف او را پاسخ داده است. (معجم رجال الحدیث، ج۸، ص۶۹ و ۷۰)

۲. تفسیر عیاشی، ج۲، ص۲۶۷.

۳. الاحتجاج، ج۱، ص۹۷. کشف الغمة، ج۱، ص۴۸۰. بحارالانوار، ج۲۹، ص۲۲۳.

نتیجه آن که اجرای عدل و احسان بدون پذیرش ولایت اهل بیت ﷺ و اطاعت از ایشان، بی‌نتیجه بوده، هیچ‌گاه انسجام و اتحاد در جامعه را به دنبال نخواهد داشت.

در ماه‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی، کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا، نامه‌ای به رئیس سازمان سیا، مهمترین تشکیلات اطلاعاتی و جاسوسی دنیا، نوشت و از این که این سازمان جاسوسی نتوانسته بود با وجود صرف هزینه‌های هنگفت و کلان، انقلاب عظیم ملت ایران و شکست نظام پهلوی را پیش‌بینی کند، گلایه کرده بود. علی‌رغم انتشار این نامه در رسانه‌های دنیا، رسانه‌های داخلی ایران مثل صدا و سیما به دلیل آن که تحت مدیریت چپ‌ها، منافقان و کمونیست‌ها بود، آن چنان که باید این نامه را پوشش ندادند و تنها در روزنامه اطلاعات در کادری کوچک این نامه همراه پاسخ رئیس سازمان سیا چاپ گردید. پاسخ رئیس سیا به کارتر این بود که در طول ۲۵ سال حضور در ایران تمام مردم تحت نظر ما بودند و از متحد و یکپارچه شدن آن‌ها در شرایط مختلف ممانعت می‌کردیم؛ اما نامه‌های یک روحانی که سیزده سال بیرون از ایران بود، علی‌رغم آن که ما پیوسته سعی بر محدود کردن راه‌های ارتباطی وی داشتیم، سبب اتحاد ۳۵ میلیون جمعیت ایران شد.

آیا اتحاد آن روز مردم جز در سایه ولایت و محبت اهل بیت ﷺ و اطاعت از فرمان مجتهد جامع الشرایط صورت پذیرفت. آیا امری جز ولایت معصومان ﷺ توانایی انسجام‌بخشی و اتحادبخشی به امت را دارد و آیا نیل به وحدت جز در سایه ولایت امکان پذیر است؟

آن چه در ادامه آیه آمده است که می‌فرماید: ﴿ وَيَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ وَٱلْبَغْيِ ﴾ بیان‌گر آن است که علاوه بر لزوم تحقق سه عنصر پیش گفته و حاکمیت معروف در جامعه برای رسیدن به کمال، لازم است تا از رواج فحشا، منکر و بغی نیز جلوگیری شود. جالب توجه آن که در روایتی از امام

صادق ﷺ مصداق فحشا و منکر و بغی، دشمنان اهل بیت ﷺ و غاصبان جایگاه خلافت حق امیر المؤمنین ﷺ معرفی شده‌اند[1] و این تأییدی است بر آن‌چه مکرر بیان شد که حاکمیت غیر معصوم سبب انحراف جامعه و فرورفتن در منجلاب ضلالت و گمراهی است.

توقف عناصر ضامن سعادت بر وفای به عهد: پس از بیان شاخصه‌های مؤثر در انسجام نظام اجتماعی در آیه نود، در آیه اشاره شده در صدر بحث، امر به وفای به عهد و پیمان آمده است: ﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلاً ﴾. ازپی‌هم آمدن این دو آیه می‌فهماند که سعادت جامعه‌ای که حائز عناصر مثبت و فاقد رذایل است، متوقف بر وفای به عهد و پیمان الهی است و این عهد و پیمان همان پذیرش حاکمیت الله در ارتباط میان مردم و حاکمیت است.

در میان مفسران عامه برخی این کریمه را در ادامه آیه قبلی و در مقام بیان شاخصه‌های جامعه سعادتمند معنا می‌کنند که برای رسیدن به سعادت علاوه بر امتثال امر و نهی‌های پیشین باید عهد و پیمان‌ها نیز مورد توجه قرار گیرند، قسم‌ها نقض نگردند و به قراردادها و معاملات توجه گردد، از رو تصریح دارند که مقصود از « عهد الله » در این آیه مطلق عهد و پیمان است و دعوت ﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ ﴾ یعنی وفای به عهد داشته باشید.[2] بیشتر نیز مقصود را بیعت با پیامبر اکرم ﷺ در قبول دعوت اسلام دانسته‌اند[3]، چنان که مفسران گروه نخست نیز بیعت با پیامبر را از مصادیق معنای مورد نظر خود می‌دانند.

---

۱. تفسیر عیاشی، ج۲، ص۲۶۷.

۲. مفاتیح الغیب، ج۲۰، ص۲۶۳ و ۲۶۴. الجامع لأحکام القرآن، ج۱۱، ص۱۶۹. فی ظلال القرآن، ج۴، ص۲۱۹۱.

۳. از جمله نک: الکشاف، ج۲، ص۶۳۰. الدر المنثور، ج۴، ص۱۲۹. روح المعانی، ج۷، ص۴۵۶ و ۴۵۷. روح البیان، ج۵، ص۷۴.

اما صواب آن است که مقصود از وفای به عهد، همان قبول حاکمیت الله و عدم پذیرش حکومت غیر خدایی و مراد از نقض عهد شکستن همین پیمان است. شأن نزول آیه و روایات اهل بیت ﷺ ذیل آیه دلیل این مطلب است:

مرحوم کلینی در روایتی از امام صادق ﷺ شأن نزول این آیه را این گونه نقل کرده است که زمان اعلام ولایت علی بن ابی طالب ﷺ از جمله سخنان پیامبر ﷺ به مسلمانان این بود که به حضرت علی ﷺ با عنوان امیر المؤمنین سلام دهند. خلیفه اول و دوم پس از این امر رسول الله ﷺ از ایشان سؤال کردند که این، دستور خداست یا شخص ایشان. پاسخ پیامبر ﷺ این بود که هم فرمان خداست هم دستور رسول خدا. سپس آیه مورد بحث نازل شد: ﴿ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَمَّا نَزَلَتْ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ كَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ. فَكَانَ مِمَّا أَكَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَا زَيْدُ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَهُمَا قُومَا فَسَلِّمَا عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَا: أَ مِنَ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَـٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ﴾ يَعْنِي بِهِ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَهُمَا وَ قَوْلَهُمَا أَ مِنَ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِه ﴾.[1]

نیز این گونه نقل شده است که قبایل اوس و خزرج در نخلستان‌های اطراف مدینه کار می‌کردند که مالکان آن‌ها یهودیان بودند، به همین جهت محل زندگیشان نیز در همان باغ‌ها و نخلستان‌ها بود. یکی از

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۹۲. در نقل دیگری این فرمایش امام صادق ﷺ این‌گونه آمده است: ﴿ قالَ أبو عَبدِ اللهِ ﷺ لَمَّا نَزَلَتِ الْوَلَايَةُ وَ كَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِغَدِيرِ خُمٍّ سَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَا: مِنَ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ. فَقَالَ لَهُمَا: نَعَمْ حَقّاً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ يُقْعِدُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَيُدْخِلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ يُدْخِلُ أَعْدَاءَهُ النَّارَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَـٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا ﴾. (تفسیر قمی، ج۱، ص۳۸۹)

این قبایل، قبیله بنی‌نجار بودند که با پیامبر اکرم ﷺ نیز خویشاوند بودند و مادر بزرگ پیامبر ـ مادر حضرت عبد الله ؑ ـ از این قبیله بود.[1] عادت افراد قبیله این بود که میانه روز پس از انجام کارهای روزانه و قبل از نماز، برای استراحت کنار هم جمع می‌شدند.[2] بنی‌نجار نیز باغچه‌ای داشتند معروف به حدیقه بنی‌نجار که اجتماع آن‌ها در این باغ صورت می‌گرفت. پیامبر اکرم ﷺ نیز به اقتضای خویشاوندی‌شان با این قبیله معمولاً در جمع ایشان حاضر می‌گشتند.

حذیفه در شأن نزول آیه می‌گوید که در حدیقه بنی‌نجار با جمعی از مسلمانان در خدمت رسول الله ﷺ و علی ؑ بودیم که حالت نزول وحی بر آن حضرت عارض گشت. پس از عادی شدن حالت رسول خدا ﷺ ، آن حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت هر کس در این باغ داخل می‌شود باید دو سلام بگوید: سلامی به من به عنوان رسول خدا و سلامی به علی ؑ به عنوان امیر المؤمنین. سپس پیامبر ﷺ از جمع حاضر در حدیقه خواستند تا بیرون بروند و در ورود دوباره‌شان این فرمان را اجرا کنند. حذیفه می‌گوید که رسول خدا ﷺ مرا نیز مأمور ساختند تا بیرون حدیقه بنشینم و این دستور را به هر کس که قصد ورود دارد اعلام کنم و در آن روز اکثریت مسلمانان وارد حدیقه شدند، به علی ؑ به عنوان امیر المؤمنین سلام کردند. سپس آیه مورد اشاره نازل شد و مسلمانان را از نقض عهد و پیمان انعقاد

---

۱. علت دفن جناب عبد الله ؑ در مدینه نیز همین جهت خویشاوندی آن بزرگوار با بنی‌نجار است.

۲. در تعالیم اسلامی خواب بعد از نماز صبح مفید نیست و باید پس از نماز صبح به انجام دادن کارهای روزانه مشغول شد. چه بسا سرّ ممنوعیت نماز خواندن پس از فریضه صبح که میان اهل سنت بسیار رایج است و برخی علمای شیعه نیز به کراهیت آن نظر دارند، همین امر باشد. (برای اطلاع بیش تر ر.ک: منتهی المطلب، ج۴، ص۱۳۹). در هر صورت مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ پس از نماز صبح به کارهای خود مشغول می‌شدند و حدود یک ساعت به ظهر جهت استراحت و تجدید قوا از کار دست می‌کشیدند و پس از خوردن مقداری غذا که به لقمة الصباح مشهور بود، خواب معروف قیلوله را انجام می دادند. خواب قیلوله به معنای خواب نیمروزی است که پس از صرف غذا صورت می‌گیرد و در بازگرداندن انرژی از دست رفته بدن بسیار مؤثر است و در زمان ما، خواب پس از صرف نهار در حکم خواب قیلوله است.

یافته بر ولایت علی ﷺ برحذر داشت. سؤال اعتراض‌آمیز برخی مسلمانان که در نقل پیشین گزارش شد، در این نقل نیز آمده است.

خلاصه آن که مقصود از وفای به عهد الله در آیه مورد بحث سوره نحل قبول حاکمیت الله و بیعت با پیامبر و اهل بیت ﷺ به عنوان مظاهر اجرایی این حاکمیت است و نقض پیمان پس از قبول آن در پیشگاه خداوند مردود است.

۳. مؤمنان ثابت‌قدم بر عهد الهی تا مرز جان‌فشانی

﴿ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ﴾.[1]

اگرچه در هر زمان افرادی وجود دارند که نسبت به پیمان‌های خویش بی‌توجهی کرده، به آن عمل نمی‌کنند، افرادی وجود دارند که بر عهد خود ثابت و استوارند و حوادث و ناملایمات، ذره‌ای در اعتقاد ایشان خلل وارد نمی‌سازد. تعبیر ﴿ مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ ﴾ کنایه از مرگ، جان فشانی و شهادت است. راغب « نحْب » را به معنای نذری می‌داند که ادای آن واجب است: « النَّذْرُ المحکومُ بوجوبِه ».[2] گویا عهد با خداوند نذری است که اداء آن تا لحظه مرگ ادامه دارد. به تعبیر دیگر مرز مقاومت و نقطه نهایی تعهد به

---

۱. سوره احزاب، آیه ۲۳. « در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده‌اند. بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند »

۲. المفردات، ص۷۹۳.

عهد خدا لحظه مرگ و جان دادن است که بهترین شکل آن با شهادت در راه خدا محقق می‌گردد. در کنار این گروه، از افراد دیگری نیز یاد شده است که اگرچه به درجه شهادت نائل نگشته‌اند، صادقانه بر سر عهد و پیمان خود باقی‌اند و هیچ تغییر و تبدیلی در اعتقادشان وجود نمی‌یابد.

برخلاف پیمان‌شکنان که مرز مقاومت در راه دین را مرحله حفظ منافع و خواسته‌های خود می‌دانند، از این آیه شریفه استفاده می‌شود که در اندیشه اسلامی، رابطه مردم با جریان حاکمیت تا لحظه مردن ادامه دارد و دفاع از حاکمیت الله به مثابه نذری است که نقطه نهایی اداء آن، هنگام مفارقت روح از بدن است.

ذیل این آیه دو دسته روایت وارد شده است:

أ. در برخی روایات افرادی به عنوان مصداق این آیه معرفی شده‌اند. در روایتی از امام باقر ﷺ وجود مقدس امیر المؤمنین علی ﷺ، حضرت حمزه سید الشهدا ﷺ و جناب جعفر بن ابی‌طالب ﷺ به عنوان مصادیق گروه‌های مورد نظر در آیه ذکر شده‌اند که صادقانه بر سر عهد و پیمانی که با خدا بستند، استوار باقی ماندند: ﴿ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِ ﴾ حضرت حمزه و جناب جعفر ﷺ مصداق آنانی که عهد الهی را به پایان رساندند تا این که به فیض شهادت نائل آمدند: ﴿ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ ﴾ و حضرت علی ﷺ تابلوی گویای کسانی که در انتظارند و تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند: ﴿ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُ ﴾.[1]

روایاتی این‌چنین که اهل بیت ﷺ را به عنوان مصداق آیات ذکر می‌کنند، در حقیقت یک جریان کلی را معرفی می‌کنند که مصداق اتمّ آن، حضرات معصومان ﷺ اند. به تعبیر دیگر این قبیل روایات

---

۱. البرهان، ج۴، ص۴۳۱.

می‌فهمانند که آیه درصدد بیان یک حقیقت فراگیر است که تابلوی گویای این حقیقت، ذوات مقدس اهل بیت ﷺ اند.

ب. در روایات دیگری که ارتباط بیشتری با بحث ما دارند، شیعیان اهل بیت ﷺ مصداق آیه کریمه ذکر شده‌اند، مانند روایتی از امام صادق ﷺ که ثابت قدمان بر ولایت اهل بیت ﷺ را مصداق این آیه سوره احزاب معرفی کرده و منحرفان از ولایت ایشان را در ردیف کافران و فاسقان مورد نظر در آیات دیگر قرآن قرار داده‌اند: ﴿ عن محمدِ بنِ سليمانٍ عن أبيهِ قالَ: كنتُ عندَ أبي عبدِ اللهِ ﷺ إذْ دَخلَ عليه أبو بصيرٌ – و ذَكرَ الحديثَ إلى أنْ قالَ – قالَ ﷺ: يا أبا محمدٍ، لقدْ ذَكرَكُمُ اللهُ في كتابِه، فَقَالَ: ﴿ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلاً ﴾ إنكُمْ وَفَيتُم بما أخذَ اللهُ عليهِ ميثاقَكم مِن ولايتِنا، و إنَّكم لم تُبَدِّلوا بنا غيرَنا، و لو لم تَفعلوا لَغَيَّرَكم اللهُ كما غَيَرَهم، حيث يقول جلَّ ذِكرُه: ﴿ وَمَا وَجَدۡنَا لِأَكۡثَرِهِم مِّنۡ عَهۡدٍۖ وَإِن وَجَدۡنَآ أَكۡثَرَهُمۡ لَفَٰسِقِينَ ﴾ ﴾.[1]

در روایت دیگری وجود نازنین رسول خدا ﷺ با اقتباس تعابیر این آیه خطاب به امیر المؤمنین علی ﷺ فرمود: کسی که تو را دوست بدارد و با این دوستی بمیرد، به عهد و پیمانش وفا کرده است و آنکه دوستدار توست و هنوز نمرده، منتظر است و خورشید طلوع و غروب نمی‌کند مگر آن که همراه روزی و

---

۱. الکافی، ج۸، ص۳۳ تا ۳۶. « محمد بن سلیمان از پدرش نقل می‌کند که روزی نزد امام صادق ﷺ بودم که ابوبصیر بر ایشان وارد شد. از جمله سخنان میان ابوبصیر و امام ﷺ این بود که امام صادق ﷺ به ابوبصیر فرمود: خداوند از شما شیعیان در قرآن یاد کرده است. سپس آیه سوره احزاب را قرائت کرده، ادامه دادند: شما به عهد و پیمانی که خداوند درباره ولایت ما اهل بیت از شما گرفته است، وفا کردید و کسی دیگر غیر از ما خاندان را به جای ما قرار ندادید. اگر چنین نمی‌کردید خداوند شما را مانند کافران مورد سرزنش قرار می‌داد؛ آن جا که درباره (کافران) فرمود: ﴿ و بیشتر آن‌ها را بر سر پیمان خود نیافتیم. (بلکه) اکثر آن‌ها را فاسق و گنهکار یافتیم ﴾ »

ایمان بر او نور می‌تابد: ﴿ یا علیُّ، مَن أحبَّکَ ثم ماتَ فَقَد قَضَی نحبَهُ، و مَن أحبَّکَ و لم یَمُتْ فهو یَنتظرُ، و ما طَلَعتْ شمسٌ و لا غَرَبَتْ إلا طَلَعتْ علیه بِرِزقٍ و إیمانٍ ﴾.[1]

در اندیشه اسلامی حاکمیت منحصراً در اختیار ذات اقدس الله است و اهل بیت علیهم‌السلام مظاهر اجرایی این حاکمیتند و دولت اسلامی جز در سایه‌سار ولایت اهل بیت علیهم‌السلام به وجود نمی‌یابد، به همین دلیل ثبات قدم بر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و ایستادگی در مسیر رضایت ایشان تا مرز جان فشانی، با صداقت در عهد خداوندی مرادف است.

۴. مسلمانان سست‌ایمان و نقض عهد الهی

﴿ وَإِذۡ یَقُولُ ٱلۡمُنَـٰفِقُونَ وَٱلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ۞ وَإِذۡ قَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ یَـٰٓأَهۡلَ یَثۡرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمۡ فَٱرۡجِعُواْۚ وَیَسۡتَـٔۡذِنُ فَرِیقٞ مِّنۡهُمُ ٱلنَّبِیَّ یَقُولُونَ إِنَّ بُیُوتَنَا عَوۡرَةٞ وَمَا هِیَ بِعَوۡرَةٍۖ إِن یُرِیدُونَ إِلَّا فِرَارٗا ۞ وَلَوۡ دُخِلَتۡ عَلَیۡهِم مِّنۡ أَقۡطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُواْ ٱلۡفِتۡنَةَ لَأٓتَوۡهَا وَمَا تَلَبَّثُواْ بِهَآ إِلَّا یَسِیرٗا ۞ وَلَقَدۡ كَانُواْ عَـٰهَدُواْ ٱللَّهَ مِن قَبۡلُ لَا یُوَلُّونَ ٱلۡأَدۡبَـٰرَۚ وَكَانَ عَهۡدُ ٱللَّهِ مَسۡـُٔولٗا ﴾.[2]

---

۱. الکافی، ج۸، ص۳۰۶.

۲. سوره احزاب، آیات ۱۲ تا ۱۵. « و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیماردلان می‌گفتند خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند ❁ و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آن‌ها گفتند ای اهل یثرب (مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست. به خانه‌های خود بازگردید. و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌حفاظ است. در حالی که بی‌حفاظ نبود. آن‌ها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند ❁ آن‌ها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرك به آنان می‌کردند می‌پذیرفتند و جز مدّت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی‌کردند ❁ (در حالی که) آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئولند) »

این آیات کریمه در ارتباط با وقایع جنگ احزاب است که در سال پنجم هجرت اتفاق افتاد و پیروزی سپاه اسلام در این جنگ، ضربه مهلکی را بر دشمنان دین وارد آورد.[1] یکی از مشکلات جنگ احزاب[2] وجود منافقان و اقدامات تخریبی آن‌ها علیه رسول خدا ﷺ و لشگر مسلمانان بود. اهل نفاق با انجام عملیات روانی و بیان سخنان تخریبی روحیه مسلمانان را تضعیف می‌کردند. از جمله سخنان منافقان، فریب‌کارانه خواندن وعده رسول خدا ﷺ مبنی بر پیروزی کامل اسلام بر تمام قدرت‌ها بود. آنان با بیان این سخن که با شکست سپاه اسلام برابر لشگر عظیم مخالفان، جایی برای مسلمانان در شهر مدینه باقی نخواهد ماند، مسلمانان را به خروج از مدینه ترغیب می‌کردند. دسته‌ای از افراد سست ایمان نیز با شنیدن این سخنان فریب‌کارانه به قصد فرار، نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و با بیان بهانه‌های دروغین، تقاضا می‌کردند تا از مدینه خارج شوند.

در این آیات خداوند متعالی این افراد سست ایمان را افرادی معرفی می‌کند که پایداری و مقاومتشان در دین تا مرز از بین نرفتن منافع و آسایش ایشان است و به محض احساس خطر پیشنهاد کفار را قبول می‌کنند و بی‌درنگ عهدشان را فراموش کرده، از دین روی‌گردان می‌شوند.

---

۱. برای اطلاع از شأن نزول آیات ر.ک: تفسیر نمونه، ج۱۷، ص۲۱۶.

۲. در رخداد جنگ احزاب، سه مشکل عمده برابر سپاه اسلام وجود داشت: با توجه به گذشت پنج سال از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه و و وقوع جنگ‌های متعدد در طول این سال‌ها، وضعیت اقتصادی مردم مدینه بسیار نامناسب بود و فقر و نداری بر تازه مسلمانان سایه افکنده بود؛ تا آن جا که در زمان حفر خندق شخص رسول خدا ﷺ برای احساس نکردن گرسنگی، سنگ بر شکم می‌بستند. دومین مشکل رسول خدا ﷺ در این جنگ، اتحاد یهودیان با مشرکان قریش بود. در تاریخ حدود سه هزار ساله یهود، جنگ و خون‌ریزیِ حاصل از تبعیض نژادی میان ایشان و اعراب به طور مداوم در جریان بود؛ اما در جنگ احزاب یهودیان مدینه در جهت مقابله با رسول خدا ﷺ مشرکان را همراهی کردند و سپاه عظیمی را برابر آن حضرت آماده ساختند. منافقان مشکل سوم بودند که در جنگ احزاب علیه مسلمانان وارد عمل شدند و با سخنان و رفتار خود روحیه سپاه اسلام را تضعیف می‌ساختند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در ابتدای آیات در کنار منافقان از گروه دومی با تعبیر ﴿ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ ﴾ یاد شده است که نشان می‌دهد گروهی غیر از اهل نفاق بوده‌اند. به تصریح علامه طباطبایی ﷺ، این گروه افراد ضعیف الایمانی بوده‌اند که اعتقاد کامل و صحیح به رسول خدا ﷺ نداشتند و از ترس قدرت اسلام، به شریعت تظاهر می‌کردند.[1]

۵. میثاق الهی با بندگان، ضمانت اجرای عهد الهی

﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَـٰقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ ۖ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَـٰقًا غَلِيظًا ﴾.[2]

پس از تبیین جریان عهد به عنوان رابطه حکم و طاعت در اندیشه سیاسی اسلام، لازم است علت عدم توجه انسان‌ها به این عهد در طی قرون و اعصار واکاوی گردد. بررسی صفحات تاریخ گواه این است که اکثریت انسان‌ها در طول تاریخ نسبت به عهد الهی و پیمان فطری خود با خدا مبنی بر پذیرش جریان توحید، غفلت ورزیده و در نتیجه جنبه‌های مختلف و ابعاد گوناگون این عهد چون پذیرش حاکمیت الله را نادیده گرفته‌اند.

---

۱. المیزان، ج۵، ص۳۷۷.

۲. سوره احزاب، آیات ۷ و ۸. « (به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم ﷺ و ما از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسئولیت تبلیغ و رسالت کوتاهی نکنند) »

فراموشی عهد الهی بر اثر طغیان غرائز نفسانی: درون آدمی پیوسته میدان تضاد و برخورد فطریات و غرایز با یکدیگر است. در بسیاری از موارد، طغیان برخی از گرایش‌های ذاتی سبب سرکوب دیگر گرایش‌ها می‌گردد. تکرار تقابل و مواجهه گرایش‌ها با هم، طغیان بخشی از آن‌ها و سرکوب برخی دیگر، موجب از بین رفتن تدریجی قدرت اجرایی گرایش سرکوب شده و انتقال آن به ضمیر ناخودآگاه انسان می‌گردد و پس از مدتی فراموش می‌شود. راستگویی و صداقت، نوع دوستی و مهربانی، محبت و علاقه به والدین و فرزندان از جمله گرایش‌های فطری آدمی است که ممکن است در عرصه تقابل گرایش‌های ذاتی با یکدیگر به تدریج قدرت اجرایی‌شان را از دست بدهند و بر اثر سرکوبی فراموش شوند.

از آن جا که میدان مقابله گرایش‌های ذاتی با یکدیگر عرصه‌ای فراخ است، گرایش‌های ذاتی مختلف اعم از فطریات و غرایز می‌توانند با یکدیگر اصطکاک پیدا کرده، مقابل یکدیگر قرار گیرند، مثلاً حب جاه و مقام یکی از گرایش‌های ذاتی نهفته درون بشر است؛ چنان که توجه به غریزه جنسی نیز یکی از قوی‌ترین گرایش‌های نفسانی است؛ در برخی موارد غریزه جنسی آن‌چنان فوران می‌کند که حب مقام و موقعیت را تحت الشعاع قرار می‌دهد و آدمی را بدان‌جا می‌رساند که حب مقامش را سرکوب می‌کند تا به میل جنسی‌اش پاسخ دهد. اگر این سرکوب به طور مکرر اتفاق افتد، سبب می‌شود تا حب مقامْ توان عرضِ اندام خویش و قدرت اجرای‌اش را از دست دهد و با منتقل شدن به ضمیر ناخودآگاه، کم کم به فراموشی سپرده شود.

عهد الهی با بندگان نیز یکی از جریان‌های فطری درون جان انسان‌هاست که اگر مغلوب غرایز گردد، قدرت اجرایی‌اش را از دست می‌دهد و با انتقال به ضمیر ناخودآگاه انسان به تدریج به فراموشی سپرده می‌شود و این گونه است که تمایل به پذیرش حاکمیت الله و اطاعت از نظام مدیریت دینی از بین

می‌رود. بنابراین احتمال فراموش شدن جریان عهد الهی به عنوان رابطه میان حکم و طاعت بسیار زیاد است و این مطلب، باعث سلب قدرت اجرایی رابطه حکم و طاعت می‌گردد، به همین دلیل باید این رابطه را به گونه‌ای محکم کرد که زمینه از بین رفتن آن فراهم نشود. در قرآن کریم از ابزار تحکیم جریان عهد و رابطه میان حکم و طاعت با عنوان « میثاق » یاد شده است.

« میثاق » بر وزن « مفعال » و اسم آلت از ماده « وَثَقَ » است. « وثق » هنگامی به کار می‌رود که امری به امر دیگری محکم گردد؛ به گونه‌ای که بتوان بدان اعتماد و اطمینان کرد: « وَثِقْتُ به، أَثِقُ، ثِقَةً: سَکنتُ إلیهِ وَ اعتَمَدتُ عَلَیهِ ».[1] همچنین به ریسمان و طنابی که با آن چیزی را محکم می‌بندند، « وَثاق » گفته می‌شود.[2] بنابراین « میثاق » به معنای ابزار اطمینان‌بخش و استحکام‌بخش یک وابستگی است، مانند سوگند و پیمان: « المیثاقُ عَقدٌ مُؤَکَّدٌ بِه یَمینٌ وَ عَهدٌ ».[3] در واقع « میثاق » آن علقه‌ای است که سوگند و پیمان بدان محکم می‌گردد.

در قرآن کریم خداوند متعالی ضمانت اجرای جریان عهد به عنوان رابطه دولت و مردم یا به تعبیر دقیق‌تر رابطه حکم و طاعت را میثاق معرفی کرده است، از این رو نمی‌توان گفت که بشر پس از تعهد به جریان فطری عهد الهی به حال خود واگذار شده تا با فراموش شدن آن، رابطه حکم و طاعت منقضی گردد؛ بلکه میثاق عامل تحکیم جریان عهد است.

در قرآن کریم از دو گروه و به دو شکل متفاوت، میثاق گرفته شده است: گروه اول انبیا و اولیا ﷺ به عنوان مظاهر اجرایی حاکمیت الله و گروه دوم امت‌ها. تفاوت میثاق انبیا ﷺ با امت‌ها در آن است که

---

۱. المفردات، ص۸۵۳.

۲. لسان العرب، ج۱۰، ص۳۷۱.

۳. المفردات، همان.

میثاق انبیا ﷺ از طریق وحی اخذ شده است؛ لیکن میثاق با امم از طریق پیامبران ﷺ انجام شده است. در آیه مورد اشاره اخذ میثاق از تمام انبیاء ﷺ و به خصوص پیامبران اولوا العزم آمده است که در رأس ایشان وجود اقدس پیامبر خاتم ﷺ قرار دارند و از این میثاق با وصف « غلیظ » یعنی محکم یاد شده است: ﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَـٰقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ ۖ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَـٰقًا غَلِيظًا ﴾.

خداوند متعالی در وهله نخست به طور مستقیم و بدون واسطه از افرادی که قرار است به عنوان مظاهر اجرایی حاکمیت الله در میان خلائق معرفی شوند، میثاقی محکم اخذ کرده است تا جایگاه حاکمیت ایشان بر روی زمین و قرار گرفتن آن‌ها در رأس هرم قدرت، سبب تعدّی و تجاوزگری ایشان نگردد و آنان را از مسیر عبودیت الله خارج نسازد. به بیان دیگر میثاق غلیظ به جهت رفعت مقام و شدت مسؤولیت مظاهر اجرایی حاکمیت از ایشان اخذ شده است تا اجرای مأموریت الهی به طور دقیق و صحیح صورت گیرد و قدرت اعطایی به ایشان در مسیر استخدام منافع مادی و هوی و هوس قرار نگیرد.

نمونه‌ای از پافشاری پیامبر اکرم ﷺ بر میثاق الهی: آیات ۷۴ تا ۷۶ سوره مبارکه اسراء بیان‌گر عدم انحراف رسول خاتم ﷺ از میثاق وحیانی ایشان با خداوند متعالی است: ﴿ وَلَوْلَآ أَن ثَبَّتْنَـٰكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْـًٔا قَلِيلاً ۞ إِذًا لَّأَذَقْنَـٰكَ ضِعْفَ ٱلْحَيَوٰةِ وَضِعْفَ ٱلْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ۞ وَإِن كَادُواْ لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا ۖ وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَـٰفَكَ إِلَّا قَلِيلاً ﴾.[1]

---

۱. « و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی) نزدیك بود به آنان تمایل کنی ۞ اگر چنین می‌کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا و دو برابر (مجازات) آن‌ها را بعد از مرگ، به تو می‌چشاندیم. سپس برابر ما یاوری برای خود نمی‌یافتی ۞ و نزدیك بود (با نیرنگ و توطئه) تو را از این سرزمین بلغزانند تا از آن بیرونت کنند. و هر گاه چنین می‌کردند، (گرفتار مجازات سخت الهی شد) و پس از تو، جز مدت کمی باقی نمی‌ماندند »

درباره شأن نزول این آیات آراء مفسران متفاوت است: برخی این آیه را مربوط به بعد از فتح مکه در سال هشتم هجرت و برخی در ارتباط با زمان بعثت رسول خدا ﷺ می‌دانند.[1] آن‌ها که به نزول آیه پس از فتح مکه معتقدند اشاره می‌کنند که با از بین رفتن بت‌های درون مسجدالحرام، برخی از اهل قریش که از خویشان رسول الله ﷺ بودند، نزد آن حضرت آمده، از ایشان تقاضا کردند تا از شکستن بت قیمتی و ارزشمندی که بر روی کوه مروه قرار داشت صرف نظر کنند و اجازه دهند تا آن بت در محل خود باقی بماند. با تمایل پیامبر ﷺ به قبول این سخن مشرکان قریش آیه فوق نازل گشت و آن حضرت را از توجه به سخن آنان به شدت منع کرد.[2] با توجه به مکی بودن سوره مبارکه اسراء نمی‌توان این شأن نزول را پذیرفت، چه جریان نقل شده مربوط به جریان فتح مکه در سال هشتم هجری است.

شأن نزول دیگری که حاکی از نزول این آیه در زمان بعثت رسول خدا ﷺ است و با مکی بودن سوره اسراء نیز هماهنگی دارد این است که برخی از مشرکان نزد رسول خدا ﷺ آمده، از آن حضرت تقاضا کردند تا از لعن بت‌های ایشان دست بردارند و در مقابل، آن‌ها نیز مزاحمتی در راه تبلیغ آن حضرت ایجاد نکنند. رسول خدا ﷺ با امید به فتح بابی در جهت فراهم گشتن عرصه تبلیغ و ایمان آوردن مشرکان، مایل به پذیرش پیشنهاد آنان بودند که این آیه نازل شد و حضرت ﷺ را از این کار نهی کرد.

---

۱. برای اطلاع بیشتر از شأن نزول‌های مطرح پیرامون این آیات ر.ک: مجمع البیان، ج۶، ص۶۶۵. تفسیر نمونه، ج۱۲، ص۲۰۹.

۲. توجه به آثار تاریخی و باستانی که نماد اهل کفر محسوب می‌شوند و ارج‌گزاری آن‌ها به بهانه میراث ماندگار فرهنگی، ناصحیح و غیر قابل قبول است. دستور رسول خدا ﷺ به امیر المؤمنین ؑ برای شکستن بت‌های مستقر روی کوه مروه پس از فتح مکه گواه این سخن است. یکی از کارهای خوب گروه منحرف طالبان علی‌رغم آن که مزدور آمریکا بودند، شکستن مجسمه بودا در افغانستان بود که البته باعث شد تا برخی از جاهلان در کشور ما نیز برای عقب نماندن از قافله کفر این عمل را محکوم کنند. حال آن که نفس این عمل کار خوبی بود، گرچه به دست گروهی انحرافی اجرا شد.

البته از آن جا که در اندیشه کلامی امامیه پیرامون عصمت انبیاء، تمایل رسول خدا ﷺ به تعامل با مشرکان پذیرفتنی نیست و شأن رسول خدا ﷺ اجلّ از تعامل با جریان کفر و شرک است و میثاق غلیظ و محکم مأخوذ از ایشان، مانعی برای کوتاه آمدن برابر پیشنهادات کافران است، بهتر آن است که گفته شود خطاب این آیه از باب « إيّاكَ أعني وَ اسمَعي يا جارَة » است. بنابراین گرچه مخاطب این آیه رسول خدا ﷺ است، منظور امت آن حضرت ﷺ است. این مطلب در کلامی نورانی از حضرت رضا ؑ آمده است. زمانی که مأمون درباره یکی دیگر از آیاتی که در ظاهر، نافی عصمت پیامبر ﷺ است از امام ؑ سؤال می‌کند، امام ؑ نزول آن را از همین باب دانسته، مخاطب را پیامبر ﷺ و مراد آن را امت ایشان معرفی می‌کنند و بعد آیات دیگری را به عنوان موارد مشابه یاد می‌کنند که از جمله آن‌ها کریمه مذکور است: « عَن عَليِّ بنِ مُحَمَّدِ بنِ الجَهمِ، عَن أبِي الحَسَنِ الرِّضا ؑ، مِمّا سَأَلَه ؑ المَأمونُ، فَقالَ لَهُ: أخبِرني عَن قَولِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ ﴾.[1] قالَ الرِّضا ؑ: هَذا مِمّا نُزِلَ بِإيّاكَ أعني وَ اسمَعي يا جارَة. خاطَبَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ نَبيَّهُ ﷺ وَ أرادَ بِهِ أُمَّتَهُ، وَ كَذَلِكَ قَولُهُ تَعالي: ﴿ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴾[2] وَ قَولُهُ تَعالي: ﴿ وَلَوۡلَآ أَن ثَبَّتۡنَٰكَ لَقَدۡ كِدتَّ تَرۡكَنُ إِلَيۡهِمۡ شَيۡـًٔا قَلِيلاً ﴾ ﴾ قَالَ: صَدَقتَ، يَابنَ رَسوُلِ اللهِ ».[3]

نیز می‌توان گفت که چون رسول خدا ﷺ به واسطه مقام عصمت هیچ گاه میل به کفار پیدا نکردند، این جریان پیامبر ﷺ در این آیه مانند جریان مواجهه حضرت یوسف ؑ با زلیخاست که به تعبیر قرآن اگر عصمت نبود، یوسف ؑ به زلیخا میل پیدا می‌کرد: ﴿ وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا

---

۱. سوره توبه، آیه ۴۳. « خداوند تو را ببخشید. چرا به آن ها اجازه دادی »

۲. سوره زمر، آیه ۶۵. « اگر مشرك شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیان‌کاران خواهی بود »

۳. عیون اخبار الرضا ؑ، ج۱، ص۲۰۲. البرهان، ج۳، ص۵۶۱.

بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦ ﴾.[1و2] این گونه نبود که رسول خاتم ﷺ ابتدا به مشرکان و پیشنهاد آنان تمایل یافته باشند و بعد به امر این آیه صرف نظر کرده باشند. همچنین باید توجه داشت که عصمت انبیا ﷺ به معنای مجبور بودن و سلب اختیار ایشان نیست؛ بلکه انبیا و اولیا ﷺ در عین دارا بودن قوه اختیار و وجود غرایز و تمایلات نفسانی، از ارتکاب معاصی دست می‌کشند و حتی فکر عمل خلاف نیز در ذهن ایشان صورت نمی‌گیرد.

راهبردی کلیدی در عرصه سیاست خارجی: ارتباط با غیر مسلمانان در عرصه تعاملات بین المللی نباید دستاویزی برای دست کشیدن از ارزش‌های دینی ـ مذهبی گردد. به تعبیر دیگر نقطه نهایی مرز ارتباط با کفار، آن‌جاست که به ارزش‌های دینی خلل وارد نشود، از این رو به رسمیت شناختن اسرائیل و رژیم غاصب صهیونیستی عملی ضد ارزش‌های اسلامی محسوب می‌شود و یکی از دلایل عدم ارتباط نظام جمهوری اسلامی ایران با دولت آمریکا، خواست آن‌ها مبنی بر به رسمیت شناختن اسرائیل از سوی ایران است که همان رعایت نکردن مرز نهایی ارتباط با کفار است.

پیامبری که عالی‌ترین شخصیت در جهت ولایت بر ارزش‌های دینی در وجودشان نهفته است، راضی نشدند که به خاطر تعامل با کفار و احتمال گرویدن آن‌ها به دین اسلام به ارزش‌های دینی بی‌توجه باشند. حال چگونه است که مدعیان پیروی از آن حضرت ﷺ در احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف، حاضر به تعامل با جریان کفر به قیمت زیر پا نهادن مسائل دینی، چون عدول از حجاب و حدود شرعی می‌گردند؟ نباید آیه نهی از دشنام دادن به معبودهای کافران را که می‌فرماید: ﴿ وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ

---

۱. سوره یوسف، آیه ۲۴. « آن زن قصد او کرد و او نیز اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، قصد وی می‌کرد »

۲. برای اطلاع از تفسیر این آیه از نظر نگارنده ر.ک: جلوه‌های هدایتی داستان حضرت یوسف ﷺ در سوره مبارکه یوسف ﷺ، اثر نگارنده، ص۱۹۶.

يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ ﴾[1] را دستاویز تعامل با بی‌دینان و کافران قرار داد، چه مراد این آیه دست کشیدن از مقدسات و ارزش‌های دینی و راضی شدن به عقاید باطل کفار نیست؛ بلکه مقصود تنها خارج نشدن از حدّ عدل و انصاف و ادب در تعامل با آنان است.

هدف اخذ میثاق از انبیاء الهی ﷺ و محتوای آن: علاوه بر اصرار و تأکید پیامبر اکرم ﷺ بر میثاق محکم الهی مأخوذ از ایشان، بررسی سیره دیگر انبیا و اولیا ﷺ چون حضرت نوح ﷺ در مدت طولانی ارتباط با قومش قبل و بعد از طوفان و حضرت یونس ﷺ تا به آن جا که در شکم ماهی قرار گرفت، دلدادگی و عشق مطلق به ذات اقدس الله و غرق شدن در مسیر عبودیت کامل خداوند متعالی در وجود ایشان را نشان می‌دهد که همه دلیل توجه به عهد فطری ایشان با خدا و زیر پا نگذاشتن میثاق محکمی است که با حضرت حق متعالی بسته‌اند.

در ادامه آیه مورد بحث هدف اخذ پیمان محکم از انبیا ﷺ پرسش از صداقت راستگویان ذکر و تصریح شده که خداوند عذابی دردناک برای کافران آماده ساخته است: ﴿ لِّيَسۡـَٔلَ ٱلصَّٰدِقِينَ عَن صِدۡقِهِمۡۚ وَأَعَدَّ لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴾. مقصود از پرسش از صدق صادقان، پرسش از تطابق اعمال بیرونی انسان‌ها با اعتقادات درونی آن‌هاست و این که آیا انسان‌ها صدق باطنی خود را در مرحله عمل به ظهور رسانده‌اند. اگر میثاق غلیظ صورت نمی‌گرفت زمینه برای تحقق این مهم فراهم نمی‌شد.

آخرین سخن این که محتوای میثاق محکم گرفته شده از انبیاء الهی ﷺ در آیه مذکور سوره احزاب، در آیه دیگری این گونه تبیین شده است: ﴿ وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ لَمَآ ءَاتَيۡتُكُم مِّن كِتَٰبٖ

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۸. « (به معبود) کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبادا آن‌ها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند »

وَحِكۡمَةٖ ثُمَّ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مُّصَدِّقٞ لِّمَا مَعَكُمۡ لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥۚ قَالَ ءَأَقۡرَرۡتُمۡ وَأَخَذۡتُمۡ عَلَىٰ ذَٰلِكُمۡ إِصۡرِيۖ قَالُوٓاْ أَقۡرَرۡنَاۚ قَالَ فَٱشۡهَدُواْ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴾.[1] مطابق این کریمه خداوند متعالی از پیامبران ﷺ میثاق گرفته است که جامعه‌سازی کنند و فضای درونی اجتماع را به گونه‌ای آماده سازند تا مردم در ادامه ابلاغ برنامه‌های دین به وسیله دیگر اولیاء خدا ﷺ از آن‌ها تبعیت و پیروی کنند و یاریشان دهند. بر اساس میثاقی که از انبیا ﷺ گرفته شده است، آنان موظفند که وابستگی به خدا را درون جامعه نهادینه سازند تا پس از ایشان و آمدن دیگر پیام‌آوران راه حق و حقیقت، تعالیم دینی مورد غفلت و فراموشی واقع نشود و رابطه مردم با یکی دیگر از مظاهر اجرایی حاکمیت الله محکم گردد تا آن جا که در مسیر نصرت و یاری او گام بردارند.

---

۱. « و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند از پیامبران (و پیروان آن‌ها) پیمان مؤکّد گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آن‌چه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. سپس (خداوند) به آن‌ها گفت: آیا به این موضوع اقرار دارید و بر آن، پیمان مؤکّد بستید. گفتند: (آری) اقرار داریم. (خداوند به آن‌ها) گفت: پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم »

فصل دوم

بیعت

نماد ظاهری عهد الهی

در بیان قرآن

۱. بیعت با رسول خدا ﷺ و عهد بستن با خدا

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمًا ﴾.[1]

در این آیه بیعت با پیامبر اکرم ﷺ همان عهد الهی معرفی شده است، چه ابتدا بیان می‌کند که بیعت‌کنندگان با رسول خدا ﷺ بیعت‌کننده با خدایند که آمدن ادات حصر « انّما » برای تأکید بر این است که بیعت با رسول خدا ﷺ بیعتی الهی است. در ادامه نیز ضمن بیان سرانجام وفا کنندگان به بیعت بسته شده و نقض کنندگان آن، این بیعت را عهد الهی نامیده است: ﴿ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ ﴾.

حصر مطرح در آیه را که می‌فرماید: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ ﴾ دو گونه می‌توان معنا کرد:

---

۱. سوره فتح، آیه۱۰. « کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند و دست خدا بالای دست آن‌هاست. پس هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد »

أ. بیعت با پیامبر ﷺ ماهیتی جز بیعت با خداوند متعالی ندارد و پیامبر ﷺ فقط به عنوان مظهر خدا طرفِ بیعت بیعت‌کنندگان قرار گرفته است. به دیگر سخن، در اصلْ بیعت با خداوند صورت می‌پذیرد نه با پیامبر ﷺ و پیامبر ﷺ در جایگاه یک مباشر، ابزاری است که بیعت‌کنندگان، بیعت خود را با خدا از طریق وی انجام می‌دهند و به جای دست خدا، دست پیامبر ﷺ را می‌فشارند.

ب. بیعت با خدا منحصر در بیعت با شخص رسول الله ﷺ و جانشینان بر حق آن حضرت است، از این رو بیعتی با خداوند محقق نمی‌گردد، مگر با بیعت با این ذوات مقدس ﷺ. در این معنا شخص معصوم ﷺ، موضوع بیعت است، هر چند بیعت با او به منزله بیعت با حضرت حق است.

از آن جا که مقام امامت در ادامه جایگاه نبوت قرار دارد، بیعت با امام ﷺ همین گونه بیعت با خدا محسوب می‌شود. پیمان مردم با مجتهد جامع الشرایط و ولیّ فقیه در دوران غیبت نیز بیعت با امام معصوم ﷺ است و اگر برای فقیه، ولایت قائل می‌شویم، چون سایه‌ای از ولایت ولیّ عصر است که ولایتش ولایت الله است.

در گذشته، بیعت از طریق قرار گرفتن دو دست بر روی یکدیگر صورت می‌گرفت. در زمان رسول خدا و اهل بیت ﷺ شخصی که می‌خواست با حضرات ایشان بیعت کند، دستش را دراز می‌کرد و این بزرگواران به نشانه قبولِ پیمان او، دست خود را روی دست وی می‌نهادند. بنابراین این که در این آیه دست خدا را بالای دست بیعت کنندگان می‌داند: ﴿ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ ﴾ اشاره به شکل تحقق بیعت دارد و این که در بیعت با پیامبر ﷺ و دست نهادن بر دست آن حضرت، در حقیقت بیعت با خدا انجام می‌گیرد و این خداست که دستش را روی دست بیعت‌کنندگان می‌گذارد.

۲. بیعت‌های صحیح تاریخ اسلام

در طول تاریخ پر فراز و نشیب اسلام، بیعت‌های بسیاری اتفاق افتاده است؛ لکن اکثر این بیعت‌ها، به صورت ناصحیح و با خلفا و سلاطین جور منعقد گشته است. در این میان در معدود زمان‌هایی، بیعت حقیقی که بیعت با نظام حاکمیتی الله است نیز اتفاق افتاده است، مانند بیعت رسول خدا ﷺ با تازه مسلمانان مدینه در عقبه اول و دوم مبنی بر آن که مدیریت مسلمانان با حضور رسول خدا ﷺ در مدینه در اختیار آن حضرت باشد و اهل مدینه در تمام امور از پیامبر اکرم ﷺ اطاعت و تبعیت کنند.

بیعت رسول خدا ﷺ در بدو ورود به مدینه و پس از نگارش منشور مدینه در ارتباط با تعهد و وفاداری به مفاد منشور مدینه، بیعت رضوان در جریان صلح حدیبیه در سال هفتم هجری برای اطاعت از تمام فرامین پیامبر ﷺ در همه زمان‌ها اعم از جنگ و صلح، بیعت جمعیت عظیم ۱۲۰۰۰۰ نفری با امیر المؤمنین ؑ در واقعه انکارناپذیر غدیرخم در سال دهم هجری و قبول وصایت آن حضرت پس از رسول الله ﷺ، بیعت مردم با حضرت علی ؑ پس از قتل عثمان و اقرار به مقام امامت و خلافت آن بزرگوار و بیعت با وجود نازنین امام مجتبی ؑ پس از شهادت حضرت علی ؑ به عنوان جانشین پس از پدر و امام بر حقّ جامعه اسلامی موارد دیگری از بیعت‌های صحیح تاریخ اسلامند.

۳. بررسی نظرات مختلف درباره ماهیت بیعت

در مورد ماهیت بیعت سه نظریه مهم مطرح است:

یک. بیعت موجد و مولِّد ولایت و حاکمیت

این نظر بیشتر از جانب عامه و دانشمندان اهل سنت ارائه شده است، گرچه برخی جاهلان شیعه نیز بدان متمایل شده و از آن دفاع کرده‌اند. این گروه بر این باورند که بیعت، مولِّد ولایت و حکومت است و چنانچه مردم با فردی بیعت کنند، آن شخص والی و حاکم بر ایشان می‌گردد و ورای بیعت مردم با فرد، هیچ ولایت و سلطه‌ای بر مردم برای وی وجود ندارد. به بیان دیگر تثبیت مقام ولایت و حاکمیت برای یک فرد یا جریان، منوط به اراده و خواسته مردم است و تا مردم او را تأیید نکنند، ولایتی برای وی ثابت نمی‌گردد.

موافقان این دیدگاه با عقد و عهد خواندن رخداد بیعت، با تمسک و استناد به عموم آیه ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِ ﴾[1] وفای به آن را پس از تحققش لازم و ضروری شمرده‌اند. روایات امام صادق ﷺ که فرمود مسلمانان ملزم به رعایت شرط‌ها و وعده‌هایشانند: ﴿ اَلْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِم ﴾[2] نیز ممکن است مورد استفاده طرفداران این دیدگاه قرار گیرد و آن را مؤید خویش بدانند.

حقیقت آن است که معتقدان به این رأی، با این سخن، چیزی جز بیان اندیشه لیبرال دموکراسی پیرامون پیدایش دولت عنوان نساخته‌اند، چون معتقدان لیبرال دموکراسی نیز حکومت را به منزله یک قرارداد اجتماعی میان دولت و مردم می‌دانند که بر اساس این قرارداد دولت متعهد به اداره جامعه می‌گردد و در مقابل، مردم اطاعت و پذیرش فرامین دولت را تعهد می‌کنند. حال آن که در اندیشه اسلامی، حاکمیت منحصراً از آن خداست و رسول اکرم ﷺ و جانشینان آن حضرت، مظاهر اجرایی حاکمیت الله و صاحبان ولایت مطلق الهی‌اند. خواه مردم به سوی ایشان حرکت کنند ـ که با این کار در جهت سعادت خود گام

---

۱. سوره مائده، آیه۱. « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمان‌ها (و قراردادها) وفا کنید »

۲. الکافی، ج۵، ص۱۶۹.

برداشته‌اند ـ خواه از سر نادانی و جهالت از ایشان روی گردانند و ضلالت ابدی را برای خود فراهم سازند. در واقع خدا و رسول ﷺ و اهل بیت ﷺ صاحب مقام ولایتند و اقبال و ادبار مردم دخلی در ولایت یا عدم ولایت ایشان ندارد.

بر این اساس انحراف جریان ولایت و امامت از مسیر اصلی خود در جریان سقیفه، هرگز ولایت مولای مؤمنان حضرت علی ﷺ را از ایشان سلب نکرد و حرکت جاهلانه مردم به سوی دیگران، هرگز مقام ولایت را برای آنان به ارمغان نیاورد، پس کسانی که ۲۵ سال به ناحق بر کرسی ولایت تکیه زدند؛ ولی هیچ گاه دارای مقام ولایت نبودند و از آن سو حضرت علی ﷺ علی‌رغم خانه‌نشینی ۲۵ ساله دارای مقاوم ولایت بودند و این گونه نبود که با مراجعه مردم به ایشان بعد از قتل عثمان، پس از ۲۵ سال مقام ولایت به آن حضرت رسیده باشد.

اشکال دیگر این نظر این است که اگر بیعت مردم با یک شخص، ملاک ولیّ شدن او و در نتیجه تسلط وی بر اموال و انفس و اعراض آن‌ها گردد و جز تأیید مردم امر دیگری در ولی شدن او دخیل نباشد، این بیعت فقط در ارتباط با افرادی معنا پیدا می‌کند که با آن شخصْ هم‌پیمان شده‌اند و اگر افرادی بیعت نکنند یا از بیعت با او خارج شوند و ناراضی باشند، هیچ سلطه‌ای بر آنان نخواهد داشت.

برخی از شیعیان ناآگاه معتقد به این نظریه، به زعم خود در مقام پاسخگویی به اشکال پیش‌گفته برآمده و با تمسک به برخی روایات گفته‌اند که بر مبنای نظریه « بیعت مولِّد ولایت است » حاکمیت منحصراً در اختیار معصوم نیست و اگر افراد و جریاناتی با اقبال مردمی مواجه شوند نیز می‌توانند بر کرسی ولایت تکیه زنند. اینان مفارقت جامعه از جریان حاکم را حرام می‌دانند و خاطرنشان می‌سازند که اقبال مردم به یک جریان سبب تثبیت حاکمیت آن می‌شود و هرگونه روی‌گردانی از این حاکمیت حرام است. این سخن همان سخن سردمداران سقیفه بنی‌ساعده است.

روایاتی که مورد تمسک این افراد واقع شده است، روایاتی‌اند که در آن‌ها معصوم ﷺ با تعابیر مختلف شکستن عهد و پیمان و دوری از مردم و جماعت را نفی و از آن نهی کرده‌اند، از جمله روایتی از پیامبر اکرم ﷺ که سه چیز را موجب هلاکت دانسته‌اند: شکستن عهد و پیمان، رها ساختن سنت پیامبر ﷺ و جدا شدن از مردم. در مقابل نیز سه چیز را باعث نجات معرفی کرده‌اند: این که انسان زبانش را حفظ کند، بر اشتباهات و گناهانش گریه کند و خانه‌نشینی پیشه کند: ﴿ محمدُ بنُ علي مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ محمد بن ابي القاسمِ عَنْ هَارُونَ بنِ مسلمٍ عَن مسعدةِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ﷺ انَّ النَّبِيَّ ﷺ قالَ: ثَلَاثٌ مُوبِقَاتٌ نَكْثُ الصَّفْقَةِ وَ تَرْكُ السُّنَّةِ وَ فِرَاقُ الْجَمَاعَةِ وَ ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ تَكُفُّ لِسَانَكَ وَ تَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِكَ وَ تَلْزَمُ بَيْتَكَ ﴾.[1]

در روایت دیگری امام صادق ﷺ فرمود که هر کس هر چند به اندازه یک وجب از جماعت مسلمانان فاصله بگیرد، طوق اسلام را از گردنش برداشته است و هر که پیمانش را با امام بشکند، در قیامت با حالت جذام در پیشگاه خداوند حاضر می‌شود: ﴿ ابْنُ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ خَلَعَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ قَدْرَ شِبْرٍ خَلَعَ رِبْقَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ وَ مَنْ نَكَثَ صَفْقَةَ الْإِمَامِ جَاءَ إِلَى اللَّهِ أَجْذَمَ ﴾.[2]

بحث سندی درباره این دو روایت، مجال دیگری را می‌طلبد، چه می‌بایست تمام طرق آن که در کتاب‌های دیگری نیز آمده احصا شود و آن‌گاه نسبت به آن‌ها حکم کرد. هر چند ابو جمیله مفضل بن صالح را که در سند روایت دوم آمده است، رجالیونی چون علامه حلی به شدت تضعیف کرده و درباره‌اش این گونه گفته‌اند: « ضعيفٌ كذابٌ يضعُ الحديثَ ».[3]

---

۱. الخصال، ج۱، ص۸۵.

۲. المحاسن، ج۱، ص۸۴ و ۲۱۹.

۳. الخلاصه، ص۲۵۸.

نسبت به دلالت این دو حدیث درباره حدیث نبوی باید گفت که در زمان رسول خدا ﷺ که رهبر جامعه، شخص شخیص حضرت محمد مصطفی ﷺ بودند، به یقین فراق از جامعه اسلامی سبب هلاکت بود. به تعبیر دقیق‌تر این روایت، مربوط به زمان رسول اکرم ﷺ و رهبری ایشان بر امت و کاملاً بجا و درست است. اما آیا دوری از جامعه مسلمانان در زمان معاویه بن ابی سفیان نیز سبب هلاکت است؟ مگر نه آن که وجود اقدس سید الشهدا ﷺ برابر حکومت جور یزید بن معاویه که خودش را جانشین رسول الله ﷺ و زعیم جامعه اسلامی می‌خواند، قیام نکردند. آیا کسی می‌تواند بگوید که ـ نعوذ بالله ـ امام حسین ﷺ در مسیر هلاکت گام برداشتند؟ پس معلوم می‌گردد که هلاکت به سبب جدایی از جامعه، مربوط به زمان حکومت امام عادل است نه پیشوای جائر.

روایت منقول از حضرت صادق ﷺ نیز علاوه بر ضعف سند که اجمالاً اشاره شد، از روایاتی است که در شرایط تقیه بیان شده است. روایات بسیاری از صادقین ﷺ مبنی بر لزوم شرکت در نماز جمعه و جماعت و نهی از عدم شرکت در آن‌ها نقل شده است؛ لکن شرایط زمانی این دو امام بزرگوار و حکومت خلفای جائر بنی‌امیه و بنی‌عباس، در کنار روایات مخالف و معارض از خود دو امام ﷺ، اجازه نمی‌دهد تا روایت گروه اول را در غیر از شرایط تقیه معنا کنیم؛ به ویژه این که بدانیم جدایی شیعیان در آن زمان از عامه مردم که شیعه نبودند، خطر بسیار بزرگی بود که ممکن بود تهمت خروج از اسلام را برای ایشان به دنبال داشته باشد.

از جمله روایات معارض، روایتی است که نارضایتی امام صادق ﷺ را از دستگاه ظالم حاکم نشان می‌دهد: فردی محضر حضرت صادق ﷺ شرفیاب شد و ادعای دوستی و محبت اهل بیت ﷺ را مطرح کرد و گفت که تنها مشکلش کار کردن در دیوان خلیفه است. حضرت صادق ﷺ به او فرمود: اگر افرادی مثل شما

برای خلیفه کار نمی‌کردند، این دستگاه ظالم شکل نمی‌گرفت و علیه ما قیام نمی‌کرد. سپس امام ﷺ همه دارائی‌های آن شخص را حرام دانستند و راه تطهیر او از بین بردن تمام اموال و دارایی حاصل از خدمت در دستگاه خلیفه و بازگرداندن آن‌ها به صاحبانش عنوان کردند. آن شخص نیز تا آن جا اموال را به صاحبانش برگرداند که حتی چیزی برای ستر عورت برایش باقی نماند. با وجود چنین روایاتی چگونه ممکن است امام صادق ﷺ از جدا شدن از چنین حکومت و حاکمانی آن هم به اندازه یک وجب نهی کرده باشند.

دو. بیعت منجّز ولایت نه موجد آن

مطابق این دیدگاه ولایت و حاکمیت، امری الهی و در اختیار ذات اقدس الله است و بیعت مردم هیچ نقشی در تثبیت ولایت ولیّ امر ندارد و مقام ولایت تنها از جانب خداوند مشروعیت می‌یابد. البته قائلان این دیدگاه برآنند که علی‌رغم ثبوت مقام ولایت و حاکمیت ولیّ امر از سوی خدا، این ولایت در مرحله استعداد و قوه قرار دارد و فعلیت یافتن آن منوط به بیعت مردم با ولیّ امر است، از این رو ولایت امیر المؤمنین ﷺ در طول ۲۵ سال خانه‌نشینی‌شان تنها در مرحله قوه قرار داشت و حاکمیت آن حضرت پس از قتل عثمان و بیعت مردم با ایشان فعلیت یافت.

ویژگی دیگر این نظر آن است که محدوده ولایت ولیّ امر، به میزان شمار بیعت‌کنندگان با او و محدوده انجام گرفتن بیعت است؛ یعنی اگر همه مردم با ولیّ امر دارای ولایت الهی، در جمیع امور بیعت کنند، ولایت او نیز به صورت همگانی و همه‌جانبه فعلیت می‌یابد؛ اما اگر شماری معدود، در اموری خاص او را برگزینند، ولایتش تنها در همان عرصه به عینیت می‌رسد.

نتیجه آن که بر خلاف گروه اول که مبدأ و مولِّد ولایت را بیعت مردم می‌دانستند، در این نظر مبدأ ولایت خداست و ولیّ امر از ابتدا به صورت بالقوه دارای مقام ولایت است و این ولایت با بیعت مردم و تنها در محدوده بیعت آن‌ها فعلیت می‌یابد.

مستند قرآنی این گروه برای اثبات به فعلیت رسیدن ولایت عامه پس از بیعت مردم این آیه است که درباره بیعت مؤمنان با پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿ لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحًا قَرِيبًا ﴾.[1] این کریمه در ارتباط با صلح حدیبیه و بیعت رضوان در سال هفتم هجری نازل شده است. توضیح آن که پیامبر ﷺ همراه مسلمانان در سال هفتم هجری به قصد انجام عمره به طرف مکه حرکت کردند؛ اما در نزدیکی مکه کفار مانع ورود ایشان به شهر شدند. پیامبر اکرم ﷺ که مصلحت آن روز مسلمانان را عدم مقابله با سپاه کفر می‌دیدند، برابر این ممانعت ایستادگی نکردند و نتیجه این رخداد، پیمان صلح حدیبیه میان کفار و مسلمانان بود که بر اساس آن مسلمانان باید بدون به جا آوردن مناسک حج به مدینه بازمی‌گشتند. برخی از مسلمان‌نماها که بر اثر ولایت‌ناپذیری، تاب اطاعت از فرمان رسول خدا ﷺ را از کف داده بودند، بنا را بر مخالفت نهاده، خواستار جنگ با کفار و ورود به مکه شدند. سرانجام برای پایان دادن به اختلاف‌ها و اعلام همبستگی و موافقت همه مسلمانان با این تصمیم حکیمانه پیامبر ﷺ تجدید بیعت عمومی مسلمانان با رسول خدا ﷺ صورت گرفت که در آیه مورد اشاره خداوند متعالی ضمن تمجید از این کار مسلمانان به آنان بشارت فتح مکه را داد.

---

۱. سوره فتح، آیه۱۸. « خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد. خدا آنچه را درون دل‌هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست، از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آن‌ها کرد »

برای اثبات ولایت در امور خاص با توجه به بیعت مردم نیز این آیه سوره ممتحنه را ذکر می‌کنند که می‌فرماید: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِٱللَّهِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَـٰدَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَـٰنٍ يَفْتَرِينَهُۥ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِى مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُنَّ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾.[1] این آیه مربوط به بیعت خاص زنان با رسول خدا ﷺ در جریان عقبه دوم (ثانی) است که شمار بیعت‌کنندگان محدود و مفاد پیمان هم اموری خاص بود.

روایاتی را نیز در تأیید این دیدگاه ذکر می‌کنند: کلام نورانی امام عسکری ﷺ را دلیل اثبات ولایت عامه می‌دانند که وقتی احمد بن اسحاق از یاران نزدیک حضرت ﷺ با توجه به فرارسیدن زمان آماده شدن برای دوران غیبت، از ایشان سؤال درباره مرجع پاسخ‌گویی به سؤال‌های دینی سؤال می‌کند که در امور دینییم با چه کسی تعامل داشته باشم و از چه کسی بپذیرم و و چه کسی را قبول داشته باشم: ﴿ سَأَلْتُهُ ﷺ وَ قُلْتُ مَنْ أُعَامِلُ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَل؟ ﴾ امام ﷺ عثمان بن سعید عَمری و پسرش محمد را به عنوان امین خویش معرفی کردند و با بیان لازم الاطاعه بودن آن دو، ولایتشان را در جمیع جهات متذکر شدند که این دو موثق و مورد اعتمادند؛ هر چه را از سوی من به تو برسانند، همانا از جانب من ابلاغ می‌کنند و هر سخنی را به تو بگویند، از قول من است، پس از آن دو حرف‌شنوی داشته باش و از آن‌ها اطاعت کن که موثق و امینند: ﴿ الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَان ﴾.[2] نکته قابل دقت در این روایت آن است که

---

۱. سوره ممتحنه، آیه۱۲. « ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریك خدا قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترایی پیش دست و پای خود نیاورند و در هیچ کار شایسته‌ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آن‌ها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است »

۲. الکافی، ج۱، ص۳۲۹. الغیبةطوسی، ص۲۴۳.

پرسشگر، مرجع پاسخگویی در موردی خاص را از امام ﷺ طلب نمی‌کند؛ بلکه با توجه به مطلق بودن سؤال، منظور وی مقام پاسخگو در جمیع جهات و حوزه‌ها بوده است.

بخشی از کلام حضرت صادق ﷺ در مقبوله عمر بن حنظله نیز به عنوان شاهدی بر ولایت خاصه مطرح شده است. زمانی که عمر بن حنظله از امام صادق ﷺ سؤال می‌کند که چنانچه دو تن از ما شیعیان درباره دِین یا ارث و میراث با هم اختلاف و نزاع داشته باشند آیا می‌توانند نزد سلطان یا قاضی بروند: « عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاةِ أَ يَحِلُّ ذَلِكَ » امام ﷺ از این کار نهی می‌کنند و بعد ابن حنظله می‌پرسد، پس چه کنند: « قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ ». حضرت ﷺ پاسخ می‌دهند که ببینند چه کسی از شما شیعیان احادیث ما را روایت می‌کند و از حلال و حرام دین آگاهی دارد و احکام دین را می‌شناسد، همو را به عنوان حاکم قرار دهند که من هم او را حاکم بر شما قرار داده‌ام: ﴿ قَالَ ﷺ: يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً ﴾.[1] از تعبیر امام ﷺ که فرمود: ﴿ فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً ﴾ استفاده می‌کنند که تا رضایت مردم وجود نداشته باشد ولایت به مرحله اجرا نمی‌رسد و انشاء این رضایت هم به بیعت مردم با ولی محقق می‌شود.

محدود بودن دایره ولایت را نیز از صدر روایت استفاده می‌کنند که سائل می‌گوید آن دو نفر در مثل مسأله دِیْن و میراث با هم اختلاف می‌کنند: « بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاث » و این نشان می‌دهد که ولایتِ ولی، در ارتباط با همان مسئله خاصی است که بیعت‌کنندگان با او بیعت می‌کنند.

در خاتمه تبیین این دیدگاه یادکردنی است که برخی از فقیهان معاصر نیز معتقد به این نظریه‌اند و از این رو بیعت مردم با رهبری نظام را بر اساس قانون اساسی و در نتیجه ولایت فقیه را محدود به این قانون

---

۱. الکافی، ج۱، ص۶۷.

می‌دانند. البته باید دانست که بیعت مردم با ولی فقیه در نظام جمهوری اسلامی از طریق خبرگان صورت می‌گیرد که وکلای مردمند. در حقیقت مردم با انتخاب خبرگان در سه امر به ایشان وکالت شرعی می‌دهند: ۱. اصلح را برای جایگاه ولایت برگزینند؛ ۲. از سوی مردم با وی بیعت کنند؛ ۳. بر صحت عمل و تداوم شرایط رهبری بر او نظارت کنند.

این دیدگاه همانند دیدگاه نخست مردود است، زیرا هویّت ولایت به فعلیت آن است. این سخن که ولی، مستعد ولایت است و با بیعت مردم ولایتش به فعلیت می‌رسد، صحیح نیست. اصلاً تقسیم ولایت به دو بخش قوه و فعل نارواست و هیچ دلیل عقلی یا نقلی برای آن وجود ندارد، چه ولایت در عرف به معنی تسلط بر اموال و انفس و اعراض است و چنین ولایتی تسلط را به دنبال خود دارد و این دو از هم قابل تفکیک نیستند که زمانی ولایت باشد ولی تسلط نباشد.

مردود بودن استدلال به هر یک از آیات و روایت پیش‌گفته نیز چنین است:

اول. ماجرای بیعت رضوان در صلح حدیبیه نه تنها بر مطلب مورد ادعا دلالت ندارد که مقام ولایت مطلقه الهی را برای رسول خدا ﷺ ثابت می‌کند، چون آن چه اتفاق افتاد، بیعت ابتدایی نبود؛ بلکه تجدید بیعت با پیامبر ﷺ بود و مسلمانان در مقام اعلام دوباره قبول ولایت مطلقه برای رسول الله ﷺ با آن حضرت پیمان بستند و این پیمان جز تجدید عهد معنای دیگری ندارد. عبارت ﴿ لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ که بیعت‌کنندگان با پیامبر ﷺ را پیش از بیعت، مؤمن می‌خواند دال بر این حقیقت است که مقام ولایت از ابتدا برای رسول خدا ﷺ ثابت بوده است نه این که تازه بخواهند ولایتی را بپذیرند تا گفته شود، آن ولایت محدود به افراد و موضوع خاص بود.

دوم. در کریمه سوره ممتحنه رسول خدا ﷺ به قبول بیعت زنان مؤمنه مشروط به بیعت آن‌ها با ایشان و بر اساس شروط مذکور در آیه مأمور گشته‌اند. آیا اگر برخی از زنان بر اساس شروط مطرح در آیه با رسول الله ﷺ بیعت کنند و برخی بیعت نکنند، تعهد به شروطی چون شرک نورزیدن به خدا، سرقت نکردن، زنا نکردن و نکشتن اولاد که در آیه آمده است: ﴿ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِٱللَّهِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَـٰدَهُنَّ ﴾ تنها برای بیعت‌کنندگان ضروری خواهد بود و آن‌ها که بیعت نکرده‌اند غیر مکلف و آزاد و رها در انجام آن کارهایند؟ این آیه شریفه هیچ‌گاه چنین مطلبی را افاده نمی‌نماید و سیره رسول خدا ﷺ در برخورد با غیر عاملان به شروط مذکور در آیه، نسبت به بیعت‌کنندگان و غیر آن‌ها یکسان بوده است، چنان که پیامبر ﷺ در زمان فتح مکه دستور دادند تا نسبت به زنی که مرتکب سرقت شده بود، حد الهی جاری شود و کفر آن زن سبب عدم اجرای حد بر او نگشت.

تنها مطلبی که از این آیه استفاده می‌شود جواز بیعت زنان با رسول الله ﷺ است، چه در آن دوران بیعت زنان مطرح نبود و مردم بیعت را مختص مردها می‌دانستند. این کار پیامبر ﷺ و نزول آیه قرآن در تأیید آن بدین خاطر بود که ذهنیت مردم آن زمان را تغییر دهد و نشان دهد که بیعت با زنان به شرط متعهد گشتن به رعایت مسائلی جایز است.

سوم. در روایت احمد بن اسحاق هیچ قرینه‌ای بر لزوم بیعت با امین امام ﷺ وجود ندارد تا گفته شود امام ﷺ او را ولیّ مردم قرار دادند و بعد آن را به بیعت مردم با وی منوط ساختند؛ بلکه امام ﷺ عَمری و پسرش را امین و مورد اعتماد خود معرفی کردند و اطاعت از آن دو را بدون هیچ قید و شرطی لازم شمرند. در هیچ جای روایت از فعلیت یافتن ولایت پس از بیعت مردم با امین امام ﷺ سخن گفته نشده است.

چهارم. در مقبوله[1] عمر بن حنظله عبارت ﴿ فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً ﴾ **فعل** ﴿ فَلْيَرضَوا ﴾ امر غائب است که فاء تفریع بر آن داخل شده است، از این رو امام ﷺ راه حلّ مخاصمات میان مؤمنان را رجوع به دستگاه طاغوتی وقت نمی‌دانند؛ بلکه مراجعه به اهل دقت در احادیث و عالمان به حلال و حرام دین را لازم می‌دانند و با ولایت دادن به عالمان دینی، مردم را به رضایت‌مندی از این ولایت امر می‌کنند، بنابراین معنای ﴿ فَلْيَرضَوا ﴾ این نیست که اگر مردم راضی شدند، عالم ولایت داشته باشد؛ بلکه به این معناست که مردم باید حکمیت و ولایت ولیّ منتخب امام ﷺ را بپذیرند و در صورت عدم پذیرش مرتکب معصیت گشته‌اند، چنان که در ادامه روایت، امام ﷺ می‌فرماید اگر آن عالم مطابق حکم ما اهل بیت حکم کند و مردم آن را نپذیرند، حکم الله را کوچک شمرده و ما اهل بیت را رد کرده‌اند و هر کس که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و این در حدّ شرک به خداست: ﴿ فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّه ﴾.[2] نتیجه آن که تنجز حکمیت، به رضایت مردم نیست؛ بلکه رضایت تکلیف مردم است.

شرک بودن اعتقاد به دو مبدأ برای مشروعیت ولایت: اعتقاد نادرستی بر اساس نظریه دوم شکل گرفته است که مشروعیت ولایت را از دو مبدأ خدا و مردم می‌داند و در نتیجه معتقد است که اگر مردم با ولیّ امر بیعت نکنند یک پایه مشروعیت با مشکل مواجه می‌شود. این تعبیر علاوه بر ناصحیح بودن، تعبیری مشرکانه است، چون در اندیشه صحیح اسلامی که در بخش اول به تفصیل ثابت گردید، حاکمیتِ مشروع فقط در نظام حاکمیت الله محقق می‌گردد و اراده مردم هیچ نقشی در مشروعیت یا عدم مشروعیت حاکمیت ندارد.

---

۱. مقبوله به روایتی گفته می‌شود علی‌رغم ضعف در سند، مورد قبول علما واقع شده به آن استناد می‌کنند.

۲. الکافی، ج۱، ص۶۷.

سه. بالفعل بودن ولایت ولیّ و پذیرش مردم با بیعت

دیدگاه سوم که دیدگاه حق است مبدأ ولایت و حاکمیت را ذات اقدس الله و ولایت ولیّ امر را بالفعل می‌داند که بیعت یا عدم بیعت مردم تأثیری در اثبات آن برای ولی ندارد. در این دیدگاه نقش بیعت تنها اعلام پذیرش مقام ولایت و فراهم گشتن عرصه اجرایی برای حاکمیت ولیّ امر است.

پیشتر بیان شد که جایگاه ولایت، متکی به اِعمال زور و قدرت بر مردم نیست؛ بلکه اجرایی شدن آن منوط به پذیرش مردم است. در واقع امام مکلف به اعلام ولایت خویش و اتمام حجت با مردمان در پذیرش ولایت است؛ اما پذیرش، تکلیف مردم است و در صورت عدم پذیرش، عقوبت ترک تکلیف شرعی گریبان‌گیر ایشان خواهد شد. حوادث تلخ پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ مؤید این مطلب است، چه امام علی بن ابی‌طالب ﷺ با اعلام ولایت خویش تکلیف مردم را روشن کردند و عدم اقبال مردم، سبب توسل آن حضرت به زور و قدرت نشد و نتیجه سوءِ این اشتباه مردم، تا به امروز بشریت را با مشکلات زیادی مواجه کرده است. البته اگر ضرورت حفظ اسلام و مصلحت مسلمانان اقتضای اِعمال با قدرت ولایت را داشته باشد، مانعی از این کار نیست و حضرت علی ﷺ این کار را نکردند چون نه یاوری داشتند که ایشان را بپذیرد و نصرت کند و نه مصلحت حفظ اسلام چنین اجازه‌ای را به ایشان می‌داد.

نتیجه آن که یکی از لوازم عهد فطری خدا با مردم، پذیرش ولایت الله و اطاعت و تبعیت از مظاهر اجرایی این حاکمیت است و پذیرش این عهد و پیمان با بیعت با اولیاء خدا محقق می‌گردد. مستند این سخن آیه کریمه مورد بحث سوره فتح که است بیعت کنندگان با رسول خدا ﷺ را بیعت کنندگان با خداوند معرفی می‌کند: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ ﴾ و چنان که گذشت ادات حصر « انّما » بر تأکید بر این نکته آمده است و بیان می‌کند که تجدید عهد با خداوند متعالی در بیعت با

پیامبر ﷺ منحصر است و جز از طریق پیمان یا تجدید پیمان با رسول خدا ﷺ بیعت با خدا محقق نمی‌گردد.

دلیل دیگر، عبارت بعدی آیه است که می‌فرماید دست خدا بالای دست بیعت‌کنندگان با پیامبر ﷺ است: ﴿ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ ﴾. علی‌رغم آن که یک معنای کلی و عام از این عبارت استفاده می‌گردد و آن برتری قدرت خدا بر جمیع قدرت‌هاست، مقصود ما از استدلال، شکل بیعت مردم با رسول خدا ﷺ است، چه گذشت که بیعت با رسول خدا ﷺ به این صورت بود که بیعت‌کننده دستش را دراز می‌کرد و حضرت ﷺ دست مبارکشان را روی دست او قرار می‌دادند. حال اگر قرار بود مردمان با خدا بیعت کنند، لازم بود تا خداوند دستی را خلق کند (داشته باشد) تا به کشیده شدن آن روی دست مردم، بیعت اتفاق بیفتد و مردم با آن دست بیعت کنند. این تعبیر می‌فهماند که دست مبارک رسول خدا ﷺ که روی دست مردم کشیده می‌شود، همان دست خدا و ید الله است، پس بیعت با ید الله تنها از طریق بیعت با پیامبر محقق می‌شود.

این سخن که بیعت با رسول الله ﷺ بیعت با خداست و بیعت با خدا طریقی جز بیعت با معصوم ﷺ ندارد، مورد تأکید روایات اهل بیت ﷺ نیز است، از جمله:

الف) در روایتی زیارت پروردگار متعالی در بهشت، از نعمت‌های بهشتی معرفی شده است. با توجه به مادی نبودن رؤیت و زیارت پروردگار به جهت عدم جسمانیت ذات اقدس الله، اباصلت هروی معنای این روایت را از وجود نازنین امام رضا ﷺ می‌پرسد: « عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَي الرِّضَا ﷺ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ ﴿ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ ﴾ ». حضرت رضا ﷺ در پاسخ با اشاره به برخی آیات قرآن و از جمله آیه مورد بحث به فضیلت یافتن جد بزرگوارشان رسول خدا ﷺ بر تمام خلائق حتی پیغمبران و فرشتگان

اشاره می‌کنند که خداوند طاعت خودش را طاعت پیامبر ﷺ و بیعت با خدا و زیارت او را نیز در بیعت با رسول الله و زیارت ایشان قرار داده است: ﴿ فَقَالَ ﷺ: يَا اَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّداً ﷺ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ جَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَ مُبَايَعَتَهُ مُبَايَعَتَهُ وَ زِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ ﴾[1] وَ قَالَ: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ ﴾ ﴾.

حضرت رضا ﷺ در ادامه، اباصلت را به سخنی از شخص پیامبر اکرم ﷺ توجه می‌دهند که فرمود هر کس مرا در زمان حیات یا بعد از مماتم زیارت کند، خداوند متعالی را زیارت کرده است: ﴿ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُه ﴾ و بعد متذکر می‌شوند که چون رتبه و مقام پیامبر اکرم ﷺ بالاترین مراتب بهشت است، هر کس از منزل و جایگاه خودش آن جناب را در رتبه و مقامشان زیارت کند، خداوند را زیارت کرده است: ﴿ وَ دَرَجَةُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَي ﴾.[2]

با توجه به مضمون این روایت معلوم می‌شود که بیعت با خدا فقط از طریق بیعت با رسول خدا ﷺ صورت می‌پذیرد، چنان که بسیاری از شؤون مربوط به خدا به واسطه مظاهر اجرایی ذات اقدس الله صورت می‌گیرد.

ب) ذیل آیه سوره زخرف که خداوند می‌فرماید هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آن‌ها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم: ﴿ فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ فَأَغۡرَقۡنَٰهُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴾[3] از امام صادق ﷺ

---

۱. سوره نساء، آیه ۸۰ «کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است »

۲. التوحید، ص۱۱۷. عیون اخبار الرضا ﷺ، ج۱، ص۱۱۵.

۳. سوره زخرف، آیه ۵۵.

درباره چگونگی خشمگینی خدا و این که چگونه خدا به خشم درمی‌آید نقل شده که فرمود خداوند مانند خشمگین شدن ما خشمگین نمی‌شود؛ بلکه خداوند اولیائی برای خودش دارد که خشمگین می‌شوند و راضی می‌شوند و این‌ها مخلوق و تربیت یافته خداوند که خداوند رضای آن‌ها را رضای خودش و خشم آن‌ها را خشم خودش قرار داده است و از آن جا که خداوند آنان را دعوت‌کنندگان و راهنمایان به سوی خودش قرار داده است، اینگونه رضا و خشم آنان را رضا و خشم خودش قرار داده است: ﴿ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسَفِنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَ يَرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَ الْأَدِلَّاءَ عَلَيْهِ فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ ﴾. بعد امام ﷺ متذکر شده و تأکید کرده‌اند که معنای آیه شریفه این نیست که چیزی از مخلوقات به خدا می‌رسد و نعوذ بالله خدا از مخلوقاتش تأثیر می‌پذیرد، نظیر آن چه مخلوقات به یکدیگر می‌رسانند؛ بلکه همان است که گفته شد: ﴿ وَ لَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ لَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ ﴾.

در ادامه حضرت صادق ﷺ به یک حدیث قدسی استشهاد کرده‌اند که خداوند فرمود هر کس ولی مرا مورد اهانت قرار دهد، به میدان مبارزه آمده و مرا به جنگ با خود خوانده است: ﴿ وَ قَدْ قَالَ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ دَعَانِي إِلَيْهَا ﴾ و مانند روایت قبلی آیه مذکور سوره نساء و آیه مورد بحث را نیز تلاوت کرده‌اند: ﴿ وَ قَالَ: ﴿ مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ ﴾ وَ قَالَ: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ ﴾ ﴾.[1]

با توجه به استشهاد امام ﷺ به آیه سوره فتح همان طور که مقصود از خشم و رضای خداوند، خشم و رضای اولیاء اوست، بیعت با خداوند نیز جز از طریق بیعت با رسول الله ﷺ محقق نمی‌گردد.

---

۱. الکافی، ج۱، ص۱۴۴.

عرصه وسیع و نامحدود ولایت ولیّ امر: نکته مهم در نظریه سوم برخلاف نظر دوم عدم محدودیت ولایت ولیّ امر است. ولایت در این اندیشه ولایتی فراگیر است و عرصه‌ای وسیع دارد و بیعت با معصوم ﷺ در تمام عرصه‌ها صورت می‌پذیرد، از این رو در این دیدگاه پذیرش ولایت در بعضی امور و عدم توجه به برخی دیگر از اوامر و نواهی ولی، غیر قابل قبول است. به تعبیر دقیق‌تر ولایت در این نظر، ولایت مطلق است نه متجزّی؛ همانند ولایت خدا که مطلق و نامحدود است، چه ولایت ولیّ خدا ﷺ هم در طول ولایت الله است. به بیان دیگر چون ولایت الهی مطلق است، بیعت با مظاهر اجرایی ولایت الله نیز مطلق و در جمیع حوزه‌هاست.

دقت در سیره عملی معصومان ﷺ نیز نشان می‌دهد که از نظر ایشان، ولایت معصوم ﷺ همچون ولایت خدا مطلق است، چنان که پس از شهادت حضرت علی ﷺ و در جریان بیعت مردم با امام مجتبی ﷺ برخی از خوارج نزد آن حضرت آمدند و از آن جا که در مسأله جنگ با معاویه با ایشان هم عقیده بودند، اعلام کردند که فقط برای مقابله با معاویه حاضرند با امام ﷺ بیعت کنند. اما امام مجتبی ﷺ که به علم الهی از طینت خبیث خوارج مطلع بودند، در ردّ بیعت آن‌ها، مطلق بودن ولایت را متذکر شدند و بیعت این چنینی آنان را نپذیرفتند.[1]

همچنین با توجه به این که ولایت فقیه در دوران غیبت به دستور شخص امام معصوم ﷺ محقق شده است، بیعت با او نیز در تمام عرصه‌ها صورت می‌گیرد. در محدود نبودن ولایت فقیه، تفاوتی میان نظریه ولایت عامه فقیه[2] و ولایت در امور حسبه وجود ندارد و این گونه نیست که این مطلب تنها با نظریه

---

۱. ر.ک: اعلام الهدایه، ج۴، ص۵۳ و ۱۲۱ به بعد.

۲. تعبیر ولایت مطلقه فقیه صحیح نیست؛ بلکه عنوان علمی و صحیح، ولایت عامه فقیه است: ولایت مطلقه در برابر ولایت مشروطه است و به معنای ولایت بی‌قید و شرط و خودکامه است، چنان که امام خمینی ﷺ در بخشان درباره ←

ولایت عامه سازگار باشد. اعتقاد به ولایت فقیه و بیعت با او در زمان غیبت ـ بر اساس هر دو دیدگاه ـ متناسب با دیدگاه سوم تعریف می‌شود و در هر دو دیدگاه محدودیتی برای فقیه وجود ندارد، چه ولیّ فقیه عهده‌دار پر کردن خلاء وجود مبارک امام معصوم ﷺ است. خلاصه آن که قرار دادن شرط در ولایت، غیر قابل قبول است و ولایت فقیه حتی بر اساس دیدگاه حِسبه قابل محدود کردن با شرط و پیمان نیست.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش نسبت به چینش آیات سوره مبارکه فتح و به خصوص آیه دهمِ مورد بحث نکته‌ای دارد و آن اینکه کریمه هجدهم که مربوط به بیعت رضوان است، پیش از آیه دهم نازل شده است:

آیه هجدهم خطاب به پیامبر ﷺ است که خداوند از مؤمنان هنگامی که زیر آن درخت با تو بیعت کردند، راضی و خشنود شد. خدا می‌دانست آن چه را درون دل‌هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود، از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آن‌ها کرد: ﴿ لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحًا قَرِيبًا ﴾.[1] علی بن ابراهیم معتقد است که بعد از نزول این آیه، آیه دهم در چینش کنونی نازل شده است و در آن خداوند با مؤمنان شرط کرده است که از این پس چیزی از کارهای پیغمبر ﷺ را

حکومت اسلامی، حکومت را به دو قسم مطلقه و مشروطه تقسیم و حکومت مطلقه را مبتنی بر هوی و هوسِ حاکم و مشروطه را بر اساس قواعد و مقررات معرفی می‌کنند. بنابراین از آن جا که ولایت فقیه بر اساس قواعد و مقررات و حدود الهی « ما انزل الله » صورت می‌پذیرد و پیروی از هوی و هوس در آن جایی ندارد، تعبیر ولایت مطلقه مناسب نیست و اطلاق عنوان ولایت عامه بر آن علمی‌تر و دقیق‌تر است.

۱. « به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد و آن چه در دل‌هایشان بود را بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی را به آن‌ها پاداش داد »

انکار نکنند و با اوامر ایشان مخالفت نکنند: « و نَزلتْ في بَیعةِ الرضوانِ ﴿ لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ ﴾ و اشترطَ علیهم أن لا یُنکِروا بعدَ ذلكَ علی رسولِ اللهِ ﷺ شیئاً یَفعلُه و لا یخالِفُوه في شيءٍ یأمرُهم به، فقال اللهُ عزَّ وَ جلَّ بعدَ نزولِ آیةِ الرضوانِ ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمًا ﴾ ». سپس نتیجه می‌گیرد که در واقع خداوند با نزول آیه مورد بحث بعد از آیه بیعت رضوان، رضایتش از مؤمنان را به این مشروط کرده است که بعد از این به عهد و میثاق با خداوند پایبند باشند و آن را نقض نکنند، از این رو با قبول این عهد خداوند از مؤمنان راضی شد: « و إنما رَضيَ عنهم بهذا الشرطِ أن یَفُوا بعدَ ذلكَ بِعهدِ اللهِ و میثاقِه وَ لا یَنقُضُوا عهدَه و عقدَه، فبهذا العهدِ رَضيَ اللهُ عَنهم. فقد قدَّموا في التألیفِ آیةَ الشرطِ علی بیعةِ الرضوانِ و إنما نزلتْ أولاً بیعةُ الرضوانِ ثم آیةُ الشرطِ علیهم فیها ».[1]

باید توجه داشت که بر فرض پذیرش سخن علی بن ابراهیم در تقدیم و تأخیر چینش این دو آیه در سوره فتح، آیه دهم همچنان بر اطلاقش باقی است و شامل هر عهد و پیمانی با رسول و ولیّ خدا می‌شود و تنها مختص به بیعت رضوان نیست، چنان که در روایات مذکور قبل نیز حضرت صادق و امام رضا علیهما السلام این آیه را آیه‌ای عام و کلی دانستند. در نتیجه بیعت رضوان، مصداقی از بیعت با خدا در پرتو بیعت با رسول ﷺ است؛ نه آن که تنها بیعت رضوان بیعت با خدا باشد.

بیعت منجِّز تکلیف نه منجِّز ولایت: گرچه بر اساس دیدگاه سوم ولایت ولیّ امر بالقوه و بالفعل است و بیعت مردم نقشی در تثبیت ولایت وی ندارد، این به معنای بی‌خاصیت بودن بیعت نیست؛ بلکه

---

۱. تفسیر قمی، ج۲، ص۳۱۵.

بیعتْ عامل تنجّز تکلیف برای ولی است، چه پیشتر هم بیان شد که ولیّ امر مأمور به اتمام حجت با بندگان و اعلام جایگاه ولایت خویش است؛ اما اجرایی شدن این ولایت منوط به بیعت مردم است و وقتی بیعت صورت گرفت و رضایت از ولایت ولیّ امر اعلام شد، ولیّ امر مکلف به اجرای ولایت است، پس بیعت برای ولیّ تکلیف‌ساز است. عملکرد مولای مؤمنان حضرت علی ﷺ در پذیرش جایگاه حکومت پس از قتل عثمان و اعلام بیعت مردم با آن حضرت دلیل این سخن است؛ آن جا که امیر المؤمنین ﷺ می‌فرماید سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از عالمان عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را با کاسه اول آن سیراب می‌کردم (همانند بارِ اول خانه‌نشینی می‌کردم و خلافت را نمی‌پذیرفتم): ﴿ أَمَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا ﴾.[1] از این سخن امام ﷺ معلوم می شود که اعمال ولایت وقتی به عنوان تکلیف مطرح می‌شود که مردم، پیمان یاری با امام ﷺ منعقد سازند و بیعتشان را با وی محکم کنند.

رجوع به ولیّ فقیه در دوران غیبت نیز منجِّز تکلیف برای فقیه است و با فراهم گشتن عرصه اجرای حکم در جامعه از یک سو و اعلام پذیرش مردم با ولایت از سوی دیگر، بر فقیه لازم است تا با در نظر گرفتن شرایط و مقتضیات زمان و توجه به مصلحت اسلام، اِعمال ولایت کند و در صورت عدم توجه به بیعت مردم و کناره‌گیری غیر موجّه و بی‌دلیل، معاقَب خواهد بود.

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ (شقشقیه).

نتیجه آن که بر خلاف نظریه دوم، ولیّ امر پیش از بیعتِ مردم نیز دارای مقام ولایت است؛ لکن در اجرا و اِعمال این ولایت مختار است و بیعت مردم سبب ایجاد تکلیف برای او می‌شود و در این صورت است که نپذیرفتن اعمال ولایت بر مردم صحیح نخواهد بود. دقت در صفحات تاریخ اسلام نشان می‌دهد که امیر المؤمنین ﷺ در طول ۲۵ سال خانه‌نشینی در مواردی اعمال ولایت کردند و این عمل امام ﷺ از فعلیت داشتن مقام ولایت پیش از بیعت مردم ـ بطلان نظریه دوم ـ و مختار بودن ولی در اجرای ولایت حکایت دارد، مانند اجرای حد شراب‌خواری حضرت ﷺ بر ولید بن عقبه در زمان خلافت عثمان. ولید برادر رضاعی عثمان که به فرمان وی والی کوفه شده بود، در حال مستی ناشی از شرب خمر برای اقامه نماز صبح به مسجد آمد و از شدت مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند. پس از اتمام نماز و اعتراض مردم، حال وی خراب شد و باقی مانده شراب را قی کرد. مردم خبر این کار او را به عثمان رساندند و پس از صدور حکم شلاق زمانی که خواستند حد را بر او جاری سازند، از مجری حکم خواست که به سبب خویشاوندیش با عثمان از این کار صرف نظر کند. بعد از امتناع عامل، امیر المؤمنین ﷺ خود وارد میدان شدند و بدون توجه به درخواست ولید برای در نظر داشتن قرابتش با خلیفه بر او حد جاری کردند.[1]

بیعت در دوران غیبت و توقیع امام زمان ﷺ: گذشت که رابطه دولت و مردم در اندیشه اسلامی بر اساس جریان عهد صورت می‌پذیرد. نیز بیان شد که مقصود از عهد، قرار گرفتن تحت عبودیت خداوند متعالی و عبادت نکردن شیطان است که با بیعت با رسول خدا ﷺ و جانشینان معصوم آن حضرت ﷺ محقق می‌شود. اکنون باید دید با توجه به این که مردمان عصر حاضر از نعمت ظهور امام معصوم ﷺ محرومند و دستشان از دامن پر مهر حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه کوتاه است و از سوی دیگر اعلام تجدید

---

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج۱۷، ص۲۳۰.

پیمان فطری با خداوند متعالی بر ایشان لازم است، بیعت با معصوم ﷺ و به جای آوردن عهد الهی چگونه است.

از مهمترین مستندات اندیشمندان و به خصوص فقیهان شیعی در اثبات مسأله ولایت فقیه توقیع شریف امام عصر ﷺ به محمد بن عثمان در پاسخ به سؤال اسحاق بن یعقوب که در بخش اول نیز آمد، در این توقیع امام زمان ﷺ وظیفه شیعیان را در دوران غیبت، رجوع به راویان احادیث اهل بیت ﷺ دانسته و ایشان را به عنوان حجت خود بر مردم معرفی کرده‌اند: « وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ ».[1] فقیهان از جمله با استناد به این توقیع، مجتهد جامع الشرایط را به عنوان نائب عام امام ﷺ در عصر غیبت می‌دانند، به همین جهت در دوران غیبت، بیعت مردم با امام معصوم ﷺ با رجوع به ولی فقیه و مجتهد جامع الشرایط محقق می‌گردد که در نظام جمهوری اسلامی بیعت با ولیّ فقیه از طریق خبرگان منتخب مردم به عنوان وکلای شرعی ایشان صورت می‌پذیرد. در نتیجه رجوع به فقیه به منزله بیعت با امام معصوم ﷺ است و بیعت با معصوم ﷺ بیعت با شخص رسول الله ﷺ و بیعت با پیامبر اکرم ﷺ بیعت با خدا و تجدید عهد فطری بندگان با ذات اقدس الله است.

درباره این توقیع شریف از چند جهت باید بحث شود:

أ. سند توقیع: چنان که اشکال شود که توقیع مانند حدیث و روایت نیست و در نتیجه از محدوده سنت خارج است، لذا نمی‌توان به آن استناد کرد، باید گفت از آن جا که سنت عبارت است از قول و فعل و تقریر امام معصوم ﷺ و در نگاه اصحاب ائمه ﷺ تفاوتی میان بیان (گفتار) و بنان (نوشتار) آن بزرگواران نیست تا آن جا که نوشته امام ﷺ را نیز به منزله لفظ ایشان تلقی می‌کردند، توقیع بودن به خودی خود نمی‌تواند به عنوان اشکال مطرح شود.

---

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص۲۹۰. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۴۰.

از لحاظ سند نیز خدشه‌ای به توقیع شریف وارد نیست. سند توقیع در نقل شیخ طوسی ﷺ چنین است: « أخبرنی جماعة عن جعفر بن محمد بن قولویه و أبی غالب الزراری و غیرهما عن محمد بن یعقوب الکلینی عن إسحاق بن یعقوب قال ... ».[1] همین که مرحوم کلینی که در دوران غیبت صغری و عصر صدور توقیع می‌زیسته آن را نقل کرده و اشکالی به آن وارد نساخته است، برای اعتبار سند توقیع کفایت است. هر چند ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه را رجالیون توثیق کرده‌اند[2] و نظرات درباره ابو غالب احمد بن محمد بن سلیمان الزراری نیز همین گونه است.[3]

ب. دلالت توقیع: هر دو گروه معتقد به ولایت فقیه، چه آنان که ولایت فقیه را عام و مطلق می‌دانند چه کسانی که ولایت فقیه را تنها در امور حِسبیه می‌پندارند، برای اثبات آن به این توقیع استناد و استدلال کرده‌اند و همین امر بر عدم اشکال در دلالت توقیع شریف و سند قطعی بودن آن کافی است و ظاهراً نظر مخالفی درباره دلالت آن وجود ندارد.

معتقدان به ولایت فقیه در امور حسبیه « فاء » در « فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ » را تفریع دانسته و عبارت را اینگونه معنا کرده‌اند که در حوادث و رخدادها به روایان روایات ما رجوع کنید که در نتیجه این رجوع، آنان حجت من بر شمایند. این گروه اظهار داشته‌اند که این تعبیر می‌فهماند که حجیت ولایت فقیه بر رجوع مردم به وی متفرع است و تا مردم به فقیه رجوع نکنند، ولایتی برای وی ثابت نمی‌شود. رجوع مردم نیز در هنگام نیاز رخ می‌دهد و این نیاز نیز همان عرصه امور حسبیه است.

---

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص۲۹۰.

۲. رجال نجاشی، ص۱۲۶. فهرست شیخ طوسی، ص۱۰۹. رجال ابن داود، ص۸۸.

۳. رجال شیخ طوسی، ص۴۱۰. رجال ابن داود، ص۴۱. خلاصة الاقوال، ص۱۷.

در مقابل این گروه باید گفت که ادامه سخن امام ﷺ که می‌فرماید: « وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ » این معنا را رد می‌کند، چه با توجه به این عبارت دیگر نمی‌توان گفت که حجت بودن امام زمان ﷺ تنها در امور حسبیه است. در واقع همان گونه که امام زمان ﷺ حجت خدا بر مردمند و این حجیت در همه عرصه‌هاست، آمدن این فرمایش بعد از حجت امام دانستن فقیهان بر مردم، هم سنخ بودن دو حجت را می‌فهماند. بنابراین بهتر آن است که « فاء » در « فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ » را تعلیل بدانیم؛ یعنی در حوادثی که روی می‌دهد به روایان روایات ما اهل بیت رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند.

ج. فقیهان همان راویان احادیث توقیع: اطلاق واژه فقیه بر عالمان دین تا قبل از مرحوم شیخ مفید و سید مرتضی رایج نبوده است. در زمان حضور ائمه ﷺ و همچنین در دوران غیبت صغری و سال‌های آغازین غیبت کبری، تنها راویان احادیث اهل بیت ﷺ و محدثان به عنوان شاگردان مکتب اهل بیت ﷺ مطرح بودند. با توجه به تخصصی شدن علوم اسلامی و جدا شدن نقل و روایت حدیث از تفقه در روایات بعدها که گروهی به نام فقیهان شکل گرفتند، از آن جا که اینان وظیفه بیان روایات اهل بیت ﷺ و مسؤولیت خطیر دقت در روایات و احادیث را بر عهده داشتند، ایشان نیز در زمره راویان حدیث ائمه ﷺ به شمار می‌آیند و در زمان حاضر فقیهان تنها روایان احادیث به شمار می‌آیند. سخن امام صادق ﷺ در مقبوله عمر بن حنظله که پیشتر ذکر شد، قرینه‌ای است بر این که فقیهان همان راویان حدیثند، چون حضرت صادق ﷺ راوی حدیث را کسی معرفی می‌کنند که در حلال و حرام نظر می‌افکند و احکام دین را می‌شناسد: « مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا »[1] و این کار منحصر در فقیهان جامع الشرایط است و امروزه فقیه شأن دیگری جز بیان حلال و حرام دین با دقت و نظر در آیات قرآن و روایات اهل بیت ﷺ ندارد.

---

۱. الکافی، ج۱، ص۶۷.

د. تفاوت بیعت با معصوم ﷺ و بیعت با فقیه: از آن جا که در عقاید امامیه و کلام شیعی ولیّ خدا ﷺ مبرّی از هرگونه پلیدی، زشتی و ناپاکی است و عصمت امام ﷺ موهبتی است که وجود مبارک او را از ابتلا به هرگونه خطا و اشتباه محافظت می‌کند، بیعت با امام ﷺ مداوم است و ولایت آن بزرگواران تا آخرین لحظه حیاتشان ادامه دارد و هیچ چیز صلاحیت سلب ولایت از معصومان ﷺ را ندارد. لکن غیر امام ﷺ، همه حتی فقیه جامع الشرایط در معرض خطا و اشتباهند و شیطان و نفس به عنوان دشمنان انسان لحظه‌ای از وسوسه آدمی فروگذاری نمی‌کنند، به همین دلیل بیعت با ولیّ فقیه دائمی نبوده، تا زمانی است که شرایط و صلاحیت ولایت در فقیه وجود داشته باشد و اگر ذره‌ای خطا در ولیّ فقیه رخنه کند، صلاحیت او به خودی خود زائل گردیده، بیعت از بین می‌رود. همین امر سبب شده تا یکی از مهمترین وظایف خبرگان رهبری نظارت بر عملکرد رهبری برای تداوم تحقق شرایط مورد نظر در ولیّ فقیه باشد.

فهرست منابع

۱. *قرآن مجید*؛ ترجمه: آیت الله مکارم شیرازی، فیض الاسلام، کاویان پور، فولادوند، بهرام پور.

۲. *نهج البلاغة*؛ شرح ابن ابی الحدید.

۳. *مفاتیح الجنان*؛ شیخ عباس قمی.

۴. آلوسی، محمود بن عبد الله؛ *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*؛ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۵. آمدی، عبد الواحد بن محمد تمیم؛ *غرر الحکم و درر الکلم*؛ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.

۶. ابن جوزی، ابو الفرج جمال الدین عبد الرحمان بن علی؛ *زاد المسیر فی علم التفسیر*؛ تحقیق: محمد بن عبد الرحمان؛ دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

۷. ابن حنبل، احمد؛ *المسند*؛ دار صادر بیروت.

۸. ابن شهر آشوب؛ *مناقب آل أبی طالب*؛ تحقیق: لجنة من اساتذة النجف الأشرف؛ ۱۳۷۶ق.

۹. ابن طاووس، سید رضی الدین؛ *اقبال الاعمال*؛ تحقیق: جواد قیومی اصفهانی؛ مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

۱۰. ابن عاشور، محمد ابن طاهر؛ *التحریر و التنویر*؛ موسسة التاریخ.

۱۱. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ نشر ادب حوزه، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

۱۲. احسائی، ابن ابی جمهور؛ *عوالی اللالی*؛ انتشارات سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.

۱۳. احمد حسین یعقوب؛ *المواجهة مع رسول الله ﷺ و آله ﷺ*؛ مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.

۱۴. اربلی، علی بن عیسی؛ *کشف الغمة فی معرفة الائمة ﷺ*؛ انتشارات مکتبة هاشمی،۱۳۸۱ق.

۱۵. امام ابومحمد حسن بن علی عسکری ﷺ؛ *التفسیر المنسوب الی الامام العسکری ﷺ*؛ مدرسه امام صدر، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

۱۶. امینی، عبد الحسین احمد؛ *الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب*؛ دار الکتب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ق-۱۹۷۷م.

۱۷. بحرانی، سید هاشم؛ *البرهان فی تفسیر القرآن*؛ بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ق.

۱۸. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ *صحیح بخاری*؛ دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع، ۱۴۰۱ق.

۱۹. برقی، ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد؛ *المحاسن*؛ تصحیح و تعلیق: سید جلال الدین حسینی؛ دار الکتب اسلامیه.

۲۰. بشیریه، حسین؛ *جامعه شناسی سیاسی*؛ نشر نی، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۵.

۲۱. تبریزی، میرزا جواد؛ *رساله توضیح المسائل*؛ دفتر نشر برگزیده.

۲۲. ترمذی، محمد بن عیسی؛ *سنن الترمذی*؛ دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

۲۳. جامی، عبد الرحمن؛ *هفت اورنگ*.

۲۴. چامسکی نوآم، Chamsky Noam ؛ *فهم قدرت دغدغه دائمی چامسکی*؛ ترجمه: احمد عظیمی بلوریان، رسا، ۱۳۸۲.

۲۵. حاکم نیشابوری، ابو عبد الله محمد بن عبد الله ؛ *المستدرک علی الصحیحین*؛ بیروت، دار المعرفة، ۱۴۲۷ق.

۲۶. حجتی، سید محمد باقر؛ *اسباب النزول*؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۷ش.

۲۷. حرّانی، حسن بن شعبه؛ *تحف العقول*؛ مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۲۸. حر عاملی، محمد بن حسن بن علی بن حسین؛ *وسائل الشیعة*؛ موسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

۲۹. حسکانی، عبیدالله بن احمد؛ *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*؛ سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تحقیق: محمد باقر محمودی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

۳۰. حسینی خامنه ای، سید علی؛ *اجوبة الاسفتائات*؛ دار النباء للنشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

۳۱. حسینی روحانی، سید محمد صادق؛ *رساله توضیح المسائل*؛ چاپ سپهر، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۸.

۳۲. حسینی سیستانی، سید علی؛ *رساله توضیح المسائل*؛ چاپ مهر، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.

۳۳. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد؛ *تفسیر اثنی عشری*؛ انتشارات میقات، تهران، ۱۳۶۳ش.

۳۴. حقی بروسوی، اسماعیل؛ *روح البیان فی تفسیر القرآن*؛ دارالفکر، بیروت.

۳۵. حلی، تقی الدین حسن بن علی بن داود؛ *رجال ابن داود*؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.

۳۶. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر؛ *خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال*؛ مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۲۳ق.

۳۷. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر؛ *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*؛ مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، چاپ هفتم، ۱۴۱۷ق.

۳۸. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر؛ *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب*؛ مجمع البحوث الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

۳۹. خوئی، سید ابوالقاسم؛ *البیان فی تفسیر القرآن*.

۴۰. خوئی، سید ابوالقاسم؛ *معجم رجال الحدیث*؛ چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.

۴۱. درویش، محی الدین؛ *اعراب القرآن و بیانه*؛ دارالارشاد، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.

۴۲. دعاس، حمیدان قاسم؛ *اعراب القرآن الکریم*؛ دارالمنیر و دارالفارابی، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.

۴۳. دیلمی، حسن بن ابو الحسن، *ارشاد القلوب*، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.

۴۴. دیوید هلد، David Held؛ *مدل های دموکراسی*؛ ترجمه: عباس مخبر، انتشارات روشن گران، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۹.

۴۵. ذهبی؛ *تاریخ الاسلام*؛ دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

۴۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ **المفردات فی غریب القرآن**؛ تحقیق: صفوان عدنان داوودی؛ دار العلم دمشق، الدار الشامیة بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۶ق-۱۹۹۶م.

۴۷. روسو ژان ژاک، Rousseau Jean Jacques ؛ *قرارداد اجتماعی*؛ ترجمه: مرتضی کلانتریان، نشر آگه، پاییز ۱۳۷۹.

۴۸. زبیدی، سید محمد مرتضی؛ *تاج العروس من جواهر القاموس*؛ تحقیق: علی شیری؛ دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۴۹. زحیلی، وهبه: *التفسیر المنیر*، دار الفکر المعاصر بیروت - دار الفکر دمشق - دار الشامیه بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۶ق./ ۱۹۹۴م.

۵۰. زمخشری، محمود؛ *الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل*؛ شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولاده بمصر، ۱۳۸۵ق.

۵۱. سهیلی، مهدی؛ *ضرب المثل های معروف ایران*؛ انتشارات شرق، تابستان ۱۳۷۵.

۵۲. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمان، *الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر*؛ دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۱ق.

۵۳. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمان؛ *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*؛ دار المعرفه، چاپ اول، ۱۳۶۵ق.

۵۴. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمان؛ *لباب النقول فی اسباب النزول*؛ دار الکتب العلمیة.

۵۵. شرتونی، رشید؛ *مبادئ العربیة*؛ موسسه انتشارات دارالعلم، چاپ سوم، ۱۴۲۳ق.

۵۶. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی؛ *رسائل الشریف المرتضی*؛ تحقیق: سید مهدی رجائی، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

۵۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی؛*تمهید القواعد الاصولیة و العربیة لتفریع قواعد الاحکام الشرعیة*؛ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

۵۸. شیخ انصاری، مرتضی؛ *کتاب المکاسب*؛ کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

۵۹. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛*الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*؛ کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

۶۰. صافی، محمود بن عبد الرحیم؛ *الجدول فی اعراب القرآن*؛ دار الرشید – دمشق، موسسة الایمان – بیروت، ۱۴۱۸ق.

۶۱. صافی گلپایگانی، لطف الله؛ *منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر*؛ مکتبة الصدر، ۱۳۷۳ق.

۶۲. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی؛ *الامالی*؛ تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه ـ مؤسسه البعثه؛ چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

۶۳. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی؛ التوحید؛ انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۹۸ق.

۶۴. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی؛الخصال؛ انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

۶۵. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی؛ *علل الشرایع*؛ مکتبة الداوری، قم.

۶۶. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی؛ *عیون أخبار الرضا* ؛ تحقیق: شیخ حسین أعلمی؛ مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.

۶۷. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی؛ *کمال الدین و تمام النعمة*؛ تحقیق و تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، موسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، ۱۴۰۵ق.

۶۸. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی؛ *معانی الاخبار*؛ تحقیق: علی اکبر غفاری؛ انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.

۶۹. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی؛ *من لا یحضره الفقیه*؛ تحقیق: علی اکبر غفاری؛ جامعة المدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۷۰. صفار قمی، محمد بن حسن بن فروخ؛ *بصائر الدرجات*؛ کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۷۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ مؤسسه الأعلمی للمطبوعات بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق./ ۱۹۹۷م.

۷۲. طباطبایی، سید محمد رضا؛ *صرف ساده*؛ موسسه انتشارات دار العلم، چاپ شصت و چهارم، ۱۳۸۶ش.

۷۳. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ *المعجم الکبیر*؛ تحقیق و تخریج: حمدی عبد المجید السلفی؛ دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.

۷۴. طبرسی، ابو نصر حسن بن فضل؛ *الاحتجاج*؛ تحقیق و تعلیق و ملاحظات: سید محمدباقر خرسان؛ نشر دار النعمان للطباعة و النشر، نجف اشرف، ۱۳۸۶ق.

۷۵. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی علوم القرآن*؛ تحقیق: لجنة من العلماء و المحققین؛ مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵.

۷۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر؛ *دلائل الامامة*؛ دارالذخائر للمطبوعات.

۷۷. طبری، محمد بن جریر؛ *تاریخ طبری*؛ موسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۷۸. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن؛ *الامالی*؛ تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثة؛ دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

۷۹. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*؛ تحقیق: احمد حبیب نصیر العاملی؛ مکتب الأعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

۸۰. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن؛ *رجال الشیخ الطوسی*؛ انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.

۸۱. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن؛ *الغیبة*؛ تحقیق: شیخ عباد الله طهرانی- شیخ علی احمد ناصح، موسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة.

۸۲. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن؛ *الفهرست*؛ مکتبة المرتضویة.

۸۳. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن؛ *النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی*؛ دارالکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۰ق.

۸۴. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ *تفسیر نور الثقلین*؛ انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.

۸۵. علم الهدی، سیداحمد؛ *جلوه‌های هدایتی داستان حضرت موسی* ﷺ؛ انتشارات دانشگاه امام صادق ﷺ، چاپ اول، ۱۳۸۹ش.

۸۶. عیاشی، ابو نصر محمد بن مسعود بن عیاش؛ *تفسیر العیاشی*؛ تحقیق: سید هاشم رسولاتی محلاتی؛ المکتبة العلمیة الاسلامیة، تهران.

۸۷. فارسی، علی بن بلیان؛ *صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلیان*؛ مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

۸۸. فاضل لنکرانی، محمد؛ *رساله توضیح المسائل*؛ چاپ مهر، ۱۳۷۴.

۸۹. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله ؛*کنزالعرفان فی فقه القرآن*؛ تحقیق: سید محمد قاضی، نشر مجمع جهانی تقریب اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

۹۰. فتح الله، احمد؛ *معجم الفاظ الفقه الجعفری*ﷺ؛ مطابع المدوخل، الدمام، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

۹۱. فخر الدین رازی، ابو عبد الله محمد؛ *مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)*؛ دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.

۹۲. فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم؛ *تفسیر فرات الکوفی*؛ تحقیق: محمد کاظم محمودی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

۹۳. فراهیدی، ابو عبد الله خلیل بن احمد؛ *العین*؛ تحقیق: دکتر مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، مؤسسه دار الهجرة، چاپ دوم،۱۴۰۹.

۹۴. فیروز آبادی، مجد الدین محمد بن یعقوب؛ *القاموس المحیط*؛ تحقیق: شیخ نصر الهورینی.

۹۵. فیض کاشانی، ملا محسن؛ *دیوان اشعار*.

۹۶. قرشی، سید علی اکبر؛ *قاموس قرآن*؛ دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۷۱ش.

۹۷. قرطبی، ابو عبد الله محمد بن احمد انصاری؛ *الجامع لاحکام القرآن*؛ مؤسسه التاریخ العربی، بیروت.

۹۸. قطب، سید؛ *فی ظلال القرآن*؛ دار الشروق، بیروت- قاهره، ۱۴۱۲ق.

۹۹. قمی، علی بن ابراهیم؛ *تفسیر القمی*؛ قم، مؤسسه دار الکتب، چاپ سوم.

۱۰۰. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا؛ *کنز الدقائق و بحر الغرائب*؛ سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ش.

۱۰۱. کفعمی، ابراهیم بن علی؛ *البلد الامین و الدرع الحصین*؛ چاپ سنگی.

۱۰۲. کفعمی، ابراهیم بن علی؛ **المصباح**؛ موسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.

۱۰۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ تحقیق: علی اکبر غفاری؛ دار الکتب الاسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۸۸ق.

۱۰۴. متقی هندی، علاء الدین علی؛ *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*؛ تحقیق: شیخ بکری، شیخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بیروت.

۱۰۵. مجلسی، ملا محمد باقر؛ *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار* ﷺ؛ مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق./۱۹۸۳م.

۱۰۶. مجلسی، ملا محمد باقر؛ *مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول*ﷺ؛ تحقیق: سید هاشم رسولی، دارالکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۱۰۷. مجمع جهانی اهل البیت ﷺ؛ *اعلام الهدایة*؛ المجمع العالمی لاهل البیت ﷺ؛ ۱۴۲۹ق.

۱۰۸. مصطفوی، حسن؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ش.

۱۰۹. مظفر، محمد رضا؛ *السقیفة*.

۱۱۰. مظفر، محمد رضا؛ *اصول الفقه*؛ انتشارات اسماعیلیان، چاپ پنجم.

۱۱۱. مکارم شیرازی، ناصر؛ *تفسیر نمونه*؛ با همکاری جمعی از محققان، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.

۱۱۲. مکی خوارزمی، موفق بن احمد؛ *المناقب*، تحقیق: شیخ مالک محمودی؛ موسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، ۱۴۱۴ق.

۱۱۳. موسوی بجنوردی، سید میرزا حسن؛ *القواعد الفقهیة*؛ مطبعة الآداب نجف اشرف، ۱۳۸۹ق.

۱۱۴. مولوی، جلال الدین؛ *مثنوی معنوی*.

۱۱۵. نائینی، میرزا محمد حسین بن عبدالرحیم غروی؛ *منیة الطالب فی حاشیة المکاسب*؛ تقریر: شیخ موسی نجفی خوانساری، المکتبة المحمدیة، ۱۳۷۳ق.

۱۱۶. نجاشی، احمد بن علی؛ *رجال نجاشی*؛ مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.

۱۱۷. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی؛ *عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام*.

۱۱۸. نوری طبرسی، میرزا حسین؛ *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*؛ تحقیق: مؤسسه آل البیت؛ مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

۱۱۹. نوری همدانی، حسین؛ *رساله توضیح المسائل*؛ چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳ش.

۱۲۰. نیشابوری، مسلم بن حجاج؛ *صحیح مسلم*؛ دارالفکر، بیروت.

۱۲۱. واحدی، علی بن احمد؛ *اسباب نزول القرآن*؛ دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

۱۲۲. وحید خراسانی، حسین؛ *رساله توضیح المسائل*؛ مدرسه باقرالعلوم علیه السلام، ۱۴۲۱ق.

۱۲۳. وینسنت آندرو، Vincenet Andrew ؛ *نظریه های دولت*؛ نشر نی،۱۳۷۱.

نرم‌افزارها

۱. مکتبة اهل البیت علیهم السلام.

۲. جامع التفاسیر (نور الانوار ۳).

۳. جامع الاحادیث (نور ۲)

۴. جامع فقه اهل البیت علیهم السلام.

۵. کتابخانه اصول فقه.

۶. درج ۳.